

حافظراتت عمرا دریا سحمان و کردستان

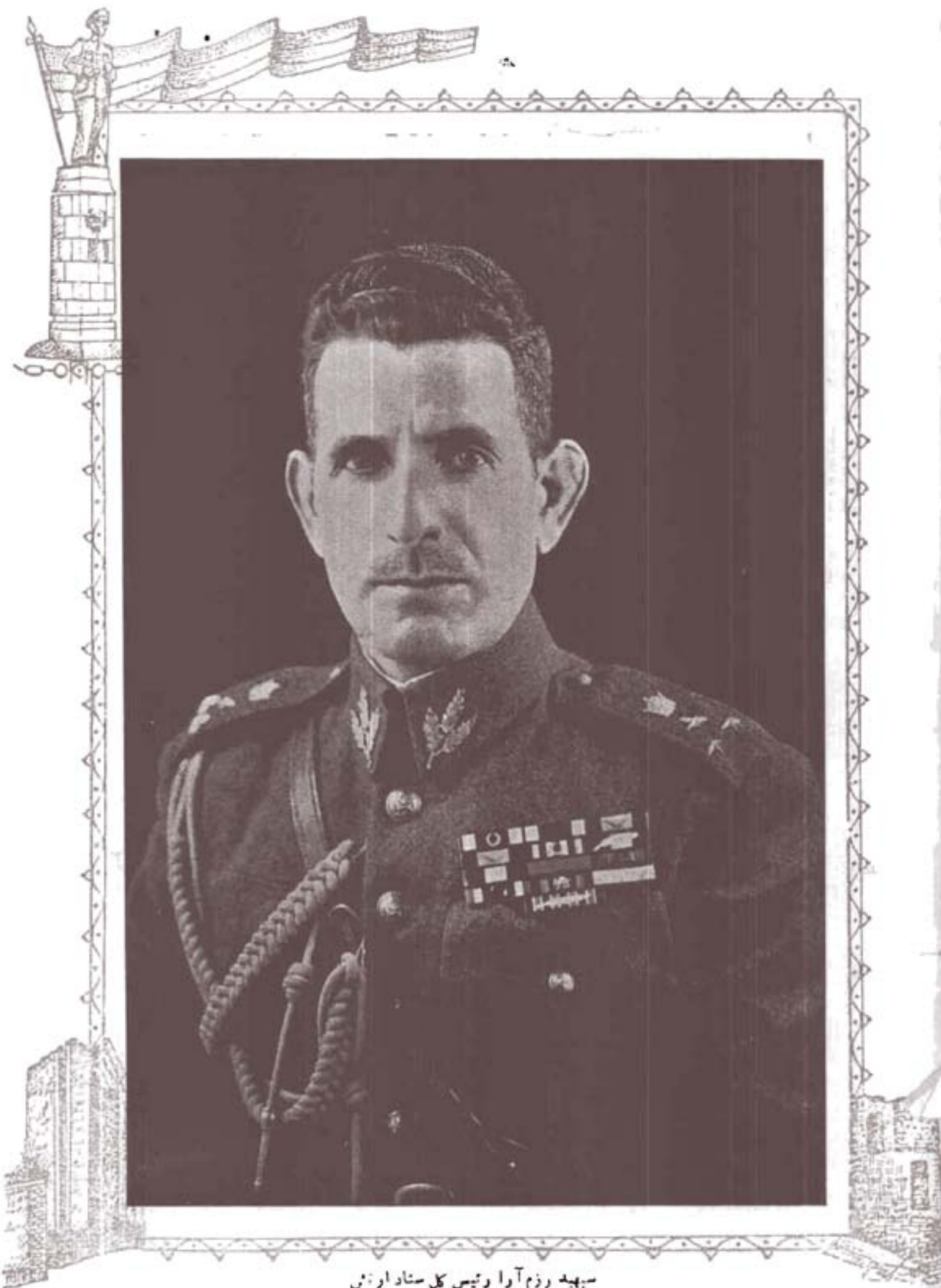
تقدیم محمد رضا خلیلی عراقی

چاپ دوم

بمجموعه نظرنگینی و اضافات

در شماره اول فروردین ۱۳۳۸

فی چاپ محدود و مخصوص بنسبت



سپهبد رزم آرا رئیس کل ستاد ارتش

ضمیمه کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان

نگار شماره کتاب ۲۱۴
تاریخ وصول ۲۷/۹/۱۷
تبریز بوسید نیروی آذربایجان

دوست محترم آقای خلیلی عراقی

با دوستی و دوستی که بسنا دارش تسلیم نمود و بودید رسید از احساسات پر شور عشق

سرشار شایه شاه و مین بسیار خوشوقت و مسرورم ایامی خواهد شد که این عشق و علاقه

و آن شور و پشت کار و از خود که ششگی در تمام جوانان ایرانی حاصل شده و برای

شاه و خط مین دست بدست بگرداده چون سدی آهین در مقابل تحریکات

و بیفیات سوء استادگی نماید - در هر حال شما سر مشق بارز و زنده ای برای امان

بس عزیز بوده این موفقت و علاقمندی را بشما تبریک گفته موفقت و موفقت شمار در

و حدیث خواستارم . ۱۳۲۷/۹/۱۷

سپید رزم آرا

متن تلگرافی است که سپید رزم آرا رئیس کل ستاد ارتش در باره چاپ اول
این کتاب برای نویسنده بتبریز مخایره مینمایند

بی‌سیم . فوری . تهران

تیمسار سپید رزم آریاست کل ستاد ارتش

تکراف سرپا محبت و محبت تیمسار در تبریز دیده شد . فرموده اید که بستی سر مشقی ای حیوانان کشور باشم

بعضی بسام که وجود سر باران غم و مردان سین پست مرا که خناس که نمونه بازران تیمسار بسته سبب میشود

که محیط جوانانی چون پرورش او در برای خدمتگذاری بسین شاهنشاه آماده سازد .

کتاب خاطرات سفر آذربایجان با آنکه هنوز در این شهر منتشر نشده ولی علاقه مردم و مراتب پی در پی آنها

برای تهیه کتاب مجددی است که مرا مجبور میسازد تا قبل از انتشار تصمیم چاپ دوم آنرا بگیرم .

برگس زندگانی اجتماعی بدنی را برای خود انتخاب میکند . من نیز چنانچه ضمن سخنرانی خود ای روزگاران تبریز

ابریل اعلام نموده و در کتاب منعکس می‌باشد میل دارم نویسد نظامی و ده همواره خدمتگزار خوبی برای آتش و سران غمزه همین

سیامه افشار من میا که خدمت قابل من بود پسند آذربایجانان باشرف کرده است و پیش از این موجب

تشویقم را فراهم نموده است . تبریز ۲۰ آذرماه ۱۳۲۷ محمد رضا خلیلی عراقی

متن تلگرافی است که نویسنده در پاسخ سپید رزم آریا رئیس کل ستاد ارتش

از تبریز مخابره مینماید

برخی از نظریات خوانندگان

درباره چاپ اول کتاب

ابوالفتح طباطبائی ملاحظه کتاب مسافرت به آذربایجان و آنگونه اظهارات مهرآمیزیکه
والاتباع ملقب به
حشمت الدوله
نسبت بزادوبوم ومسقطالرأس عزیز اینجانب مرقوم شده بود مایه نهایت
خوشوقتی ومسرت عموم اهالی خطه آذربایجانست بخصوص که مراتب
خلوص ودلبستگی شما درضمن نکارش وقایع بمقام بلند سلطنت وشخص
اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ومجاهدت ارتش وتشویق قوای
۲۷/۱۲/۱

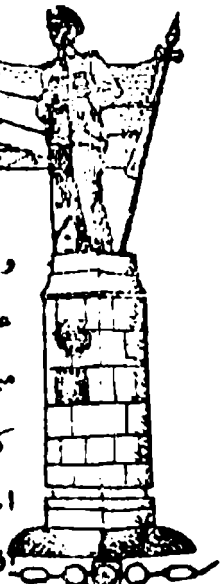
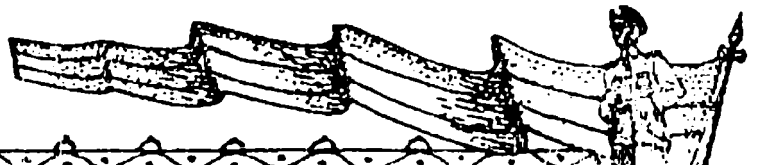
تامینیه کشور که ازلائل میهن دوستی است مشهود وموجب تحسین وتقدير است .
انتظار میرود درضمن مجلدیکه وعه انتشار آنرا داده اید ودرحقیقت متمم جلد اول است برای مزید
معلومات خوانندگان کتاب که یک قسمتی از تاریخ خواهد بود در کشف حقایق بیطرفانه مناسی
جمله مبدول خواهید کرد .

دکتر رضا زاده شفق بطوریکه مکرر در کلیه گفته ها ونوشته های خود اظهار داشته ام
آذربایجان جان ایرانست خاک آذربایجان ومردم آذربایجان از فجر
نماینده مجلس تاریخ ایرانی بوده است وخواهد بود .

شورای ملی ۲۷/۱۲/۵ از سه هزار سال پیش بیکانگان از آشوریان واسکندر ورومیان آغاز
کرده تا برسد بزمان ما چشم طمع با آذربایجان دوختند و نیروهای منجاوز آنان از حدود این
قطعه زیبا عبور کردند وبخاندان ایرانیان غیور این ملک تاخت آوردند ولی بنایید الهی کامیاب
نگردیدند وخائب وخاسر برگشتند .

شاید ساعه عظیم چندسال پیش بزرگترین سوانح آذربایجان بود وکشور ما ایران در طول تاریخ
خود با چنین خطری مواجه نشده بود زیرا برپاکنندگان آن اینار بکاری که پیشینیان آنان مانند
مهاجمین مغول وسالدهای روسیه تزاری انجام داده بودند میخواستند عنوان ملی بدهند و یک جنایت
عظیم تاریخی را بنام مردم آذربایجان تمام کنند ولی خدای ایران از روی این نیرنگ هم برده
برداشت وروح جاویدان ایران ظهور نمود وفرزندان وفادار آذربایجان متوجه خطر شدند و دستهای
نیرومند خود را برای حفظ وبرافراشتن بیرق ایران بلند کردند و مشت قوی بدهن دشمن
کوبیدند .

این حادثه بزرگ و انتباه عظیم ملی در تمام جهان منعکس شد وتعلق خاطر آذربایجانی رانسیب
بمصالح عالیه کشور عزیز یعنی ایران جاویدان یکبار دیگر نشان داد و قلب هر ایرانی از این احساسات
جوانمردانه ومیهن پرستانه نفعه فتوت ودرس عبرت گرفت وفوج ایرانی از زن ومرد وپیر
جوان در برابر این درس بزرگ مبهوت گردیدند



و هر يك بنحوی احساسات خود را بزبان و بیان آوردند . از آنجمله جوانانی که آذربایجان را در عقب آنوقایح جانگناه از نزدیک دیده بودند تا اثرات خود را بشکل کتاب اندر آوردند که از آنجمله میتوان آقابان بسیان و محمد رضا خلیلی هراتی را نامید .

کتاب حاضر که این مختصر را در مقدمه آن می نویسم آئینه عواطف و احساسات آقای محمد رضا خلیلی عراقی است که فرزند ینک خانواده ایرانی و مسلمان غیور میهن پرست است و شور و شوق او به حدیست که از اولین روزگار جوانی دمی از فعالیت در راه امور اجتماعی و خدمتگزاری در حق اینکشور غفلت نوززیده و نسبت بسن و سال خود خدماتی زیاد انجام داده است .

از خداوند متعال خواهانم که ایشانرا و همه جوانان ایران را در خدمت بی شائبه و بیریا و سودمند نسبت بدین و ملت و کشور عزیز ما کامیاب فرماید .

بنده به سمت يك فرد ایرانی آذر بایجانی و وظیفه و وجدانی خود میدانم از زحماتی که برای تدوین و تألیف کتاب (خاطرات سفر آذربایجان) متحمل شده اند صمیمانه سپاسگزاری و قدردانی نماید :

چیزیکه بیشتر مورد قدر شناسی است اینست که جنابعالی با تحمل مشقات مسافرت در اغلب نقاط آذربایجان وارد شده و از روحیه مردم و درجه علاقه مندی آنها به دیانتشاه و کشور اطلاعات صحیحی بدست آورده و به معرض

لطفعلی طباطبائی

معاون پیشکاری

آذربایجان

۲۷/۱۰/۱۲

مطالعه عموم هم میهنان گذارده اند .

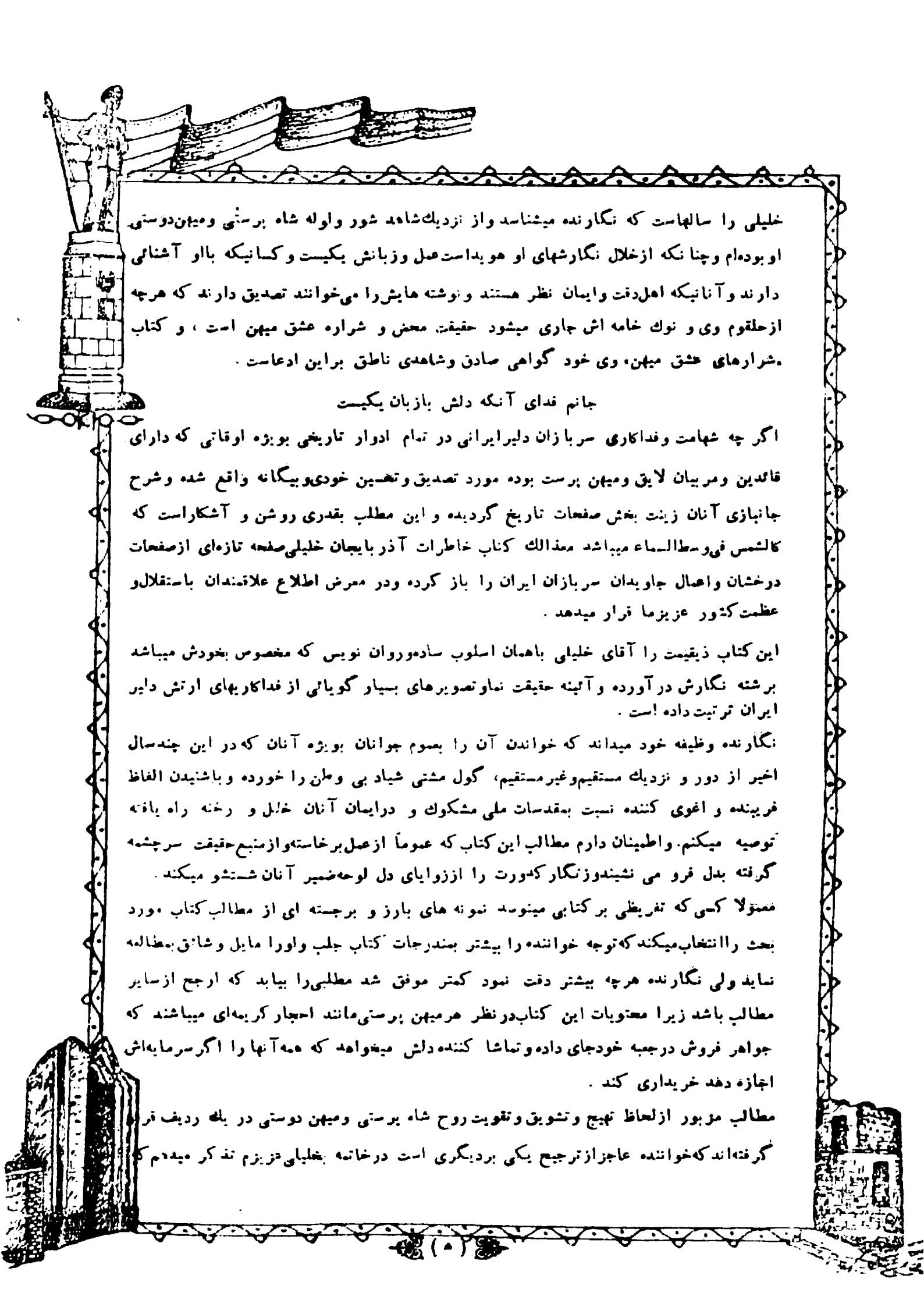
این کتاب در نوع خود بسیار ذیقیمت و انتظار میرود در طبع دویم آن خیلی مطالب مفیدی بآن علاوه و یا درباره مطالب تجدید نظر نموده و به نفاست آن خیالی افزوده شود .

خلاصه نظر به علی محمد شکیبیا ۲۷/۱۲/۱۷

رو بخش اندر تن بر ناو پیر
یعنی خواننده در هر فصل و بخش
کان چنین شیوا نگارد نامه
که عشق خود را اندرین ره صرف کرد
هان ببین گر چشم جالب نیست خواب
مطلب آن هست لهر از این حروف

چینا در این کتاب بی نظیر
چینا در این کتاب روح بخش
آفرین بردست و بران خامه
مرحبا بر عشق آن پر شور مرد
جز حقیقت نیست اندر این کتاب
تا نتوانی کی بری بر آن وقوف

مرکز یعنی هفدهم اسفند ۱۳۲۷ که مصادف با میلاد سی و سومین سال زندگی نویسنده خوش بربعه و با ذوق ما میباشد قلم بدست گرفته و این سطور را برشته تحریر در آورده و تقدیم ایشان مینمایم :



خلیلی را سالهاست که نگارنده می‌شناسد و از نزدیک شاهد شور و اوله شاه پرستی و میهن‌دوستی او بوده‌ام و چنانکه از خلال نگارنده‌های او هویداست عمل و زبانش بکیست و کسانی که با او آشنائی دارند و آنانیکه اهل‌دقت و ایمان نظر هستند و نوشته‌هایش را می‌خوانند تصدیق دارند که هرچه از حلقوم وی و نوك خامه اش جاری میشود حقیقت، معنی و شراره عشق میهن است، و کتاب، شراره‌های عشق میهن، وی خود گواهی صادق و شاهدهی ناطق بر این ادعاست.

جانم فدای آنکه دلش بازبان بکیست

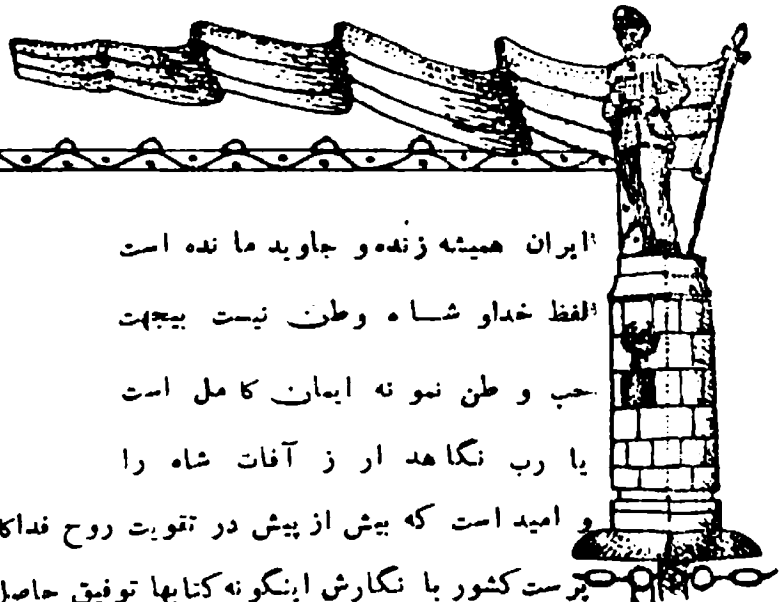
اگر چه شهامت و فداکاری سربازان دلیر ایرانی در تمام ادوار تاریخی بویژه اوقاتی که دارای قاندرین و مریدان لایق و میهن پرست بوده مورد تصدیق و تحسین خودی و بیگانه واقع شده و شرح جانبازی آنان زینت بخش صفحات تاریخ گردیده و این مطلب بقدری روشن و آشکار است که کالشمس فی وسط السماء میباشد ممالک کتاب خاطرات آذربایجان خلیلی صفحه تازه‌ای از صفحات درخشان و اعمال جاویدان سربازان ایران را باز کرده و در معرض اطلاع علاقه‌مندان با استقلال و عظمت کشور عزیز ما قرار میدهد.

این کتاب ذیقیمت را آقای خلیلی با همان اسلوب ساده و روان نویسی که مخصوص بخودش میباشد برشته نگارش در آورده و آئینه حقیقت نما و تصویرهای بسیار گویائی از فداکاریهای ارتش دایر ایران ترتیب داده است.

نگارنده وظیفه خود میدانم که خواندن آن را بعموم جوانان بویژه آنان که در این چندسال اخیر از دور و نزدیک مستقیم و غیر مستقیم، گول مثنی شیدایی و وطن را خورده و باشنیدن الفاظ فریبنده و اغوی کننده نسبت بمقدسات ملی مشکوک و در ایمان آنان خلل و رخنه راه یافته توصیه میکنم. و اطمینان دارم مطالب این کتاب که عموماً از عمل برخاسته و از منبع حقیقت سرچشمه گرفته بدل فرو می‌نشیند و نگارنده کسورت را از زوایای دل لوحه ضمیر آنان شستشو میکند.

معمولاً کسی که تفریطی بر کتابی مینویسد نمونه‌های بارز و برجسته‌ای از مطالب کتاب مورد بحث را انتخاب میکند که توجه خواننده را بیشتر بمسئله‌های کتاب جلب و او را مایل و شائق بمطالعه نماید ولی نگارنده هرچه بیشتر دقت نمود کمتر موفق شد مطلبی را بیابد که ارجح از سایر مطالب باشد زیرا معتویات این کتاب در نظر هر میهن پرستی مانند احجار گریه‌ای میباشد که جواهر فروش درجه خود جای داده و تماشا کننده دلش میخواهد که همه آنها را اگر سرمایه‌اش اجازه دهد خریداری کند.

مطالب مزبور از لحاظ تهج و تشویق و تقویت روح شاه پرستی و میهن دوستی در بلك ردیف قرار گرفته‌اند که خواننده عاجز از ترجیح یکی برد دیگری است در خانه بخلیلی عزیزم تذکر میدهم که



ایران همیشه زنده و جاوید مانده است
لفظ خدا و شاه وطن نیست بیجهت
حب و وطن نمونه ایمان کامل است
یا رب نگاهد از ز آفات شاه را
و امید است که بیش از پیش در تقویت روح فداکاری و شهامت سربازان و جوانان غیور و میهن پرست کشور با نگارش اینگونه کتابها توفیق حاصل نماید .

روزنامه کیوان
چاپ رضا ئیه
شماره ۸۸

دو روز قبل کتابی که زیر عنوان خاطرات سفر آذربایجان بقلم دوست دانشمند و عزیز ما آقای محمد رضا خلیلی عراقی نویسنده معروف وقایع شهریور ماه تألیف و تدوین گردیده و بکتابخانه کیوان اهداء شده بود دریافت نمودیم .

این کتاب که یادگار نخستین مسافرت دوست عزیز ما آقای خلیلی عراقی بآذربایجان است و در ۲۵۷ صفحه بقطع وزیری در چاپخانه ارتش بطبع رسیده و به پیشگاه مبارک شاهنشاه معظم و محبوب اهداء گردیده است تقریباً سفرنامه ای است که حاکی از مشاهدات ایشان در نقاط مختلف آذربایجان میباشد .

آقای خلیلی در روز افتتاح مجسمه اهلحضرت همایون شاهنشاهی برضائیه وارد و احساسات میهن پرستانه اهالی این شهرستان را در آنروز خجسته با نیکوترین وجهی در کتاب خود تشریح و توصیف نموده و اهالی آذربایجان را بواسطه داشتن علائق شدید میهنی و احساسات شاه دوستی مورد ستایش قرار داده اند .

با وجودیکه ماهنوز فرصت مطالعه دقیق این کتاب را حاصل نکرده ایم ولی بایک نظر اجمالی به تمام کتاب، موضوعی که در بادی نظر مورد توجه قرار میگردد وقت فوق العاده محدودی است که ایشان در تألیف و چاپ آن داشته اند و در حقیقت باید گفت نویسنده محترم در مدت دو ماه با انرژی و پشتکار قابل توجهی توفیق یافته اند یک چنین اثر نفیس را که مزین بگراورهای متعدد میباشد تألیف و بیادگار آغاز سومین سال نجات آذربایجان در تاریخ ۲۱ آذر ۲۷ آنرا در معرض انتشار قرار دهند .

قسمت عمده این کتاب را باز دیدهائی که ایشان از یادگانهای نظامی آذربایجان بخصوص در مرزهای شمالی و باختری بعمل آورده اند تشکیل میدهد و در این کتاب فداکاری افسران و سربازان برای دفاع از استقلال و تمامیت میهن عزیز و آمادگی ایشان برای هر گونه جان بازی بنحو سلیسته ای توضیح داده شده است .

ولی در بسیاری موارد خصوصی و مخصوصاً معرفتی روحیات و خصائل اشخاص که حاشیه رفته اند. دچار لغزشها و اشتباهاتی شده است که دست آویز مناسبی بدست منقدین میدهد و انشاء الله اگر فرصتی دست داد انتقادات دوستانه خود را بتفصیل خواهیم نگاشت .

ما شفاهاً در چند مورد که نویسنده تحت تاثیر القائنات مفرضانه اشخاص واقع و اطلاعات برخلاف حقیقتی بایشان داده بودند آقای خلیلی را متوجه اشتباهات و تسجیل ایشان در قضاوتها تیکه کرده بودند نمودیم و بها وعده دادند در چاپ دوم کتاب خود در مقام اصلاح آن برآیند .

معهدا بر رویهم کتاب خاطرات سفر آذربایجان از آثار گرانبها و نفیسی است که مطالعه آن را بمسوم برادران آذربایجانی توصیه نموده و ه وقتیت دوست دانشمند خود را که برای بار دوم بآذربایجان آمده اند برای تألیفات سودمندتری مستلک مینمائیم .

تهران مصور وقتی نام « خاطرات سفر آذربایجان » را میشنوید ، ممکن است از کتب
شماره ۲۸۸ تاریخ مدارس یاد کنید و منتظر باشید با کتابی شامل شرح خشک رسالت
آوریک سلسله وقایع و چند سند تاریخی مواجه شوید . ولی اگر لای کتاب
۲۷/۱۱/۸ را باز کنید بزودی بخطای این تصور واقف خواهید شد .

سبک نگارش ساده و روان آن چنان شمارا مجذوب میسازد که گویی خود جامدان بسته و در بیوک مشکی « تیمورخان » گذار نویسنده صاحب نظر کتاب نشسته و با او در قهوه خانه های سر راه نیمرو خورده و منزل بمنزل از راه را با کمال دقت دیده و مورد مطالعه قرار داده اید .

ضمن این مسافرت گاه بمناسبتی نام از خیانتکار فرومایه ای بر دم میشود و بی آنکه با مشتکی کلمات مستهجن بشما معرفتی شود قلم مؤثر نویسنده برده از گوشه ای از خیانت او بالا میزند و زبان شمارا بنسازا نسبت با او بازه یکند . زمانی هم نام از خادم وطنپرستی بیجان میاید و شرح شه ای از جانبازهای او شمارا بتحسین و تهجید او وا میدارد .

افسوس که بیشتر گراور ها چنانکه شایسته چاپ زیبایی این کتاب است خوب از آب در نیامده ، حاشیه سیاه رنگ دور صفحات هم با روح کتاب که بمناسبت دومین سال نجات آذربایجان منتشر شده است هم آهنگی ندارد .

رو به رفته « خاطرات سفر آذربایجان » زبان گویا و نصیحتی برای ماجرای اخیر و حقایق تاریخی معاصر آن سامان میباشد و برای مورخین آینده منبع پر ارزش و گواه صادقی خواهد بود . امیدوارم آقای خلیلی عراقی در آینده نیز خدمت خود را نسبت بادبیات و تاریخ ایران دنبال کنند و آثار نفیسی از خود بیادگار گذارند .

روز نامه داد آذربایجان خاک زرخیز ایران ، این خطه حساس میهن ما که در طول تاریخ
شماره ۱۴۶۵ همیشه دچار ماجراها و سر نوشتهای عجیبی بوده است این بار یعنی بساط
واقعه دموکراتها در تاریخ ایران و حتی تاریخ دنیا مقام ارجمند تری را
۲۷/۱۲/۹ حائز گردیده است .



هنوز آن روزهای بر حادثه و آن دقایق حساسی که آذربایجان دچار وضع نا مطلوبی گردیده بود از خاطره ما معو نگردیده و هنوز آثار احساسات پرشوری که پس از ورود ارتش با آنجا از طرف مردم نشان داده شد فراموش نگردیده که آقای محمد رضا خلیلی عراقی برای اینکه روحیه واقعی مردم آنجا را نشان دهد يك كتاب گرانبهای بنام (خاطرات سفر آذربایجان) انتشار داده است .

كتاب مزبور در همین حالی که نمونه بارزی از وضع احساسات پرشور و فدا کاریهای مردم در آن سیامان میباشد بغویی نشان میدهد که ایرانی بخصوص آذربایجانی در همه حال سعی کرده است که در مقابل منافع ملی از جان و مال دست شسته منافع کشور را مقدم بر هر چیز قرار دهد .

آقای خلیلی نویسنده كتاب مزبور آثار دیگرش از قبیل (وقایع شهر یور) شهرت بسزایی دارد سعی کرده است تا آنجا که مقدور میباشد از وضع آذربایجان و مردم آنجا و ارتش اطلاعات دقیقی در دسترس خوانندگان بگذارد .

كتاب مزبور با اینکه در ۲۶۴ صفحه با کاغذ مرغوب و گراورهای جالب توجه تهیه گردیده بقیست ارزان در دسترس خوانندگان قرار داده شده که هر کس بتواند با تهیه يك نسخه از آن خاطرات فراموش نشدنی آذربایجان و آذربایجانی را از نزدیک مشاهده نمایند . . . ما در همین حالیکه از زحمات نویسندگان در راه تهیه این كتاب تقدیر میکنیم امیدواریم خوانندگان محترم با تهیه و خرید كتاب مزبور نویسنده را بیش از پیش تشویق نمایند .



گفتگوی نویسنده با خوانندگان

چگونگی نگارش نویسنده دو باره با آذربایجان سفر نمود بار اول چهارشنبه ۱۳ مرداد و بار دوم چهارشنبه ۱۷ آذر مجروحاً در ظرف هشتاد روز گوشه و کنار آن سرزمین را دیده‌ام خاطرات نخستین سفر ۵۰ روزه خود را پس از مراجعت در مدت ۶۸ روز (پنجشنبه اول مهر تا دو شنبه هشتم آذر) بنگارش در آورده و در مدت ۵۲ روز (۱۹ مهر تا ۱۰ آذر) در چاپخانه ارتش بچاپ رسیده و بصورت کتابی در ۲۶۴ صفحه منتشر گردید و چاپ نخستین تنها در تهران و شهرستانهای آذربایجان و قسمتی از کردستان در روز ۲۱ آذر که مصادف با سومین سال نجات آذربایجان بود به فروش رسید. و بدیهی است همکاری فرماندهان پادگانهای مختلف آذربایجان با نویسنده جهت فروش و انتشار آن و حسن استقبال مردم آن سامان برای خرید کتاب از عواملی هستند که موجبات تشویق نویسنده را فراهم نمود بار دوم که مدت سی روز چهارشنبه ۱۷ آذر تا شنبه ۱۸ دی در آذربایجان و کردستان گردیدم و پس از مراجعت لازم دیدم نسبت به مطالب گذشته تجدید نظر کلی نموده و آنچه که قبلاً نوشته بودم و یا بر اثر مسافرت دوم به آن واقف گردیدم بر آن بیفزایم بهمین جهت از روز جمعه ۲۴ دی تا یکشنبه ۲۲ اسفند مطالب کتاب اول و اطلاعات جدید را بقلب ریخته و کاپی را که اکنون از نظر شما میگذرد بوجود آوردم.

این کتاب در ظرف ۸ روز نوشته و در مدت ۵۰ روز (اول بهمن تا ۱۲ اسفند) در چاپخانه ارتش بچاپ رسید.



بهرنگ هاشمی حائری فرمانده تیپاردبیل هنگام مراسم سومین سال نجات آذربایجان
خاطرات سفر آذربایجان را یکی از سران هشایر نشان میدهد

تاریخچه نشانهای

مخصوص

آذربایجان

در این کتاب شاگانه و بیگانه در ابتدای شهرستانها عکس نشانی را ملاحظه خواهید کرد که مخصوص همان شهرستان است که لازم میدانم قبل از ورود بطلب مختصری از تاریخچه آن برای خوانندگان گفته شود : این نشانها منحصر بفرد بوده و برای اولین بار در این کتاب منتشر و از روی نسخه اصل آن کپی شده است .

سپهبد جهانی در ابتدای سلطنت شاهنشاه فقید مأمور جنگهای آذربایجان بوده است با یکنفر سرهنگ ارتش تزاری روس بنام واسیلی ردینکوف ، *foknlboRilisa W* آشنا میشود که هنگام تبدیل رژیم شوروی از چنگال کمونیستها فرار کرده و در آذربایجان بطور گمنام بسر میبرد است .

سپهبد جهانی این شخص را با خود به تهران آورده و پس از چندی در دایره تاریخ جغرافیایی ستاد ارتش استخدام میشود .

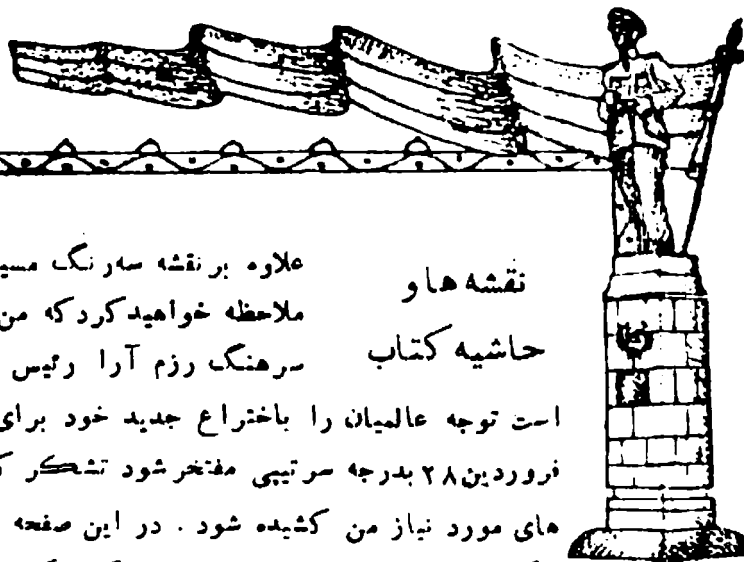
این مرد که نقاش هنرمندی بوده است در یکی از روزها با یکی از سران ارتش ایران وارد صحبت گردیده و میگوید در ایران باستان برای هر یک از شهرستانهای ایران نشانی مخصوص ایجاد و هنگام سلام شاهنشاه وقت کسانی را که در سلام شرکت نموده بودند از روی نشانهای مخصوصی که بر روی سینه خود نصب میکردند بنام شهرستانهای آنها پی میبرده است .

و حتی شاهنامه هم گاه و بیگاه از این موضوع نامی میبرد . در یکی از کتابهای قدیمی روسی عکسی از این نشانها منتشر گردیده و چون میدانم که رضا شاه برای استقلال ایران اهمیت خاصی قائل است و مایل میباشد که آثار باستانی ایران از نو زنده گردد تصمیم دارم در این نشانهای باستانی با در نظر گرفتن مقتضیات وقت تصرفاتی نموده و برای شهرستانهای ایران و مرکز استانها نشانهای مخصوص نقاشی و به پیشگاه شاهنشاه برای تصویب تقدیم گردد .

اسکلت این نشانها همان نشانهای باستانی است ولی واسیلی ردینکوف نوار پرچم ایران و یکی از آثار هنری مخصوص آن شهرستان یا نمونه ای از آنچه را که بآن شهرستان نسبت میدهند در نشان منعکس نموده است . مثلاً در زنجان چاقو و قیچی معروف زنجان را کشیده . در کاشان اشاره به مقریهای معروف آن نموده است . در مراغه چون مرکز رصدخانه معروفه خواجه نصیر در آن بوده است اشاره به اوضاع فلکی نموده است .

در اردبیل چون شهر روحانیون است پرچم مشکی عزاداری خامس آل عبا را بر روی آن نقاشی نموده . آستارا چون بندر است لنگر کشتی و ماهی را در آن نقاشی نموده . در شهرستانهای مرزی قلمه ای را نمودار ساخته است .

رو بهمرفته نقاش برای نمایاندن این نشانها نهایت سلیقه را بکار برده است . پس از اینکه نقاشی تمام شد بدر خانم یکی از سران فعلی ارتش این نشانها را برای شاهنشاه فقید میبرند و گویا در آنجا نامی از نقاش اصلی آن نبرده و بحساب ابتکار شخصی خود میگذارد .



نقشه ها و

حاشیه کتاب

علاوه بر نقشه سدرنگ مسیر مسافرت نویسنده ه نقشه دیگر در این کتاب ملاحظه خواهید کرد که من لازم میدانم از دانشمندی محترم و مخترع ایرانی سرهنگ رزم آرا رئیس دایره و جغرافیائی ستاد ارتش که يك چندی است توجه عالیشان را باختراع جدید خود برای نقشه برداری جلب نموده و تصور می رود در فروردین ۲۸ بدرجه سرتیپی مفتخر شود تشکر کنم زیرا دستور دادند در دایره جغرافیائی نقشه های مورد نیاز من کشیده شود. در این صفحه و صفحات دیگر حاشیه آبی رنگی را ملاحظه میکنید که بطور اختصاص برای این کتاب کشیده شده است. بالای این حاشیه نموداری است از مجسمه شاهنشاه در رضائیه و پائین سمت راست مسجد کبود و طرف چپ مناره مسجد جمعه اردبیل که هر دو از آثار تاریخی معروف میباشند. حاشیه اثر ذوق تقاش جوان ایرانی ناخدا ۳ تقی بهنام افسر نیروی دریائی میباشد که بیاس ابراز علاقه ای که اینچنان در یاداشتهای وقایع شهریور خود نسبت بشهدای نیروی دریائی دروقایع شهریور نشان داده ام پس از چاپ کتاب اول کشیده و برای من ارسال داشته اند.

عکسهای کتاب

عکسهای کتاب بوسیله محمد اکونومی (فتور کس) که بامن در سفر دوم باذربایجان آمده بود برداشته شد و چون برای کتاب آذربایجان بوده است دیناری پول بعنوان حق الزحمه یا قیمت کاغذ و فیلم نگرفته اند. کپی از روی مدارك اصلی که در این کتاب کلیشه شده است بوسیله باقر اکونومی برادر دیگر او انجام شده است.

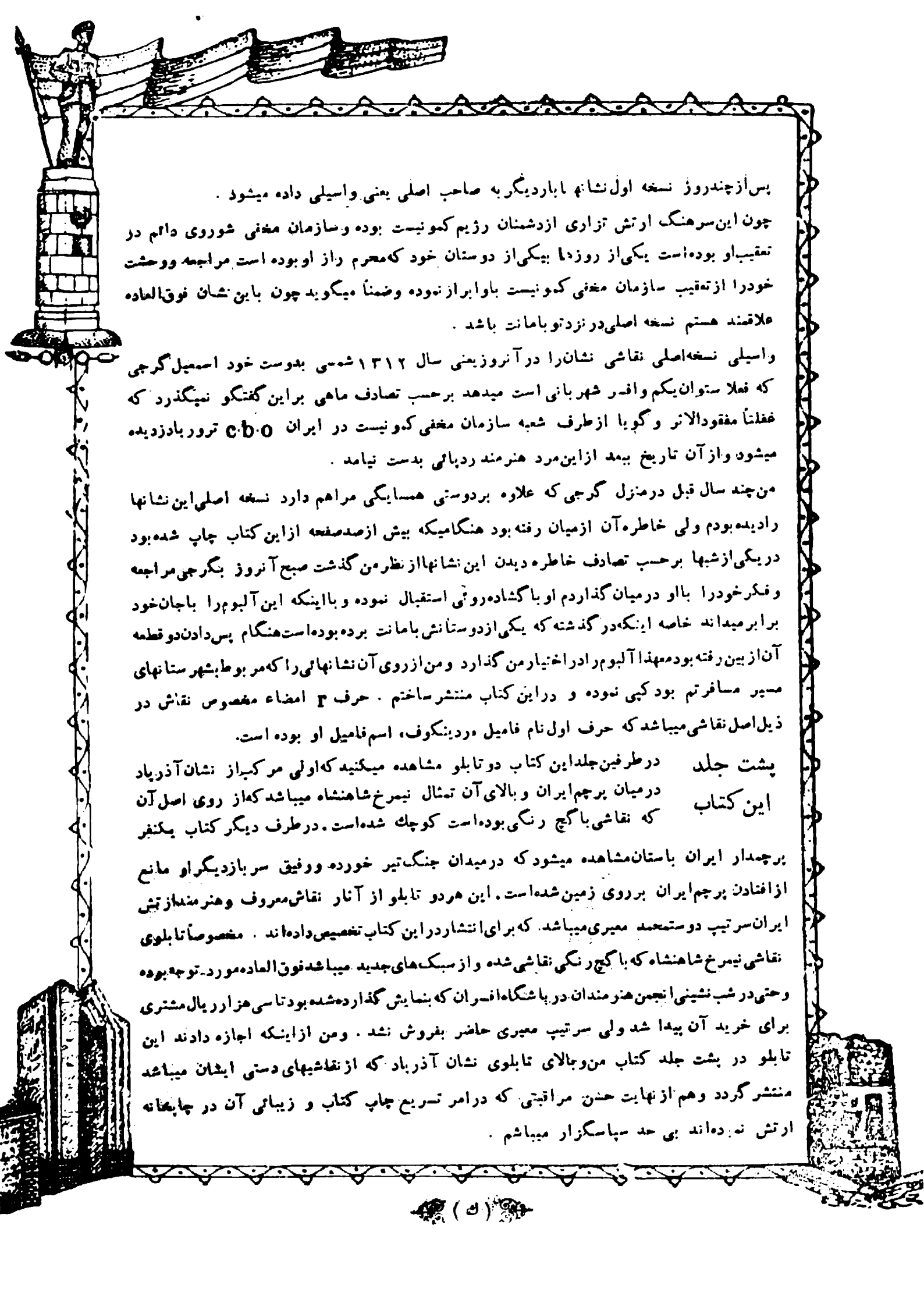
و علاوه بر عکسهای که نویسنده در سفر اول برداشته است از طرف سید محمد تقی مصطفوی رئیس موزه. مهندس خواجوی. مهندس اکبری فرد. مهندس نوین. سرهنگ مهرداد برخی از عکسهای دیگر در اختیار نویسنده قرار داده شده است. و همچنین سلیمان اجتماعی رئیس گراور سازی چاپخانه ارتش برای چیدن عکسها و جور کردن صحنه های مختلف ذوق خاصی بکار برده است و چون برخی از گراورهای چاپ اول کتاب خوب نبود و این موضوع مورد انتقاد روزنامه تهران مصور قرار گرفت سلیمان اجتماعی این بار شخصاً در عکس برداری هنگام گراور شرکت نموده و ساعاتی از وقت خود را برای اینکار صرف وقتهای لازم را نمود. بدیهی است در این امر دو نفر از کارمندان شعبة گراور سازی سید محمد نیاکی و ابوالقاسم بنی اردلان هر يك بزوبه خود قدمهایی برداشته اند.

هر يك برای چاپ

این کتاب قدمی

بر میدارند

آنها که با مطبوعات و چاپخانه سروکار دارند میفهمند که يك کتاب که صفحات آن نزدیک به پانصد برگ میباشد در ظرف دو ماه چاپ شود آنهم در آخر سال که مصادف با فشار کارهای چاپخانه میباشد تا چه حد بایستی کارمندان مربوطه برای بوقع رساندن آن کوشش نمایند و من این امر را بر اثر پشتکار و علاقه مخصوص همردیف سروان عبدالله صمدی مدیر داخلی چاپخانه ارتش میدانم که لازم میدانم از سرتیپ معیری رئیس چاپخانه ارتش تقاضا کنم بحضور ریاست ستاد ارتش پیشنهاد تقدیر کارمندان جدی و وظیفه شناس چاپخانه ارتش را بنمایند :



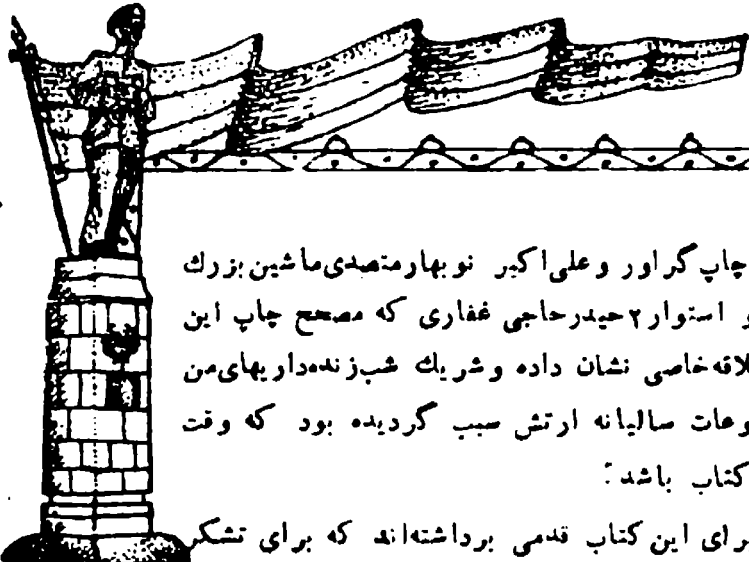
پس از چند روز نسخه اول نشان ما باریک‌تر به صاحب اصلی یعنی واسیلی داده میشود . چون این سرهنگ ارتش تزاری از دشمنان رژیم کمونیست بوده و سازمان مخفی شوروی دائم در تعقیب او بوده است یکی از روزها یکی از دوستان خود که محرم راز او بوده است مراجعه و وحشت خود را از تعقیب سازمان مخفی کمونیست با او برآز نموده و ضمناً میگوید چون باین نشان فوق‌العاده علاقمند هستم نسخه اصلی در نزد تو بمانت باشد .

واسیلی نسخه اصلی نقاشی نشان را در آن روز یعنی سال ۱۳۱۲ شمسی بدوست خود اسمعیل گرجی که فعلاً ستوان یکم و افسر شهربانی است میدهد بر حسب تصادف ماهی بر این گفتگو نمیگذرد که فغلاً مفقودالانر و گویا از طرف شعبه سازمان مخفی کمونیست در ایران C.B.O ترور یا زد زده میشود و از آن تاریخ بیمه از این مرد هنرمند ردبائی بدست نیامد .

من چند سال قبل در منزل گرجی که علاوه بر دوستی همسایگی مرا هم دارد نسخه اصلی این نشانها را دیده بودم ولی خاطره آن از میان رفته بود هنگامیکه بیش از صد صفحه از این کتاب چاپ شده بود در یکی از شبها بر حسب تصادف خاطره دیدن این نشانها از نظر من گذشت صبح آنروز بگرجی مراجعه و فکر خود را با او در میان گذاردم او با گشاده‌روئی استقبال نموده و باینکه این آلبوم را با جان خود برابر میداند خاصه اینکه در گذشته که یکی از دوستانش بامانت برده بوده است هنگام پس دادن دو قطعه آن از بین رفته بود مهذا آلبوم را در اختیار من گذارد و من از روی آن نشانهایی را که مربوط به شهرستانهای مسیر مسافرتم بود کپی نموده و در این کتاب منتشر ساختم . حرف P امضاء مخصوص نقاش در ذیل اصل نقاشی میباشد که حرف اول نام فامیل «ردینکوف» اسم فامیل او بوده است .

پشت جلد در طرفین جلد این کتاب دو تابلو مشاهده میکنید که اولی مرکب راز نشان آذرباد این کتاب در میان پرچم ایران و بالای آن تمثال نیمرخ شاهنشاه میباشد که از روی اصل آن که نقاشی با گچ رنگی بوده است کوچک شده است . در طرف دیگر کتاب یک نفر

پرچمدار ایران باستان مشاهده میشود که در میدان جنگ تیر خورده و رفیق سرباز دیگر او مانع از افتادن پرچم ایران بر روی زمین شده است . این هر دو تابلو از آثار نقاش معروف و هنرمند از پیش ایران سرتیب دوست محمد معیری میباشد . که برای انتشار در این کتاب تخصیص داده اند . مخصوصاً تابلوی نقاشی نیمرخ شاهنشاه که با گچ رنگی نقاشی شده و از سبک‌های جدید میباشد فوق‌العاده مورد توجه بوده و حتی در شب نشینی انجمن هنرمندان در باشگاه افسران که بنمایش گذاشته بود تاسی هزار ریال مشتری برای خرید آن پیدا شد ولی سرتیب معیری حاضر بفروش نشد . و من از اینکه اجازه دادند این تابلو در پشت جلد کتاب من و بالای تابلوی نشان آذرباد که از نقاشیهای دستی ایشان میباشد منتشر گردد و هم از نهایت حسن مراقبتی که در امر تسریع چاپ کتاب و زیبائی آن در چاپخانه ارتش نهاده اند بی حد سپاسگزار میباشم .



محمد علی شمس احمدی متصدی ماشین مخصوص چاپ گراور و علی اکبر نوبهار متصدی ماشین بزرگ چاپخانه که حروفهای کتاب را چاپ نموده است و استوار ۲ حیدر حاجی غفاری که مصحح چاپ این کتاب در چاپخانه بوده است هر یک بنوبه خود علاقه خاصی نشان داده و شریک شب زنده داریهای من در چاپخانه ارتش بودند زیرا تقویم و دیگر مطبوعات سالیانه ارتش سبب گردیده بود که وقت چاپخانه بین ساعات ۲۱ تا ۷ صبح مخصوص این کتاب باشد.

علاوه بر نامبردگان فوق اشخاص زیر هر یک برای این کتاب قدمی برداشته اند که برای تشکر نامشان در زیر نوشته میشود.

سروان اداری صد افغمی رئیس شعبه حروفچینی. ولی الله حاجی میرزا علی اکبر رئیس شعبه ماشینخانه عباس شاکر. مرتضی اسمعیلی کمک ماشینچی. عباس علیزاده صفحه بند. سر باز وظیفه عبدالملکی دولتشاهی فرم بند. گروه بان سوم جهانگیر مرادی غلط گیر. مرتضی عراقی و محمد علی کاشانی و حبیب الله رضائی و محمد رضا قاسمیان و عبدالله میرزا صفی حروفچین.

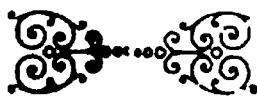
همردیف سرگرد جمشید آیرملو رئیس شعبه فرامین و سید اسماعیل بلاسید کارمند دایره تعاون و انتشارات هم بامحبتی هر چه تمامتر در ساعاتی که من فرصت نداشتم در چاپخانه بجای من نظارت میکردند و همچنین همردیف ستوان دوم ابوالحسن هسگری بنوبه خود برای نظارت هنگام چاپ علاقه مخصوصی نشان میداد.

خطوط لازم در این کتاب بوسیله زرین خط. میرخانی. ابوالقاسم مصلحی نوشته شده است. صحافی جلد های زرکوب دره و سسه مهرگی و جامد های معمولی بوسیله محمد شجره در صحافی عدل انجام گردیده است.

سبک من در نگارش این است که بطور کلی با استثناء شاهنشاه که مظهر مایهت کشور هستند از نوشتن کلامه آقا و سایر القاب دیگر برای کلیه اشخاص خودداری نموده و پهلوانان کتاب را با لباسی ساده بجهت می آورم که البته منظور خاصی از آن نداشته و ندارم. اگر خوانندگان اعتراض. انتقاد. پیشنهاد و یا نظری نسبت به مطالب این کتاب دارند تقاضا میکنم بنشانی تهران. خیابان آتشکده شماره ۲ و مرا مستحضر سازند بیجا چنانچه حسن استقبال هم بهیچان عزیز نویسنده رادست بکار چاپ سوم نمود در نظر گرفته شود.

تهران دوشنبه یکم فروردین ماه ۱۳۲۸

محمد رضا خلیلی عراقی



بخش اول

تاریخ آذربایجان - جغرافیای آذربایجان - ملیت آذربایجان - زبان اصلی آذربایجان - عدم علاقه مردم بزبان ترکی - احساسات آذربایجانی

تاریخ آذربایجان

نام قدیمی آذربایجان ، مادا ، یعنی سرزمین مادها بوده است ولی در اوستا کتاب مقدس زرتشتیان از این سرزمین که در زمان قدیم بسیار پهناور بوده است بنام ماد ذکر نمی شود و فقط نام دریاچه و ناحیه ای از سواحل آن بنام چیچست که منظور دریاچه رضائیه (ارومیه) فعلی است ذکر گردیده و همین نام در شاهنامه بطلط ، خنجست ، گفته شده است .

در اواخر قرن چهارم قبل از میلاد که مصادف با پیدایش اسکندر مقدونی و حمله او بایران میباشد نام این سرزمین عوض گردیده و بنام فعلی درمیآید که جریان آن مطابق آنچه که در تواریخ مختلف آمده است بقرار زیر بوده است :

حمله اسکندر و انقراض سلسله هخامنشی
بخت و اقبال یا تصادف و تقدیر سبب گردید که سلسله با عظمت هخامنشی بدست اسکندر مقدونی منقرض گردد .
داریوش سوم آخرین پادشاه این سلسله بود که در (جنگ اربل) از اسکندر شکست خورده و بدست یکی از خائنین کشته گردید .

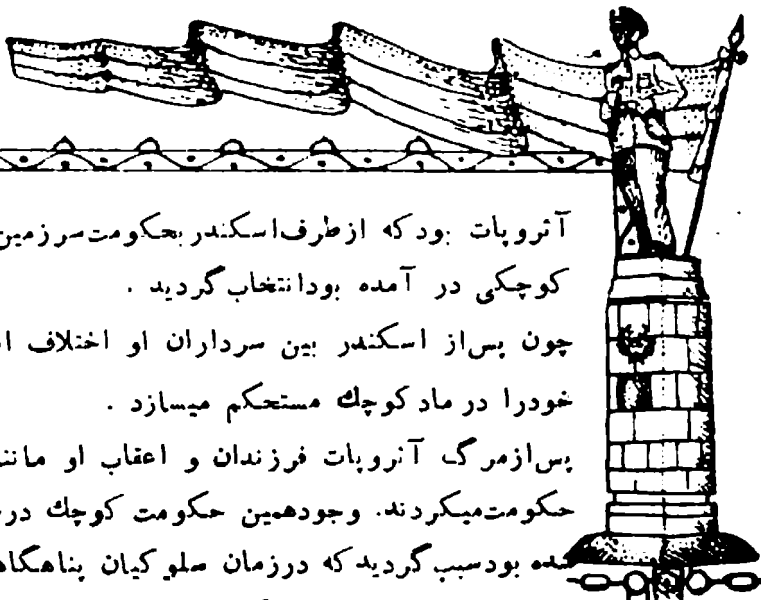
در میان سرداران داریوش که در این جنگ شرکت نمودند مردی بنام آتروپات یا (آتروپتی) وجود داشت . این سردار ایرانی در آن موقع شهر بان (۱) آذربایجان بود . سپاهیان سرزمین ماد وعده ای از قبایل دیگر در فرماندهی این شخص بودند .

این سردار موفق شد که در زیر سر نیزه اسکندر

حکومتی ایرانی بوجود آورد
اسکندر پس از منقرض ساختن سلسله هخامنشی برای اداره ایران مجبور گردید که برخی از عادات و رسوم درباری هخامنشی را اقتباس نموده و از طرف دیگر باعهده ای از سرداران ایرانی از درمسالمت در آمده و حتی برخی از سپاهیان خود را از میان ایرانیان انتخاب نماید .

عده ای از ایرانیان نیز بمنظور جلوگیری از خرابی بیشتر و حفظ ایران صلاح بر آن دیدند که با این جوان مغرور تاگشایش فرج بیشتری بسازند یکی از همین سرداران که توانست اسکندر را بخود جلب نماید

(۱) یونانیها شهر بان را ساتراپا میگویند .



آثروپات بود که از طرف اسکندر بحکومت سرزمین ماد (آذربایجان امروز) که در آن موقع بصورت کوچکی در آمده بود انتخاب گردید .

چون پس از اسکندر بین سرداران او اختلاف افتاد آثروپات از این نفاق استفاده نموده قدرت خود را در ماد کوچک مستحکم میسازد .

پس از مرگ آثروپات فرزندان و اعیان او مانند زمان پدر بر آذربایجان فعلی و ماد آثروپی حکومت میگردند. وجود همین حکومت کوچک در شمال غربی ایران که از ایرانیان پاك نهاد تشکیل شده بود سبب گردید که در زمان سلوکیان پناهگاهی برای ایرانیان بوده و مذهب زرتشت در آن سرزمین تقویت یافته و حکومت یونانی سلوکیان موفق باعمال نفوذ نکرد .

خاندان آثروپات پس از اینکه سلوکیان منقرض میشوند باطاعت سلاطین اشکانی (پارت) در آمده و بدین طریق مدت زمانی حکومت در خانواده آنها باقی میماند . سر انجام شاهزادگان اشکانی بفرمانروائی آنجا منصوب گردیدند .

حدود در این موقع حد شمالی آثروپاتکان ارمنستان و اران (۱) و حد جنوبی آن ماد بزرگ بوده است که با عراق هجم و کردستان امروزی تقریباً تطبیق میکند .

وجه تسمیه آثروپیتی یا آثروپات بتلفظ دیگر آثروپتو بتلفظ امروز آذربد یا آذرباد میباشد . آذر بمعنی آتش و بت بمعنی رئیس و نگهبان میباشد .

و بنا بر این اسم آثروپت یا آثروپیتی یا آثروپات که بمعنی امروزی آذربد یا آذرباد و بنا بر عقیده ای آذرباد میباشد. بمعنی نگهبان آتش، یا حمایت شده آتش، میباشد که پاك کلمه ایرانی اصل و متکی بقایید زرتشتیان میباشد .

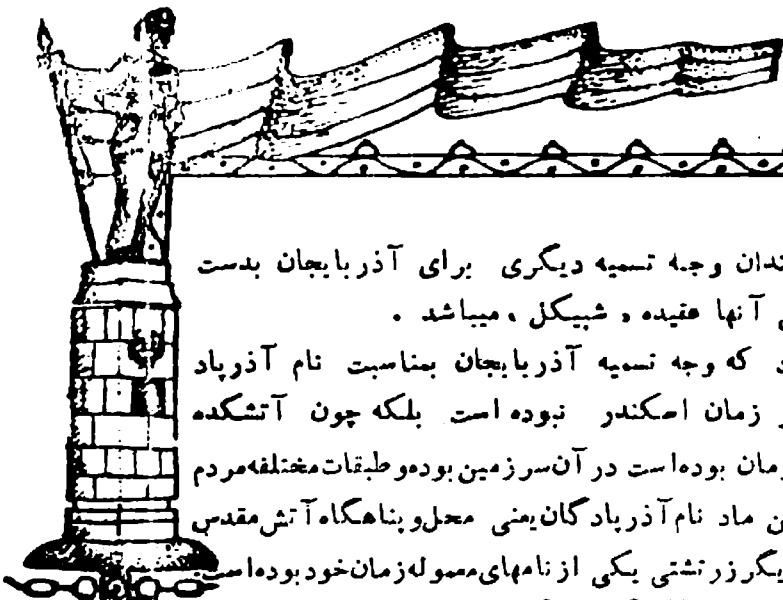
نظیر این نام در زمان ساسانیان وجود داشته است که آذرباد پسر مهران پند یکی از روحانیون بزرگ آن زمان بوده است. این کلمه آنقدر در زبان فارسی ریشه دوانده که قسمتی از آن هنوز هم در ضمن اسامی سپید و مؤبد دیده میشود .

کلمه آذربایجان چگونه پس از اینکه آثروپات بدستور اسکندر بحکومت یا شهربان سرزمین ماد انتخاب گردید سرزمین کوچک ماد بنام آثروپاتکان (۲) نامیده میشود یعنی سرزمین منسوب به آثروپات یا متعلق بخانان آثروپات .

پیدا میشود؟ در زمان ساسانیان آثروپاتکان به کلمه آثروپاتکان تبدیل یافته و بعدها به آذرباتکان یا آذربادگان و آذربادگان مبدل میشود .

سرب آن آذربایجان و تلفظ آن در زبان فارسی امروزی آذربایجان است .

- ناحیه اطراف رود کریا کوروش امروزی میباشد .
- در زبانهای غربی آثروپاتن میگویند .



عقیده دیگر راجع بوجه تسمیه آذربایجان

عده ای دیگر از دانشندان وجه تسمیه دیگری برای آذربایجان بدست آورده اند که مهمترین آنها عقیده شیکل ، میاشد . این دانشمند معتقد است که وجه تسمیه آذربایجان بنسب نام آذرباد شهربان آن سامان در زمان اسکندر نبوده است بلکه چون آتشکده

آذر گشکب که یکی از چند آتشکده معروف آن زمان بوده است در آن سرزمین بوده و طبقات مختلفه مردم بزیارت آنجا میرفتند . باینجهت بر روی سرزمین ماد نام آذربادگان یعنی محل و پناهگاه آتش مقدس گذارده اند . و نام شهربان آنجا هم مانند اسامی دیگر زرنشتی یکی از نامهای معموله زمان خود بوده است

اهمیت

در زمان ساسانیان ایران دارای سه آتشگاه بزرگ بوده است که جنبه رسمیت داشته یکی در فارس و دیگری در خراسان و مهمترین آتشگاه آن زمان آتشگاه آذر گشکب ، آتور گشکب ، بوده است که در سرزمین آتور پاتکان آتور

آذربایجان

در گذشته و حال وجود داشته است . و باین لحاظ زیارتگاه کوچک و بزرگ ایرانیان آن زمان بوده و در زمان ساسانیان از مراکز حساس بشمار میرفته است . در آن زمان حکومت نشین آذربایجان گنزک ، و در محل تخت سلیمان فعلی واقع بوده است . و این محل در قرون اسلامی بنام شیزه نامیده میشد . در دوره عباسیان اول نیز شهرستان اردبیل کرسی نشین آذربایجان بوده است و در دوره خلفای اسلامی مدتها دارالاماره حکام آذربایجان بوده است .

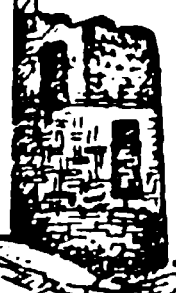
در دوره خلافت خلفای آذربایجان یکی از مهمترین ایالات حکومت اسلامی بوده و در عین حال در ردیف بزرگترین مراکز مقاومت ایرانیان با خلفای اسلامی بوده است و حتی از این حیث با دیلمان و مازندران و خراسان و سیستان و ماوراءالنهر برابری میکردند . بابک خرم دینی که یکی از مبارزین بزرگ ایرانی نژاد بوده و برضد تسلط عرب با خلفای عباسی مدتها در جنگ بوده از همین سرزمین برخاسته است .

و بطوریکه از خلال صفحات تاریخ مشاهده میشود بابک خرم دینی با مازیار پسر قارون پادشاه مازندران و افشین اسروشنی ، که از شاهزادگان یکی از شهرهای ماوراءالنهر بوده است همدست گردیده و بر علیه اعراب و بمنظور احیاء استقلال ایران قیام و سرانجام بر سر همین کار و برای آزادی و استقلال ایران شهید میگردد .

پس از خلافت عباسیان اول تبریز حاکم نشین آذربایجان گردید . پس از حمله مغول و در سال ۶۵۶ هجری قمری که بغداد بدست هلاکو فتح گردید مراغه بیاینتختی انتخاب و مرکزیت پیدا کرد . بعداً باز تبریز مرکز گردیده و در اوایل دولت صفوی بار دیگر اردبیل مرکزیت یافته و پس از آن تبریز حاکم نشین آذربایجان گردید .

در زمان شاهنشاه عقیده آذربایجان تبدیل به دو استان ۳ و ۴ گردیده و مقر استانداری استان ۳ در تبریز و استان ۴ در رضایه تعیین گشت .

پس از وقایع شهریور بار دیگر این دو استان توأم گردیده و مرکز آن شهر تبریز گردید . برای اهمیت آذربایجان در زمان فعلی تصور میکنم کوچکترین توضیحی لازم نبوده و همه میدانند که دهان همسایه شمالی و رفیق عزیزمان روسیه برای بلعیدن آن تا چه حد آب افزاده است





جغرافیای آذربایجان

يك نظر کلی بطوریکه در قسمت تاریخیه آذربایجان از نظر خوانندگان گذشت آذربایجان در زمان دولت هخامنشی ایالت مادرا تشکیل میداده است . این سرزمین حاصلخیز مانند قسمتهای دیگر نلات ایران مرتفع و کوهستانی است . ارتفاعات عمده آذربایجان بقرار زیر میباشد :

آراوات سابقاً متعلق بایران و فعلاً در جزه خاک ترکیه و بیرون مرز شمال غرب و بار ارتفاع چهار هزار متر میباشد .

قله سوالان یا سبلان واقع در مغرب اردبیل و قله آن به بلندی سه هزار و هشتصد متر میباشد .

قله سهند واقع در جنوب تبریز و بلندیش سه هزار و هفتصد متر میرسد .

بزرگترین دریاچه ایران نیز در این سرزمین واقع است که اسم فعلی آن دریاچه رضاییه و سابقاً بنام ارومیه و در تاریخ باستانی ایران بنام چیچت نامیده میشد .

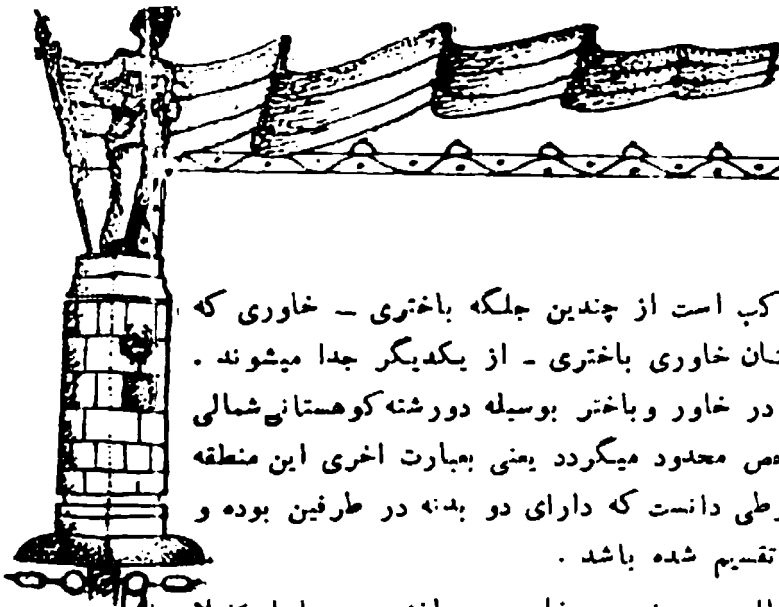
بزرگترین رودهای آذربایجان که در مرز واقع میباشد رودخانه ارس میباشد که در شمال واقع و خط مرزی بین ایران و شوروی را تشکیل میدهد .

یکی از بزرگترین رودخانههای آذربایجان هم که در داخل و سمت جنوب واقع است سفیدرود میباشد که نام باستانی آن امردو یا امردوش بوده است .

مساحت و جمعیت آذربایجان در حدود صد و چهار هزار کیلومتر مربع یعنی بیش از دو برابر و نیم کشور سوئیس مساحت دارد و جمعیت آن بطور تقریب شاید بیش از دو میلیون و نیم میباشد که کلیه نقاط آن هنوز بطور کامل سرشماری نشده اند .

آمار جمعیت برخی از شهرستانهای آن که بطور دقیق و از منابع رسمی اخذ شده است بقرار زیر میباشد :

تبریز	۲۱۳۵۴۲	نفر
اردبیل	۶۳۴۰۶	«
رضاییه	۴۵۵۷۵	«
خوی	۳۵۴۷۰	«
مراغه	۳۳۳۳۵	«
مهاباد	۱۲۸۵۸	«
ماکو	۱۰۶۸۷	«
خلخال	۶۰۸۸	«
جمع	۴۲۰۹۶۱	«



سخنی چند در
پیرامون کوه‌های
آذر با یجان و
و محور های

آذربایجان ایران مرکب است از چندین جلگه باختری - خاوری که
بوسیله رشته‌های کوهستان خاوری باختری - از یکدیگر جدا میشوند .
طرفین این منطقه نیز در خاور و باختر بوسیله دورشته کوهستانی شمالی
جنوبی بطور کاملاً مشخص محدود میگردد یعنی بمبارت اخری این منطقه
را میتوان شبیه بیک قوطی دانست که دارای دو بدنه در طرفین بوده و
داخل آن بقسمتهای چندی تقسیم شده باشد .

نفوذی آن این رشته‌های کوهستانی شمالی - جنوبی و خاوری - باختری دوسلسله کاملاً
متمایز را تشکیل می دهند .

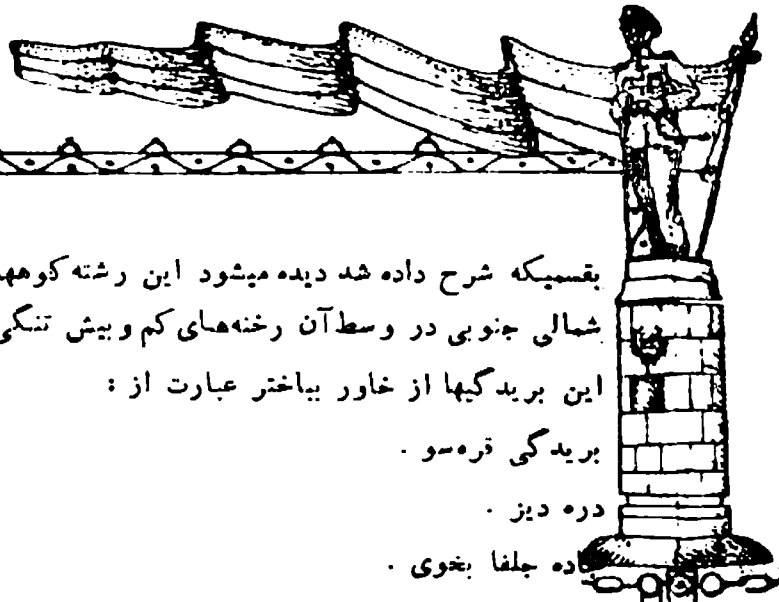
رشته شمالی جنوبی از دشت مغان شروع شده و در ابتدا مرز را بین کشورهای ایران و شوروی
تشکیل داده سپس داخل کشور ایران گردیده و بطرف جنوب کشیده شده کوههای طالش را تشکیل
میدهند . پس از رسیدن بموازات دشت این رشته بطرف جنوب خاوری منحنی شده رشته کوههای
البرز را تشکیل و یگانه بریدگی که در این رشته کوهها وجود دارد بریدگی سفیدرود است
که در تنگه منجیل از این کوهها بسمت شمال عبور نموده بطرف دریای خزر جریان دارد .
رشته کوههای شمالی جنوبی باختری عبارت از کوههای کردستان است که کشور ایران را از کشور
های ترکیه و عراق مجزا مینماید .

در این کوهها یگانه رخنه موجوده در جنوب آغری داغ میباشد که از جلگه بایزید بطرف ماکو
امتداد دارد . رشته های خاوری - باختری که ما بین این دو رشته اصلی وجود دارد بقرار
زیرین میباشد :

(۱) - شمالی ترین آن عبارتست از خاور - باختر کوههای اوچارود که در گردنه آغیس بکوههای
طالش وصل شده و سپس بسمت جنوب باختری امتداد داشته بوسیله بریدگی عمیق رود قره سو
از کوههای ارسباران مجزا میشود - سپس رشته کوههای ارسباران که شعبات شمالی آن بسمت
رود ارس کشیده شده اند شروع میشود این کوهها در گردنه ابری برشته مرکزی موقتاً متصل شده
ولی در باختر این گردنه مجدداً مجزا گردید اول بسمت شمال قدری امتداد داشته و پس از کمکی
داغ که شمالی ترین نقطه آنست و بساحل رود ارس مابین جلفا و اردوباد کاملاً مشرف میباشد
بسمت باختر پیچیده و تنگه دره دیز از آن کوهها عبور میکند .

در باختر دره دیز این کوهها از ارتفاع خود کاسته بکوههای علی باشی و آن داغ منتهی میشوند
و پس از گردنه حمزبان و کوه ایراوگان بکوههای کردستان وصل میشود .

۶ - برای تنظیم برخی از این مطالب از اطلاعات سرهنگ هاشمی حائری فرمانده تیپ اردبیل استفاده
شده است .



بقسمیکه شرح داده شد دیده میشود این رشته کوههای شمالی متصل نبوده و بوسیله چهار بریدگی شمالی جنوبی در وسط آن رخنه‌های کم و بیش تنگی وجود دارد.

این بریدگیها از خاور بباختر عبارت از :

بریدگی قره سو .

دره دیز .

داده جلفا بخوی .

ورودخانه آق چای میباشد .

این کوهها عبارت از فلاتهای نسبتاً مسطحی هستند که در نتیجه جریان آب بریدگیهای عمیقی که دارای شیبهای تند میباشدند دهلیز بندی شده اند .

شیبهای شمالی این کوهها ملایم بوده ولی بواسطه نرمی زمین و تأثیر آب کلیه دره ها عمیق و مخصوصاً دره رودارس در اغلب جاها فوق‌العاده باریک و دارای شیبهای مرتفع و تندی میباشد .

در قسمت خاوری در شمال کوههای اچارود دامنه‌های کوهها تا ارس امتداد نداشته و تدریجاً کم ارتفاع میشوند بقسمیکه در شمال تل علی داغ يك منطقه جلگه وسیع موسوم بدشت مغان شروع میگردد که در شمال محدود است به رود ارس و در باختر برود قره سو و در مشرق بکوههای

اوجارود و ارس سفلی .

مرز ایران و کشور شوروی بطور مصنوعی از وسط این دشت از بیله سوار (شمال کوههای اوجارود) تا حسنخانلو (کنار رود ارس) کشیده شده است و بواسطه نبودن مشخصات زمینی

بخوبی معلوم نیست و باین جهت هوجب اختلاف میگردد و يك منطقه متنازع فیه بوجود میآورد .

اگر چنانچه وضعیت دشت مغان در نظر گرفته شود چنین بنظر میآید که هرگونه حرکت از

جنوب بشمال بمانع رود ارس که در این منطقه برآب میباشد بر خواهد خورد و از طرفی دیگر

هرگونه حرکت از شمال بجنوب بکوههای اوجارود و ارسباران بر خورده که در عقب آن نیز رشته دیگری وجود دارد .

۲ - رشته باختری - خاوری - مرکزی در جنوب قطور از مرز ترکیه شروع شده در ابتدا کم

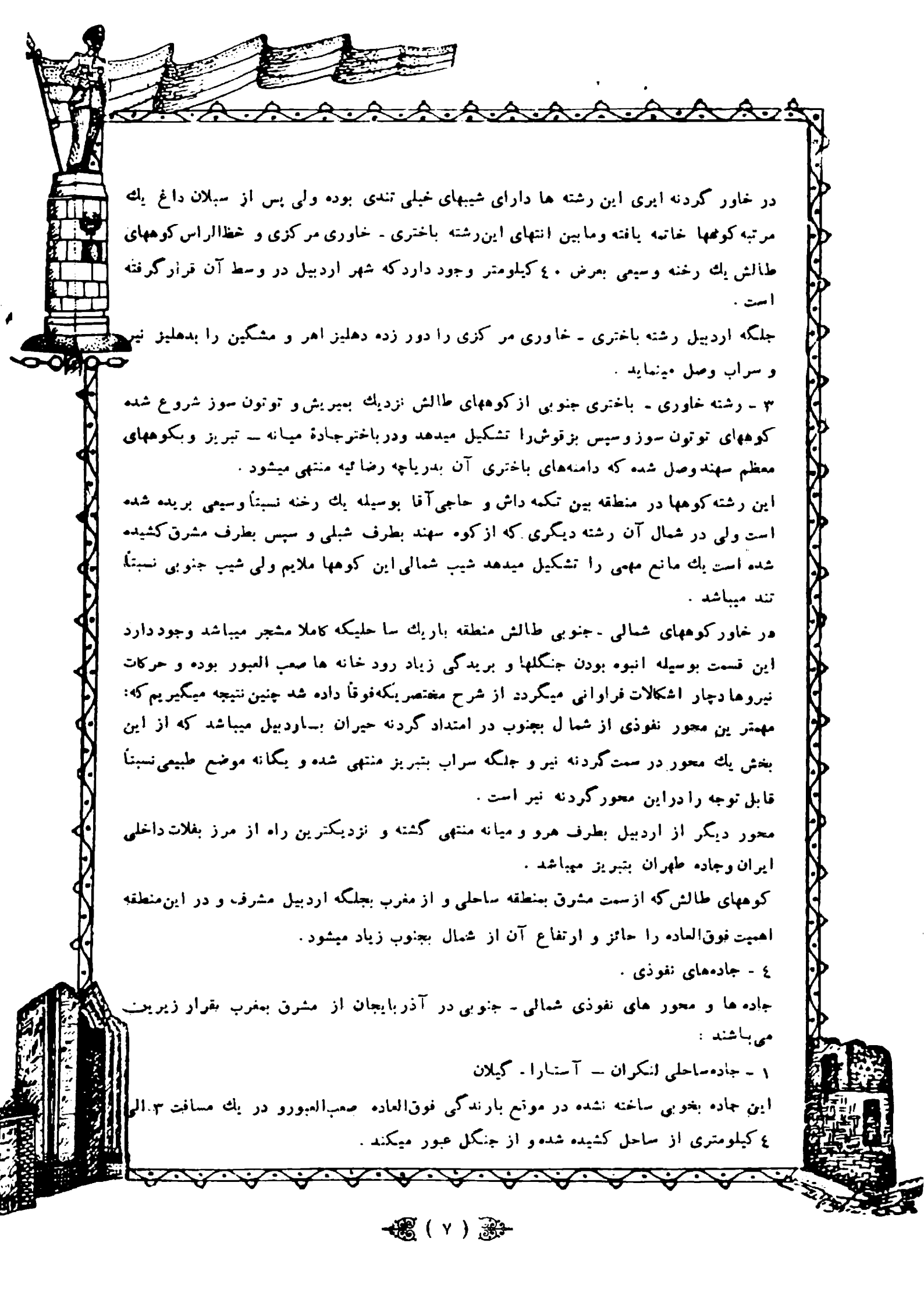
ارتفاع میباشد و جلگه خوی را از جلگه شاهپور مجزا مینماید سپس در خاور گردنه خرسه ارتفاع

آن زیاد شده و این قسمت از رشته کوهها موسوم بکوه میشو میباشد .

مشرق گردنه‌های یام و شور دره یعنی دره دیز داغ ارتفاع کوهها مجدداً کم شده ولی پس از

۳ کیلومتر در مغرب گردنه ایری برشته کوه شمالی وصل گشته و فوری بمد از گردنه ایری

جدداً از آن جدا شده در يك امتداد باختری خاوری رشته های کاشا داغ و سبلان داغ را تشکیل میدهد .



در خاور گردنه ابری این رشته ها دارای شیبهای خیلی تندی بوده ولی پس از سبلان داغ يك مرتبه کوهها خاتمه یافته وما بین انتهای این رشته باختری - خاوری مرکزی و خطالراس کوههای طالش يك رخنه وسیعی بهمرض ۰۴ کیلومتر وجود دارد که شهر اردبیل در وسط آن قرار گرفته است .

چلگه اردبیل رشته باختری - خاوری مرکزی را دور زده دهلیز اهر و مشکین را بدهلپز نیر و سراب وصل مینماید .

۳ - رشته خاوری - باختری جنوبی از کوههای طالش نزدیک بمیریش و توتون سوز شروع شده کوههای توتون سوز و سپس بزقوش را تشکیل میدهد و در باخترجاده میانه - تبریز و بکوههای معظم سهند وصل شده که دامنههای باختری آن بدریاچه رضایه منتهی میشود .

این رشته کوهها در منطقه بین تکمه داش و حاجی آقا بوسیله يك رخنه نسبتاً وسیعی بریده شده است ولی در شمال آن رشته دیگری که از کوه سهند بطرف شبلی و سپس بطرف مشرق کشیده شده است يك مانع مهمی را تشکیل میدهد شیب شمالی این کوهها ملایم ولی شیب جنوبی نسبتاً تند میباشد .

در خاور کوههای شمالی - جنوبی طالش منطقه باریک سا حلیکه کاملاً مشجر میباشد وجود دارد این قسمت بوسیله انبوه بودن جنگلها و بریدگی زیاد رودخانه ها صعب العبور بوده و حرکات نیروها دچار اشکالات فراوانی میگردد از شرح مختصریکه فوقاً داده شد چنین نتیجه میگیریم که: مهمترین محور نفوذی از شمال بجنوب در امتداد گردنه حیران بساردبیل میباشد که از این بخش يك محور در سمت گردنه نیر و چلگه سراب بتبریز منتهی شده و یگانه موضع طبیعی نسبتاً قابل توجه را در این محور گردنه نیر است .

محور دیگر از اردبیل بطرف هرو و میانه منتهی گشته و نزدیکترین راه از مرز بفلات داخلی ایران وجاده طهران بتبریز میباشد .

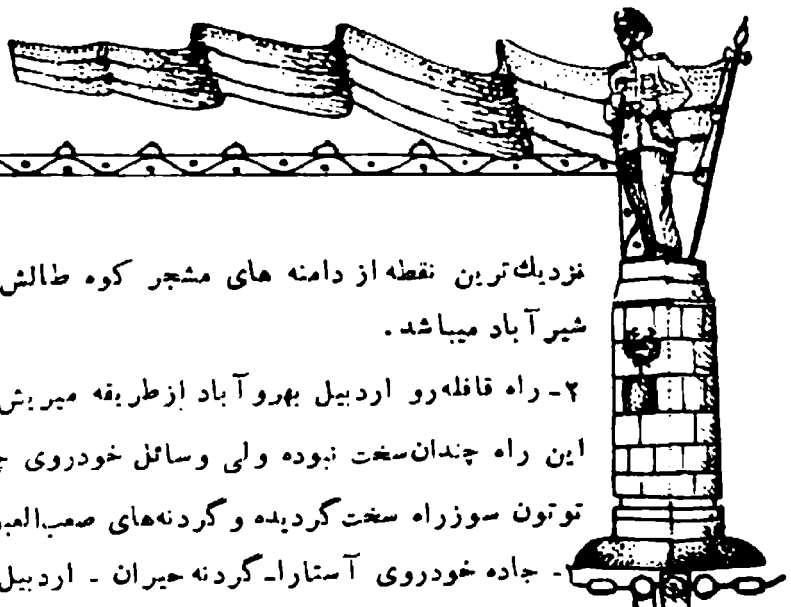
کوههای طالش که از سمت مشرق بمنطقه ساحلی و از مغرب بچلگه اردبیل مشرف و در این منطقه اهمیت فوق العاده را حائز و ارتفاع آن از شمال بجنوب زیاد میشود .

۴ - جادههای نفوذی .

جاده ها و محور های نفوذی شمالی - جنوبی در آذربایجان از مشرق بمغرب بقرار زیرین می باشد :

۱ - جاده ساحلی لنکران - آستارا - کیلان

این جاده بخوبی ساخته نشده در مواقع بارندگی فوق العاده صعب العبور و در يك مسافت ۳۰ کیلومتری از ساحل کشیده شده و از جنگل عبور میکند .



نزدیک ترین نقطه از دامنه های مشجر کوه طالش بساحل دریای خزر در این منطقه در حوالی شیرآباد میباشد .

۲- راه قافله رو اردبیل بهروآباد از طریق میریش .

این راه چندان سخت نبوده ولی وسائل خودروی چرخ نمیتوانند از آن استفاده نمایند . در جنوب توتون سوزراه سخت گردیده و گردنه های صعب العبور وجود دارند .

۳- جاده خودروی آستارا- گردنه حیران - اردبیل- گردنه نیر - سراب .

این جاده از گردنه حیران بشام اسبی در جلگه باز کشیده شده و کاملاً در مقابل دید خط مرز و ارتفاعات مینادر میباشد . ولی پس از شام اسبی داخل دره بیچ و خم دار شده تدریجاً بگردنه نیر میرسد . مابین شام اسبی و نیر چندین موضع طبیعی قابل توجه موجود میباشد .

گردنه نیر یکی از دامنه های جنوبی کوه سبلان داغ منتهی میشود ولی در جنوب آن بواسطه بودن رودخانه های چندی بریدگی های زیادی موجود که شیبهای آنرا تند و صعب العبور نموده است .

در یوسف آباد این جاده بگردنه شبلی و جاده تبریز - طهران وصل میگردد .

۴- جاده بیله سوار - اوچارود - مشکین شهر - اهر - گردنه کچه بیل - تبریز -

این جاده بواسطه نزدیکی برزومشرف بودن آن بجلگه قره سوازمست مشرق قابل نفوذ در سمت شمال قابل دفاع نمیباشد . جاده پس از عبور از رود اهر جای از یک تنگه گذشته و سپس بجلگه اهر رسیده و در آنجا یک جاده از طریق گردنه کوجه بیل و جاده دیگر از طریق گردنه مشک عنبر (که هر دو گردنه نسبتاً سخت و از نقطه نظر دفاع مناسب هستند) بتبریز منتهی میشوند .

یک راه قافله رو که قابل استفاده خودروها نمیباشد از بل خدا آفرین و کمیران بطرف اهر وجود دارد که در گردنه از کوه های ارسباران عبور می کند .

۵- راه قافله رو اردوباد - تبریز از گردنه ابری . که نسبتاً قابل عبور بوده فقط در گردنه ابری مصادف با قسمت صعب العبور کوه های ارسباران میشود .

۶- جاده جلفا - مرند - که در تنگه دره دیز و گردنه یام از رشته های شمالی و مرکزی عبور مینماید .

۷- جاده جلفا - خوی - شاهپور - که دفاع آن نسبتاً مشکل است زیرا که گردنه آق داغ مغرب دره دیز خیلی مرتفع نبوده و کوه های علی باشی که در مغرب جلفا هستند کاملاً بآن مسلط باشند .

۸- جاده ماکو - خوی از راه گردنه حمزبان که قابل دفاع و موضع طبیعی مناسبی را تشکیل

مهد .

ملیت آذربایجانی

دردوره ماقبل تاریخ ملت ایران هم مانند سایر ملل دیگر از طوایف و خانواده‌های مختلف تشکیل میگردید. واکثرآ این طوایف هم کیش و هم نژاد بوده و در امور جاریه با یکدیگر هم آهنگ بودند.

هر طایفه در قسمتی سکنی اختیار نموده و بنوبت در ازمنه مختلفه سلسله‌هایی بوجود آورده و یک چندگاهی سلطنت میکردند.

ضمن طوایف ماقبل تاریخ سه طایفه ازهمه معروفتر بوده‌اند:

سندیان در شمال شرق

پارسیان در جنوب

مادیها در شمال غرب

آنچه که مورد بحث من در ضمن این صفحات میباشد طایفه اخیر یعنی مادیها میباشد.

محل اقامت مادیها آذربایجان امروزی باضافه قسمتهای دیگر از چهار سمت آذربایجان بوده است.

آذربایجان یکی از نخستین سر زمینهایی است که در ۲۹۰۰ سال قبل عده‌ای از مهاجمین آریائی

ایرانی که همین مادیها میباشند از چنگ بومیان خارج ساخته و برای توطن خود تخصیص دادند

یونانیان این قوم را مادیها میگفتند و خاورشناسان تا نیم قرن قبل اطلاعات صحیح و جامعی از

مادیها نداشتند و درباره زبان و نژاد آنها عقاید مختلفی داشتند.

ولی بر اثر مطالعات خستنگی ناپذیر خاورشناسان بزرگی مانند (گوتشمید - شپیکل - بوستی -

مایر) ملیت قوم ماد آشکار گردیده و در ایرانی بودن این قوم که در حقیقت آذربایجانیان قدیم

بوده‌اند کوچکترین تردیدی باقی نمانده است و همه بالا جماع عقیده دارند که مادیها از حیث خون

و نژاد و زبان و دین و عادات و مراسم و فرهنگ عمومی از ایرانیان باک‌نهاد بوده و محل اقامت

آنها یعنی آذربایجان امروز از قدیمترین ایام جزء لاینفک ایران بوده است.

و بنا بر آنچه که علمای زمین شناس معتقد هستند بحکم تشکیلات طبقات الارضی آذربایجان قسمت

طبیعی فلات ایران بوده است و اکنون نیز میباشد.

مادیها پس از اینکه سرزمین خود را که در ازمنه مختلف تاریخی بناهای

ماد کوچک -- آتورپاتکان -- آتورپاتکان -- آذربادگان -- آذربادگان

آذربایجان - آذربایجان، موسوم بوده است متصرف گردیده بومیها را

از آنجا اخراج نمودند دولت ماد را تشکیل و زمانی بر این مقدمه نگذشت

که زور مندی آنها بجائی رسید که حکومت مقتدر آشور را بزانو در

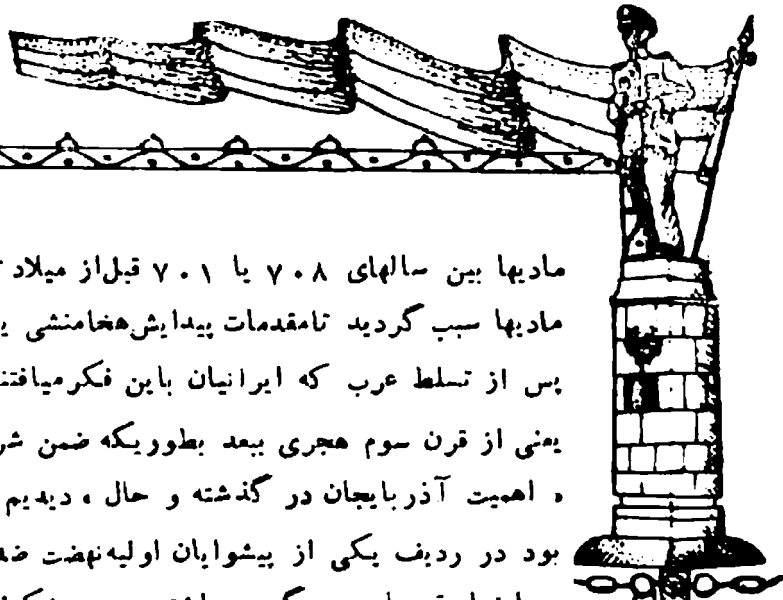
آوردند.

جنبشهای مختلفه

آذربایجانی

در ازمنه مختلف

تاریخ ایران



مادیاها بین سالهای ۷۰۸ یا ۷۰۱ قبل از میلاد تا سال ۵۵۰ قبل از میلاد سلطنت نمودند و ظهور مادیاها سبب گردید تا مقدمات پیدایش هخامنشی یعنی بزرگترین شاهنشاهی ایران فراهم گردد پس از تسلط عرب که ایرانیان باین فکر میافتند که خود را از زیر بار نفوذ عرب خارج سازند یعنی از قرن سوم هجری بعد بطوریکه ضمن شرح تاریخی سرزمین آذربایجان در صفحات قبل اهمیت آذربایجان در گذشته و حال دیدیم باینکه خرم دینی که از آذربایجانیان پاک نهاد بود در ردیف یکی از پیشوایان اولیه نهضت ضد عرب بوده و دیگر آذربایجانیان نیز بنوبه خود در این راه قدمهای بزرگی برداشته و حتی بتشکیل سلسله های بزرگی از امرای مستقل میپردازند. سرانجام نیز یکی از بزرگترین و خدمتگذارترین سلسله های شاسانی ایران یعنی سلسله صفویه در همین سرزمین و از میان این مردم شریف بوجود میآید و بیش از دو بیست سال از استقلال ایران در برابر حملات بیابانی عثمانیها و ازبکان دفاع میکنند .

جنبشهای آذربایجانیان در زمان مشروطیت و پیدایش سرداران بزرگی مانند ستار خان و باقرخان و همچنین روحانیون بزرگی چون نفاة الاسلام و خیابانی خود بهترین معرف این قوم میباشد و همه آذربایجان را سرایران و ایران را جان آذربایجان میدانند .

و باتوجه بمطالبی که ضمن این چند صفحه گفته شد . و همچنین در صفحات آینده گفته خواهد شد . ترك دانستن مردمانیکه دارای اینهمه سوابق تاریخی در تاریخ ایران و نژاد ایرانی بوده دارای این پیشینه آشکار و درخشان میباشد نهایت ناچوانمردی و بلکه دلیل بر بی اطلاعی و حتی نفهمی گوینده آنست .

دین و عادات و رسوم و اعیاد . عواطف و احساسات آذربایجانیان از قدیمترین ایام ایرانی بوده و هیچیک از مورخین تاکنون نتوانسته اند دوره ای را در تاریخ پیدا کنند که آذربایجان و آذربایجانیان ملیت جداگانه و یا دولت مستقل غیر ایرانی داشته باشد .

بدیهی است حملات اسکندر . عرب . و مغول را نمیتوان جزو ملیت آذربایجان بشمار آورد .

مردم آذربایجان در قدیم مانند همه ایرانیان دین زرتشت را برای خود انتخاب نکرده بودند و پس از حمله عرب و شیوع مذهب اسلام . آذربایجانیان نیز مانند سایر برادران ایرانی خود در زیر پرچم مقدس اسلام پناهنده گردیده و از دستورات حضرت محمد بن عبدالله پیروی مینمایند .

بیشتر از ادبیات آذربایجان بزبان فارسی بوده و هیچ دوره ای نمیتوان پیدا کرد که ادبیات غیر ایرانی در آنجا رشد کرده باشد . خطوط و نوشته های آذربایجانیان در ادوار مختلف بفارسی یا عربی بوده است . و بیشتر از تألیفات دانشمندان آنسامان بیکی از همین دوزبان بوده است .

ادبیات آذربایجان
و شعرای
آذربایجان

زبان ترکی

چگونه رواج

یافت

پس از اینکه در سال ۶۵۶ بغداد بدست هلاکوفتح گردید و مراغه بیابتنختی انتخاب گردید عده زیادی از قبایل ترک به آذربایجان روی آورده و منزل و ماوی برای خود در آن سامان ایجاد میکنند .

ولی باز هم در این زمان مراکز سکونت ترکها و ایرانیان از یکدیگر جدا بوده و مراوده زیادی فیما بین نبوده است .

ولی چون ترکها از لحاظ سیاسی و نظامی غلبه نموده بودند همانطور که در گذشته زبان عرب داخل زبان فارسی گردید این بار نیز ایرانیان برای بر آوردن احتیاجات خودشان مجبور با موختن زبان ترکی و معاشرت با آنها گردیدند . و همین علت سبب میشود که زبان ترکی بطریق قابل توجهی با لهجه آذری و سایر لهجات ایرانی مخلوط گردد .

پیدایش دولتهای بزرگی مانند امرای چوپانی و ایلکانی و غلبه تیمور و اخلاف او و همچنین بوجود آمدن حکومتهای ترک قره قویونلو و آق قویونلو که توأم با ورود دستههای زیادی از ترکان به آذربایجان بود سبب گردید که زبان ترکی بشعوب قابل توجهی پیشرفت نماید و بطوریکه در ضمن صفحات بعد خواهیم دید در زمان غازان خان مغول کار به آنجا رسید که کتب فارسی را آتش زده و دفاتر حکومتی را که بزبان فارسی نوشته میشد بزبان ترکی نوشته و تاجالدین علیشاه وزیر غازان خان دستور داد که هر کس بزبان فارسی آذری صحبت کند زبانش به بریدن خواهد رفت .

چرا

زبان آذری

هتروک شد ؟

سرانجام مدت زیاد تسلط ترکان سبب گردید که زبان ترکی در آذربایجان رواج کامل یافته و در اوایل قرن دهم هجری تقریباً اکثر آذربایجانیان بزبان ترکی صحبت نموده و دانستن آن امری هادی بود و کار بدانجا رسید که شاه اسمعیل مؤسس سلسله صفوی که از ایرانیان پاک نهاد بود اشعاری

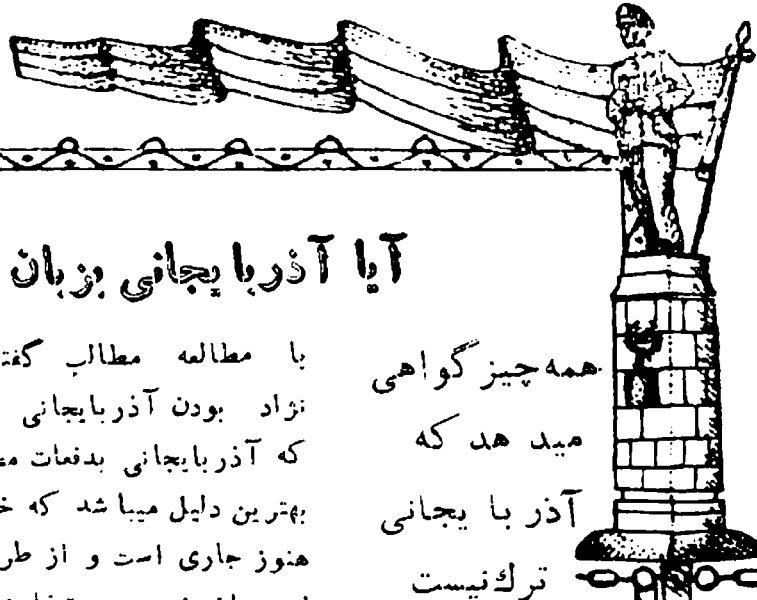
بترکی سروده و دیوانی تنظیم و از خود بیادگار گذارده است ولی باز هم تا صد سال پس از تأسیس سلسله صفویه زبان آذری در آذربایجان رواج بوده است ولی باید دانست که لشکر کشیهای بیابانی عثمانیها که توأم با دفاع مردانه آذربایجانیان بود و همچنین نزدیکی سرزمین آذربایجان با مراکز ترک نشین از عوامل بزرگی بودند که در اواخر قرن ده و اوایل قرن یازدهم هجری لهجه آذری را بطور کامل از رواج انکنندند . ولی باید دانست که در برخی از نقاط آذربایجان از قبیل اطراف جلفا . مرند . زنوز . خلخال و گالشهای مقیم بین کوهستانهای اردبیل و آستارا هنوز هم شعبی از لهجه آذری در میان آنها متداول بوده و زبان محلی میباشد . اکنون نیز زبان آذری روجه نیستی میرود و بعید نیست که در آینده نزدیک بکلی محو گردد مگر آنکه همت آذربایجانیان غیور و موجبات از نو زنده کردن زبان آذری را فراهم سازد .

لهجه آذربایجانی

نه ترکی است

نه آذری

ولی باتمام این تفصیل این قسمت را بایستی متذکر شد که لهجه ترکی معمولی آذربایجان علاوه بر اینکه لهجه ترکی خالص نیست بلکه همان لهجه آذری است که عده معدودی از لغات شکسته ترکی با قواعد دستوری ترکی در آن راه یافته و بصورت کنونی در آورده است که نه ترکی است و نه آذری .



آیا آذربایجانی بزبان ترکی هلاقمند است ؟

همه چیز گواهی
میدهد که
آذربایجانی
ترک نیست

با مطالعه مطالب گفته شده محقق و مسلم میباشد در آریائی نژاد بودن آذربایجانی شك و تردیدی نیست و فداکاریهای بسیاری که آذربایجانی بدفعات مختلف در تاریخ ایران از خود نشان داده است بهترین دلیل میباشد که خون پاک ایرانیان در تار و پود مردم این سامان هنوز جاری است و از طرف دیگر تیافه - شکل و طرز ساختمان بدنی و استخوان بندی صورت خاصه خصوصیات روحی و اخلاقی هرگونه شك و تردید را از میان برده و گواه صادقی است بر اینکه ساکنین ماورای قتل قافلانکوه را هیچگونه قرابت و نسبتی با نژاد منول و مقیمین سد یا جوج ماجوج و ساکنین شهرستانهای ختا و ختن نمیباشد .

از طرف دیگر نامهای کوهها - رودها - دریاچه ها و شهرهای آذربایجان بهترین دلیل است که این سرزمین ایرانی است و این نامها قدیمی است و بقول دکتر شفق علاوه بر آنکه لغت ایرانی خالص میباشد پدر و مادر دار بوده و هست . نام چیچست (دریاچه رضاییه) از دوسه هزار سال پیش باقی مانده است و برخی از نامهای دیگر را برای نمونه در زیر ذکر میکنم .

کوهها :

سبلان . سهند . میشو . سرخاب .

قلعه های کوهستانی :

دژ بهمن . رویین دژ . دژ شیدان . کهران . نوذر

رودخانه :

سفیدرود . سرد رود . کردم رود . هشترود . سراورود . کندرود . ماشان رود . رودهند . ارس

رود . مهران رود . اوجان رود .

شهرها و قصبیات عمده :

تبریز . اردبیل . خوی . مرند . ماکویه . شبستر . مشکین . دابقان . کوزه کنان . صوفیان .

اوجان . آهر . دارمرز . خیاو . کلنبر . سراو . دهخوارگان . همدوان . بهستان . انگوران . هشترود .

گرمرود . لاوران . دزمار . زنگیان . ریوز . آزاد . اردوباد . موغان .

آذربایجایی ایرانی است و با نژاد مغول هیچگونه بستگی و ارتباط ندارد و فعالیت های دشمنان استقلال ایران و استبدال بی منطق تاریخ سازان پان تورانیسم که بازیچه های سیاست روز بوده اند هیچگونه مؤثر واقع نشده و نتوانست آذربایجانی را از مام ایران جدا سازد بدیهی است منطق امثال پیشه وری که در زیر پرده نادلی و فجایمی را مرتکب گردیدند اصولا قابل بحث نبوده و گفتگودر پیرامون آن شرم آور است

ضمن صفحات قبل درباره چگونگی رواج زبان ترکی در آذربایجان بحث نمودم اکنون با ذکر شواهدی از تاریخ در این موضوع بحث میکنم که آیا آذربایجانی حقیقتاً باین زبان علاقمند است ؟

ضمن بیان تاریخچه ربع رشیدی در تبریز خواهید دید که علیشاه بکمک خواجه رشید الدین فضل الله وزیر دانشمند ایرانی غازان خان مغول روی کار آمد و تمام کتابخانه های با عظمت ربع رشیدی را آتش زده و کلیه دفاتر دیوانی را که بیشتر بزبان فارسی و عربی تنظیم شده تبدیل بترکی مغولی نموده و بکلیه اهالی آذربایجان اعلام کرده که زبان فارسی را متروک داشته و تنها بزبان ترکی سخن بگویند .

با آنکه در زمان

مغول زبان

آذربایجانیان

را بریدند مع هذا

زبان ترکی قوت

نگرفت

بعضی اینکه این دستور صادر شد چندین انقلاب شدید بوسیله اهالی تبریز برپا شد غازان خان مغول بتحریرک علیشاه بزرو آهن و آتش مردم را خاموش نموده و پس از آنکه سواران مغول مردم را کاملاً مرعوب و حتی چاقوهای جیب

مردم را هم بیرون کشیدند جارچی های دولتی در خیابانها جار کشیده و گفتند هر کس از این تاریخ بزبان فارسی یا آذری صحبت کند زبان خود را برباد خواهد داد . در نتیجه صدور این حکم بشهادت تاریخ پس از اینکه چندین هزار زبان از مردم آذربایجان بریده گردید زبان خشن بیگانه بمردم فارسی زبان و ادب دوست آذربایجان بجنف تحمیل گردید .

زبانیکه پس از بریدن چندین هزار زبان تحمیل گردد آیا زبان مادری است ؟ من که تصور نمیکنم تا شما چه عقیده داشته باشید .

آل عثمان و سلاطین منسوب باین خانواده در زمان صفویه ب فکر تجزیه آذربایجان افتاده و میخواستند آذربایجان فطری ضمیمه شهرهای گذشته ایران که روسها از ایران گرفتند ضمیمه خاک عثمانی گردد .

در جنگ ایران و

عثمانی

آذربایجانی ایرانی

متمسک آنها برای این موضوع ترک زبان بودن آذربایجانیها بود وقتیکه این خبر بگوش آذربایجانیان رسید بوسیله شمشیر جواب دندان شکنی بخواهان ترک زبان خود میدهند .

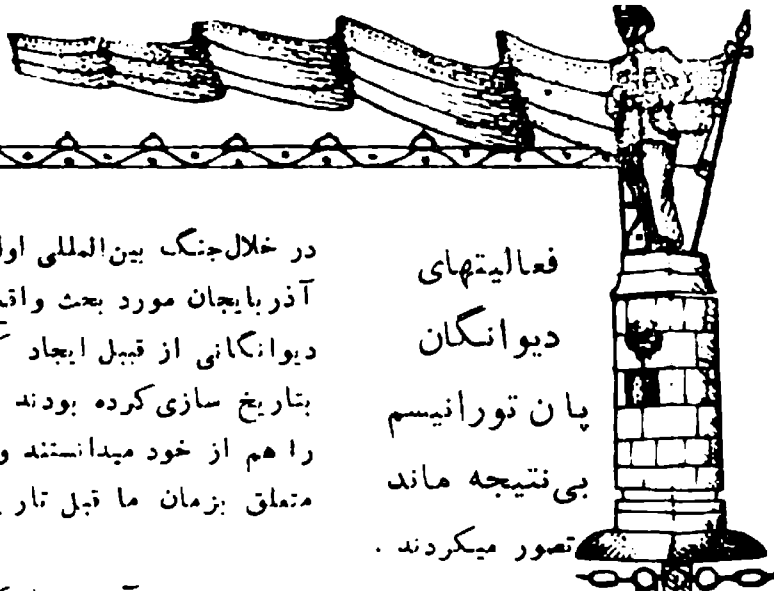
بودن خود را

ثابت نمود

در رکاب شاهنشاهان صفویه که ترک زبان بودند برای خاطر استقلال ایران جنگیده و ایرانی بودن خود را بدین طریق ثابت مینمایند .

اگر سکنه آذربایجان خود را ترک و یا غیر ایرانی و از نژاد مغول میدانستند چرا بخاطر استقلال ایران شمشیر کشیده و فرزندان خود را بجنگ عثمانیها فرستادند ؟

چه موقعی از این بهتر بود که نامردانه بدشمن پیوسته و بر روی دولت ایران شمشیر بکشند تنها علتیکه سبب گردید آذربایجانی بفتح ایران و بادشمنان آن بچنگند همانا ایرانی بودن آنها بوده است .



فعالیت‌های

دیوانگان

پان تورانیسم
بی نتیجه ماند
تصور میکردند .

در خلال جنگ بین‌المللی اول و سالهای بعد از آن بار دیگر ترك زبان بود
آذربایجان مورد بحث واقع میشود .
دیوانگانی از قبیل ایجاد کنندگان پان تورانیسم و پیروانشان که شروع
بتاریخ سازی کرده بودند بترك بودن آذربایجانی قناعت نکرده زرتشت
را هم از خود میدانستند و گاهی قدم رافراتر گذارده و برای خود تاریخی
متملق بزمان ما قبل تاریخ جعل کرده و در اینقسمت خدا را هم ترك

ادعای پان تورانیسم ها برای تجزیه آذربایجان که مستند بترك زبان بودن آذربایجان بود سالها
مورد مشاجره قلمی بین آنها و ایرانیها بود در آنوقت عده ای از ایرانیها بر علیه این دیوانگان
قلم برداشته و تنفر خود را اعلانی میسازند که خوشبختانه بیشتر از حمله کنندگان نویسنده گان آذربایجانی
بوده اند .

سردسته این دیوانگان سلیمان نظیف بوده است که موجبات عصبانیت شاعر ملی متوفی ایران ابوالقاسم
عارف را فراهم نموده قصیده بسیار تندی بر علیه او میسراید . که هیناً در زیر درج میشود :

حاشیه

دکتر شفق

بر قصیده عارف

که در دیوان چاپ

برلن نوشته

شده است

سلیمان نظیف از ادباء و نثر نویسان معروف ترك است و از رجال حکومت
عثمانی بود چون اصلاً از جوار کردستان است پس باغلب احتمال خون ایرانی
دارد تأثیر این خون در علائم صورت و طرز تفکر و احساسات بسیار شاعرانه
او آشکار است ولی از طرف دیگر قریحه و عادات ترك دارد و آثار آن
نیز از طفیان فکری و یغمای ادبی گاه گاهی او پیدا است . در سال ۱۳۲۶
هجری سلیمان نظیف در اسلامبول روزنامه «حادثات» را مینوشت . در این
موقع نمایندگان ایران در پاریس تصحیح حدود میخواستند (!) سلیمان نظیف
از این خبر عصبانی شده و در چندین نمره «حادثات» بر هر آنچه ایران و ایرانی
بود سخت تاخت آورد و مغنویات ملت ایران را مرض یغمای قلم ترکانه خود

ساخت . در اینموقع عارف در استامبول بود و این قصیده را در جواب نیشهای قلمی نویسنده
ترك ساخت اگر کسی عبارات زشت و هجوهای یغمانی نظیف را که در مقابل خیال
ایران هرگز حفظ نزاکت ننوده است بخواند خواهد فهمید که جوابش همین است که
عارف داده . سلیمان نظیف با اینهمه از جمله ادبای معدود عثمانی است که با زبان و ادبیات
رمانتیک آشنائی دارد بنا بر این طبعاً مزاجش بارتق و تمدن شرقی الفتی دارد . امروز در دیار
عثمانی «توران» پرست هائی هستند که از آدم و حوا گرفته و تمام ملل عالم را ترکی نژاد میکنند . اگر
این عتیقه شناسان و تاریخ سازان «تورك» همتی نمایند در آینده بشرجهائی دیگر خواهد داشت و مردم
خواهند فهمید که تمدن آن نیست که مصر بها از سنگ تراشیدند و یونانیها مجسمه از مرمر بلکه آنست
که چنگیز مناره ای از کله انسان ساخت .

اکنون نیز چند نفر مشغول ساختن تاریخ و عید و عادات و سن و سال برای آذربایجان. نوزاد خود روی منی با کو و حوالی آن هستند. ترکی زبان بودن آذربایجان حقیقی هم روغنی بجراغ این ترکبازان تازه میافزاید. اشاره عارف بر این خیال در تصنیف شهنواز همین راه راست و در همین تاریخ قصیده فوق (ش) سلیمان نظیف (استانبول ۱۳۳۶)

که ای برون تو چون شیر و اندرون چون قیر
تنور می شود از چوب ساخت گوش مگیر
چو کرد ترک شود خر بیار و مهر گیر
زدند مسقط رأس تو را رنود بگیر
نکرده عطف آنان رفت از کفت از میر
فغان کند به ته دیگ چوت رسد کفگیر
نداده اند ز ایرانیان بود تقصیر ؛
برگ ، پنجه شاید فکند با تقدیر
نهال عرش بر کنده به بود از زیر
ز من مرنج حقیقت چو بشوی بیخیر
کجا رواست که شوشی کند بدولت پیر
رسیده است ز دزدی بکاخ و تاج و سریر
حوادث و در ارکان او نشد تغییر
رواست کان بچنین دولتی کند تحقیر ؛
که کس شبیه نماید حریر را بعصیر
فتاده بود توزین پس بدین خیال بعیر
خیال کرده که تا هندوچیت کنی تسخیر
کمان بدار کماندار سخت بی تدبیر
گرفتت که نکردی خیال عالم گیر
بخال ترک سمرقند را ز عصری دیر
ز بعد صلح اگر سهم ما شود کشمیر
که این حقیر متاعی است یادگار حقیر
نمیرسد بسوی کعبه ز آنکه نیست بعیر ،
یکی همانکه برون شد ز شصت تان چون تیر
مراست هائف غیبی در این امید بشیر
نگاهدار و بیر راه و پس سر ره گیر
روا بود که یهودی کند ورا تکفیر
معد (ص) آید بتواندش کند تعمیر
نمود حضرت از حجب سر فکنده بزیر

ز من بگو سلیمان نظیف تیره ضمیر
برون ز کرد شود اولیاء معاذ الله
ز ترک غیر خربت ندیده کس ز بهار
دیوار بکر تو میخواستی بماند بکر
تو تا خیال دفاع از دیوار بکر کی
فغان از سر درد است چونکه میدانم
اگر بمجلس صلح جهان به ترکان راه
نوشته دست قضا حکمتان که : محکومید
هر آنکه زندگیش بار عار دارد و تنگ
همیشه روح تمدن ز ترک منزجر است
تو را که دولت دیروزی است دولتتان
هشیرتی که ندارد درفش و عار و تبار
بمولتی که ز چندین هزار سال پدید
تو را بوجدان (دانم اگر چه نیست ترا)
نژاد ایران با ترک آنچنان ماند
خیال آذر آباد گانت اندر سر
ز خال لب شکن طره چیت زلف بسر
دگر گمان تو زه زد زهی خجالت و شرم
رها نمی گمت تا که کمام من بخشی
اگر چه حافظ بخشید از غلط بخشی
عجب مدار که منم بیک کرشه چشم
دهم بغمزه ترکان هر آنچه بادا باد
تو گفتی . د ایران بگرفته راه ترکستان
بدان که کعبه ایران دو تا یکی بلخ است
از این دو من بیکی میرسم تو راحت باش
تورا بکعبه چوسگ راه نیست ترکستان
چنان بدست شما گشت مفتضح اسلام
نکرده اند خرابش چنانکه گر روزی
مسیح بسکه شکایت زنان بختم رسل

بخش دوم

فعالیت دولت شوروی در آذربایجان . چگونگی پیدایش دموکراتها و سقوط آنها . عید خون یا ۲۱ آذر ۱۳۲۵ جریان ورود ارتش به آذربایجان

عید خون

یا

۲۱ آذر ۱۳۲۵

روسها میخواستند پس از وقایع شهریور و ورود نیروهای بیگانه بایران اوضاع بین المللی طوری بود که گر داندگان سیاست مایل بودند دولتهای وقت ایران جز سازمانی پوشالی چیز دیگری نباشد . از موقعیت استفاده کنند دولت شوروی از این موقعیت استفاده نموده تصمیم گرفت که آرزوی دیرینه خود را عملی و مقدمات تحت نفوذ در آوردن آذربایجان را عملی سازد .

از گوشه و کنار کشور عوامل جیره خوار خود را به آذربایجان فرا خواند ، و عده ای از تربیت شدگان مخصوص را از کشور شوروی بایران آورده مشغول تنظیم برنامه و تشکیل سازمانهای مخصوص خود گردیدند این جریانات کلادر برده انجام و برای اینکه هنوز آماده عمل نبودند ابتدا اجازه ورود ژاندارم و بعداً موافقت با ورود ارتش و استقرار آن در محلهای مخصوصی نمودند . بدیهی است لشکر و ژاندارم هیچگونه آزادی عمل نداشت و روسها از اشخاصیکه بر علیه ارتش اقداماتی میکردند علناً حمایت نمودند و بدستور خودشان ناامنی در نقاط مختلف ایجاد میکردند . هنگامیکه نیروهای انتظامی میخواستند اقدامی نمایند آنها بنام حفظ مصالح جلو گیری و یا غیاب را فرار میدادند .

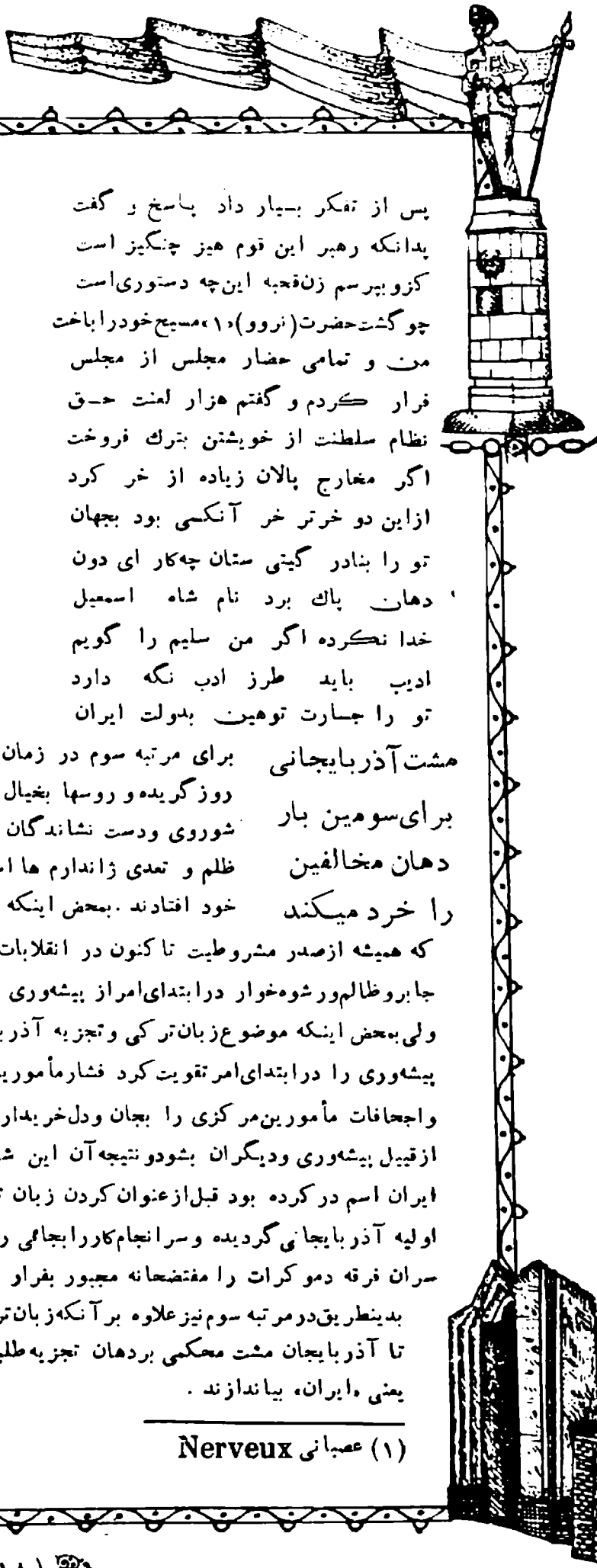
فیرنگ ماهرانه برای نمونه و اثبات مداخلات مستقیم آنها این جریان گفته میشود :
سرهنگ و رهرام زمانیکه سر لشکر خسروانی معاون فعلی ستاد ارتش فرمانده لشکر ۳ بود سرهنگ و رهرام ضمن بازرسی در صفعات ماکو شخصاً مطلبی را که بنفع سیاست روسها نبوده است اشاعه میدهد (۱) چند روز بعد قنصل شوروی بلشکر مراجعه و تقاضای رجعت سرهنگ و رهرام را میکند . پس از مراجعت قرار میشود که قنصل شوروی شخصاً باورهرام ملاقات کند . ضمن ملاقات حضوری و رهرام منکر گردید و اظهار میکند ناشر این خبر من نبوده ام .

۱ - بنا بر باره ای جهات برای حفظ مصالح کشور از ذکر کلیه جریان و چگونگی مطلب خود داری میشود .

اکنون نیز چند نفر مشغول ساختن تاریخ و عید و عادات و سن و سال برای آذربایجان. نوزاد خود رو یعنی باکو و حوالی آن هستند. ترکی زبان بودن آذربایجان حقیقی هم روغنی بچراغ این ترکیبازان تازه میافزاید. اشاره عارف بر این خیال در تصنیف شهناز همین راه راست و در همین تاریخ قصیده فوق (ش) سلیمان نظیف (استانبول ۱۳۳۶)

که ای برون تو چون شیر و اندرون چون قیر
 تنور می شود از چوب ساخت گوش مگیر
 چو کرد ترک شود خر بیار و مهر گیر
 زدند مسقط رأس تو را رنود بگیر
 نکرده عطف همان رفت از کفت از میر
 قفان کند به ته دیگ چوت رسد بکنگیر
 نداده اند ز ایرانیان بود تقصیر ؟
 برگ ، پنجه نشاید فکند با تقدیر
 نهال عمرش بر کنده به بود از زیر
 ز من مرنج حقیقت چو بشنوی پیشدیر
 کجا رواست که شوخی کند بدولت پیر
 رسیده است ز دزدی بکاخ و تاج و سریر
 حوادث و در ارکان او نشد تغییر
 رواست کان بچنین دولتی کند تحقیر ؟
 که کس شبیه نماید حریر را بحصیر
 فتاده بود توزین بس بدین خیال بمیر
 خیال کرده که تا هندوچین کنی تسخیر
 کمان بدار کماندار سخن بی تدبیر
 گرفته که نکرده خیال عالم گیر
 بخال ترک سمرقند را ز عصری دیر
 ز بعد صلح اگر سهم ما شود ککشیر
 که این حقیر متاعی است یادگار حقیر
 نمیرسد بسوی کعبه ز آنکه نیست بصیر ،
 یکی همانکه برون شد ز شصت تان چون تیر
 مراست هاتف غیبی در این امید بشیر
 نگاهدار و بیر راه و بس سر ره گیر
 روا بود که بهودی کند ورا تکفیر
 محمد (ص) آید بتواندش کند تعمیر
 نمود حضرت از چپ سر فیکنده بزیر

ز من بگو سلیمان نظیف تیره ضمیر
 برون ز کرد شود اولیاء معاذ الله
 ز ترک غیر خربت ندیده کس زینهار
 دیار بکر تو میخواستی بماند بکر
 تو تا خیال دفاع از دیار بکر کی
 ففانت از سر درد است چونکه میدانم
 اگر بمجلس صلح جهان به ترکان راه
 نوشته دست قضا حکمتان که : و محکومید
 هر آنکه زندگیش بار عار دارد و تنگ
 همیشه روح تمدن ز ترک منزجر است
 تو را که دولت دیروزی است دولتنتان
 عشیرتی که ندارد درفش و عار و تبار
 بدولتی که ز چندین هزار سال پدید
 تو را بوجدان (دانم اگر چه نیست ترا)
 نژاد ایران با ترک آنچنان ماند
 خیال آذر آباد گانت اندر سر
 ز خال لب شکن طره چین زلف بسر
 دگر گمان تو زه زد زهی خجالت و شرم
 رها نمی گمت تا که کام من بخشی
 اگر چه حافظ بخشید از غلط بخشی
 عجب مدار که منم بیک کرشمه چشم
 دهم بغزه ترکان هر آنچه بادا باد
 تو گفتی . ایران بگرفته راه ترکستان
 بدان که کعبه ایران دو تا یکی بلخ است
 از این دو من بیکی میرسم تو راحت باش
 تو را بکعبه چوسگ راه نیست ترکستان
 چنان بدست شما گشت مفتضح اسلام
 نکرده اند خرابش چنانکه گر روزی
 مسیح بسکه شکایت زنان بغتم رسل



پس از تفکر بسیار داد پاسخ و گفت
بدانکه رهبر این قوم هیز چنگیز است
کزو پیرسم زن فحبه این چه دستوری است
چو گشت حضرت (نروو) ۱۰۰ مسیح خود را باخت
من و تمامی حضار مجلس از مجلس
فرار کردم و گفتم هزار لعنت حق
نظام سلطنت از خویشتن بترک فروخت
اگر مخارج پالان زیاده از خر کرد
از این دو خرت خر آنکسی بود بجهان
تو را بنادر گیتی ستان چه کار ای دون
دهان پاک برد نام شاه اسمعیل
خدا نکرده اگر من سلیم را گویم
ادیب باید طرز ادب نگه دارد
تو را جسارت توهین بدولت ایران

که نیستند مرا امت اینت گروه شیر
بخواه او را در هر جهنمی است اسیر
که داده تو باین قوم وحشی بد شیر ؟
فرار کرد کمیسیون از فقیر و اسیر
گریختیم چو روبه برون ز حمله شیر
به ترک و بر پدر ترک از صغیر و کبیر
خری خرید خری پشت ریش و چشم ضریر
کدام زین دو خرنده ای ادیب شوخ و شهیر
که سر سری شمرد خسروان عالم گیر
برو بکار خود ای کرد یا بسر تزویر
که نیست طعمه هر مرغ لاشخوارانچیر
بند سلامت از من نمیشوی دلگیر ؟
نه هر چه لایق ریشش بود کند تحریر
نبود اینهمه بی عرضه گر نبود سفیر

مشت آذربایجانی برای مرتبه سوم در زمان جنگ کزونی مسئله تجزیه آذربایجان جزو اخبار
روزگرنده و روسها بغیال ضمیمه کردن آذربایجان بققاز افتادند . عمال
شوروی و دست نشاندگان آنها از نارضایتی مردم از مامورین مرکزی و
دهان مخالفین ظلم و تعدی ژاندارم ها استفاده نموده و بغیال جلب آذربایجانی بطرف
را خرد میکنند خود افتادند . بعضی اینکه فرقه دمکرات تأسیس گردید آذربایجانیان غیور
که همیشه از صدر مشروطیت تا کنون در انقلابات پیشقدم بوده اند بغیال غلبه یافتن بر مامورین
جابر و ظالم و رشو و خوار در ابتدای امر از پیشه‌وری حمایت کردند

ولی بعضی اینکه موضوع زبان ترکی و تجزیه آذربایجان از ایران بمیان آمد همان آذربایجانی که
پیشه‌وری را در ابتدای امر تقویت کرد فشار مامورین دولت جابر و تحمل جور و ستم دستگاه حاکمه
واجبات مامورین مرکزی را بجان و دل خریدار شده و حاضر نشد تا آلت مقاصدشوم عمال اجنبی
از قبیل پیشه‌وری و دیگران بشود و نتیجه آن این شد که فرقه دموکرات که در زمان کوتاهی در سراسر
ایران اسم در کرده بود قبل از عنوان کردن زبان ترکی و تجزیه آذربایجان مورد حمله همان حامیان
اولیه آذربایجانی گردیده و سرانجام کار را بجای رسانیدند که قبل از ورود ارتش با آذربایجان کلیه
سران فرقه دموکرات را مفتضحانه مجبور بفرار نمودند .

بدین طریق در مرتبه سوم نیز علاوه بر آنکه زبان ترکی باعث تجزیه آذربایجان نشد بلکه سبب گردید
تا آذربایجان مشت محکمی بر دهان تجزیه طلبان غیر ایرانی زده و خود را بدامان امام عزیز خود
یعنی ایران ، بیاندازند .

(۱) عصبانی Nerveux

احسانات آذربایجانی و علاقه (۱) آنها به ترک بودن

بزرگترین فحش آذربایجانی در موقع عصبانیت ترک بودن است یکی از روزها در تبریز ناظر بر مذاکره دوستانه میان دو نفر ازرقای جدید آذربایجانی بودم :

اولی بشوخی نسبت ترک بودن را برفیق خود داد دومی بدون مقدمه عصبانی شده درحالیکه یک محکمی بگوش رفیقش نواخت گفت «ترک بدت میباشد، حاضر جوابی و چنین پرخاش بیکی ازرقای صیبی بزرگترین نشانه علاقه آذربایجانی نسبت بایران و عدم علاقه او بترک بودن میباشد. شما اگر در تبریز بودید و از نزدیک بصحبت کردن من بایکی از دانش آموزان دبیرستان پهلوی واقف میشدید بچشم خود میدید که تاچه حد آنها بایران علاقمند میباشد.

بن حمله نموده و میگفت شما تهرانیها خیال میکنید فقط خودتان ایرانی هستید در صورتیکه نمیتوانید حتی یکبار در تاریخ نشان دهید که برای استقلال ایران قیام نموده باشید.

یکی از روزها وقتیکه با اصغر اردبیلی دوست خودم در پیرامون تاریخچه زبان ترکی صحبت کرده و میخواستم از نزدیک برعلاقه اش بزبان ترکی واقف شوم اظهار میکرد بعقیده من هر کس که در این راه قدمی برداشته و بایرانیان بفهماند که ما آذربایجانیان از زبان ترکی متنفر هستیم اجرش بیش از یکبار پیاده رفتن بخانه کعبه میباشد .

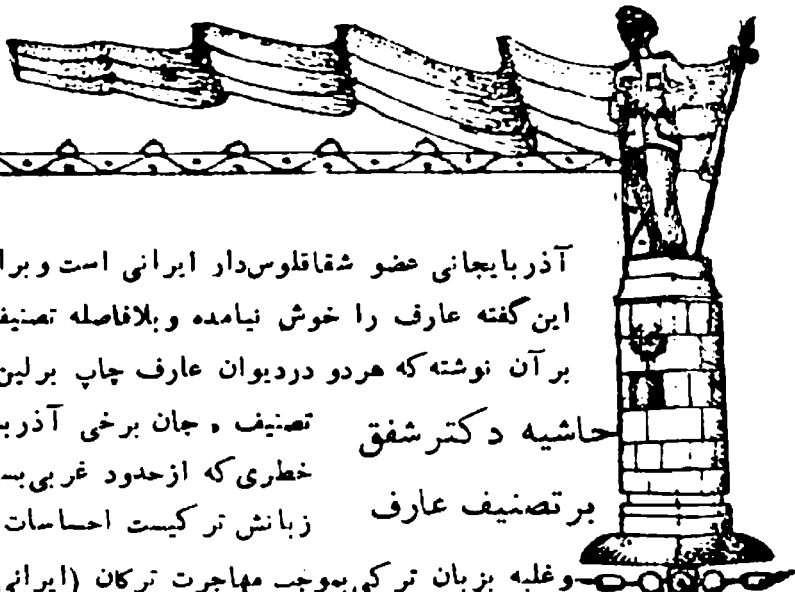
این عمل رفیق منم
یک دلیل مخالفت
آذربایجانی با
زبان ترکی است

حتی برای تنظیم همین مطالب باوجود ضیق وقت با من بسیار کمک کرده و بعضی اینکه باو میگفتم چون وقت کم است فلان کتاب یا فلان مقاله را مطالعه نموده و خلاصه آنرا در اختیارم بگذار با علاقه ای هرچه تمامتر جدیت میکرد تا احتیاج مرا مرتفع ساخته و قدمی برای موفقیت من در این راه بردارد و بعقیده من همین عمل او راهم یکی از موارد عدم علاقه آذربایجانی بزبان ترکی بایستی شمرد .

من سراسر آذربایجان را گردیدم و در هر کجا کوش بسیار نمودم ولی یک نفر آذربایجانی بدین بایران و یا تجزیه طلب ندیدم و هر چند هم اوراق و صفحات تاریخ ایرانرا مرور کردم باین فصل نرسیدم که تا حال یکی از آنها باین فکر افتاده باشد که آذربایجان را از ایران جدا سازد و امیدوارم در آینده هم این فصل در تاریخ ایران پیدا نشود .

آذربایجانی عارف را بی اندازه دوست دارد و اشعاری را که عارف درباره آذربایجان سروده فرد فرد آذربایجانیان از حفظ دارند . وثوق الدوله نخست وزیر اسبق ایران ضمن یکی از نطق های خود گفته بود

علاقه آذربایجانی
بعارف



آذربایجانی عضو شفاقلوس دار ایرانی است و برای حفظ دیگران بایستی بُریده و بدور انداخت.
این گفته عارف را خوش نیامده و بلافاصله تصنیف زیر را میسرآید دکتر شفق هم حاشیه ای.
بر آن نوشته که هر دو درد یوان عارف چاپ برلین نوشته شده و عیناً در صفحه بعد درج میگردد :

حاشیه دکتر شفق

تصنیف « جان برخی آذربایجان » را عارف بعد از سفر اسلامبول و دریافتن
خطری که از حدود غربی بسوی ما متوجه است سروده . آذربایجان با آنکه
زبانش ترکیست احساسات - تاریخ - ادبیات - دین و عاداتش ایرانی است

بر تصنیف عارف

و غلبه بزبان ترکی بموجب مهاجرت ترکان (ایرانی شده) و همجواری با ایالاتی که در معرض هجوم
و مهاجرت ترکها بوده اند میباشد . ایران مجبور است آذربایجان را مانند دل و با دیده ای که
در خطر تیر دشمن است محافظت نماید . طریقه حراست آذربایجان باید هم جسمانی باشد و هم
روحانی یعنی بهمان درجه که لازمست توپهای گروپ و سرداران دشمن کوپ در حدود آذربایجان
صف کشیده منتظر فرمان باشند باضعاف آن نیز باید معارف فکر و روح و زبان ایرانی را در تمام
زوایای این خاک زنده نماید . و بواسطه مدارس تازه و کافی جوانان اینقطعه را بدون اتلاف وقت
حاضر کند و حتی در مدارس ابتدائی اناث و ذکور معلمات و معلمین قابل از ایالات فارسی زبان
ایران بکار وادارد و اگر در ادای این تکلیف مهم یعنی تذکیه و تعلیم نفوس - غفلت رود پیش راه
ترکی گری را بهیچوجه نمیتوان گرفت و ادبیات جدید و اشعار و رومانهای دلنواز ترکی همچنین
کتاب های بیشمار علمی که در پنجاه سال اخیر در این زبان تألیف شده اند فضای آذربایجان را
خواهند پر کرد و آنگاه دیگر آب رفته بجوی نخواهد برگشت .

عارف « دیپلومات » و یا مورخ نیست ولی هوش طبیعی بسیار تیز او خطر بزرگ آذربایجان را
خوب درک کرده است . تصنیف شهناز نیز در همین اوان گفته شده .

جاده آذربایجان دشت ایران و روح ایران نیز از ایرانیان هوشمند و پاک اندیش است و اگر
احساسات و عملیات اینگونه ایرانیان معطوف بر این مسئله بزرگ نباشد از وزرای کهنه یا و کلای
یاوه طهران کاری ساخته نخواهد شد که بهترین آنها بجای کار در مهمترین موقع فشار شمری پوسیده
بنوان « آذربایجان پیراهن تن دولت » گفته خاموش شده و بدتریشان نیز در موقع حس هیجان و
حصیان از ساکنین آنان با هارت و عضو فلج ، آنرا محکوم بقتل خواهد نمود آذربایجان
برای آزادی و آبادی ایران ثقه الاسلامها خیابانیها و کنلها قربانی داده است و خواهد داد .
ایران نیز باید این فرزند خلف را دست حمایت بر سرش نهود هر ایرانی برای دلدادن با آذربایجان
فداکار در خواندن این تصنیف مؤثر با عارف هم آواز باشد . اکنون که این سطور را در « برلین »
مینگارم عارف در تبریز است و یقین دارم آذربایجان این فرزند وفادار ایران را در مهمانی بسی
گرامی و بسیار ارجمند میدارد .
(رجب ۱۳۴۳ - ش)

تصنیف هیجدهم (رهاب)

هنگام قیام آذربایجان و ریاست وزرائی و نوق الدوله که گفته بود آذربایجان عضو فلج ایرانست (۱۳۲۸)

جان برخی آذربایجان باد
این مهد زردشت مهد امان باد

(مهد امان باد)

هر ناکست کو عضو فلج گفت
عضو فلج کو لالش زبان باد

(لالش زبان باد)

امید ایران تو

شهید ایران تو

کلید ایران تو

درود بر روانت از روان پاکان باد

(از نیاکان باد)

فدای خاکت جان جهان باد

ای ای ای

صبا زمن بگو باهل تبریز

که ای همه چو شیر شرزه خونریز

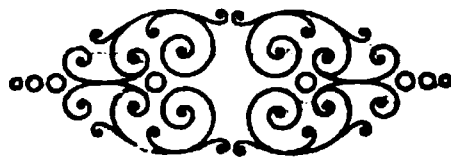
ز ترک و از زبان ترک پرهیز

بگفت زردشت گزآب

زبان فرامش نکنید

خמוש آتش نسنکید

خמוש آتش نکنید



بخش دوم

فعالیت دولت شوروی در آذربایجان . چگونگی پیدایش دموکراتها و سقوط آنها . عید خون یا ۲۱ آذر ۱۳۲۵ جریان ورود ارتش به آذربایجان

عید خون

یا

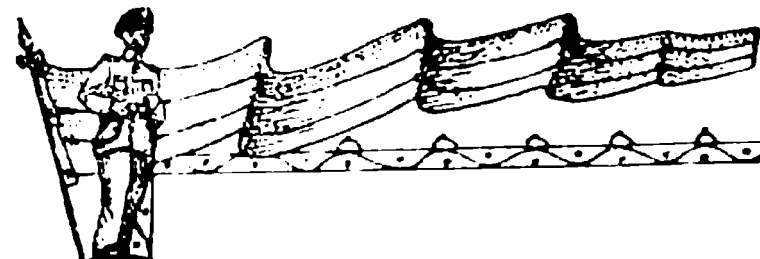
۲۱ آذر ۱۳۲۵

روسها میخواستند پس از وقایع شهریور و ورود نیروهای بیگانه بایران اوضاع بین المللی طوری بود که گر داندگان سیاست مایل بودند دولتهای وقت ایران جز سازمانی پوشالی چیز دیگری نباشد . استفاده کنند دولت شوروی از این موقعیت استفاده نموده تصمیم گرفت که آرزوی دیرینه خود را عملی و مقدمات تحت نفوذ در آوردن آذربایجان را عملی سازد .

از گوشه و کنار کشور عوامل جیره خوار خود را به آذربایجان فرا خواند ، و عده ای از تربیت شدگان مخصوص را از کشور شوروی بایران آورده مشغول تنظیم برنامه و تشکیل سازمانهای مخصوص خود گردیدند این جریانات کلادر برده انجام و برای اینکه هنوز آماده عمل نبودند ابتدا اجازه ورود ژاندارم و بعداً موافقت با ورود ارتش و استقرار آن در محلهای مخصوصی نمودند . بدیهی است لشکر و ژاندارم هیچگونه آزادی عمل نداشت و روسها از اشخاصیکه بر علیه ارتش اقداماتی میکردند علناً حمایت نمودند و بدستور خودشان ناامنی در نقاط مختلف ایجاد میکردند . هنگامیکه نیروهای انتظامی میخواستند اقدامی نمایند آنها بنام حفظ مصالح جلو گیری و یا غیاب رافرار میدادند .

فیرنگ ماهرانه برای نمونه و اثبات مداخلات مستقیم آنها این جریان گفته میشود :
سرهنگ ورهرام زمانیکه سر لشکر خسروانی معاون فعلی ستاد ارتش فرمانده لشکر ۳ بود سرهنگ ورهرام ضمن بازرسی در صفحات ماکو شخصاً مطلبی را که بنفع سیاست روسها نبوده است اشاعه میدهد (۱) چند روز بعد قنصل شوروی بلشکر مراجعه و تقاضای رجعت سرهنگ ورهرام را میکند . پس از مراجعت قرار میشود که قنصل شوروی شخصاً با ورهرام ملاقات کند . ضمن ملاقات حضوری ورهرام منکر گردید و اظهار میکند ناشر این خبر من نبوده ام .

۱ - بنا بر پاره ای جهات برای حفظ مصالح کشور از ذکر کلیه جریان و چگونگی مطلب خود داری میشود .



آنها میپرسند چه کسی بوده است ؟

ورهرام سیاست ماهرانه‌ای بکار برده و نام یکی از طرفداران رسمی شوروی را که از باغیان بزرگ بوده و آنها مانع بودند که ارتش او را دستگیر کند . بجای نشر دهنده خبر معرفی میکند

چند روز بعد دست سربازان شوروی همان شخص با ریش تحویل و پس از چندی تیرباران گردید . با این نیرنگ ماهرانه که سرهنگ ورهرام بکار برد هم یکی از باغیان جور و مزدور شوروی را دستگیر نمود و هم در نزد مقامات رسمی ثابت کرد که روسها علناً در کارها مداخله و مانع از ایجاد امنیت در آذربایجان هستند .

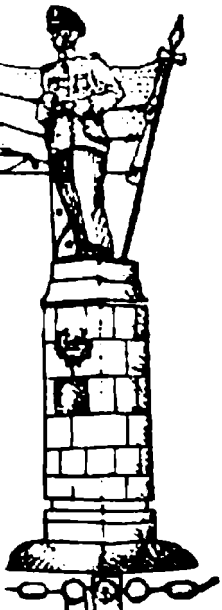
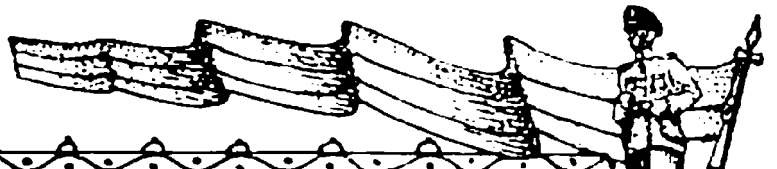
قنصل شوروی روسها ضمن اینکه مانع از اقدامات نیروهای تامینیّه در آذربایجان بودند بطرق مختلف میکوشیدند که مردم را بسوی خود جلب سازند و همچنین با دستهای غیر مستقیم میکوشیدند تا زبان ترکی روز بروز بیشتر رواج السلطان میرود یافته و با این اسلحه ملیت آذربایجانی را غیر ایرانی معرفی نمایند . و برای این منظور میکوشیدند تا اشخاص خوش نام را با خود هم دست ساخته و از نفوذ آنها در میان مردم استفاد نمایند .

یکی از این افراد برجسته که مورد توجه روسها واقع گردیده و او را برای اجرای نقشه خود مناسب دیدند اقبال السلطان هنرمند دانشمند ایرانی بود که در فن آواز مهارت بسزائی دارد . قنصل شوروی شخصاً بغض او رفته و در خواست میکند که بر روی سن آمده و بزبان ترکی تصنیفی خواننده آذربایجانی را بطرف آنها جلب کند

شعر عارف اقبال السلطان تقاضای قنصل را قبول و در یکی از شبها برای خواندن آواز به سالن شیروخورشید سرخ حاضر میگردد . صدای اقبال سالن تاریک و جیره خواران سفارت شوروی ردیف های اول را اشغال نموده بودند . علاوه بر اینکه صندلی خالی وجود نداشت تمام راهروها

السultan بوسیله تماشاچیان ابستاده اشغال شده بود . قنصل شوروی قبلا اعلام کرده بود که اقبال السلطان بدسته ما وارد شده و امشب با آواز دلنشین خود آذربایجانی را بطرف ما مجذوب میکند . چند دقیقه قبل از نمایش اقبال السلطان اعلام کرد که بروی سن ترکی نخواهد خواند . قنصل شوروی عصبانی شد ولی چاره‌ای نداشت . او بر نفوذ استاد واقف بوده و میدانست بر دل آذربایجانی حکومت میکند . ناگزیر سر تسلیم فرود آورد

برده بالا رفت همه ساکت و نفس ها در سینه حبس گردید استاد بروی سن نمایان شد نخستین کسی که دست زد قنصل شوروی بود و در پی آن سالن با صدای هورا بلرزه درآمد .



پیر مرد موی سفید که از اساتید فن آواز است سری بملامت تشکر فرود آورده با اشاره دست مردم را بسکوت دعوت کرد .

همه پیش خود میگفتند چه خواهد خواند ؟

آیا راستی اوهم در صف جیره خواران سفارت شوروی در آمده است

صدای ویلن قطع و پیر مرد با آهنگ دلنشین و روح پرور خود این شهر را خواند .

چرا که مجلس شورا نمیکند معلوم که خانه غیر است یا که خانه ما

شعر عارف و صدای اقبال السلطان کار خودش را کرد .
تبعید
از سالن خارج شد .
استاد

که خاموش نشد صدای زنده باد ایران بود که از زبان آذربایجانی شنیده میشد .

احساسات مردم آذربایجان در آنشب با اندازه ای شدید بود که جیره خواران سفارت در خانه های خود مخفی گردیدند .

روسها خواستند اقبال السلطان را شبانه بکشند ولی فهمیدند که در آذربایجان انقلاب خواهد شد .

ناگزیر استاد را مجبور بترك آذربایجان نموده و بپهران تبعیدش نمودند

استاد توانا و خدمتگذار ایرانی ما چون بی چیز بود ناگزیر بر اثر فشار گرسنگی بخانه دوست

قدیمی خود سرهنگ پیشین ارتش روح الله خادم آزاد رحمت الله علیه روی آور میشود و او رادمردی

آزاده و سخاوتمند بوده و چندی قبل یعنی پس از انتشار چاپ اول این کتاب هنگامیکه نویسنده

برای بار دوم به آذربایجان رفته بودم در ضمن عمل جراحی زندگانی را بدرود گفت .

استاد مدتی مهمان خادم آزاد بوده و پس از ورود نیرو به آذربایجان بار دیگر مراجعت و در

شهرداری تبریز مشغول کار میشود . اخیراً که به آذربایجان رفته بودم شنیدم خدمتگذار ایرانی

ما سگته نموده و در منزل بستری گردیده است . و بدین نظر بقیه اوهم مانند صد هائزمنند و خادم

دیگر بدون آنکه پاداش خدمتگذاری خود را به بینه خانه نشین گردید .

چگونگی پیدایش روسها رفته رفته نقشه خود را از فکر بمبل آورده و گوشه ای از سن را

د هو کرا تنها نمایان ساختند تصمیم گرفتند هر چه زود تر آذربایجان یعنی جان ایران را

تحت نفوذ خود در آورند و برای این منظور عده ای از اشخاص تربیت شده

مکتب خود را که برای این روز پرورش داده بودند از مرز عبور داده و به آذربایجان وارد نمودند

تعدادی ماجراجوی بی نام و نشان را هم که متأسفانه بر روی آنها بایستی نام ایران را گذارد

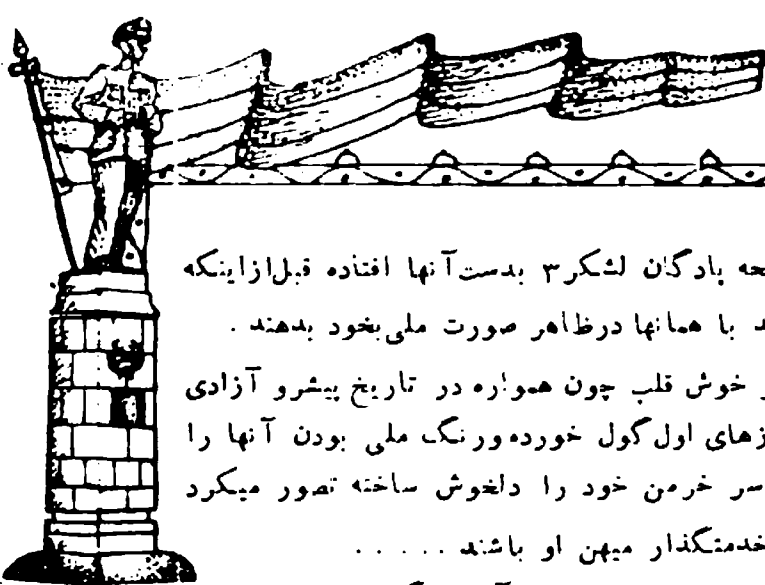
دور آنها جمع نموده پس از اینکه معرمانه سازمانهای خود را که مستقیماً زیر نظر قسولگری محل

و سفارت شوروی در تهران اداره میکردید تشکیل دادند در روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ در میان

اضطراب عمومی خود مختاری آذربایجان را اعلام نمودند .

عدم آزادی ارتش و جلو گیری مستقیم روسها از ورود نیروهای جدید به آذربایجان بزرگترین

کک نسبت به تجاسرین بوده و آنها هر روز قوی تر میشدند .



خیانت سرتیپ درخشانی نیز سبب گردید. که اسلحه پادگان لشکر ۳ بدست آنها افتاده قبل از اینکه احتیاج به نشان دادن اسلحه مارک شوروی باشند با همانها در ظاهر صورت ملی بخود بدهند.

آذربایجانی
فربخورد

آذربایجانی پاک طبیعت و خوش قلب چون همواره در تاریخ پیشرو آزادی و جانفشانی بوده است روزهای اول گول خورده و رنگ ملی بودن آنها را باور نوده بوعده های سر خرمن خود را دلخوش ساخته تصور میکرد

اینها مشتی جوان وطنپرست بوده خیال دارند خدمتگذار میهن او باشند
رفته رفته ظنین شد . ولی باز هم معتقد بود که دوست هستند زیرا آنها میگفتند ما فرمانبردار شاه هستیم .

شاهنشاه نیز چون معبود آذربایجان است پس آنها که ادعای فرمانبرداری میکنند بلاشک خدمتگذارند .
جریان بر همین منوال میگذشت تا اینکه يك روز این خبر در سراسر آذربایجان بسرعت برق منتشر گردید .

(دموکراتها شمال شاهنشاه را پاره نمودند)

از فردا صبح آذربایجان در سکوت فرورفت همه فهمیدند که گرفتار خیانت گردیده و بیگانگان میخواهند شاهنشاه را از او جدا سازند .

هیچکس دیگر بدموکراتها با نظر احترام نگاه نکرد .
در بی این خبر هر روز از اطراف و اکناف، خبر میرسید که دموکراتها تجاوزات ناموسی را شروع کرده اند .

حکومت
اشخاصی که از طرف دموکراتها احضار میشدند هم پول میدادند و هم جانشان در خطر بود .

وحشت و ترور و بتمام معنی تروریست ها بر جان و مال و ناموس مردم حکومت میکردند

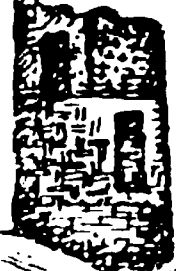
طرز رفتار عمال پیشه‌وری و غلام بچی . صدور احکام بیابایی اهدام که بدون هیچگونه بررسی از طرف قیامی دادستان دموکراتها انجام میگردد خواب خوش را از دیده تمام طبقات ربوده بود .

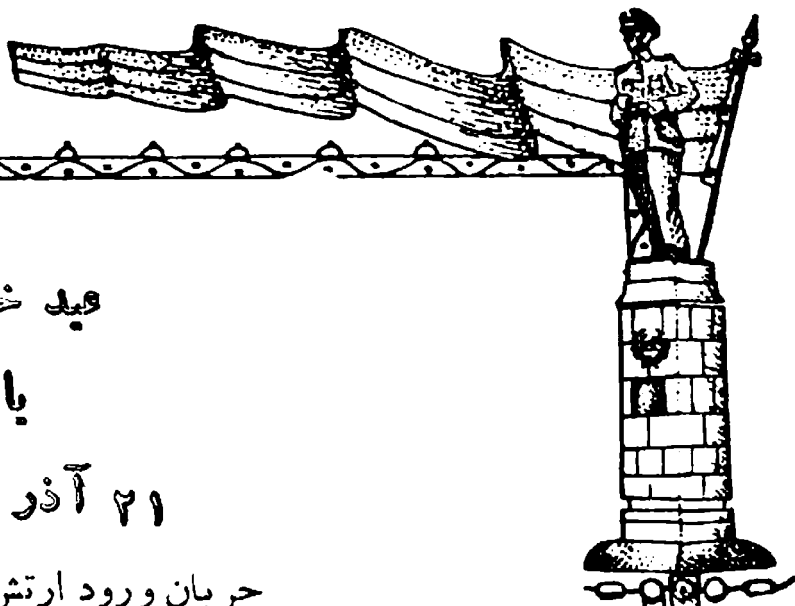
ژنرال کابویانی وزیر جنگ آنها هر شب خواب حرکت بسمت تهران را دیده و با اتفاق غلام بچی و دیگر دوستان خود جسارت را با نجار ساندن بودند که برضد شاهنشاه تملیحات علنی ~~تعمیر مردم~~ را برای حرکت بطرف تهران و تصرف پایتخت تشویق و تحریک مینمودند .

آذربایجانیان با شرف برای المین میدیدند که در این ممر که گول خورده و آنها را که دیروز بدست خودشان تقویت نمودند امروز بلای جانشان شده اند .

آذربایجان رفتارفته تبدیل بیک پارچه آتش گردیده و همچون مخزن باروت مستعد وارد نمودن کوچکترین ضربه بود .

همه ساکت گردیده و در بی گرفتن انتقام بودند .





عید خون

با

۲۱ آذر ۱۳۲۵

جریان ورود ارتش به آذربایجان

حرکت نیرو
به آذربایجان

در همین موقع افسران و سربازان ارتش جوان چشم انتظار رسیدن ساعتی بودند که فرمان حرکت بطرف آذربایجان صادر شود. همه در آتش بیصبری میسوختند و میخواستند برای آزادی و استقلال سرزمین باستانی آذربایجان خونهای خود را نثار نمایند.

سرانجام لحظه مهیود فرا رسید.

هشت روز پیران در اواخر آبانماه ۱۳۲۵ بتصویب اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تصمیم گرفت که بمنظور تأمین انتخابات نیرو به آذربایجان اعزام دارد و در نتیجه در روز اول آذرماه ۱۳۲۵ فرمان حرکت نیرو با آذربایجان صادر گردید.

روز دوم آذر یعنی یکروز پس از حرکت از تهران در میان احساسات بی نظیر و شورانگیز مردم ستونهای نیرو وارد زنجان گردید.

ناگفته نماند که قبل از صدور فرمان حرکت در هر روز صدها نامه از طرف افسران ارتش و با آنها که خدمت زیر پرچم خود را بیابان رسانیده و در شمار احتیاط و ذخیره بودند بدفتر ستاد ارتش رسیده و آماده بودن خود را برای حرکت بسمت آذربایجان اعلام میکردند.

ابراز احساسات
مردم به نیروهای
هقیم زنجان

پس از اینکه نیرو به زنجان وارد گردید با زهم روسها علناً از پیشروی ارتش ایران جلوگیری ولی مقامات نظامی ضمن مدارک رسمی که منتشر نموده اند اشاره باین قسمت نکرده و توقف یازده روزه در زنجان (۲۵/۹/۳) تا هقیم زنجان (۲۵/۹/۱۴) را بحساب تمرکز آمده و لوازم و مهمات گذارده اند.

ضمن این یازده روز که اتفاقاً چند روز آن مصادف با بارانهای شدید گردید مردم نروتمند تهران نوقالماده به ارتش علاقه نشان داده و با فرستادن هدایای بولی و چینی شیرینی شکلات آجیل و سبککار جهت ستونهای هقیم زنجان هم آهنگی خود را با تصمیم متخذه از طرف ارتش اعلام میداشتند.

مخبرین خارجی نیز از گوشه و کنار دنیا بتهران آمده و در زنجان بستونهای نیرو ملحق گردیدند تا از نزدیک ناظر جریان امر بوده اخبار مربوطه را بگوش عالیان برسانند.

سیاست دو جانبه سیاست بیچیده قوام السلطنه نیز در این روزهای حساس بردشواربهای موجود بیشتر میافزود .

قوام السلطنه

پس از روز چهاردهم آذر مقدمات اشغال میانه شروع میشود .

ضمن روزهای ۱۴ تا ۱۹ ارتش بنظور رسیدن بمقصود مجبور گردید تصمیمات خود را کاملاً محرمانه اجری نموده و حتی از قوام السلطنه نخستوزیر وقت مکتوم بدارد .

سپید رزم آرا رئیس ستاد ارتش تحت سرپرستی و راهنمایی مستقیم شاهنشاه شروع بکار کرد . تا روز ۱۹ که عملیات اصلی شروع گردید زدوخوردهای مختصری اتفاق میافتد .

قوام السلطنه وقتی از شروع عملیات اصلی باخبر شد که ارتش نقشه محرمانه خود را اجری نموده و در ساعت ۷ و نیم صبح روز نوزده آذر پیشروی خود را بسوی ارتفاعات صعب العبور قافلانکوه شروع کرده بود .

هنگام پیشروی دائماً زد و خوردهائی واقع و تلفات متجاسرین از حیث نفر و اسلحه قابل توجه بود . عید خون صبح روز ۲۱ آذر ۲۵ ارتش در میان احساسات شدید اهالی میانه را اشغال و فرار مقتضعانه متجاسرین شروع میگردد .

بدین طریق درست یکسال بعد از طفیان بیشرمانه ماجراجویانی که تحت سرپرستی سیاستمداران شوروی قیام مسلحانه نمودند . دوران فرمانروائی که هر روز آن با هزاران خیانت و جنایت توأم بود . پایان رسید . ارتش به میانه وارد شد

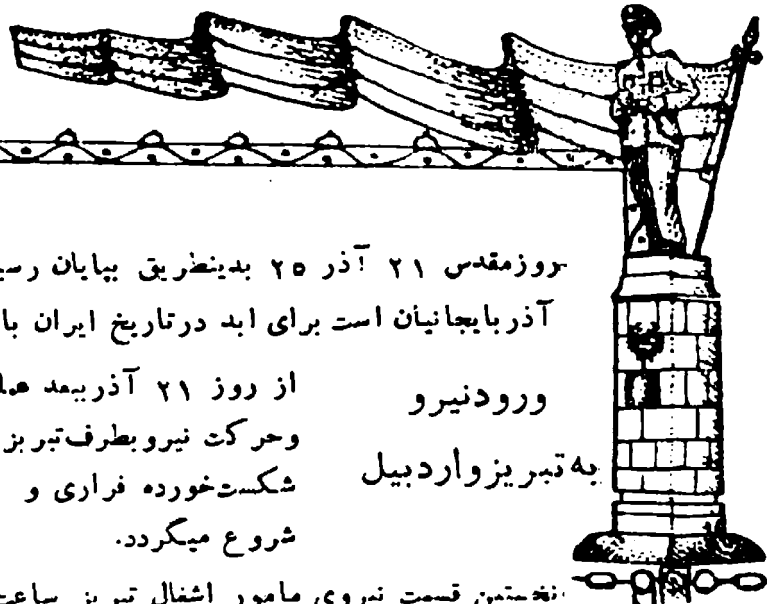
این خبر مسرت بخش در یک لحظه در سراسر آذربایجان منتشر گردید . زن و مرد آذربایانی قیام نموده و قبل از رسیدن ارتش با قتل عام دموکراتها جوی خون جاری ساختند .

با دسته های چند نفری بغانه دموکراتها حمله نموده و در ظرف چند دقیقه او را کنار دیوار قرار داده با چند گلوله بزندگانیش خاتمه میدادند .

انانیه اش را در داخل حیات ریخته خانه و هر چه در آن بود آتش میزدند

عید خونی که عشقی انتظار رسیدنش را داشت روز ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ در آذربایجان بوجود آمد . هنوز ارتش از میانه نگذشته بود که عمارتهای دولتی بتصرف قیام کنندگان رشید غیر نظامی در آمده و تمام امور را در دست گرفتند .

یکی میگفت بایستی هنگام ورود ارتش دموکراتهای خائن را جلوی ستون سر بریده و قربانی مقدم راه سربازان ایرانی نمود ولی پیرمردان مخالفت نموده و میگفتند بایستی در راه سربازان خون پاک ریخته شود و اینها نجس میباشد . صدها خانواده آذربایجانی بقصد قربانی فرزندان خود با کاردهای برهنه باستقبال نیرو آمدند و افسران ایرانی از انجام عمل جلوگیری نموده در حالیکه آنها را در آغوش گرفته و میبوسیدند مرهم بر زخم درویشان گذارده اشک شادی از دیده هر دو طرف جاری میشد .



روز مقدس ۲۱ آذر ۲۵ بدین طریق بیابان رسید ولی خاطره مقدس آن که نمونه‌ای از فدکاری آذربایجان است برای ابد در تاریخ ایران با خطوط برجسته طلایی ضبط گردیده است.

از روز ۲۱ آذر بیعدولیات نظامی بمنظور اشغال سایر نقاط آذربایجان و حرکت نیرو بطرف تبریز و جمع آوری اسلحه‌های باقی مانده دموکراتهای شکست خورده فراری و پاک کردن مراکز مشکوک از وجود متجاسرین شروع میگردد.

ورود نیرو

به تبریز و اردبیل

نخستین قسمت نیروی مامور اشغال تبریز ساعت ۱۰ بعد از ظهر روز ۲۱ آذر از میانه بطرف تبریز حرکت و نخستین واحدها روز ۲۲ آذر در میان احساسات بینظیری بشهر تبریز وارد میشود.

در این شهر عده‌ای از دموکراتها چندخانه را که دارای موقعیت نظامی بود برای دفاع انتخاب و مقاومت‌های مختصری مینمایند ولی ارتش در ساعاتی اول ورود خود این دستجات متفرق را نیز سرکوب نموده عده‌ای مقتول و در حدود سیصد نفر با اسلحه و لوازم تسلیم میگردد.

در روز ۲۳ آذر ستون دیگری از میانه بطرف اردبیل حرکت نموده و پس از زد و خورد‌های مختصری که در میان راه با متجاسرین رخ میدهد سرانجام در روز ۲۷ آذر ستون اعزامی در اردبیل مستقر میگردد.

قیام میهن پرستان بین روزهای ۲۱ تا ۲۸ میهن پرستان اردبیل بر علیه دموکراتها قیام نموده آنها را خلع سلاح و ادارت دولتی را تا ورود نیرو متصرف میگردند. فعالتهای یکی از روحانیون بنام ملامحرم طالب العلم در این شهر بی اثر نبوده و نام نیکی از خود بیادگار میگذارد که ضمن بخش اردبیل او را بخوانندگان معرفی خواهم کرد. اشغال سراب موطن غلام یحیی و اردبیل و استقرار نیرو در این نقاط در سقوط شهر آستارا بسیار مؤثر بود و سبب گردید که در نقاط مختلف دیگر هم متجاسرین خود بخود ریشه کن شوند. میهن پرستان غیر نظامی در این جریانات رل مهمی را داشته و در هر شهر قیام‌های مردانه‌ای نموده بار دیگر یک صفحه پر افتخار بر تاریخ سراسر درخشنده آذربایجان میافزایند. شهرهای مراغه، رضائیه، اردبیل قبل از ورود ارتش بتصرف میهن پرستان درآمده بود.

اهالی خوی

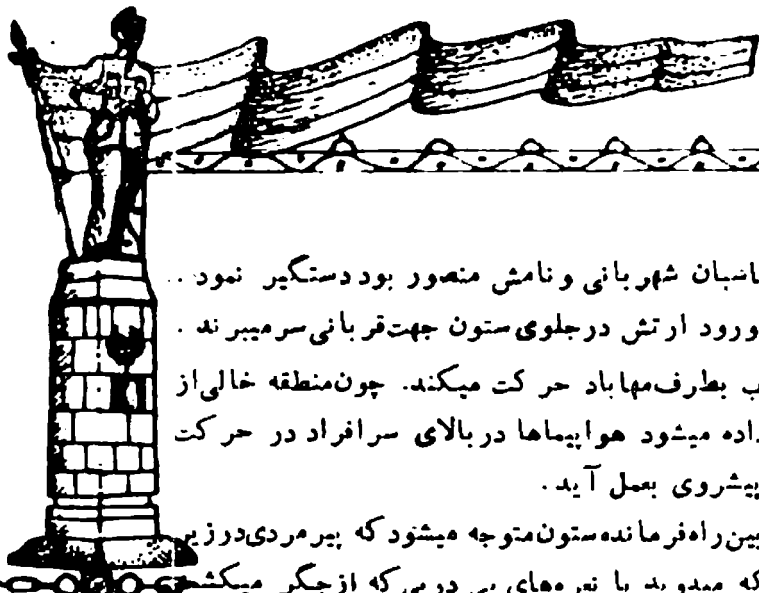
این شخص را در

ارتش بهر شهری که میرسد مردم تقاضا میگردند شب اول ورود استراحت نموده و حفاظت شهر بعهده آنها باشد. فرماندهان ستون نیز به همین طریق موافقت میگردند.

برابر نیرو بمنظور

قربانی سربریدند

در هر شهری صدها گوسفند و گاو در برابر ارتش قربانی میگردد ولی بدیهی است میان این قربانیها با آنها که در جلوی پای قوام السلطنه قربانی میشد تفاوت از زمین تا آسمان بود.



درخوی مردم یکی ازدمو کراتها را که سابقاً باضبان شهربانی و نامش منصور بود دستگیر نمود .
 و چون فجایع زیادی را مرتکب گردیده بود هنگام ورود ارتش در جلوی ستون جهت قربانی سر میبرند .
 و قتیکه ارتش از میان دو آب بطرف مها باد حرکت میکند . چون منطقه خالی از
 خطر نبوده است دستور داده میشود هواپیماها در بالای سرافراد در حرکت
 بوده و با احتیاط بیشتری پیشروی بعمل آید .

فرمان ایست

بدهید

این پیر مرد باشما

کار دارد

در جلوی یکی از آبادیهای بین راه فرمانده ستون متوجه میشود که پیر مردی در زیر
 آفتاب سوران در حالیکه میدوید با نمره های پی در پی که از جگر میکشید
 فریاد میزد : « بایستید . رند شوید . شمارا بخدا قسم میدهم صبر کنید تا من برسم . »
 این پیر مرد گوسفند بزرگی را بر کرده خود افکنده و بسمت ستون میآمد .

پیر مرد با استقبال ستون میآمد ولی وقتیکه مشاهده میکند که نزدیک است ستون بدوراهی جاده رسیده و
 او موفق با استقبال نگردد گوسفند را که آهسته راه میآمده به کرده خود افکنده در آن ظهر گرم و
 در زیر آفتاب سوزان بمنظور رسیدن ستون بنای دویدن و فریاد کشیدن را گذارده بود .

فرمانده ستون وقتیکه این منظره را مشاهده میکند قبل از اینکه جلوداران ستون بدو راهی
 جاده برسند فرمان ایست صادر نموده ستون در جای خود بمنظور رسیدن پیر مرد متوقف میشود
 هواپیماها که در بالا ناظر بودند به محض توقف ستون از پیش رفتن خود داری و اطراف ستون دور میزنند .
 پیر مرد پس از ربع ساعت عرق ریزان خود را به ستون رسانده و در حالیکه گریه میکرد اظهار می
 کند صبح شنیدم که امروز ارتش از این جاده میگذرد . این گوسفند را که بهترین و بزرگترین گوسفند
 های گله من است برای قربانی در جلوی پای شما آوردم .

چهار ساعت است راه میآیم و چون گوسفند تند نیآید بخاطر آنکه در موقع مهین بشما برسم در
 قسمتی از راه گوسفند را کول کردم .

سپس در حالیکه عرقهای سوزان را با آستین خود از صورت پاک میکند کار بزرگی را از کمر خارج
 نموده و گوسفند را پیشاپیش ستون قربانی میکند .

ضمن این چند روز مخبرین خارجی که پیشاپیش ستون در حرکت بودند با دیدن این قبیل مناظر
 اشکشان جاری شده و با انگشتان خود که بر روی دستگاہ مورش بیسیم زده میشد جریان امر را
 بگوش عالیان رسانده و آذربایجانی وطن پرست را بدنیا معرفی میکردند .

ملت ایران با احترام فداکاری برادران آذربایجانی خود همه ساله در این
 روز جشن گرفته و ارتش در تمام باد گانه های کشور با افتخار آذربایجان و
 آذربایجانی رژه میرود .

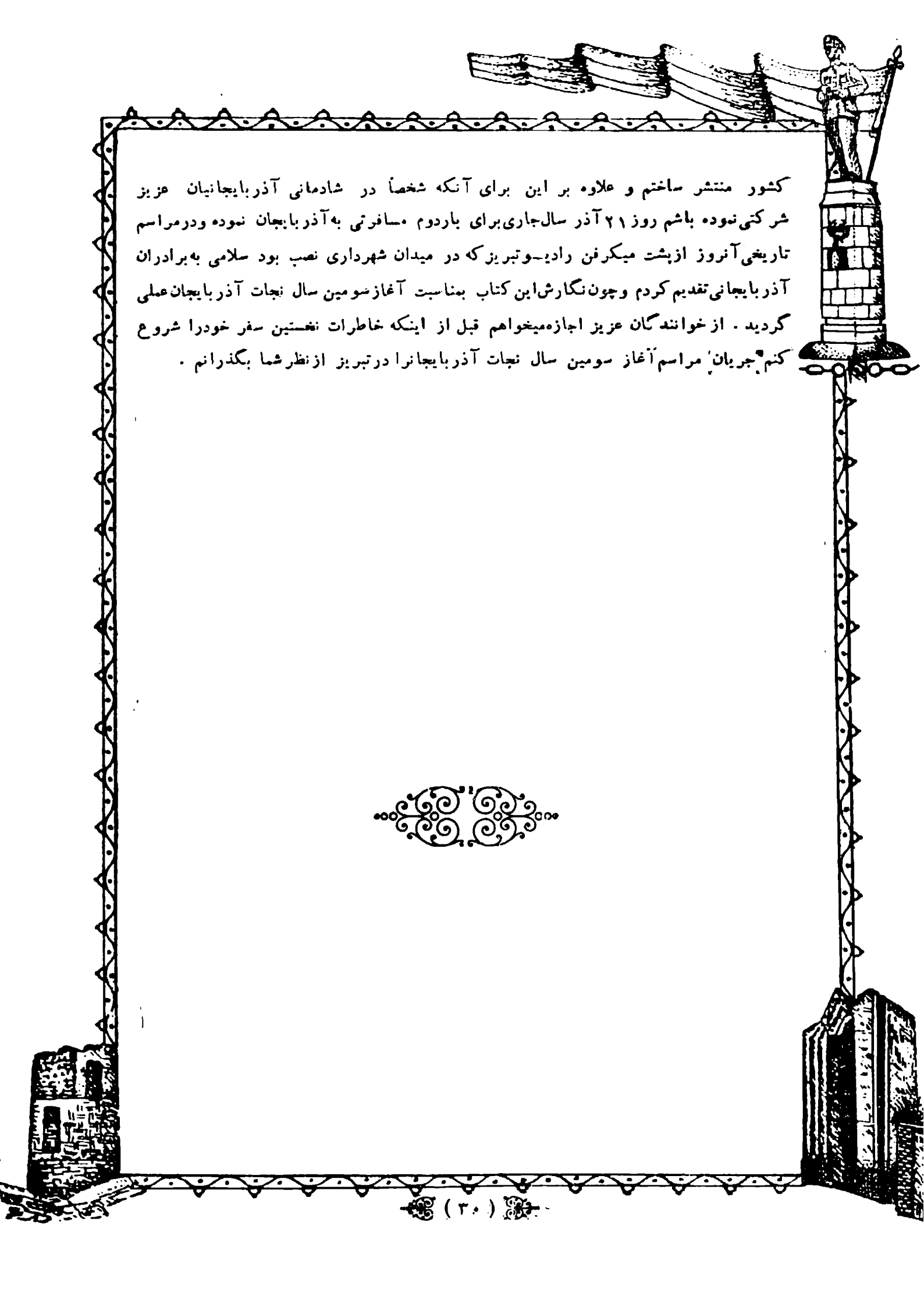
منهم

به آذربایجانی

این ارمغان را

هدیه میکنم

منهم برای آنکه بهم خود در این روز تاریخی شرکت نموده باشم چاب نخست
 این کتاب را که خاطرات نخستین مسافرت من به آذربایجان بود بمناسبت
 آغاز سومین سال نجات آذربایجان در روز یکشنبه ۲۱ آذر ۱۳۲۷ در سراسر



کشور منتشر ساختم و علاوه بر این برای آنکه شخصاً در شادمانی آذربایجانیان عزیز
شرکتی نموده باشم روز ۲۱ آذر سال جاری برای بار دوم مسافرتی به آذربایجان نموده و در مراسم
تاریخی آنروز از پشت میکر فن رادیو تبریز که در میدان شهرداری نصب بود سلامی به برادران
آذربایجانی تقدیم کردم و چون نگارش این کتاب بمناسبت آغاز سومین سال نجات آذربایجان عملی
گردید. از خوانندگان عزیز اجازه میخوام قبل از اینکه خاطرات نخستین سفر خود را شروع
کنم جریان مراسم آغاز سومین سال نجات آذربایجان را در تبریز از نظر شما بگذرانم.



چند منظره از مراسم نظامی آغاز سومین سال نیمه آفرین با ایجاد و مدعوین



مقابل صفحه ۳۰

ضمیمه کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان

بخش سوم

مراسم آغاز سومین سال نجات آذربایجان

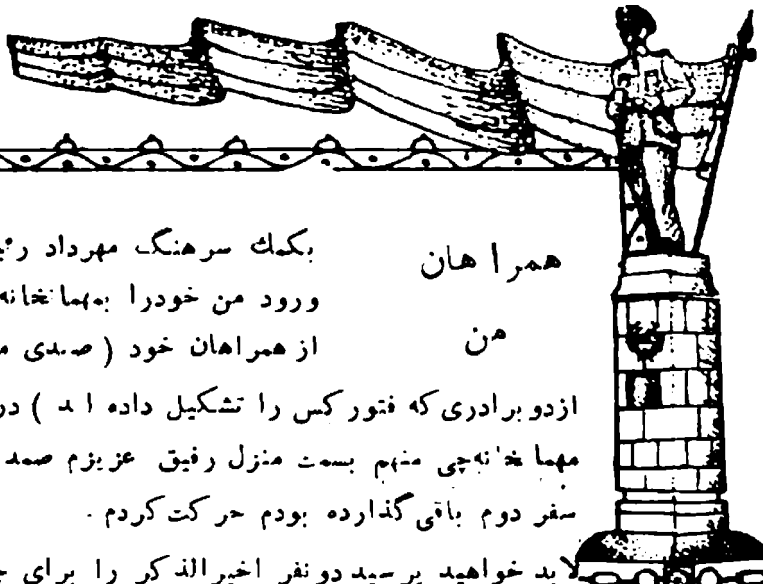
در تبریز هنوز حکومت نظامی بر قرار است . ساعت شش صبح روز هفدهم آذر برای دومین بار بسمت تبریز حرکت کردم تا از نزدیک در مراسم آغاز سومین سال نجات آذربایجان شرکت نمایم . مسافرت من بوسیله سرویس منظم اتوبوس رانی ت.ث.ث انجام گرفت . حرکت بموقع بر قرار است . عدم توقف بیهوده و حسن خاق راننده از عواملی بودند که مرا باین بنگاه خوش بین ساخت و تصمیم گرفتم هرگاه مانند مسافرت اول کسی پیدا نشود که مرا مجانی بمقصد برساند همیشه با (ت.ث.ث) مسافرت کنم . از مسیر راه زیاد برای شما صحبت نمیکنم زیرا در صفحات بعد از نظر خوانندگان خواهد گذشت . در استان آباد برای نخستین بار برف شدیدی شروع گردید ولی قبل از اینکه راه مسدود شود راننده از گردنه شبلی گذشته ساعت یک بعد از نصف شب بتبریز رسیدیم . در تبریز هنوز حکومت نظامی برقرار است و چون ساعت از نیمه شب گذشته بود پاسبان مؤدبانه مسافرین اتوبوس را بکلانتری جلب کرد .

افسر نگهبان وقتیکه بر هویت من آگاه شد از من و دو نفر همراه دست برداشته . و مؤدبانه میخواست دستور باز داشت سایرین را صادر کند ولی چون راننده باصرار من از استان آباد حرکت کرده بود تنها گذاردن آنها را نا جوانردی دیدم از اینرو باتفاق تمام مسافرین و یک نفر پاسبان در سرمای شدید نیمه شب تبریز خود را بهممانخانه جهان نما رساندیم ولی متأسفانه جا نداشت . . .

صدر رحمت بقهوه خانه های گراندهتل رفتیم آنجا نیز جان بود ولی بازورد داخل شدیم . سالن مهمانخانه را اشغال، بخاری را روشن نموده قرار شد باتفاق کلیه مسافرین تا صبح دورهم نشسته و بیدار باشیم .

وسط راه خوب شد که امشب باین مهمانخانه پناهنده شدیم تا قدر مهمانخانه جهان نما معلوم شود . صدر رحمت بقهوه خانه های وسط راه . نفت نداشت هیزم نداشت . بعضی اینکه بیش از یک چراغ برق را روشن میکردیم گارسون داد میزد آقا اصراف نکنید آخر برج پول برق زیاد میشود . بسرک بد خلق که شاگرد مهمانخانه بود بالاخره برای آنکه برق زیاد

زیاد مصرف نکنیم سیم راهرو را قطع کرد . پس از داد و فریاد زیاد مقداری هیزم برای ما آورد و بدین طریق شب را با جان کندن عجیبی بصبح رساندیم . صبح چایی خواستیم . بسرک گفت قند و چای ندارم پول بدهید تا خریده بیاورم . کره خواستیم گفت بغیر از بغیر چیزی دیگری ندارم . ناشتا از مهمانخانه خارج و پیش خود گفتم خدا را شکر که نمردم و معنی گراند هتل را فهمیدم .



همراهان

من

بكمك سرهنگ مهرداد رئيس دژبان كه چند دقيقه پس از استحضار از ورود من خود را بهمانخانه رسانده بود . بسمت جهان نما رفته برای دونفر از همراهان خود (صدی مدیر داخلی چاپخانه ارتش ومحمد اكونومی یکی ازدو برادری كه فتور كس را تشكيل داده اند) در آنجا اطاقی تهیه وبس از سپردن آنها بدست مهابخانهچی منهم بسمت منزل رفیق عزیزم صمد امامی كه هنگام مسافرت اول جای مهر برای سفر دوم باقی گذارده بودم حرکت كردم .

لابد خواهید پرسید دونفر اخیرالذکر را برای چه باخود برده بودم ؟

صدی مدیر داخلی چاپخانه ارتش است . در چاپ اول كتاب برای من زیاد زحمت كشيده بود ومصلحت چنین بود كه برای چاپهای دفعه بعد خودش را به آذربایجان علاقه مند سازم تا برای زیبائی چاپ دوم بكوشد . اكونومی نیز چنانچه از اسمش معلوم است چون كاسب بی طبعی است بنا بر پیشنهاد من برای عكس برداری آمده بود .

روحانیون تبریز

برای اجرای

كسبه شهر تبریز از سه روز قبل مشغول تزئین و چراغانی دكا كین خود بوده پرچم های سه رنگ را در جلوی مفازه های خود به اهتزاز در آورده بودند .

مراسم ۲۱ آذر

پیشقدم شدند

امسال روحانیون تبریز تصمیم گرفته بودند كه برنامه ملی مراسم ۲۱ آذر بوسیله آنها افتتاح گردیده ونخستین دسته ایكه در این مراسم ملی شركت میکنند آنها باشند .

بهین مناسبت از طرف جامعه روحانیون و اهل منبر تبریز بوسیله كارت های چاپی از عموم طبقات دعوت شده بود تا ساعت ۴ بعد از ظهر روز شنبه ۲۰ آذر در مسجد جمعه حاضر شوند . از صبح روز جمعه دستجات مختلف میهن پرستان هم در كوچه وبازار گردیده و هر يك بطریقی ابراز احساسات مینمودند .

عصر شنبه منهم مانند چند هزار نفر دیگری كه در مسجد جمعه اجتماع نموده بودند به آنجا رفتم . سیبده شاه بختی و فهیمی استاندار آذربایجان كه برخلاف زمان منصور با بكدیگر رفیق هستند هر دو در مجلس حاضر گردیده باتفاق سرتیپ دولو كه پس از مسافرت اول من بفرماندهی لشكر تبریز انتخاب شده بود دوزانو در صدر مجلس وكنار میز نشسته بودند .

همه در برابر

عظمت مقام

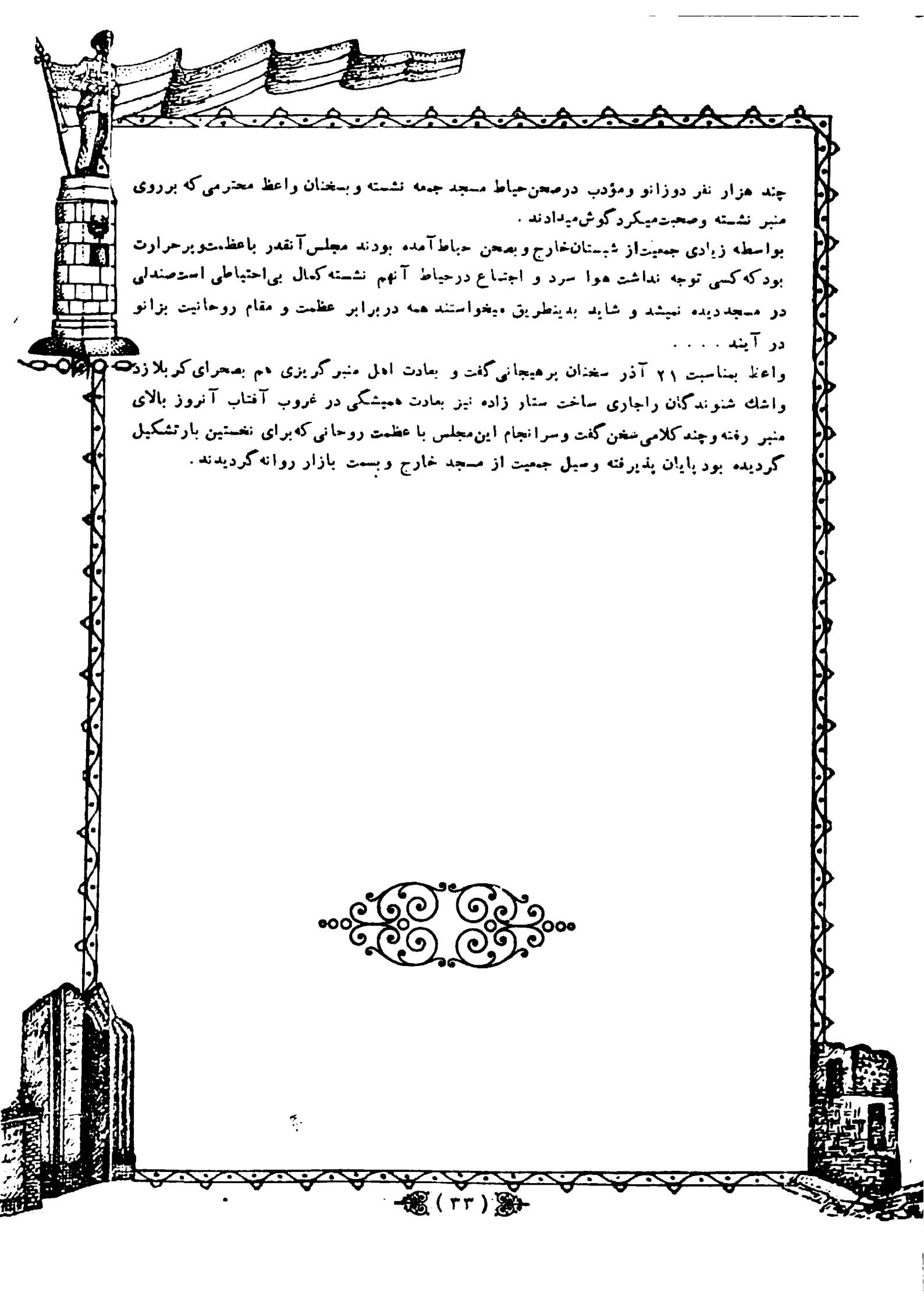
روحانیت بزانو

در هیآیند

اجتماع همیشه با عظمت است ولی اجتماعی كه اکثریت آنرا روحانیون تشكيل دهند عظمت دیگری دارد .

مردم در این كشور احترامی را كه برای مقام روحانیت قائل هستند برای هیچ مقام دیگری قائل نیستند . خاصه در آذربایجان كه معتقدات قدیمی مردم بیش از سا بر شهر های بزرگ میباشد .

بهین مناسبت مسجد جمعه در عصر روز شنبه ۲۰ آذر عظمت دیگری داشت .



چند هزار نفر دوزانو و مؤدب در صحن حیاط مسجد جمعه نشسته و بسنخان واعظ محترمی که بر روی منبر نشسته و صحبت میکرد گوش میدادند .

بواسطه زیادی جمعیت از شبستان خارج و بصحن حیاط آمده بودند مجلس آنقدر با عظمت و بر حرارت بود که کسی توجه نداشت هوا سرد و اجتماع در حیاط آنهم نشسته کمال بی احتیاطی است صندلی در مسجد دیده نمیشد و شاید بدین طریق میخواستند همه در برابر عظمت و مقام روحانیت بزانو در آیند

واعظ بمناسبت ۲۶ آذر سنخان برهیجانی گفت و بعات اهل منبر گریزی هم بصحرای کربلا زد و اشک شنوندگان را جاری ساخت ستار زاده نیز بعات همیشگی در غروب آفتاب آنروز بالای منبر رفته و چند کلامی سخن گفت و سرانجام این مجلس با عظمت روحانی که برای نخستین بار تشکیل گردیده بود پایان پذیرفته و صیل جمعیت از مسجد خارج و بسمت بازار روانه گردیدند .



دانشگاه در رژه شرکت میکند

رژه لشکر در برابر مجسمه شاهنشاه

برنامه سه قسمت مراسم آغاز سومین سال نجات آذربایجان در روز ۲۱ آذر به سه قسمت تقسیم گردیده بود. مراسم صبح از ساعت ۹ شروع و به ساعت ۱۲ ختم میگردد و اختصاص برای سخنرانیهای رسمی و رژه دانشگاه و دانش آموزان دبیرستانها و لشکر ۳ داشت مراسم بعد از ظهر از ساعت ۱۴ شروع و در ساعت ۱۷ ختم میگردد و مختص رژه میهن پرستان غیر نظامی بود.

از ساعت ۱۸ تا ۲۰ حاج ابوالقاسم جوان بنمایندگی از جانب اهالی تبریز دعوتی برای حضور در سالن شهرداری تبریز نموده بود تا مراسم تقدیم ارمغان آذربایجانیان به پیشگاه شاهنشاه بعمل آید. فرمان شاهنشاه برنامه مربوط بصبح هنوز شروع نشده بود بی سیم ستاد ارتش متن بمناسبت سومین سال نجات مخابره نموده و ساعتی پس از آن رادیو تهران متن فرمان را برای اطلاع آذربایجان موم منتشر ساخت که بقرار زیر است:

« فرمان ۲۱ آذر که بافتخار ارتش شاهنشاهی شرف صدور ،
 « یافته ذیلا ابلاغ میشود :

« افسران و درجه داران افراد ارتش با فرارسیدن جشن سالیانه ارتش يك ساله
 « دیگر از هم ارتش جوان ایران میگذرد در ظرف این سال فرد فرد شما برای
 « پیشرفت و بهبود وضع ارتش لازمه سعی و کوشش را بیجا آورده اید همان قسمی،
 « که طی اوامر عده تکرار داده ایم منظور از تأسیس ارتش ضمانت استقلال و تمامیت
 « کشور و حفظ امنیت داخلی است هنوز سازمان ارتش ما بجائی نرسیده است که
 « بتواند این وظیفه خطیر و مقدس را چنانچه باید و شاید انجام دهد و این موضوع
 « بیشتر مربوط بکم بودن وسائل است که سعی خواهد شد تدریجاً و با نظر گرفتن
 « مقدمات کشور تهیه و در دسترس تمام شما گذارده شود با اینکه برای ایفای
 « وظیفه مهم سربازی وسیله لازم است ولی ما باید در عین حال سعی کنیم در سازمان
 « ارتش که از بهترین جوانان کشور تشکیل شده خصائل سربازی و حس میهن پرستی
 « واقعی را بیشتر از پیش تقویت نماییم در حقیقت ارتش وقتی میتواند وظیفه خود را
 « درست ایفاء کند که روح انضباط و سلحشوری در فرد فرد افسران و درجه داران
 « و سربازان بعد اعلا رسیده باشد و همگی یکدل و یک زبان برای حفظ مرز و بوم
 « خود آماده باشند و در این راه برین جان بر کف نهند در این خصوص نیاکان پر»



سومین سالگرد آذربایجان تبریز صبح یکشنبه ۲۱ آذر ۱۳۲۷

مقابل صفحه ۳۴

ضمیمه کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان

«افتخار ما بهترین سرمشق بوده اند زیرا هرگز از فداکاری و جانبازی در راه حفظه
 و کشور دریغ ننموده اند و از این روی صفحات درخشانی را در تاریخ ایران بیادگار
 و گذارده اند بادر نظر گرفتن مراتب بالا رجاء و اتق داریم که فرد فرد شما برای
 حفظ شمار قدیمی و نظامی کشور همواره محافظ و آماده خواهید بود.»

شاه

پس از دریافت فرمان شاهانه بلافاصله سرتیپ دولو فرمانده لشکر باسخ
 زیر را تهیه نموده و قبل از شروع رژه بارمستاد ارتش و از طریق بی سیم
 مخاطره نمود.

لشکر ۳
 جفرمان شاهانه
 پاسخ میدهد

تیمسار سپهبد ریاست ستاد ارتش

«گزارش محترماً معروض میدارد در اجرای فرمان مطاع مبارک ملوکانه مورخه
 ۲۱ آذرماه با کمال افتخار بعرض میرساند. لشکر ۳ تیریز مفتخر است که به
 پیشگاه مبارک بندگان اعلی حضرت همایون شاهنشاهی عرضه بدارد همانطوریکه
 منویات منعیه و ذات اقدس شاهانه میباشد افسران و افراد این لشکر با قلبی مملو
 از عشق میهن پرستی و شاه دوستی در سرا سر مرزها و مواضع یادگانها همواره
 آماده و بانهایت اشتیاق فرمان مطاع شاهنشاه محبوب و بزرگوار تشتاوان فرمانده
 در برای فداکاری و جان بازی در راه حفظ تاج و تخت و میهن عزیز استقبال نمایند
 و آرزو دارند که باین افتخار نائل آمده و ظایف مقدس ملی را انجام و بیش
 از بیش موجبات رضایت خاطر خطیر ملوکانه را فراهم سازند ۲۲۶-۲۷/۹/۲۱
 فرمانده لشکر ۳ آذربایجان سرتیپ دولو
 روز بعد پاسخ زیر خطاب به فرمانده لشکر ۳ از تهران دریافت شد.
 از تهران

فرمانده لشکر ۳

«گزارش شماره ۲۷/۹/۲۱-۲۲۶ شما از شرف عرض پیشگاه شاهانه گذشت
 بایستی ضمن همین احساسات برجسته و علاقمندی حقیقی نظامی بتوانید وظایف
 خدمتی خود را در مقابل شاهنشاه و میهن انجام دهید شماره ۱۳۲۳۴-۲۷/۹/۲۲
 سپهبد رزم آرا»





وزارت جنگ

لشکر ۳ آذربایجان

بمناسبت تجدید روز تاریخی ۲۱ آذر که نجات آذربایجان عزیز بوده ستاد لشکر ۳ باستحضار میرساند مراسم رژه از ساعت نه صبح روز یکشنبه ۲۱ آذر در مقابل مجسمه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در میدان شهرداری با حضور تیمسار سپید شاه بختی فرماندهی نیروی آذربایجان اجرا میشود خواهشمند است در ساعت مزبور حضور بهم رسانید.

از دحام مردم عبور و مرور را از کلیه خیابانهای اطراف میدان سپه قطع کرده بود و تظاهرات جمعیت در پیرامون مجسمه بعدی بود که یکی دوجا نزدیک بود سیمهای خاردار را پاره کنند.

سرانجام در ساعت نه صبح سپید شاه بختی بمیدان وارد گردیده و درست در موقتی که عقربه های ساعت بزرگ شهرداری نه و پنج دقیقه را اعلام میکرد یکی از دبیران فرهنگ در کنار مجسمه جلوی میکرفن که بوسیله وادیو تبریز صدای آن پخش میشد قرار گرفته و خطابه جامعی راجع باهویت این روز بیان کرد. پس از او یکی دیگر از اهالی تبریز خطابه دیگری قرائت کرد که بسیار مؤثر واقع شد.

سخنرانی نویسنده پس از اینکه نوبت سخن گفتن بمن رسید پشت میکرفن قرار گرفته و سخنان زیر را بمناسبت این روز ایراد نمودم :

بمناسبت سلام بردانشجویان دانشگاه تبریز یعنی مرکز قدرت آذربایجان :

۲۱ آذر سلام بر آذربایجانیان عزیز :

سلام بر سر بازان رشید ایران !

هم میهنان عزیز من از تهران آمده ام تا امروز نمایندگی از جانب مردم پایتخت شما سلام نموده در جشن شادمانی شما شرکت نمایم :

آنطرف را نگاه کنید، دیوار ارك علیشاهی در حالیکه سر به کهنکشان کشیده است نمودار میباشد. آنطرف شهر هم آثار خرابه های ربیع رشیدی هنوز باقی میباشد.

این دو بنادو نمونه متضاد از دو مرد تاریخ میباشد. اولی نماینده مرد سفاکی چون تاج الدین علیشاه. دشمن آذربایجان میباشد و دومی آناریکی از مردان دانشمند و خدمتگزار تاریخ خواجهر رشید الدین فضل الله وزیر دانشمند غازان خان مغول میباشد (۱)

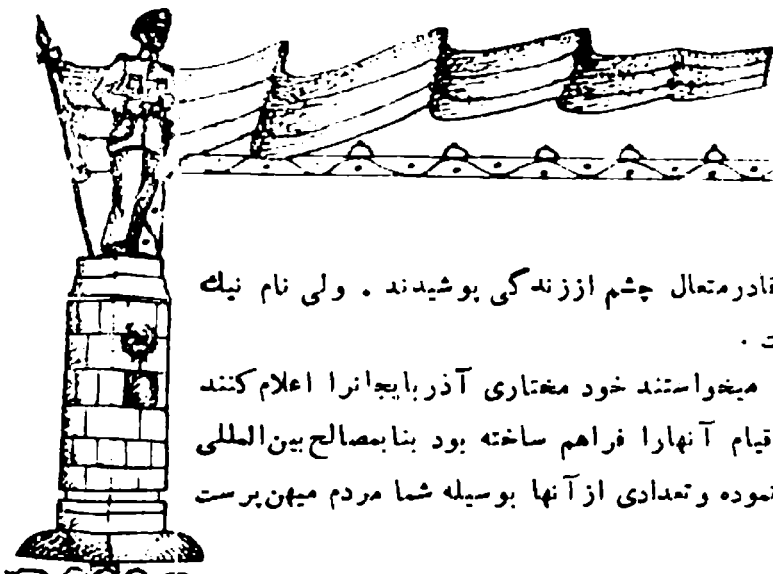
۱- برای توضیحات بیشتر در بخش تبریز به تاریخچه ارك علیشاهی آثار ربیع رشیدی مراجعه شود.



چند منظره از سخنرانی نویسنده در تبریز به مناسبت آغاز سی و ششمین سال انقلاب - اخبر با اینک

مقابل صفحه ۳۶

ضمیمه کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان



تاریخ درس عبرت است. هر دو بحکم خداوند قادر متعال چشم از زندگی پوشیدند. ولی نام نیک
خواجه و نام زشت علیشاه برای همیشه باقی است.

دمو کراتها يك زمانی علم طفیان برافراشته و میخواستند خود مختاری آذربایجانرا اعلام کنند
ولی پس از چندی همان منبع بیگانه که موجبات قیام آنها را فراهم ساخته بود بنا بمصالح بین المللی
از کمک خودداری و با بدترین وضع فرار اختیار نموده و تعدادی از آنها بوسیله شما مردم میهن پرست
تیرباران گردیدند.

احساسات شما هنگام ورود ارتش غیر قابل وصف بوده و نوشته های مخبرین خارجی بهترین
گواه بر میزان میهن پرستی شما میباشد.

من در این ساعت تاریخی از پشت میکرفن رادیو تبریز همه اعلام میکنم:

میهن پرستان آذربایجان تصمیم گرفته اند که از این بید صدائی که بر علیه آزادی و استقلال ایران
و شاهنشاه معظم بخواند بلند شود قبل از اینکه از خنجره گوینده آن بخارج برسد صاحب صدا
مردوم خواهد شد.

صاحب قلمی که بخواند بر علیه ارتش نوشتن آغاز کند بوسیله هر مقام که باشد قبل از اینکه مرکب
آن خشک شود. قلم شکسته و صاحب قلم مردوم خواهد شد.

اکنون به خائنین وطن فروش اعلام میکنم: این گوی و این میدان. بیایید آزمایش نماید تا ضرب
دست را تماشا کنید.

سومین سال نجات آذربایجان را بشما تبریک گفته و موفقیت های بیشتری را برای آذربایجان و
آذربایجانیان شرافتمند از خداوند بزرگ مسئلت مینمایم.

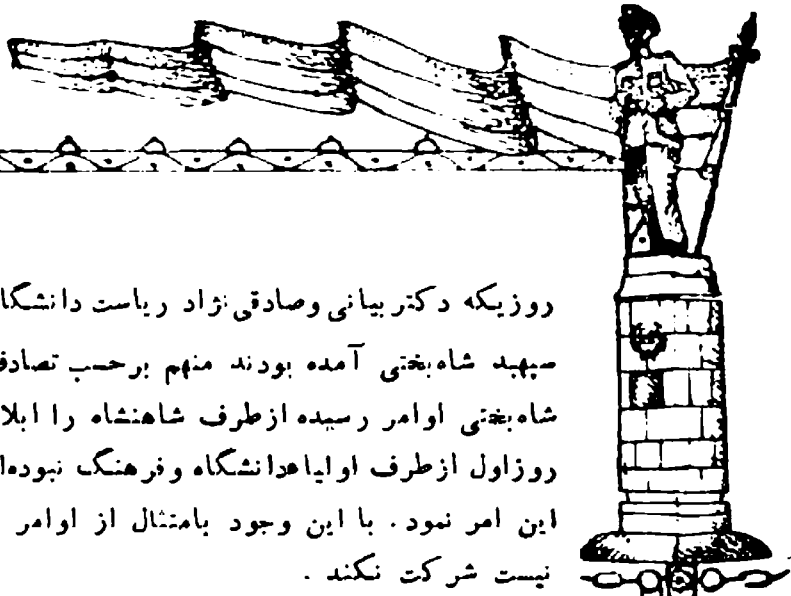
خدایا! ایران را زنده دار و پرچمش را برای همیشه پاینده نگاهدار

شاهنشاه ما را سلامت بدار و ایرانیان را برای خدمتگذاری بایران باقی و مستدام دار.
همه را بخدای ایران میسپارم. خدا حافظ.

پس از پایان سخنرانی نویسنده مراسم رژه از برابر مجسمه شاهنشاه شروع گردید:

دانشگاه تبریز امسال برای نخستین بار تصمیم گرفته بودند که در مراسم رژه	شاهنشاه
شرکت جوید و چون خود را سرباز میدانسته اعلام نموده بودند که در مراسم رژه	میفرمایند شرکت
صبح بانظامیان شرکت خواهند کرد.	
بمخص اینکه چند روز قبل از ۲۱ آذر تصمیم دانشجویان علنی گشت عده ای	در رژه
از دانش آموزان دبیرستانها به اداره فرهنگ مراجعه و هم آهنگی خود را با	اجباری نیست
تصمیم متغذیه از طرف دانشگاه تبریز اعلام نمودند.	

پس از اینکه جریان امر بمنظور کسب اجازه بعرض ملوکانه میرسد بلافاصله شاهنشاه ضمن دستور
تلگرافی به سپهبد شاه بخئی ابلاغ میفرمایند که بر رئیس دانشگاه و رئیس فرهنگ ابلاغ نمایند
که برای شرکت دانشجویان و دانش آموزان در رژه هیچگونه اجباری نیست. مخصوصاً از لحاظ
سردی هوا بایستی توجه بحفظ سلامتی آنها بشود.



روزیکه دکتر بیانی و صادقی نژاد ریاست دانشگاه و فرهنگ تبریز برای اطلاع از این امر باطابق سپهبد شاه‌بختی آمده بودند منم بر حسب تصادف حضور داشتم .
 شاه‌بختی اوامر رسیده از طرف شاهنشاه را ابلاغ نمود . آنها در پاسخ گفتند اتخاذ این تصمیم در روز اول از طرف او ایاه دانشگاه و فرهنگ نبوده است بلکه مراجعات پیاپی آنها ما را مجبور با اجرای این امر نمود . با این وجود بامثال از اوامر شاهانه مجدداً دستور داده میشود که هر کس مایل نیست شرکت نکند .

دانشگاه در مراسم پس از اینکه اوامر جدید شاهنشاه با اطلاع دانشجویان دانشگاه رسید جوش و خروش بیشتری از خود ظاهر ساخته و در روز ۲۱ آذر برگزیدگان دانشجوین دانشگاه در خیابانها گردیده و تمثال شاهنشاه را که بر روی کارتی مزین به پرچم سهرنگ ایران چاپ شده و بر روی آن عبارت چاپ گردیده بود تقسیم میکردند :

هدیه دانشجویان دانشگاه تبریز

بمناسبت آغاز سومین سال نجات آذربایجان

یکشنبه ۲۱ آذر ۱۳۲۷

دانش آموزان دبیرستانها نیز با گشاده رویی تصمیم دانشگاه را استقبال و همه در مراسم رژه شرکت نمودند .

از میان دانش آموزانی که بنا بر میل شخصی در این مراسم شرکت نکرده بود هوشنگ صادقی نژاد فرزند رئیس فرهنگ آذربایجان بود که در کنار میدان خود نمائی میکرد و بجای اینکه خود جزو شرکت کنندگان باشد از رفقای خود رژه میگرفت (!)

سپهبد رزم آرا قدمهای موزون و محکم . احساسات فراموش نشدنی دانشجویان دانشگاه در آروز بعدی شایان توصیف بود که مرا مجبور ساخت تا تلگراف زیر را
 از دانشگاه
 تشکر میکند
 برای دانشگاه تبریز ارسال نمایند که متن هر دو تلگراف در زیر نوشته میشود .

بی سیم . فوری - تهران

- تیمسار سپهبد رزم آرا ریاست ستاد ارتش . دیروز شهر تبریز . تبدیل بیک دریای ،
- خروشان احساسات آذر بایجانیمان گردیده بود همه در این جشن ملی شرکت ،
- نمودند ولی آنچه که بیش از همه جالب توجه بود احساسات فراموش نشدنی ،
- دانشجویان دانشگاه تبریز بود که برای نخستین بار با واحدهای نظامی در رژه ،
- قبل از ظهر شرکت نموده و تمثال اعلی حضرت همایون شاهنشاهی بوسیله ،
- برگزیدگان دانشجویان دانشگاه باهالی هدیه میگرددند . ابراز احساسات غیر ،

« قابل وصف دانشجویان که بهترین نمونه انکار مبین پرستی و شاه دوستی آنان ،
 « و رغبت بی اندازه برای نشان دادن روح سلحشوری میباشد سبب گردید که بوسیله ،
 « این تلگراف که رونوشت آن برای دانشگاه تبریز ارسال میشود تقاضا نمایم ،
 « بوسیله آقای دکتر بیانی ریاست دانشگاه ضمن پیامی دوستانه احساسات ،
 « فراموش نشدنی آنها را بنام شاهنشاه جوانبخت و بزرگ ارتشتاران فرمانده ،
 « تقدیر فرمائید . »

تبریز ساعت ۱۴ روز ۲۲ آذر

محمدرضا خلیلی عراقی

دو ساعت پس از مغایره تلگراف بالا پاسخ زیر از طرف سپهبد رزم آرا ریاست کل ستاد ارتش
 بوسیله دکتر بیانی ریاست دانشگاه تبریز برای دانشگاه رسید :

تلگراف

تبریز ، دانشگاه

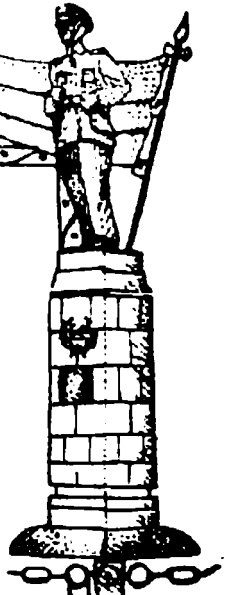
جناب آقای دکتر بیانی

« احساسات بی شائبه و علاتمندی خاص دانشجویان دانشگاه تبریز در جشن ۲۱ آذر ،
 « بقدری برجسته و قابل تقدیر بود و بجای ابراز احساسات آنها نسبت بشاهنشاه ،
 « و مبین مؤثر بوده است که اینجانب اجازه میخواهم این احساسات صمیمانه را به ،
 « جنابعالی تبریک گفته و خواهش نمایم تبریکات ارتش را باین جوانان پر شور ،
 « و پرحرارت که بایستی آتیه این کشور در دست آنها باشد اعلام فرمائید .
 « شماره ۱۳۲۷۴-۲۷/۹/۲۲
 « سپهبد رزم آرا

پس از پایان رژه دانشگاه و دانش آموزان دبیرستانها رژه لشکر شروع و
 نخستین واحدی که رژه رفت هنگ ۷ پیاده بود که سرهنگ بابندر پیشاپیش

آنها حرکت میکرد پس از واحدهای پیاده ژاندارمری ، شهربانی ، و دژبان و نیروهای موتوریزه
 رژه رفته در ساعت ۱۱/۵ مراسم پایان پذیرفته و نمونه‌هایی از عکسهای آن روز ضمن صفحات ضمیمه
 گراور شده است .





قسمت دوم

رژه میهن پرستان خیر نظامی

مورخه ۲۷/۹/۲۰

مقام منبع تیمار سبهد شاه بختی فرماندهی معظم نیروهای آذربایجان محترماً بعرض عالی میرساند نظر باینکه روز یکشنبه ۲۷/۹/۲۱ ساعت دوونیم بعدازظهر مراسم رژه عمومی باشرکت اهالی شهر درمقابل مجسمه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اجرا خواهد شد بنابراین ازحضور مبارک استدعا میگردد که باتشریف فرمائی خودو گرفتن رژه ازاهالی عموم ساکنین تبریز را مفتخر و سر افراز فرمائید . — از طرف معتمدین شهر تبریز ابوالقاسم جوان

مردم برای نجات آذربایجان نذر کرده بودند

روزهای قتل دیده اید که چگونه برخی از اشخاص سینی بر روی دست گرفته حلوا یا شیرینی خیر میکنند . یا تنگ شربتی دردست داشته و با لیوان ب مردم شربت میدهند .

من ازصبح روز ۲۱ آذر تاغروب آنروز بااین منظره چندین مرتبه رو برو گردیدم .

پیر زنی سینی شیرینی در دست گرفته بین مردم تقسیم مینمود . مردی داخل پاکت نقل ریخته باشخاص تمارف میکرد . اینها نذر کرده بودند که اگر دموکراتها آذربایجان را تخلیه کردند همه ساله در آنروز بین مردم شیرینی تقسیم کنند .

پیرزن دیگری درداخل يك سینی کئیف حلبی چندذغال ریخته ودرحالیکه دورمیدان سه میگردید اسپند دود میکرد .

تماشائی تر ازتمام مناظر دیدن پیرزنی بود که صبح درخیابان حافظ جاولی سربازانی که بانتظار رسیدن نوبت رژه ایستاده بودند . آمده وبنائی رقصیدن راگذارد

چون هوای بعدازظهر نسبت بصبح گرمتر بود جمعیت نیزقابل مقایسه باصبح نبود . بلافاصله بعدازپایان رژه صبح مردم بگوشه و کنار میدان حمله ور گردیده و برای تماشای رژه بعد از ظهر جا میگرفتند .

تومبیل استافدار

فهمی استاندار قبل از شاه بختی بمیدان آمد ولی چون آمدن شاه بختی بطول انجامید و پیرمرد که چشمش درد میکرد وبا پنبه يك چشم خود را پوشانده بود تحمل ایستادنش تمام شد برای استراحت از میدان خارج گردید .



مجلسی خدیوہ میونسپلٹی کے افتتاحی جلسہ کا ایک منظر، جس میں سب سے پہلے انجمن اخباریہ اور آؤٹریچ

قادیانہ ۱۹۰۷ء

صوبہ کے اخباریہ معرکوں اور پریسوں کو دیکھنا

ساعت ۲/۵ بعد از ظهر سهپید شاه بختی بمیدان وارد گردیده، ورژه شروع شد.

درمیان رژه اتومبیلی نمایان گردیده و در حالیکه بوق زده و صفوف رژه دهندگان را میشکافت، بجلوی مجسمه رسید.

این منظره زنده و بی قیدی و وقاحت راننده آن که احترام اجتماع را حفظ نکرده بود عده‌ای را عصبانی نمود ولی قبل از اینکه سروصدای مردم در آمده و کار بجای باریک بکشد در ب اتومبیل باز و فیهی استاندار داخل اتومبیل خارج شد.

سرخنرانی سرانجام یک ربع بساعت ۱۵ ستار زاده سخنران آذربایجانی پشت میکرفن

قرار گرفت و سخنرانی جامعی ایراد کرد

ستار

این قسمت را نیز بمنظور تشکر از مهمان نوازی ستار زاده بایستی ضمن این صفحه منعکس سازم.

زاده

ستار زاده روز قبل چون فهمید من به تبریز آمده و تصمیم دارم در مراسم رژه صبح سخنرانی ایراد نمایم بنفع من بیماری قلبی را بهانه ساخته و از حضور در میدان بمنظور سخنرانی خودداری کرد تا در مجلس دردست من باشد.

عصر نیز وقتیکه من دیدم ستار زاده بمیدان آمده است با آنکه قرار بود سخنرانی ایراد کنم بنفع او صرفنظر نموده و در مجلس را بدست او دادم.

ستار زاده مناظری از ۲۱ آذر ۲۴ و ۲۵ را تشریح نموده تنفر آذربایجانی را از عملیات و نقشه های دموکراتها بابهترین وضعی در جلوی نظر شنوندگان نقاشی کرد. پس از سخنرانی او موزیک لشکر جلو آمده و مراسم رژه شروع گردید.

مخبر روزنامه اطلاعات در تبریز ضمن اخبار تلگرافی خود تمام زحمات تهیه و اجرای رژه مبین پرستان را بحساب حاجی ابوالقاسم جوان گذارده و این موضوع سبب گردیده بود که عده‌ای از اصناف از روزنامه اطلاعات رنجیده خاطر شوند برعکس مخبر اطلاعات من این نکته را متذکر میشوم که احساسات و زحمات و کمکهای مادی و معنوی عموم طبقات و اصناف تبریز

گله مردم

از روزنامه

اطلاعات

این رژه با عظمت را بوجود آورده بود.

والا با پول آنهم تحت نظر یکنفر بطور تطع و مسام هیچکس نمیتوانست اینهمه موفقیت را بوجود آورد.

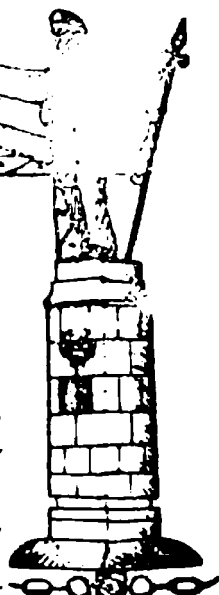
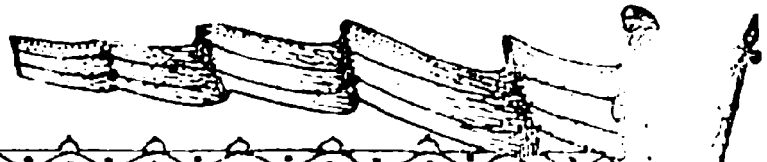
همه از خود علاقه نشان دادند و کلیه صنوف و صاحبان کارخانجات تبریز در راه این مقصود تحمل زحمت نموده و از لغاظ مادی و معنوی کمکهای مؤثری نموده بودند.

رژه شروع شد و مردم دسته دسته از برابر مجسمه شاهنشاه رژه میرفتند.

از میان عکسهاییکه در آنروز بوسیله فتو رکس برداشته شد تمادای را انتخاب نمود و سلیمان اجتماعی رئیس شعبه گراور سازی چاپخانه ارتش با آنها

چند خاطره از

رژه آنروز



تابلو هائی وجود آورده است که مقابل این صفحه و صفحات دیگر از نظر شما میگذرد .
من نیز از خاطرات آنروز که در حافظه ام جمع گردیده نمونه هائی استخراج و از نظر شما
میگذرانم :

گیوه کودکی در حال رژه از پایش خارج شد . در حالیکه برای برداشتن گیوه خود میدوید سر
خود را بسوی مجسمه نموده و میخواست احترام بگذارد . جنبش کودک برای برداشتن گیوه و در عین
حال حفظ مراسم رژه و احترام بشاهنشاه از مناظر دیدنی آنروز بود .

پیر مردی سالخورده چشمان خود را بسوی مجسمه دوخته و برچم کوچک سه رنگی را که در دست چپ
خود داشت بآهنگ موزیک تکان میداد . حالت مخصوص پیرمرد و تأثیر موزیک در روحیه او سبب
گردید که قیافه و طرز حرکت او را همیشه بخاطر داشته باشم .

کودک پا برهنه ای در حالیکه کلاه بر سر نداشت . در ردیف رژه روندگان بود و وقتی که
برابر مجسمه رسید با حرکت معصومانه داخل صف دست خود را بحالت سلام بلند کرده و بمجسمه
شاهنشاه سلام میداد .

این منظره آنقدر طبیعی بود که علاوه بر من توجه عده زیادی از تماشاچیان را بجانب خود
معطوف کرد .

محکم راه رفتن يك کودک در جلوی صف و خونسردی او هنگام رژه نشان میداد که تاچه حد
آزاد منش و متکی بخود میباشد .

کبر و غروری را که این کودک هنگام راه رفتن نشان میداد بلاشک هیچ سببیدی تاکنون از خود
نشان نداده بود .

يك داستان از هنگامیکه رژه درشکه چپها شروع گردید بکنفر پیر مرد که داخل درشکه
نشسته بود بعضی اینکه جلوی مجسمه رسید از جایگاه خود برخاسته و
امیر موقوف مؤدبانه تعظیم غرائی بمجسمه شاهنشاه کرد .

من بی اختیار خنده ام گرفت . یکی از رفقا گفت چرا خندیدی جواب دادم یاد این داستان امیر موقوف
افندم که بدنیت برای شما خوانندگان هم تعریف کنم .

امیر موقوف وزیر جنگ بود عده ای از دهاتیها تازه بخدمت سربازی آمده نخستین روزی بود
که لباس پوشیده و تفنگ در دست گرفته بودند . وزیر جنگ برای بازدید آنها آمده و طبق معمول
به سربازان جدید سلام میگوید .

گروه بان قبلا گفته بود که وزیر جنگ میآید . دهاتیها وقتی که مشاهده میکنند وزیر جنگ
بآنها سلام کرد فوراً صف را بهم زده در حالیکه تفنگهای خود را بر زمین میگذارند دستها را
بینه گذارده تعظیمی نموده و گفتند قربان اختیار دارید سلام از ماست .

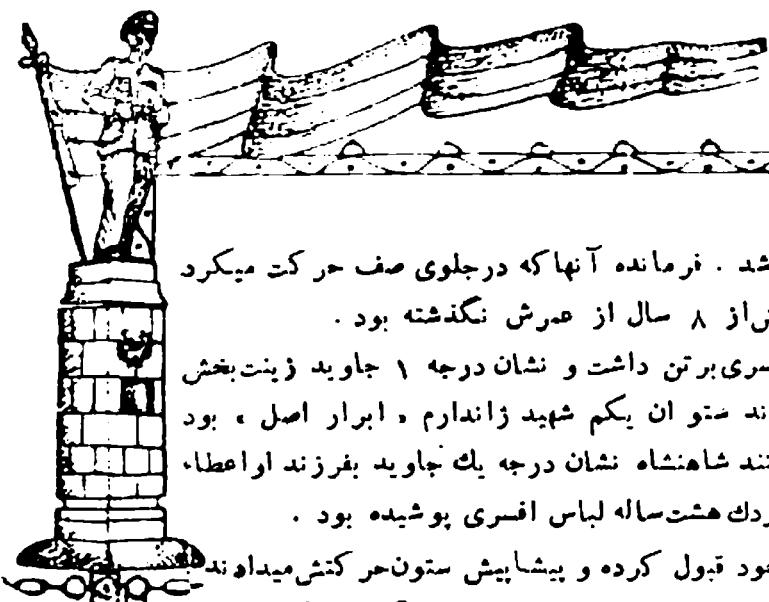
تفهمیدم چطور شد که در آنروز سادگی این پیر مرد مرا بیاد این داستان افکنده و بی اختیار و
بشدت خنده ام گرفت .



جده مطرفه از روز مهين پرستان غير نظامي هنگام آمار سوي مين سال محبت آذربايجان - ۱۳۱۷

مقابل صفحه ۴۲

نميه كتاب خاطرات سفر آذربايجان و كردستان



این افسر هشت ساله
فرماندهی عده‌ای از
میهن پرستان را
عهده‌دار می‌باشد

عده‌ای از دور نمایان شد. فرمانده آنها که در جلوی صف حرکت میکرد
افسر کوچکی بود که بیش از ۸ سال از عمرش نگذشته بود.
این کودک که لباس افسری بر تن داشت و نشان درجه ۱ جاوید زینت بخش
سینه کوچکش بود فرزند ستوان یکم شهید زاندارم، ابرار اصل، بود
پدرش رادمو کراتها کشتند شاهنشاه نشان درجه یک جاوید بفرزند او اعطا
فرموده و امروز این کودک هشت ساله لباس افسری پوشیده بود.

عده‌ای از میهن پرستان او را بفرماندهی خود قبول کرده و پیشاپیش ستون حرکتش میدادند
این منظره بعدی دیدنی و مؤثر بود که بی اختیار عده‌ای از تماشاچیان را بگریه درآورد.
وقتی که ستون این افسر از برابر مجسمه گذشته و فرمانده ستون یعنی کودک ۸ ساله ابرار اصل
دست خود را بعلامت احترام بلند کرد در یک لحظه و بی اختیار بدون هیچگونه تبادل نظر قبلی
سپهبد شاه بختی و سرتیپ دولو و من بقصد بغل کردن او بسمت صف حرکت کردیم.

کودک در آغوش شاه بختی رفته پس از اینکه بوسه‌ای بفرمانده نیرو داد با اشاره فهمی در بغل
استاندار رفته و پس از چند لحظه در میان فهمی و شاه بختی ایستاده تا پایان مراسم رژه فیکرفت.
عکس او در اینحال ضمن تابلوهای مربوطه باین روز دیده میشود.

سینه‌های این چند ستونی از دور نمایان گردیده و چند نفر مرد روحانی معمم جلو درون
ستون بودند.

مرد ایرانی غرق
مدال است

این مردان روحانی در ادوار مختلفه خدماتی از خود نشان داده و بیاس آن
فداکاریها بافتخار دریافت چندین قطعه نشان و مدال مفتخر گردیده بودند.

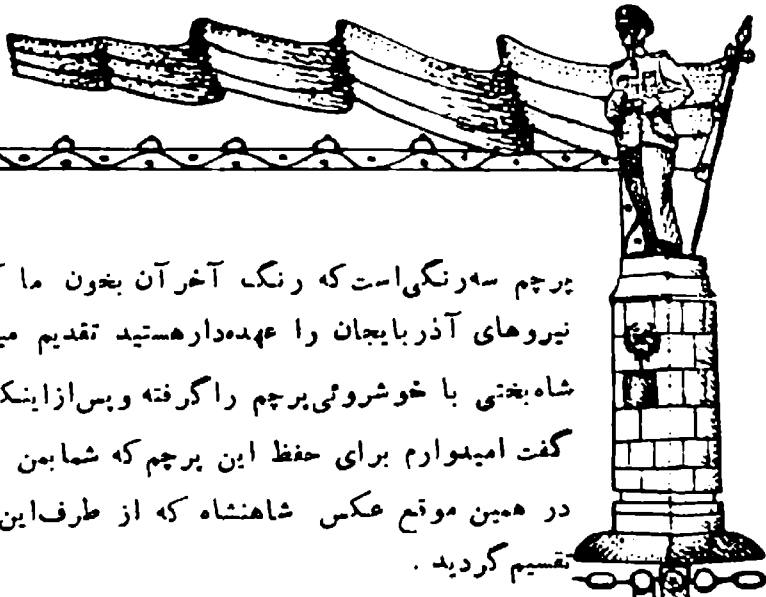
یکی از این مردان روحانی پرچمی بردوش داشت که بر روی آن نوشته بود نصر من الله و فتح قریب
دیدن این مردان روحانی که سینه آنها مزین بچندین نشان و مدال بود ابهت خاصی به آن ستون
بخشیده و مردم بی اختیار در برابر این نمایندگان حقیقی عالم روحانیت سر تعظیم و تکریم
فرود می‌آوردند.

اهداء پرچم
سینی خودنمایی میکرد.

میهن پرستان معمله و بیجویه (بخش ۷) از دور نمایان گردیدند.
مردی سالخورده سینی بر روی دست خود داشت که دسته گل زیبایی در داخل

وقتی که ستون جلوی مجسمه رسید توقف نموده و پیرمرد سالخورده دسته گل را بنزد شاه بختی آورد.
جوانی احساساتی و خون گرم پیش آمده و دسته گل را از سینی برداشته و به شاه بختی تقدیم کرد
شاه بختی در نهایت احترام دسته گل را گرفته و بنام ارمغان اهالی بخش ۷ به فهمی استاندار آذربایجان
هدیه کرد که عکسهای آن در تابلوی مربوطه دیده میشود.

پس از اینکه دسته گل برداشته شد. بقچه‌ای از شال ترمه نمایان گردید و جوان آذربایجانی در
حالی که بقچه را باز میکرد روی خود را بشاه بختی نموده و گفت:



پرچم سه رنگی است که رنگ آخر آن بخون ما آغشته شده و اکنون بحضور شما که فرماندهی نیروهای آذربایجان را عهده دار هستید تقدیم میگردد .

شاه بختی با خوشرومی پرچم را گرفته و پس از اینکه آنرا بوسید در پاسخ جوان آذربایجانی گفت امیدوارم برای حفظ این پرچم که شما بمن میدهید يك سرباز لایقی باشم . در همین موقع عکس شاهنشاه که از طرف این ناحیه بنحو زیبایی چاپ شده بود بین اهالی تقسیم گردید .

یکی از محلات دیگر نشان آذرباد را بنحو بسیار زیبایی تبدیل بیک تابلوی بزرگ نموده و بوسیله چند نفر از ریش سفیدان محل بجلوی مجسمه آورده و یکی از آنها با آهنگی آتشین و برهیجان روی خود را بسمت شاه بختی نموده و گفت :

تابلوی

نشان آذرباد

این یادگاری است که میهن پرستان ما در نتیجه فداکاری و باریختن خون خود بدست آورده و اکنون این یادگار ملی را بشما تقدیم میکنم .

سپید پس از اینکه بسختان جوان گوش داده و دقیقه ای چند تابلورا تماشا میکرد روی خود را بسمت جوان ناطق نموده و گفت :

امیدوارم که این احساسات سرشار شما سرمشق آیندگان ما باشد . بر شما آفرین که این احساسات را دارید . من این هدیه را که شما بمن داده اید بموم آذربایجانیان عزیز تقدیم میکنم تا در آینده این میراث را حفظ نموده و سرمشق میهن پرستی و از خود گذشتگی برای آنها باشد .

باشکاهای تبریز ستونی از رژه دهندگان را تشکیل و چند نفر از بهلوانان نامی تبریز تمثال شاهنشاه را در حالیکه مزین بانواع گلها بود در جلو داشته دو کودک خردسال با پرچم کوچک ایران که در دست داشتند جلوی تابلو حرکت میکردند .

ما ایرانی هستیم

ایران مال ما

است

کارخانجات تبریز هر يك ستونی را تشکیل داده و با شمارهای مخصوص که بر روی پرچمهای خود نوشته بودند در حرکت بودند .

بر روی یکی از پرچمها بخط بسیار زیبای فارسی این عبارت را نوشته بودند که بسیار جلب توجه میکرد .

ما ایرانی هستیم ایران مال ما است

بر روی پرچم سبزی نوشته بودند

پاینده باد دین مبین اسلام

بر روی پرچم یکی از کارخانجات این عبارت خوانده میشود .

مرگ برخائین وطن فروش

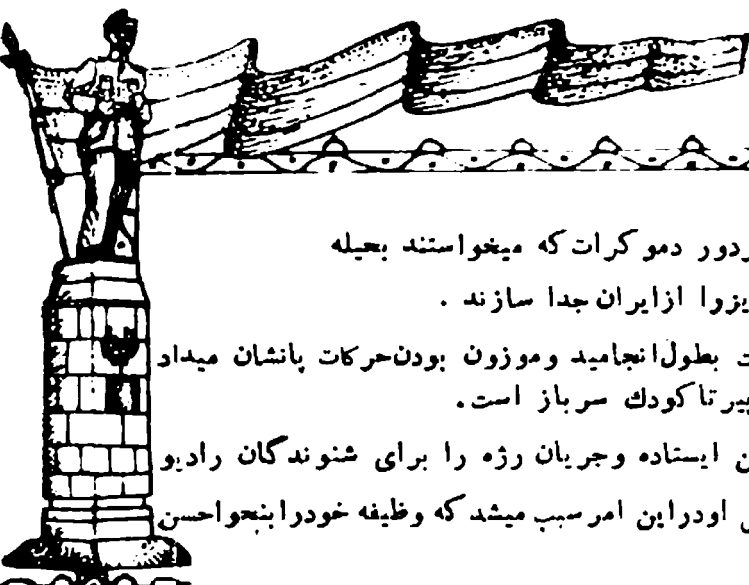
این جمله بر روی یکی از پرچمها جلب توجه میکرد .



معینہ نازکونالوت و مہدی موملانی شہین پور غیر نظامی طور پر ۲۱ اکتوبر ۱۳۲۷
 چند ازمنہ آگوناگون

• اول صفحہ ۴۴

ضدہ کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان



مرگ برخائین بیگانه برست و مزدور دموکرات که میخواستند بعیله
و بنام ماکارگران آذربایجان عزیز را از ایران جدا سازند .

رژه بيش از دو ساعت بطول انجامید و موزون بودن حرکات پانشان میداد
که آذربایجانی از پیر تا کودک سرباز است .

راجی گوینده رادیو تبریز که در پشت میکرفن ایستاده و جریان رژه را برای شنوندگان رادیو
تشریح میکرد ذوق خاصی بکار برده و رزیدگی او در این امر سبب میشد که وظیفه خود را بنبهوا حسن
انجام دهد

وقتی که نوبت رژه بکارگران قالیبافی جوان رسید فرزند دهساله حاج ابوالقاسم جوان در پشت
میکرفن رادیو آمده و اشعاری قرائت کرد که میگفتند خودش گفته است .

باین قسمت که آیا خودش سروده است و یا برای او تهیه کرده اند کاری ندارم ولی رژه های طبیعی
این کودک هنگام خواندن اشعار باندازه ای خوب و طبیعی بود که چند دقیقه توجه مرا بسمت خود
جلب کرد . موقعی که او در پشت میکرفن شعر میخواند عکسی از او گرفته شد که ضمن تابلوی
مربوطه دیده میشود .

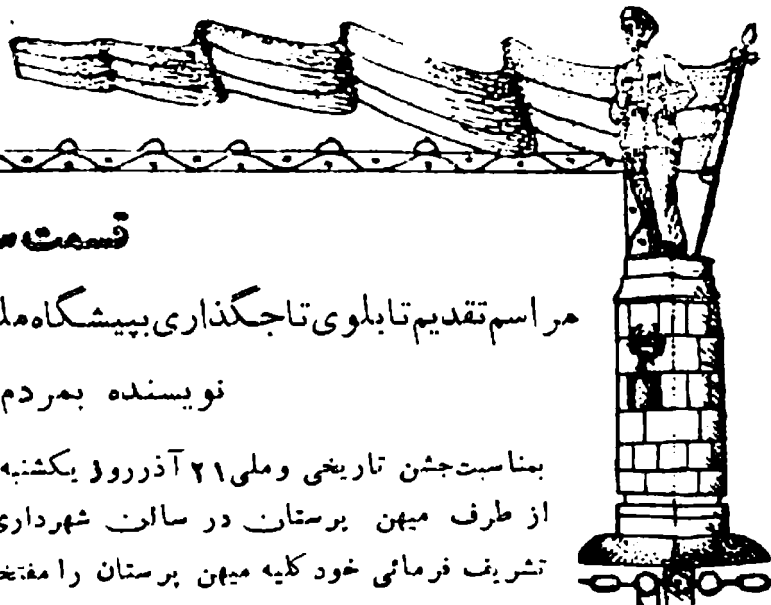
از نمایندگان خارجی برای مراسم صبح دعوتی بعمل نیامده بود ولی قنصل
آمریکا بطور غیررسمی در مراسم رژه صبح عصر در میان تماشاچیان بود
میگوید و جریان را از نزدیک میدیده است .

وقتی که جریان رژه به صروحگونگی احساسات مردم راهشاهده میکند یکی از دوستان خود که از مقامات
اداری آذربایجان میباشد چنین میگوید :

«دیدن این احساسات خاطر ما را جمع کرد که دیگر آذربایجان»

«دردهان روسها فرو نیرون»





قسمت سوم

مراسم تقدیم تابلوی تاجگذاری پیشگاه ملو کانه و اهداء تمثال شاهنشاه از طرف

نویسنده بمردم آذربایجان

بناسبت جشن تاریخی و ملی ۲۱ آذر روز یکشنبه ساعت شش بعد از ظهر مجلس باشکوهی از طرف میهن پرستان در سالن شهرداری تبریز منعقد خواهد بود متمنی است با تشریف فرمائی خود کلیه میهن پرستان را مفتخر فرمائید .

از طرف میهن پرستان

ابوالقاسم جوان

آذربایجانیان وطن پرست که میکوشند همیشه بیش از سایر ایرانیان علاقه خود را به پیشگاه شاهانه ثابت نمایند باین فکر میافتنند که بوسیله ای مراتب احترام خود را به شاهنشاه فقید و علاقه آذربایجانیان را به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی علنی سازند .

از شاهنشاه

فقید تکریم

میکنند

باینجهت اصناف مختلفه انجمنی تشکیل و جوهی بین خود جمع آوری میکنند

و در ضمن حاج ابوالقاسم جوان را بنمایندگی انتخاب میکنند تا باتنی چند از هنرمندان آذربایجانی وارد گفتگو گردیده تابلوی مورد نظر را تهیه و برای روز ۲۱ آذر فراهم سازند .

چندین ماه برای ساختن این تابلو صرف وقت گردیده و امشب دهوتی بعمل آمده بود تا مدعوین در سالن شهرداری حضور یافته و مراسم اهداء رسمی آن عملی گردد .

ریش سفیدان تبریز و رجال و ملاکین و بازرگانان و قنصلهای امریکا . انگلیس . ترکیه و عراق عرب در مجلس جشن شرکت نموده بودند . فهیمی و شاه بختی پس از پایان رژه بسالن شهرداری آمدند .

ابتدا حاج ابوالقاسم جوان خطابه ای ایراد و ضمن آن شرح مفصلی از خدمات شاهنشاه فقید ایراد نموده و اظهار کرد آذربایجانیان چون نجات آذربایجان را بر اثر ابتکار و کیاست شاهنشاه میدانند از اینرو باین فکر افتادند تا در مراسم آغاز سومین سال نجات آذربایجان زحمات شبانه روزی و توجهات خاص شاهنشاه نسبت بآذربایجان بطریقی سپاسگذاری نمایند .

از اینرو از حضور نیمسار سپهبد شاه بختی درخواست میشود که این تابلو را بنام اهالی به پیشگاه شاهانه تقدیم نمایند .

سپس چند نفر از ریش سفیدان تابلوی تهیه شده را که رو پوشی از پرچم ایران بر روی آن اکنده بودند جلو آورده و در حالیکه چراغهای برق اطراف تابلو روشن شد روپوش از روی آن برداشته گردید .

یک نمونه

بزرگ صنعت

کنون همش ریاری با ایران تراست
کمهداری از تاج و تخت تراست



مقابل صفحه ۴۶

ضمیمه کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان

شاهنشاه فقید بر روی قسمی از کره زمین قرار گرفته و تاج شاهنشاهی را بفرزند خود که در زیر پرچم ایران ایستاده انداء میکنند .
در بالای تابلوی هم این شعر نوشته بود .

کنون شهر یاری با ایران تراست
نگهداری از تاج و میهن تراست

این تابلو بطور برجسته و از فلز ساخته شده و روی آن از یک رو پوش طلای اشرفی پوشیده شده است .

پیشنهاد نشان
لیاقت برای
شهرداری تبریز

تابلو در نهایت ظرافت تهیه گردیده و بسیار جالب توجه کرد که عکس آن عیناً در صفحه ضمیمه گراور شده است .
سپید شاه بختی نیز نطقی ایراد و ضمن آن احساسات آذربایجانیان را ستود و قبول کرد که هدیه اهالی تبریز را به پیشگاه شاهانه تقدیم کند .

سپید شاه بختی چند روز بعد نامه ای نوشته و تابلو را بوسیله سرهنگ و رهبرام بتهران فرستاده ضمناً از پیشگاه شاهانه استدعا نمود که شهر داری تبریز را بیک قطعه نشان لیاقت مفتخر فرمایند .

سپید رزم آرا نیز هدیه اهالی تبریز را به پیشگاه ملوکانه تقدیم و مورد توجه شاهانه واقع گردید .

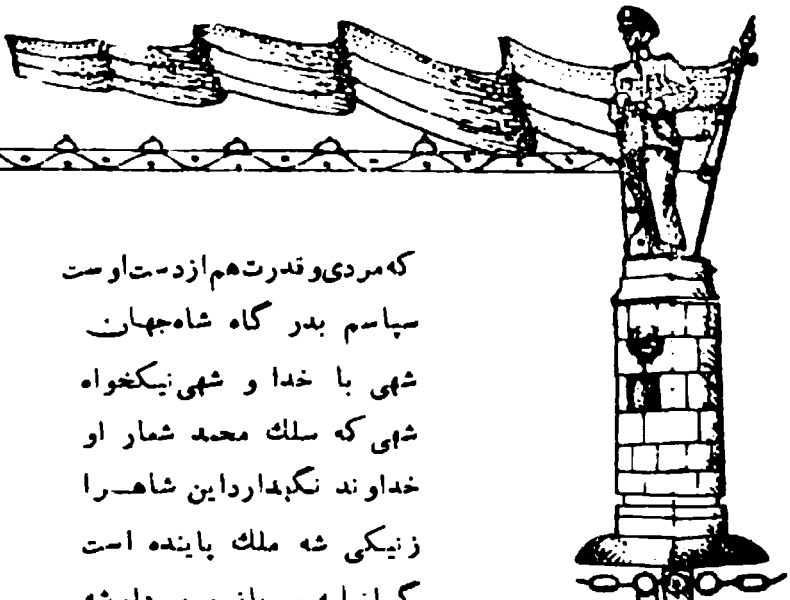
چند شعر
خوب

پس از نطق شاه بختی خطاب به هائی از طرف اشخاص مختلف خوانده شد که جالب تر از تمام آنها شعاری بود که توسط ستوان دوم منصور حشمتی آجودان شهربانی آذربایجان سروده شده و شخصاً قرائت کرد که عیناً در زیر درج میگردد :

افتخار دارم که صمیمی ترین احساسات میهن پرستانه افسران و افراد شهربانی را بمناسبت روز تاریخی ۲۱ آذرماه به هم میهنان گرامی تقدیم نمایم .

بتوفیق یزدان و از بخت شه
که یزدان هستی ده و راستی
خداوند ایران نکهدار شد
چو ایرانیان جز سوی کردگار
از اینراه او شد نگهدار ما
از اوست آباد این سرزمین
خداوند ایران شهی آفرید

بیفتا د این جشن آذر به ره .
نگون کرد اهریمن کاستی .
همی بد کنش در بدر خوار شد .
بدر گاه دیگر ندا رند کار .
نگهدار ایران وهم دین ما
که جانم ندا بهر جان آفرین .
شهی عادل و باهنر پرورید .



که مردی و قدرت هم از دست او ست
سپاسم بدر گاه شاه جهان
شهی با خدا و شهی نیکخواه
شهی که سلك محمد شمار او
خداوند نگهبان این شاهرا
ز نیکی شه ملك پاینده است
گرانمایه سرباز و سردار شه
سپهدار ایران بود شخص شه
مه آسمان روی شاهنشاه است
چو شاهی نباشد نمائند سپاه
ز بعد خدا شاه و آنکه وطن
وطن ما به افتخار و شرف
و طن ما به عزت ملیم
بضاکت قسم عاشقم عاشقت
چهارزد همی کمترین جان ما
هزاران دایر زاده پاک تو
اجازه دهی مام فرزانه پاک
چسان شیر مردان پیشین تو
ز جانها گذشتند با افتخار
همان سان که در بیست یک آذر بیست پنج
همه سربسرجان خود رایگان
نمودند که کوتاه شود دست نامحرمان
کنون ای شهیدان باهز و نام
قسم بر خدای جهان آفرین
بآنجا که خون در بدن هست راه
روان را بقربان ایران کنیم
ایا شه محمد رضا پهلوی
همیدون تو همواره دلشاد باد
همه بند گانیم دلخواه تو

حکیمان نه پندار و حکمت از او ست
چنین شاه داده به ایرانیان
شهی با مروت شهی خیر خواه
شهی که دین علمی رهنمای او
که باید همی ملك و این بنده را
ز نیروی او پرچمش زنده است
نگهدار بادا خدا یا سپه
بود آسمان جای خورشید و مه
وجود سپه جود شاهنشاه است
زانفاس شه استوار است راه
فدایت سر و جان و تنای وطن
کنم جان فدا در رهت هر طرف
بقربان تو جان و هم هستیم
اگر جان دهم مشفقم مشفقت
فدا در رهت عقل حیران ما
نمودند گلگون همی خاک تو
تو بینی نداریم از مرگ پاک
ز بهر نگهداری مرز دیرین تو
که پا نیز میهن نمایند بها
ز بهر نگهداری میهن دید و نیج
فدا در ره آذر آبسازگان
ز دامان مام وطن در زمان
براحت بغوایید پاکیزه کام
قسم بر شه خاک ایران زمین
نگهدار ایران و خواهان شاه
همه دشمنان خوار و نالان کنیم
خردمند عادل شه معنوی
زدا زنگ غم از دلشاد باد
کنیم بیهرنگه کور بد خواه تو

کسی کو بود دشمن پادشه
 کسی مهر شه کوندارد بدل
 پراز مهر شاه است این جان ما
 نباشد چو ایران نخواهیم روان
 بود مسلک حشمتی حق پرستی
 نباید که ماند در این جایگه .
 برابر کن اورا تو با سنگ و گل .
 تن و جان ما بهر ایران ما .
 نباشد چو شه ما نخواهیم جان .
 ز بهد خدا شاهو میهن پرستی .

ارمغان نویسنده در پایان مجلس نوبت سخن بنویسنده این سطور رسید که مفاد آن بطور اختصار اشاره میشود :

بمردم آذربایجان هم میهنان عزیز ! شما امشب برای آنکه نمونه ای از حقیقت شناسی خود را نشان دهید . تابلویی تهیه و به پیشگاه شاهانه تقدیم نموده که بطور قطع و یقین مورد پسند خاطر همایونی واقع خواهد شد .

من وقتیکه در تهران بر این تصمیم شما واقف شدم باین فکر افتادم که بیاس این حقیقت شناسی شما هدیه ای برای آذربایجانیان شریف آورم .

بهین مناسبت تمثال رنگی شاهنشاه را بافتخار این روز تاریخی چاپ نموده و در این ساعت منتشر میسازم ضمیه این تمثال دو عکس از دونفر غلام خدمتگذار شاهنشاه میباشد . اولی سپهبد رزم آرا ریاست کل ستاد ارتش و دومی سپهبد شاه بختی فرماندهی نیروی آذربایجان میباشد .

سپس تمثال همایونی که در زیر آن این عبارت چاپ شده بود :

ارمغان محمدرضا خلیلی عراقی بمناسبت دومین سال نجات آذربایجان

یکشنبه ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۷

بوسیله سر تپ دانشپور رئیس شهر بانی آذربایجان بین مدعوین تقسیم گردید .

پس از پایان مجلس از طرف اصناف تبریز پذیرائی جای و شیرینی بعمل آمده مجلس در ساعت نه بعد از ظهر پایان پذیرفت . جریان این جشن بوسیله رادیو تبریز از سالن شهرداری مرتباً پخش میگردد .

این اشعار را هم سروان بدرالدین رشید پور افسر شهر بانی تهران بمناسبت

دومین سال نجات آذربایجان سروده است

باز ماه آذر آمد عید ایرانی رسید ؛ بر وطنخواهان ایران روز قربانی رسید ؛

بهر کاخ ظلم دشمن وقت ویرانی رسید ؛ انهدام آن بگوش عالی و دانی رسید ؛

شاد و خندان باش کاکنون ماه آذر میرسد

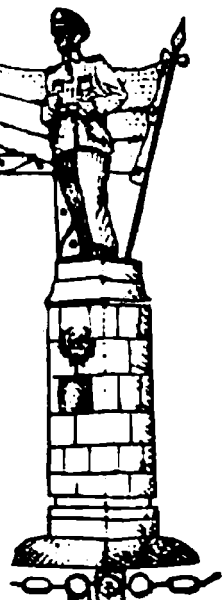
روزگار محنت و رنج و الم سر میرسد

مژده بر ایرانیان باد از صفارو از کبار ؛ گل به گلشن آیفودستان سرا گردد هزار ؛

رفت محنت از میان و گشت رحمت آشکار ؛ پیرو برنا یک زبان گویند با هم این شعار ؛

د شکر لله بر توت مام و طفت آمد روان ،

د ماه آذر آمد و شد روزگار از نوجوان ،



گشت طالع گویند مهر سعادت در جهان . کاندرا این مه غم برون گردید ز آذربایجان .

خلق ایران غرق شادی گشت از پیرو جوان . بای کوبان کف زنان گویند با هم یک زبان :

• عود بر آتش بر افشانید و گلریزان کنید ،

• حمد از این مرحمت بردر که یزدان کنید .

این همه آوازها از پادشاه پهلوی است آنکه در ایران زایمانش بنای دین قویست

آنکه و قتش دائمآوقف امور معنوی است این چنین باید ز آنکو پهلوی ثانوی است

یا رب اندر خاندانش سلطنت پاینده باد

اختر اقبال او در آسمان رخشنده بساد

کرد تدبیر و خرد را بهر ملک خویش صرف با عمل منظور خود را کرد حاصل نی بعرف

بهر استقلال ایران از عمل بر بست طرف تا برون آورد آذربایجان از چاه رؤف

خسروی کاندرا جوانی کرد ظاهر عقل پیر

سایه اش یا رب ز فرق ملک و ملت وا مگیر

خاتنین ملک را از کشور جم طرد کرد آهن تفتیده آنات در آتش سرد کرد

روزشان را شام و عیش و نوششان را درد کرد مکرمت بر خاتنین ملک فردا فرد کرد

اینت بشارت از زبان پادشاه جم رسید :

• ماه آذر آمد و پایان روز غم رسید ،

خادمین مملکت تابنده چونت بدر منبر در کتاب ، خاطرات ، خویش برنا و ز پیر

این چنین گفتند کاذربایجان بی نظیر زنده شد از نشر گفتار ، خلیلی ، شهیر

آبیاری شد ز خون بستان آذربایجان

تا برون شد خصم از استان آذربایجان

یارب ایران را ز سردشنان معروس دار ملک خسرو را قرین حشمت سیروس دار

هر که با چشم طمع بیند در او مایوس دار یارش اندر شادی واهدش در افسوس دار

• برچمش پاینده دار و لشکرش فیروز کن ،

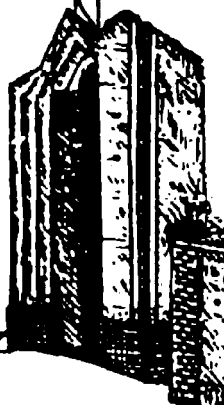
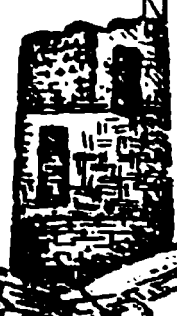
• شهرت ایران چه خورشید جهان افروز کن ،

بار الها حفظ کن شاهنشاه اسلام را تا باوج شوکت و رفعت رساند نام را

تا زجان و دل دهم این مؤده خاص و عام را ساقیا لبریز کن بر کام (بدری) جام را

کاندر این مه خانه زردشت چون گلزار شد

دشمن این خانه با تأیید یزدان خوار شد





خدمتگذاران نظامی توپخانه در سال عیادت آذربایجان بعد از ظهور کمیتسب ۲۱ آذر ۱۳۲۷

۱۱۰ ل صفحه ۵

مجموعه کتاب خاطرات سار آذربایجان و کردستان

از پشت شیشه متوجه میشوند که دو نفر مرد در اطاق نشسته و در حالیکه نقشه‌ای را در جلوی خود گسترده اند مشغول مذاکره هستند .

دزدان پس از اینکه بر مذاکرات قیامین آنها واقف میشوند . میفهمد که این اشخاص از دموکراتها بوده و اکنون مشغول طرح نقشه هستند که از راه اشاعه مرام کمونیستی در آذربایجان منویات دولت شوروی را عملی سازند .

دزدان بعضی اینکه از منظور آنها مطلع میشوند احساسات میهن پرستی بر فکر دزدی غلبه نموده بمنظور آنکه از فرار احتمالی آنها جلوگیری شود یک نفر بالای پشت بام کشیک داده و دو نفر دیگر شبانه از خانه خارج و شهربانی را در جریان میکنند .

افسر نگهبان شبانه آنها را نزد رئیس شهربانی هدایت میکند آنها باصراحت اقرار میکنند که بمنظور دزدی بغانه آنها وارد شده و چون بر این مطلب واقف میگردد یکی از رفقای خود را در محل باقی گذارده و دو نفر دیگر برای اطلاع دادن شهربانی مراجعه کرده اند .

مأمورین مربوطه شبانه بر اهنمایی دزدان بغانه مورد بحث مراجعه و هر دو نفر را در حین مذاکره بازداشت و اسناد خیانت آنها را بدست آورده تسلیم دادگاه مینمایند .

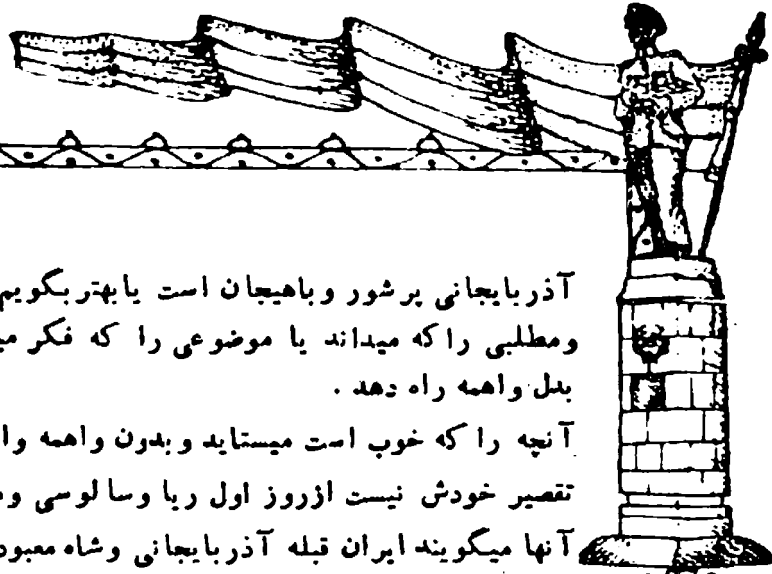
این سه نفر دزد در زمان حاضر در تبریز بوده و ناخدارسانی شخصاً آنها را ملاقات کرده بود . تصور میکنم این داستان واقعی بهترین نمونه احساسات و علاقه آذربایجانی برای حفظ استقلال میهن عزیزمان میباشد .

چه میخواهد گوش کنید تا بفهمید چه میگوید و توجه کنید تا بخوبی پی ببرید چه میخواهد آنوقت خواهید دانست که مردم این سامان دردشان چیست :

آذربایجانی قبل از هر چیز طالب استقلال ایران است .

شاهنشاه خود را دوست دارد و آرزو دارد که دربار سلطنتی ایران مانند دربار سلطنتی هخامنشی و ساسانی با فرو شکوه بوده باوج عظمت و قدرت برسد . میخواهند نام ایران و ایرانی در دنیا سر بلند بوده و پرچم استقلالش همیشه در اهتزاز باشد . انتظار دارند که فرشته عدالت در تمام ایران سایه افکنده و از ظلم و ستم و فحایح مأمورین دولت نشانه ای در تمام مرزهای ایران از آستارا گرفته تا بندر بوشهر و از بندر عباس تا جلفا وجود نداشته باشد .

آمالش
چییست
با بسیاری از آنها صحبت کردم . حتی آنها که معروف به مکاری با متجاسرین بودند ؛ ضمن گفتگو بسیار دقت میکردم ، سرانجام باین نتیجه میرسیم که آمال یک نفر تهرانی ، یک نفر رشتی ، یک بوشهری ، همانست که در مفر آذربایجانی متمرکز است .
منتهی بابک فرق .



آذربایجانی پر شور و باهیجان است یا بهتر بگویم افراطی میباشد. او نمیتواند چیزی را که میخواهد و مطلبی را که میداند یا موضوعی را که فکر میکند از دیگران مخفی داشته و یا از گفتن آن بدل و اومه راه دهد .

آنچه را که خوب است میستاید و بدون و اومه و اندکی تأمل هر بد را نیز تکذیب میکند . چه کند تقصیر خودش نیست از روز اول ربا و سالوسی و معافظه کاری در نهادش سرشته نشده .

آنها میگویند ایران قبله آذربایجانی و شاه معبودش میباشد و اجری عدالت منتهی آمال و آرزوی اهالی این سرزمین است .

برخی از روزنامه های تهران مورد تنفر آذربایجانی است
 برخی از مغربین ساده لوح یا مفروض که از تهران با آذربایجان سفر نموده اند نتوانسته اند یا نخواسته اند که بسکونات قلبی آذربایجانی پی برند و بالتجیه آذربایجان و آذربایجانی را نشناخته اند و ضمن نگارشات خود بطور یکه منافع شخصی و آنی ایشان اقتضا میکرده قلم را در دست چرخانده اند و همین امر سبب شده است که آذربایجانی حساس و غیور آذربایجانی وطن پرست و شاه دوست را از خود بعدی برنجانند که درجه این رنجش بتنفر نزدیک

شود پی برده بگویم آنها معتقدند که برخی از جراید تهران بدروغ خود را دوست آذربایجانی نشان داده و در واقع آذربایجانی را مضرو خطرناک برای ایران معرفی نموده اند.

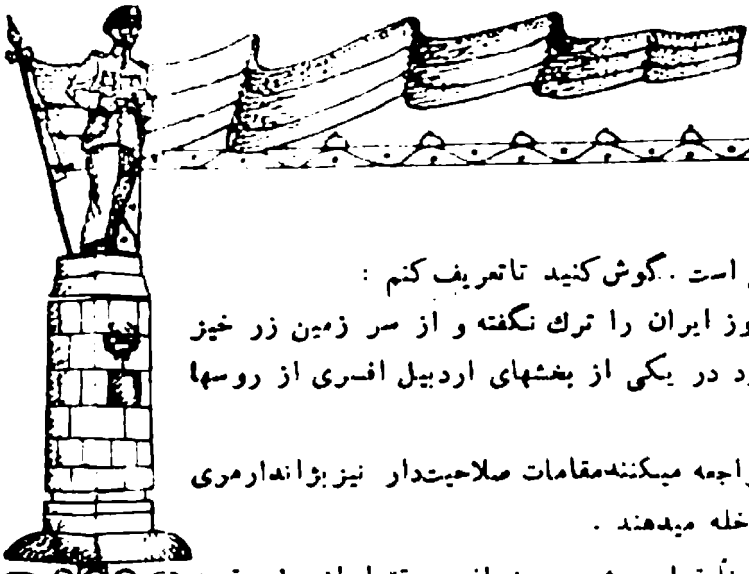
میگویند ما بعد از سر لشکر طهماسبی که هنوز اسمش با احترام در سراسر آذربایجان یاد میشود دیگر مأمور خوب ندیده ایم.

بفرماندهان پس از وقایع شهر یور خاصه بعد از ده و کراتها بدین و از هر یک خاطره بدی دارند . تنها میگویند سپهبد شاه بختی سبب شده است که اندکی از جراحات گذشته التیام پذیرد ولی فراموش نکنید آثار زخم هنوز باقی است .

مأمورین دولت خون مردم را مانند زالو مکیده و سرمایه مردم را گرفته این استان زرخیز را که زمانی از متولترین ایالات ایران بوده در فقر و مسکنت غوطه ور ساخته و مردم را بنان شب محتاج ساخته اند .

رفتار بی شرمانه مأمورین دولت بعنوان عدالت اجتماعی بی اعتنائی مرکز بدرخواست های مشروع اهالی . تسلط مأمورین غیر نظامی رشوه خوار که خودشان را مالک الرقاب ساکنین آذربایجان میدانند سبب گردیده است که مردم در گوشه و کنار از رفتار دولت های مرکزی بشدت انتقاد نمایند .

خاصه که برخی از مأمورین بغاطر آنکه دست آویزی برای خلاف کاریهای خود پیدا نموده و در برابر مرکز خویش راتیر نه سازند بی مها باهر کس که میرسند نام متجاسر را اطلاق میکنند بیچاره آذربایجانی بتاقبل از روی کار آمدن رژیم کمونیست بنام اینکده مشروطه طلب است آزارش میدادند و قبل از شهر یور بجرم کمونیستی متهمش میساختند و در زمان پیشه وری نیز بار تجاع منسوبش نموده اکنون نیز نوبت بکلمه متجاسر رسیده است



مردم گردانی
یا
اولی گزدریماخ

این داستان هم شنیدنی است . گوش کنید تا تعریف کنم :
زمانی که ارتش سرخ هنوز ایران را ترك نگفته و از سر زمین زر خیز
آذربایجان دل نکنده بود در یکی از بخشهای اردبیل افسری از روسها
کشته میشود .

روسها بمنظور پیدا شدن قاتل بمأمورین ایرانی مراجعه میکنند مقامات صلاحیت دار نیز بزندان امری
که تازه بآذربایجان وارد شده بود دستور مداخله میدهند .

یکی از افسران زندان مأمور این کار میشود ضمناً قرار میشود جسد افسر مقتول از محل وقوع
حمل گردیده در اردبیل تسلیم مقامات شوروی گردد .

این افسر شیربک خورده (!) زندانم جسد مقتول را داخل دهات برده و اهالی هرده را متهم میساخت
که قاتل در میان شما است . پس از گرفتن مبلغی پول رأی برائت مردم آن محل را صادر
نموده و جنازه را بآبادی دیگر میبرد و بدین طریق مبلغ قابل توجهی پول که بنا بر شایعات منتشره
در محل سه میلیون ریال بوده است بجیب میزند .

جریان این امر بطوری در آذربایجان معروف است که بصورت ضرب المثل در آمده و میگویند
(اولی گزدریماخ) یعنی مردم گردانی .

افسر بی تجربه چون بکم قناعت نمود کارش اول بافتضاح و سپس عاقبت بخیر شد که جریان
آن بدینقرار است : یکنفر سرگرد که شل بوده است از زندان امری مأمور رسیدگی بقضیه میشود
او در محل باتفاق یکی از سرتیپهای متوفی و یکنفر سرهنگی که فعلاً سرتیپ شده و بخاطر قوم
خویشی یکی از کلای مجلس از جمله مصون میباشد کمیسیون تشکیل و سرانجام با تقسیم وجوه جمع
آوری شده بین خود قضیه را مسکوت میگذارند .

این پیرزن
آذربایجانی قدر محبت را بداند .

شما اگر در تمام این کشور بگردید نمیتوانید کسی را پیدا کنید که بیشتر از
آذربایجانی قدر محبت را بداند .

بانتظار رسیدن
اتوهبیل شاهنشاه

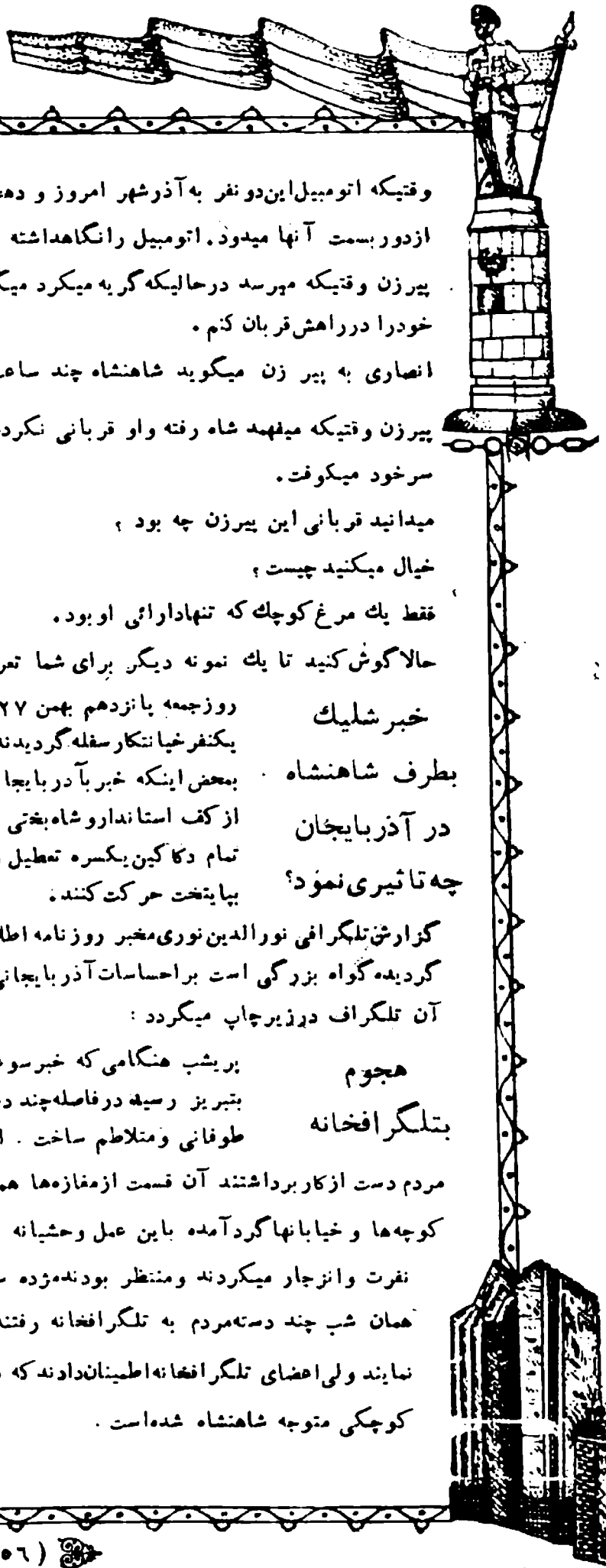
آذربایجانی وقتی کسی را دوست داشت هر چه دارد در طبق اخلاص گذارده و در راه
او تقدیم میکند .

هیباشد

ضمن صفحات قبل نمونههایی از احساسات آذربایجانی را نسبت بشاه بیان
کردم بگذارید این يك واقعه كوچك را هم بیان کنم . اشتباه نكنید این

جریان بظاهر كوچك است ولی در حقیقت ارزش آن بیش از صدها طاق نصرت میباشد .

وقتی که شاهنشاه بآذربایجان تشریف فرما میشوند دکتر رضانور و سرهنگ انصاری رئیس دفتر
ستاد ارتش مأمور میشوند دنبال موکب شاهانه حرکت کنند تا پس از خروج موکب ملوکانه از
هر شهر چند ساعت بعد آنها باز دیده نموده و دکتر رضانور از لحاظ بهداشت منطقه را مورد مطالعه
قرار داده و سرهنگ انصاری از لحاظ اوضاع اجتماعی و اینکه معلوم شود تظاهرات تا چه حد
حقیقی یا مصنوعی بوده است .



وقتیکه اتومبیل این دو نفر به آذرشهر امروز و دهخوارقان دیروز میرسد متوجه میشوند که پیرزنی از دور بسمت آنها می‌دود. اتومبیل را نگاهداشته و منتظر رسیدن او میشوند.

پیرزن وقتیکه می‌رسد درحالی که گریه می‌کند می‌گوید. شاه کدامیک از شماها می‌باشد تا من قربانی خود را در راهش قربان کنم.

انصاری به پیر زن می‌گوید شاهنشاه چند ساعت قبل از این شهر گذشتند مگر تو نفهمیدی؟ پیرزن وقتیکه می‌فهمد شاه رفته و او قربانی نکرده است بنای شیون را گذارده و بی‌دری بادیست بر سر خود می‌کوفت.

میدانید قربانی این پیرزن چه بود؟

خیال می‌کنید چیست؟

قط پک مرغ کوچک که تنها دارائی او بود.

حالا گوش کنید تا پک نمونه دیگر برای شما تعریف کنم.

روز جمعه با نهمم بهمن ۲۷ که شاهنشاه به حرکت بیگانگان گرفتار سوء قصد یکنفر خیانتکار سفله گردیدند.

بعضی اینکه خبر با آذربایجانیان رسید بطوری شهر منقلب شد که حتی عنان از کف استاندار و شاه بختی نزدیک بود خارج شود.

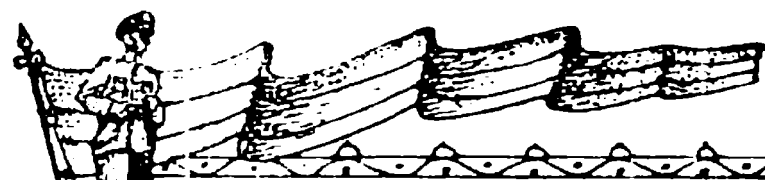
تمام دکانین یکسره تعطیل و عده‌ای می‌خواستند برای حراست شاهنشاه معظم بیایهت حرکت کنند.

گزارش تلگرافی نورالدین نوری مخبر روزنامه اطلاعات که در شماره ۶۸۵۵ مورخه ۱۸ بهمن چاپ گردیده گواه بزرگی است بر احساسات آذربایجانی و علاقه او بشاهنشاه که برای حفظ تاریخ عین آن تلگراف در زیر چاپ می‌گردد:

بر شب هنگامی که خبر سوء قصد از طرف یک عنصر خائن با علیحضرت همایونی بتبریز رسید در فاصله چند دقیقه شهر آرام و ساکت تبریز را مبدل بیکه ذریای طوفانی و متلاطم ساخت. این خبر بسرعت برق در همه نقاط شهر منتشر شد

مردم دست از کار برداشتند آن قسمت از مغازه‌ها هم که باز بود تعطیل شد و مردم دسته دسته در کوچه‌ها و خیابانها گرد آمده باین عمل وحشیانه تنگین آن جنایتکار پست فطرت خائن ابراز نفرت و انزجار می‌کردند و منتظر بودند زده سلامتی شاهنشاه را هر چه زودتر بشنوند.

همان شب چند دسته مردم به تلگرافخانه رفتند تا صحت و سلامت شاهنشاه را از طهران استفسار نمایند ولی اعضای تلگرافخانه اطمینان دادند که ذات ملوکانه خطر و آسبیبی ندیده‌اند و فقط خرابی کوچکی متوجه شاهنشاه شده است.



تهرانیهای بیمارزه

صبح شنبه هیچک از مزازه‌ها باز نشد مردم دسته دسته باستانداری و ستاد فرماندهی می‌رفتند. آقایان روحانیون، بازرگانان، اصناف و سایر طبقات در این دوره محل حضور داشتند و نطقهای پر حرارتی ایراد می‌کردند.

توانستند

شاهنشاه را

حراست کنند

جوانهای غیور و شاه برست آذربایجان با چهره‌ای که در اثر هیجان گلگون شده و صدائی که از فرط تأثر لرزان بود فریاد می‌زدند تهرانیهای بیمارزه نتوانستند شاهنشاه را حراست کنند ما بایستی بپهران رفته در پیرامون کاخ شاهنشاه

پاسبانی کنیم. ما فدائی شاهنشاه هستیم و جان خود را نثار قدم او می‌سازیم.

در این اجتماعات ناطقین از طرف اهالی آذربایجان سه تقاضا از دولت داشتند:

یکی اینکه معرکین این عمل ناجوانمردانه را کشف و شدیداً مجازات کنند. دوم اینکه هر چه زودتر اعلیحضرت همایونی بوسیله رادیو بیامی بملت ایران بفرستند. سوم اینکه اجازه سه روز چراغانی داده شود.

آقای فہیم الملك و تیمسار سپہبد شاه بختی مژده سلامتی اعلیحضرت را ب مردم ابلاغ کردند و اطمینان دادند که دولت در مجازات خائنین قصور نخواهد کرد و از مردم خواستار شدند که بکسب و کار خود مشغول گردند ولی مردم راضی نمی‌شدند متفرق شوند و سبیل جمعیت بطرف تلگرافخانه روان شد و تلگرافهای متعددی بدربار و هیئت دولت و مجلس شورای ملی مخابره گردید.

سپہبد شاه بختی

تقریباً یکساعت بعد خبر رسید که پاسخ تلگراف استاندار و تیمسار شاه بختی

گریه می‌کنند

از طرف ذات ملوکانه و اعلیحضرت ملکه مادر واصل شده است. این دو تلگراف در مقابل بلندگو خوانده شد و مردم که از سلامتی شاهنشاه اطمینان

کامل پیدا کردند بقدری کف زدند و ابراز احساسات نمودند که هیچکس قادر بتوصیف آن نیست اشک شادی از چشم هموم افراد جاری بود بطوریکه تیمسار سپہبد شاه بختی هم با همه قوت قلب و خصائل سربازی که دارد نتوانست از ریختن اشک خودداری کند. مردم یکدیگر را در آغوش گرفته می‌بوسیدند.

شاه سلامت است

فریاد شاه سلامت است در فضای شهر طنین انداز بود. وقتی موج احساسات

اندکی آرامتر شد جمعیت بطرف مسجد جامع حرکت کرد در مسجد نیز

خطابه‌هایی ایراد شد و برای سلامتی ذات ملوکانه دعا کردند. یک نفر قهوه چینی بنام مشہدی باقر یک رأس گاو خریداری کرد و جلوی مجسمه اعلیحضرت همایونی بدست خود قربانی و گوشت آنرا میان مستمندان تقسیم نمود و گفت وقتی خبر شایک بطرف اعلیحضرت همایونی را شنیدم نذر کرده

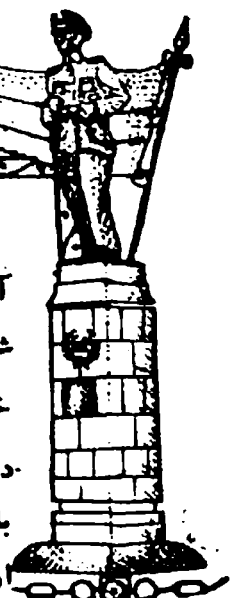
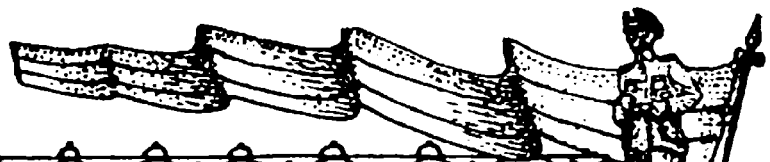
بودم اگر مژده سلامتی ذات ملوکانه رسید چهار گاو قربانی کنم و تا سه روز دیگر هر روزی یک گاو قربانی خواهم کرد.

دعا برای سلامتی

همر شب هم مردم مجدداً در مسجد جامع اجتماع کردند و آقای علامه گنج‌ای و آقای حاج سید ابوالقاسم جوان هر یک بیاناتی ایراد و همان سه تقاضای مردم

شاهنشاه

آذربایجان را تکرار کردند.



آقای لطفعلی طباطبائی کفیل پیشکاری آذربایجان بنمایندگی از طرف آقای استاندار و تیمسار شاه بختی اظهاراتی نموده و مردم را مطمئن ساختند که محرکین این جنایت شدیداً مجازات خواهند شد .

در این موقع مجدداً حضار برای سلامتی شاهنشاه دعا کردند و تا پاسی از شب در خیابانها مقابل بلندگوهای متعددی که نصب شده بود ایستاده منتظر اخبار تهران بودند .

از صبح بکشنه اهالی شهر باشوق و شغفی زایدالوصف مشغول تهیه چراغانی و تزئین شهر هستند . کارها و معاملات متوقف شده و مردم از فرط مسرت بهیچ کاری جز تهیه چراغانی نیپردازند و چشم براه هستند ساعت هفت بعد از ظهر برسد و صدای شاهنشاه محبوب خود را از رادیو بشنوند اکنون که در دفتر نمایندگی روزنامه اطلاعات نشسته و این تلگراف رامینویسم هنوز صدای هلهله و صاوات مردم بگوش میرسد .

چند نفر از جوانان آذربایجانی از طبقه بازرگانان و اصناف و پیشه‌وران ، جزء داوطلب شده‌اند که بخرج خانواده خود بطهران عزیمت کنند و همه جادور کاب ملوکانه باشند و در اطراف کاخهای سلطنتی پاسبانی نمایند .

کارد ملی
برای حفاظت
شاهنشاه

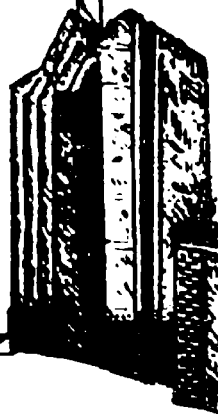
آقای استاندار باین جوانان دلیر و غیور اطمینان داده‌اند که چنین کاری لزوم ندارد و گذشته از آنکه دست لطف الهی حافظ اعلی حضرت همایونی است تعداد کافی نگهبان در اطراف شاهنشاه وجود دارد و اگر آن عنصر خائن توانست چنان عمل تنگینی مرتکب شود از روش و رفتار شاهنشاه که بدون نگهبان میان مردم میروند و از ملایمت دولت که آشیانه‌های فساد را منهدم نکرده است سوء استفاده نموده و در آینده چنین حادثه‌ای هرگز رخ نخواهد داد .

علاقه پشاهنشاه که جای خود دارد اجازه بدهید یک نمونه دیگر هم از علاقه آذربایجانی به خدمتگزاران خود بگویم :

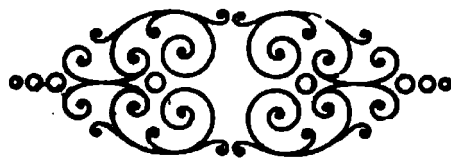
کوچک و بزرگ همه میدانند که سر لشکر امیر طهماسبی وجوهی را بزور از امیر عشایر خاخالی ، خانهای فولادلو ، سردار ماکو و دیگران گرفته و بفتح شخصی ضبط نموده است ولی میگویند صاحبان ثروت این اموال و ابر اثر غارت بدست آورده و باد آورده را باد باید ببرد .

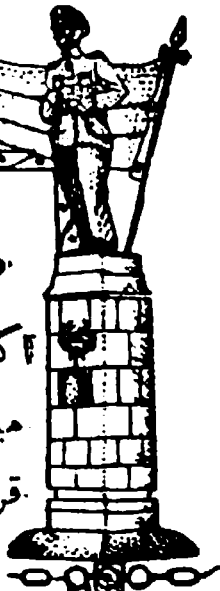
چرا مردم
امیر طهماسبی
را دوست
میدارند

آذربایجانیان میگویند ضبط طهماسبی فر اینست که بخزانة دولت نهاد ؟ آنهم بما چه ؟ ولی معتقدند که چرن طهماسبی امنیت را در آن سامان بوجود آورده و در سایه امنیت آذربایجان آباد شد پس بگردن فرد فرد اهالی این سرزمین حق داشته و برای همیشه نامش مورد احترام و علاقه عموم است و درست قرینه متضاد طهماسبی نام سر لشکر ضرابی و سرتیب هاشمی و سرتیب بایندر که هنگام ورود ارتش با آذربایجان دچار لغزش‌هایی (؟) شده‌اند برده میشود .



آذربایجانی
 کینه جو
 بامختصر محبتی شاد و بارنجش کوچکی دلگیر میشود . همانطور که محبت
 را هیچوقت از یاد نمیرد برای همیشه نیز کینه جو میباشد .
 یکی از استانداران گذشته آذربایجان شخصی بنام مستوفی بوده است در زمان
 این مرد نان آذربایجان بی اندازه خراب و جو مخلوط آن میکردند . مردم اجتماع نموده و شکایت
 بنزد استاندار میبردند . نان را شکافته و جورا با او نشان میدهند . مستوفی خنده ای نموده میگوید .
 شما که همیشه جو میخورید حالا هم ادامه دهید . چه مانعی دارد ؟
 آذربایجانی از آن روز کینه مستوفی را ذردل گرفته و هنوز هر طفل آذربایجانی بصاحب این نام
 با نظر حقارت مینگرد .
 دولت میتواند بلاشک در این منطقه زرخیز بامختصر عطف توجه فدائیان بسیاری برای خود بوجود
 آورد ولی در هر صورت چه در آسایش باشد و چه در زحمت هیچگاه حاضر نیست نام ایرانی را از
 روی خود برداشته و یکجوب از خاک خود را بدیگران تسلیم نماید .





دولت در آذربایجان بایستی چه مسائلی را مورد توجه قرار دهد؟

اگر اینها که گفته میشود مورد عمل قرار گیرد... و آشنا قرار گرفته است.

آذربایجان یکی از استانهای حساس این کشور را تشکیل داده و در هر زمان بنابر حلقی که در زمان خود قابل اهمیت بوده است مورد توجه بیگانه قرار گیرد... بنابراین دولت بایستی برای حفظ استقلال کشور با آذربایجان نظر خاص و توجه مخصوص داشته باشد.

اگر من بخواهم در باره عنوان فوق آنطور که باید و شاید مطالب مربوطه را مورد بررسی قرار دهم کتابی جداگانه تشکیل خواهد داد ولی اکنون سعی میکنم بطور اختصار نکاتی را یاد آور شوم و بدیهی است مدعی نیستم که اگر اینها که میگویم عمل شود درد آذربایجانی دوا خواهد شد ولی تصور میکنم بیشتر از مشکلاتی که در زمان کنونی وجود دارد از بین خواهد رفت.

آذربایجان بایستی دارای يك استاندار قوی با عزم ، برنده و در همین حال مردم دار و با سیاست داشته باشد تا در همین آنکه مصالح دولت و کشور را در نظر میگیرد با هر کس نسبت بشأنش رفتار نموده و بدین طریق از تعداد مخالفین و گوشه نشینهای بیگانه بر علیه دولت منبر میروند کاسته گردیده و تبلیغات بیگانگان بی اثر باشد.

استاندار
مأمورین دولت بایستی صحیح العمل بوده و نسبت با انتخاب کارمندان دولتی نهایت سعی و مراقبت بعمل آید. از طرف بازرسین صحیح العمل و بی طمع بایستی هر چند وقت يك بار بازرسی های دقیقی بعمل آمده و برای رسیدگی بدرد مردم مامورینی بی نظر و غرض به دهات و آبادیهای دور افتاده فرستاد . در اکثر از دهات آذربایجان مردم سالیانه فقط دو بار سرو کله مامور دولت را مشاهده میکنند یکی در موقع جمع آوری غله و دیگری در موقع بدست آمدن محصول توتون و متأسفانه در هر دو موقع هیئت های اعزامی کیسه های بزرگی بمنظور جمع آوری حق و حساب دوخته اند و بدین طریق علاوه بر اینکه بداد مردم نیرسند جان زار همین فلک زده را بلب میزنند .

آمار متوفیات
بهداری در آذربایجان وجود ندارد و دوا همچون کیمیایی است که دست انسان بدامانش نیرسد .

دو بتزاید است
در دهات آذربایجان هر کس که تازه وارد بوده و کیف در زیر بغل داشته باشد مردم خیال میکنند دکتر است و از گوشه و کنار برای درمان درد خود باو مراجعه میکنند دولت بایستی بجای تشکیل سازمانهای هریض و طویل که در همین حال بی بو و بی خاصیت است چند نفر پزشک یا پزشکیار را با چند آمبولانس و مقداری دوا مامور نموده و هر ماه یک مرتبه گردشی در دهات نموده و بداد مردم بی پشتیبان برسد .

در سفر دوم که به آذربایجان رفتهم گذرم به سقز افتاد. در این شهر وحوالی آن چند ماه قبل از ورود من پیرزنی کولی بقصد مایه کوبی آبله اطفال بدهات سرکشی نموده و آبله کودکان را میکوبیده است. این کولی بهره که وارد میشده است کودکان ده قبلی شروع ببردن میکردند و پس از مدتی تفحص معلوم میشود که مایه آبله زن کولی بدون آنکه سوء نظری در کار باشد مسموم بوده و در نتیجه این بی احتیاطی هفتصد کودک بینوا که بایستی در آینده خانواده‌هایی از این کشور را تشکیل دهند چشم از دنیا پوشیده بودند. و هیچکس هم مسئول مرگ آنها نیست بوجه وزارت بهداشتی بجای اینکه صرف میز و صندلی شود بایستی برای جلوگیری از مرگ این بیچارگان بی پشتیبان به‌صرف رسد.

مدرسه وجود در غالب از بخشها و دهستانها دبستان وجود ندارد و مردم از روی ناچاری بدون آنکه به آینده اولادان خود توجه داشته باشند آنها را وانگردد آنگار می‌آورند. و بفرش اگر بخواهند برای تحصیل فرزندان خود اقدامی نمایند

بایستی همه روزه آنها را بنزد یکترین شهر یا آبادی که چند در کیلومتری واقع است بفرستند. من یک نمونه بسیار مسخره از کمک وزارت فرهنگ را برای بالا بردن سطح فکر عمومی زمین خاطرات شهر بانه برای شما شرح خواهم داد تا به بینید موقعیکه مردم باین فکر افتاده و میخواهند بخرج خود مدرسه ایجاد کنند وزارت فرهنگ چگونه مخالفت میکند.

خوشبختانه ارتش اخیراً باین فکر افتاده و فرماندهان پادگانها در مناطق زیر نظر خود دبستانها و دارالترتیبهائی بوجود آورده‌اند که امیدوارم روز بروز بر تعداد آنها افزوده شود.

ترویج زبان فارسی برای ترویج زبان فارسی و از بین بردن تدریجی ترکی بایستی مبارزات جدی را شروع کرد. بقیه من اجرای سه پیشنهاد زیر کمک شایانی برای رسیدن باین هدف خواهد کرد:

تعمیم مدارس ابتدائی در تمام بخشها و دهستانها و شهرها.

اعزام مأمورین فارسی زبان به آن استان.

تشویق بازواج با سایر استانهای ایران.

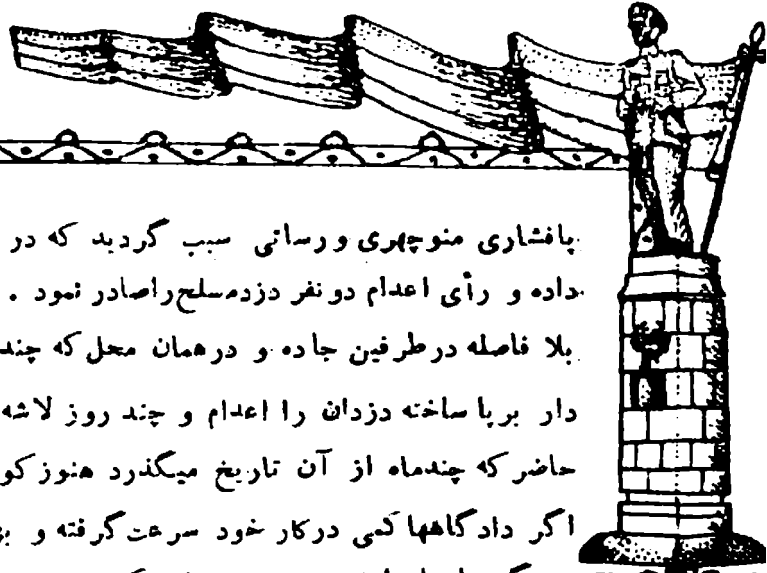
ایجاد امنیت ایجاد امنیت در سراسر آذربایجان بایستی یکی از هدفهای اصلی دولت باشد زیرا مادامیکه این نظر اجرا نشود هیچ اقدام اساسی را نمیتوان به‌ورد عملی گذارد. دولت بایستی با شدیدترین وضعی دزدان را تعقیب کند.

چندی قبل در سقز دو نفر دزد مسلح در روز روشن چند فرسخی شهر سقز عده‌ای را لغت نمودند.

وقتیکه سرتیپ منوچهری فرمانده تیپ مهاجد از این جریان مسبوق گردید شخصاً در تعقیب دزدان

برآمده و در ظرف چند روز آنها را دستگیر کرد. سپس دادگاه صحرائی تشکیل داده و ختاد ارتش

نیز ناخدا فرج‌الله رسائی را بنمایندگی جهت رسیدگی و نظارت در این دادگاه اعزام نمود.



بافشاری منوچهری و رسانی سبب گردید که در ظرف چند روز دادگاه وظائف خود را انجام داده و رای اعدام دو نفر دزد مسلح را صادر نمود .

بلا فاصله در طرفین جاده و در همان محل که چند روز قبل این سرقت اتفاق افتاده بود دو چوبه دار برپا ساخته دزدان را اعدام و چند روز لاشه بیجان آنها را بر سردار نگاهداشتند در زمان حاضر که چندماه از آن تاریخ میگذرد هنوز کوچکترین سرقتی اتفاق نیفتاده است .

اگر دادگاهها کمی در کار خود سرعت گرفته و بزهکاران را هرچه زودتر کیفر دهند بلاشک کمک بزرگی بایجاد امنیت عمومی خواهد کرد .

ایجاد کارخانجات
دولت بایستی برای عمران و آبادی این استان زر خیز توجه خاصی داشته باشد .

بیرای عمران و
آبادی رل مؤثری
را بازی میکند

ایجاد کار برای بیکاران نخستین قدم جهت عمران و آبادی است . سالیانه بالغ بر پنجهزار تن توتون چیق در نواحی مختلفه آذربایجان و مهاباد بدست آمده و کلیه آن حمل به تهران میشود .

اگر دولت در حوالی میانسو آب کارخانه توتون سامی تأسیس کند علاوه بر آنکه کار برای عده ای بیکار تهیه میکند سالیانه مبالغ زیادی هم از لحاظ اجرت حمل و نقل کارگر . محل و سایر لوازم صرفه جویی خواهد داشت .

شما اگر بفهمید که محصول چقدر در آذربایجان چه قدر خوب و بدون خرج بدست میآید آنوقت خواهید دانست ایجاد چند کارخانه دیگر قند در این صفحات تا چه اندازه جلوگیری از واردات قند کشور خواهد نمود .

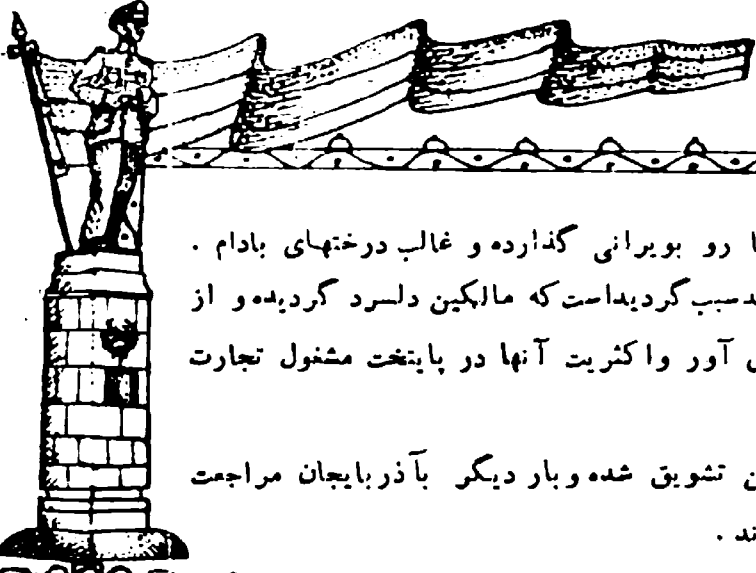
دولت بایستی علاوه بر اینکه مردم را برای تشکیل کارخانجات از طریق ایجاد شرکتهای سهامی آزاد گذارد باید تسهیلات زیادی برای آنها فراهم نموده و بسهم خود کمکهای مؤثری بنماید . در مراغه اگر کارخانه مشروب سازی تأسیس شود میتوان بهترین مشروبهای دنیا را ایجاد نموده و سالیانه از این راه بیش از ده میلیون ریال عایدات نصیب دولت شود .

حوالی آذر شهر و مراغه خشکیار زیاد است اگر کارخانه کمپوت سازی دائر شود میتوان بهترین کمپوتهای دنیا را تهیه و ضمن بر آوردن احتیاجات داخلی کشور مقدار زیادی هم صادر نمود .

توجه بصادرات
خشکیار

قبل از شهریور ۱۳۲۰ چون آلمان با ایران قرارداد تهاتر داشت صادرات خشکیار ایران هر روز رو بتزاید میرفت .

در آذربایجان ملیونها درخت میوه های پیوندی ایجاد و محصولات آن بنحو قابل توجهی رو بفزونی گذارده و مالکین چون میدیدند بازار فروش موجود است علاوه بر ریختن سرمایه توجه خود را بسمت دهات معطوف داشته و شبانه روز زحمت میکشیدند و بهمین مناسبت بزارمین در توسعه درختکاری و اصلاح نژاد نباتات اقدامات شایان توجهی نمودند ولی پس از



شهریور بواسطه عدم صادرات خشکبار دهستانها رو بویرانی گذارده و غالب درختهای بادام .
زرد آلو . گردو خشیکندند و همین کسر در آمدسبب گردیداست که مالکین دلسرد گردیده و از
آذربایجان مهاجرت و بگوشه و کنار کشور روی آور و اکثریت آنها در پایتخت مشغول تجارت
شده اند .

دولت بلاشک بایستی اقداماتی نماید که مالکین تشویق شده و بار دیگر بآذربایجان مراجعت
کرده موجبات آبادی آن استان را فراهم آورند .

بایستی راه آهن سرتاسری هرچه زودتر به تبریز آمده و از آنجا بیازرگان
(سرحد ایران و ترکیه) برده شده و با دولت ترکیه وارد گفتگو گردیده
آنها نیز راه آهن خود را تا بازرگان ادامه دهند تا بدین طریق راه بازرگان
شاهراه بین آسیا و اروپا گردد و اگر این قسمت عملی شود مال التجاره
بهرتر و سریعتر با اروپا حمل گردیده و پول آن زودتر بدست صاحبش میرسد
زیرا راه مدیترانه و ترعۀ سوئز و بحر احرر بسیار طولانی میباشد و اگر نقشه
گردد

اتصال راه آهن ایران و ترکیه عملی شود علاوه بر آنکه برای عمران و آبادی آذربایجان بینهایت
نافع است در ترقی کشور ایران دل مؤثری را بازی خواهد کرد .

جاده ابریشم که در تاریخ گذشته ایران اهمیت بسزائی داشته و مخصوصاً در زمان صفویه مورد توجه
خاصی بوده است همین راه بازرگان میباشد .

شاهنشاه فقید در گذشته باین موضوع توجه نموده و فهمی استاندار فعلی آذربایجان که در
آنوقت در ترکیه بود اقدامات زیادی نموده و نقشه عملی شدن فراهم شده بود ولی
پیش آمد شهریور اجرای این نقشه را که در حیات اقتصادی ایران بینهایت مؤثر میباشد بتعمیق
انداخت که امیدوارم در زمان حاضر مورد توجه خاص شاهنشاه واقع شود .

در آذربایجان جاده شوسه حقیقی وجود خارجی ندارد و اگر هم اساساً شوسه وجود
دارد با اصول مهندسی ساخته نشده و همان راههای قافله روسابق میباشد که
تبدیل به شوسه نموده اند و بهمین جهت راهها بسیار طولانی و پرییچ و خم میباشد .

از اداره طرق فقط اسمی باقی میباشد در گوشه و کنار همه ای مامور وجود دارد که هر چند وقت
یکبار بنام تعمیر جاده بودجه ای بدست آورده و بجیب میزنند .

دولت بایستی برای راهسازی آذربایجان اقدامات اساسی نموده و توجه خاصی مبذول نماید
خاصه در قسمتهای مرزی که اصولاً شوسه وجود نداشته و در بسیاری از نقاط مخصوصاً در صفحات اردبیل
بایستی از جاده های مرزی با اسب عبور نمود و بهیچوجه قابل عبور برای اتومبیل نمیشد .



شش ماه خاک بسر
شش ماه پای بگل
از مستوفی الممالک آب و هوای تبریز را بر سیده بودند جواب میدهد تبریزها
شش ماه خاک بر سر میباشد و شش ماه پلای بگل و منظورش این بوده است
که نصف سال دائم بادهای سخت میوزد و نیمه آخر سال هم زمستان بوده
خیابان و کوچه ها پر از گل ولای میباشد.

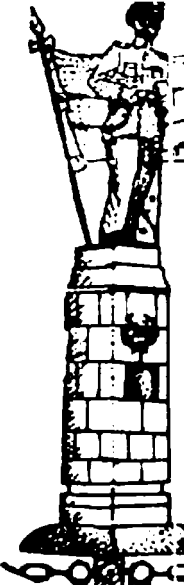
تجدید نظر
در طبقه بندی
شهرستانها
تبریز هم مانند کرمان بادهای زیاد دارد و بدین جهت هر چند در اسفالت نمودن خیابانها و کوچه ها بیشتر
اقدام شود قدمهای مؤثری برای بهداشت اهالی برداشته شده و مردم بیچاره را از خطر سل نجات میدهند.
شما در اکثر شهرستانهای آذربایجان باین مشکل بره میخورید که ادارات
دولتی آن از شهرستانهای واحدی تهیث نمیکند. مثلا ژاندارمری مهاباد
تابع هنگ ژاندارمری رضائیه.
اداره ثبت تابع ثبت تبریز میباشد و باین واسطه همیشه کارهای جاری باشکال
برخورده و گردش چرخهای دولتی در نهایت کندی میگردد.

میان دو آب از لحاظ منطقه نظامی تابع تیپ مهاباد میباشد ولی ژاندارمری آن زیر نظر تبریز
است و قتیکه دزد مسلحی در آن حدود و بکهک نیروی مهاباد دستگیر میشود لشکر ۳ میگوید
ژاندارمری چون زیر نظر من است پس بایستی دزد مسلح در دادگاه لشکر ۳ محاکمه شود تیپ
مهاباد میگوید چون دزد را من گرفته ام بایستی دادگاه تیپ کیفرش را معین کند دزد نیز از اختلاف
قیمتین استفاده نموده با پرداخت مختصری حق و حساب بأمور ژاندارم محل که مأمور تنظیم
پرونده است موجبات تبره خود را فراهم میسازد.

دو نواحی اردبیل گردنه حیران مرز طبیعی بوده و گیلان را از آذربایجان جدا میسازد.
آنوقت آستارا با آنکه قسمتی از گیلان است ولی از لحاظ طبقه بندی جزء آذربایجان میباشد.
امثال این اشکالات و عدم توجه در تقسیم بندی یا تفکیک حوزه های قضایی و مناطق نظامی بسیار
است. هنگامیکه از سفر دوم خود مراجعت نمودم این مشکل را با سپهبد رزم آرا در میان گذاردم
ایشان نیز اقداماتی نموده و پیشنهادی برای تصویب هیئت وزیران تقدیم نمودند که امید وارم
مورد توجه قرار گرفته در طبقه بندی شهرستانها در هر آستان تجدید نظر بعمل آید.

زراعت توتون
و مصائبی که بر
سر زار عین آن
وارد میشود.
یکی از محصولات عمده آذربایجان توتون چیق میباشد که سالیانه در حدود
پنج هزار تن بدست میآید.
نواحی که محصول توتون آن بسیار خوب است در درجه اول اشنویه و مهاباد
و در درجه دوم آذر شهر میباشد. دولت بایستی بهمان نسبت که از کشت
توتون در نواحی دیگر جلو گیری میکند در مهاباد و اشنویه باید موجبات
تشویق زار عین را فراهم کند.

دو زمان حاضر وضع زراعت توتون خوب نیست و چون دولت نرخ ارزانی خریداری میکند مقدار
زیادی همه ساله بطور قاچاق بداخله فروخته یا بخار کشور حمل میشود.



دولت بایستی هم نرخ آنرا بالا ببرد و هم مأمورین لایق و جدی و صحیح العمل برای جمع آوری توتون اعزام نماید تا در مواقع لازم بتوانند از قاچاق جلوگیری نمایند . بطوریکه سهمیدی فیروز آبادی برایم تعریف میکرد در زمان حاضر محصول توتون چندین سال آذربایجان که بمصرف نرسیده و زیادی میباشد اکنون موجود است و در تبریز بیش از ۱۲ انبار توتون وجود دارد که سالیانه مخارج کرایه و حقوق سرایدار و انبار دارو سایر مأمورین مربوطه آن چندین مایون ریال میشود و تازه بر اثر عدم دقت و رسیدگی اکثر آن فاسد و غیر قابل استفاده میگردد .

وضع زارعین توتون بی اندازه بد است و در زمان حاضر زارعی که بخواهد توتون کاشته و بدولت بفروشد هفت مرتبه بایستی رشوه بدهد . که به ترتیب در زیر ذکر میشود :

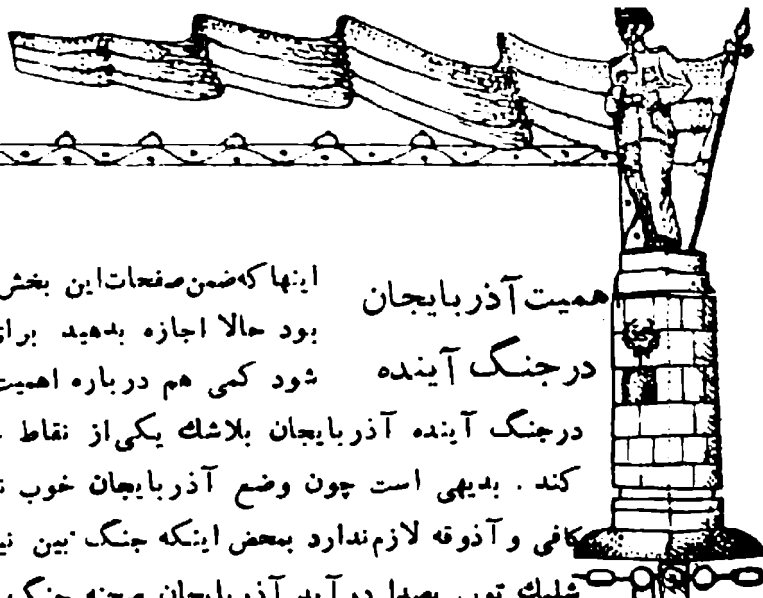
موقع اجازه کشت . موسمیکه بایستی حزاری (وقتیکه مزارع توتون از طرف مأمورین دید زده میشود) بعمل آید هنگام رسیدگی بآفت . وقتیکه میخواهد پروانه حمل در یافت کند . زمانیکه بکمیسیون میآورد . روزیکه جنس خود را بانبار میبرد . و سرانجام لحظه ای که میخواهد پول دریافت کند . تازه خیال میکنید کیلومتری چند میفروشد ؛ مأمورین محصول را سه طبقه تقسیم میکنند درجه اول ۱۷ ریال درجه دوم ۱۵ ریال درجه سوم ۱۲ ریال .

این نماینده مجلس سال گذشته یکی از نمایندگان مجلس در موقع برداشت محصول بده خود رفته و مشغول فروش توتون بطور قاچاق میشود و هیچیک از مأمورین قدرت نمیکند که از عمل او جلوگیری نمایند و در نتیجه مبالغ زیادی از مامله رشوه میگیرند سود برده و در زیر برده مصونیت دزدبهای مرتکب میشود .

امسال هم چون در یکی از شهرستانهای آذربایجان کشت توتون ممنوع بوده است یکی از نمایندگان مجلس که از ذکر اسمش خودداری میکنم .

بارهایی خود قرار میگذازد که ۱۶۰ هزار ریال در دو قسط پول باو داده شود تا وارد اقدام گردیده و اجازه کشت توتون را در آن محل دریافت نماید . رعایا موافقت نموده و صد هزار ریال بین خود جمع آوری و بعنوان پول چائی تقدیم آن نماینده باشرف (!) میکنند . او نیز بعهده خود وفا نموده و اجازه کشت توتون را دریافت میکند .

قسمت افتضاح آور زمانی بود که زارعین توتون خود را فروخته و بایستی قسط دوم را بپردازند . نماینده این وکیل باشرف (!) در محل تحویل پول حاضر گردیده و قبل از اینکه پول بدست زارع داده شود سهمیه قسط دوم ارباب خود را دریافت و باین طریق شصت هزار ریال دیگر را جمع آوری میکند .



اهمیت آذربایجان

اینها که ضمن صفحات این بخش گفتیم در رنماهای مختصری از اوضاع آذربایجان بود حالا اجازه بدهید برای آنکه چشم و گوش خوانندگان بیشتر باز شود کمی هم درباره اهمیت آذربایجان در جنگ آینده صحبت کنم.

در جنگ آینده

در جنگ آینده آذربایجان بلاشک یکی از نقاط حساس بوده و شاید رل دالان دانتزیک را بازی کند. بدیهی است چون وضع آذربایجان خوب نیست و دولت قوای دفاعی منظم و ذخیره مهمات کافی و آذوقه لازم ندارد بعضی اینکه جنگ بین نیروی شوروی و دولت ترکیه واقع شده و نخستین شلیک توپ بصدا درآید آذربایجان صحنه جنگ این دو دولت خواهد بود. و چون دولت با مراتب گفته شده در فوق از عهده دفاع آن برنماید از دستش خارج خواهد شد.

بهین جهت هر يك از طرفین که فاتح گردیدند مشکل است که باین زودیاها بتوان لقمه چرب آذربایجان را از گلوی آنها خارج ساخت.

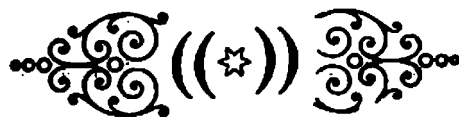
بنا بر این بایستی برای حل این مشکل فکر اساسی نمود زیرا هر دو همسایه عزیز خاطر خواه این استان زرخیز میباشد.

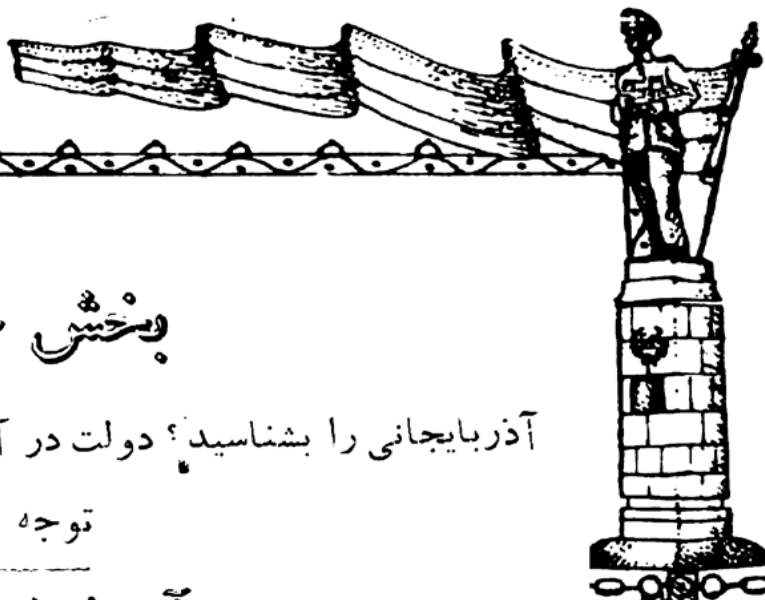
روسیه آذربایجان را حریم امنیت (!) خود میداند و ترکها از زمان صفویه باین سرزمین هلاقه زیادی داشته و برای بلعیدن آن چشم دوخته بودند و حتی معتقدند که از حیث زبان و نژاد جزء لاینفک (!) ترکیه میباشد. و چون متفقین هم حاضر نیستند که آذربایجان در زیر سر نیزه حکومت شوروی درآید پس بعید نیست که این فکر را تقویت نموده و بترکیه بدهند.

پیشنهاد اخیر ترکها راجع بدفاع نظامی مشترک از این منطقه بعید نیست از همین چشمه های زهرآلود سرچشمه گرفته باشد.

من این سطور را که تا این حد بی برده و آشکار مینویسم برای آنست که زمامداران غافل و خواب آلود رجال بی فکر و نمایندگان بی قید مجلس ما بجای اینکه چک بگوش هم زده و خر و مغز خود را بشکنند دور هم نشسته و قبل از اینکه بیگانگان با افشاندن تخم نفاق ارتش جوان ما را از بین برده و مضحعل سازند موجبات تقویت و دلگرمی آنها را فراهم ساخته استقلال کشور را حفظ نمایند. بایستی همه متحد و متفق گردیده بیش از پیش با آذربایجان توجه کنند و برای درمان درد های بیشمار مردم فلک زده این سامان فکری بیاندیشند.

آخر چه کس باور میکند که آذربایجان انبار غله ایران است ولی بشوردمش نان سیاه مظلوط ما جو و شن میدهند.





بخش چهارم

آذربایجانی را بشناسید؟ دولت در آذربایجان بایستی چه مسائلی را مورد توجه قرار دهد

آذربایجانی را بشناسید

آذربایجان و آذربایجانی و زبان او از نظر تاریخ گذشته و حال ضمن صفحات قبل مورد بررسی قرار گرفت .

گمان میکنم بهتر این است قبل از اینکه باخوانندگان برای دیدن شهرهای مختلف آذربایجان حرکت کنیم برای شناسائی آذربایجانی از لحاظ روحیه و طرز فکر سخنی گفته و همچنین اقداماتی را که بایستی دولت در آسامان بنماید مورد بررسی قرار دهیم .

من دوبار به آذربایجان رفتم و مخصوصاً مطالعاتی در این باره نموده ام و همچنین دوست من سمیدی فیروز آبادی صاحب امتیاز و سردبیر روزنامه دادار که برای جمع آوری توتون اخیراً مسافرتی به آنحدود کرده مانند من مطالعاتی نموده است و چون فهمید دست بکار چاپ دوم این کتاب شده ام او نیز افکار خود را در این باره با من در میان گذاشت .

جراید راست باچپ هرچه میگویند بجای خود ولی من که آذربایجان را از نزدیک دیدم نمیتوانم حتی بشیزی برای گفته آنان ارزش قائل شوم . آنهایکه کاسه از آش گرمتر هستند عدهای آذربایجانی را خطرناک معرفی

موده و میخواستند اینطور وا نمود کنند که سرانجام روزی خواهد رسید که عفریت خودمختاری بالهای سهمناک خود را بر قلب ایران گسترده و سرزمینی را که بقول مرحوم میرزا آقاخان کرمانی (که برروم و شامش بسی برتری است) از مام وطن جدا سازند

از شما چه پنهان با آنکه بابسیاری از جوانان روشنفکر آذربایجانی در تهران مانوس هستم چیزی نمانده بود که بر اثر تبلیغات برخی از جراید راست و چپ تحت تأثیر قرار گرفته و اگر با آنها همصدا نشوم لااقل يك از هزار گفته های آنها را باور کنم .

راستی اگر حتی مختصری از این ترانه های شوم حقیقت داشت انسان از آذربایجان و هرچه آذربایجانی است بیزار میشد

سرانجام با آذربایجان رفتم و از نزدیک این سرزمین مرد پرور و خطه بسیار زیبا را دیدم .

دوبار به

آذربایجان

مسافرت نموده و

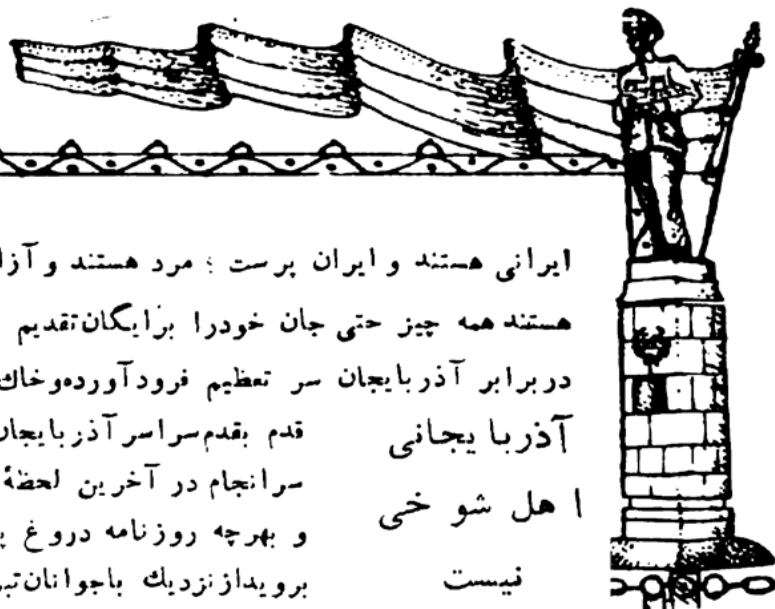
مطالعاتی در این

باره نمودم

افکار

متضاد





ایرانی هستند و ایران پرست ؛ مرد هستند و آزادی ستان . وقتیکه خطری بایران برسد حاضر هستند همه چیز حتی جان خود را برایگان تقدیم نموده و استقلال میهن عزیزمان را حفظ کنند .

دربار آذربایجان سر تعظیم فرود آورده و خاک آذربایجان عزیز را توتیای چشم خود ساختم .
آذربایجانی
قدم بقدم سراسر آذربایجان را از نزدیک دیدم و با مردم آن صحبتها نمودم
سرانجام در آخرین لحظه خروج از آذربایجان بر هر چه مردمان دروغگو
اهل شوخی
و بهره روزنامه دروغ پرداز است نفرین کردم .

نیست
بروید از نزدیک با جوانان تبریز ، رضائیه ، مهاباد ، خوی ، ماکو ، ازدبیل .
آستارا و هر نقطه دیگر از آذربایجان که میخواهید بشینید و صحبت کنید تا بفهمید که آذربایجانی
اهل شوخی نیست آنهم شوخی تجزیه یا خود مختاری .

فراموش نکنید با چنین مردمی و وطنپرست افراطی این شوخیها ولو آنکه حقیقتاً شوخی باشد .
بقیمت جان طرف تمام میشود .

اگر میخواهید از فکرش با خبر شوید احتیاج بشریح مفز او ندارید .
فکر آذربایجانی
بشینید و با او صحبت کنید و همین گفتگو را در تمام صفحات آذربایجان .

بلزن و مرد ، بیروجوان ، باسواد و بیسواد ، آزادخواه و مستبد ، مرتجع و غیر مرتجع ، ملاک
ورعیت در میان گذارید آنوقت خواهید دانست همان حرفی که از زبان تبریزی میشنوید بلاشک
از زبان اردبیلی میگردد . جوان ماکویی همان آرزو را دارد که از خاطر یکنفر مهابادی
خطور کرده است .

مردم آذربایجان از لحاظ احساسات ملی و علاقه باستقلال ایران بیش از تمام ایرانیان حق بگردن ،
این آب و خاک دارند .

آذربایجانیان عزیز و درستکار که جای خود دارند حتی دزد آذربایجانی بادشمنان استقلال ایران ،
مبارزه میکنند و اکنون یکی از نمونههای زنده آنرا در زیر شرح میدهم .

دزدان آذربایجان
دوست من ناخدا فرج الله رسائی که در زمان کنونی رئیس دایره قضائی
ستاد ارتش میباشد پس از رفع غائله دموکراتها برای بازرسی مسافرتی
به آذربایجان میکند . پرونده این امر را مطالعه و حتی پهلوانان داخستان
ایران علاقمند
را از نزدیک مشاهده میکند و چون رضائی را مردی شریف و امین میدانم ،
در صحت گفتارش که گوینده این واقعه است کوچکترین تردیدی ندارم .
میباشند
پس از اینکه ده و کرانها متواری میشوند سه نفر دزد بقصد دزدی در یکی از شبها

یکی از خانههای شهر تبریز وارد میشوند .

در پشت بام را باز نموده و از راه پله داخل همارت میشوند . روشنائی چراغی که در اطاق صاحبخانه
میسوخت توجه آنها را جلب کرده و برای خواهوش کردن مزاحمین به آن سمت روان میشوند .





زبان اصلی آذربایجان چیست؟

زبان آذربایجانیان درازمنه قدیمه یکی از سه لهجه اوستائی و مادی و پارسی باستانی بوده است و این سه از بزرگترین و معروفترین لهجه های ایران باستان بوده است . هر يك با دو زبان دیگر نزدیک و هر سه از يك ریشه منشعب شده بودند .

پیدایش
زبان آذری
انحطاط آن

از لهجه مادی بمرور ایام و بنا بر اصول و قوانین زبانشناسی يك لهجه جدا گانه و مستقلى بوجود میآید که دانشمندان و نویسندگان قدیم آنرا در شمار لهجه های مهم پهلوی و فارسی منسوب بفارس و خوزی منسوب بخوزستان و درى آورده .

و مطابق آنچه که در یاقوت حموی در صفحه ۱۶۰ جلد اول معجم البلدان چاپ مصر ، نوشته است مندرج است آذری یا آذریه نامیده شده و در شمار زبانهای قبائل و عشایر ایرانی نامبرده است . و بطوریکه از مندرجات صفحه ۲۵۹ احسن التماسیم چاپ لیدن مستفاد میگردد در تلفظ برخی از کلمات بلهجه خراسانیان شباهت دارد و ضمن مطالعه اشعار باقیمانده و تیتراهای بدست آمده زبان آذری معلوم میشود لهجه ای شیرین و خالص بوده است . طبق اسناد و مدارک تاریخی لهجه آذری تا اواخر قرن دهم هجری در شمار زبانهای متداول و عمومی آذربایجان بوده است .

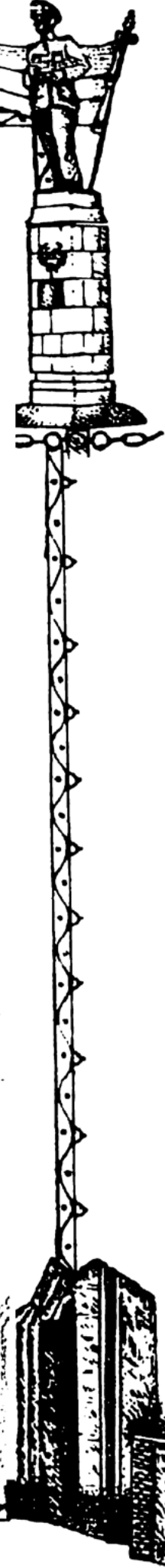
از این تاریخ بعد زبان آذری رفته رفته اهمیت خود را از دست داده از حالت عمومی خارج و در شمار زبانهای محلی بعضی از قراء کوچک میشود .

در سال ۴۳۱ هجری قمری پس از اینکه سلطان محمود غزنوی پسر سلطان محمود غزنوی از ترکان سلجوقی شکست میخورد قبایل ترک که چندین قرن بود بر اثر نفوذ اشکاییان و ساسانیان و حکومت خلفا و سامانیان بایران راه نیافته بودند بادیدگر باین سرزمین راه یافته و کم کم مصمم میشوند که مأوی و منزلی که از هر حیث راحتی آنها را تأمین نماید برای خود انتخاب نمایند .

ترکها چگونه
به آذربایجان
راه یافتند

عده ای در قسمت های شرقی ایران و عده ای نیز به آسیای صغیر روی آور شده و اندکی پس از تشکیل دولت سلجوقی ایران دولت سلجوقی آسیای صغیر را بوجود میآورند .

پس از اینکه باین طریق ترکها در ایران راه میابند بر اثر مراد مردم با سربازان قبایل ترک و یا غلامان ترک و همچنین بر اثر مراد با درباریان و امراء ترک زبان رفته رفته فارسی زبانان بلهجه ترکی آشنا میشوند ولی بدیهی است ترکها آنطور که باید و شاید موفق برواج زبان ترکی در ایران میشوند .





در طول این مدت حتی يك كتاب مهم كه نام آن قابل باقی ماندن در تاریخ باشد از طرف دانشمندان آذربایجانی بزبان ترکی تألیف نیافته . و از زمان متقدمین حتی يك قصیده یا غزل مهم در سرتاسر تاریخ ایران در آذربایجان بترکی سروده نشده است .

و آنچه كه در زمان كهنونی وجود دارد از آثار متأخرین بوده و تقلیدی میباشد .

قدیمی ترین منظومه میهن پرستانه ایرانی را كه خون ایرانیت را در عروق شنونده بچوش میآورد بكنفر شاعر آذربایجانی یعنی خاقانی سروده است آنهم بزبان فارسی . هان ای دل عبرت بین

عده ای از سخوران نامی ایران مانند قطران . تبرت همام . خاقانی شیروانی . نظامی گنجوی شبستری و اوحدی مراغه‌ای و انوار همه از آذربایجان بوده و اشعار خود را بفارسی سروده اند . اگر آذربایجانی ترك بود لااقل یکی از آنها خوب بود چند بیتی هم بزبان ترکی میسرود . و اگر هم برخی از گویندگان زمان صفوی یا شمرائی مانند . رجی لعلی . صراف و نیرتیری . چند بیتی بزبان ترکی سروده اند فقط بمنظور تفنن بوده است .

عده ای میگویند زبان زرتشت ترکی بوده است ولی بسیار عجیب است كه بیغمبری از نژاد ترك (:) مانند زرتشت ظهور كند ولی تبلیغات او بزبان فارسی انجام گرفته و كتاب مقدس خود یعنی اوستارا هم كه نسخ آن در زمان كهنونی موجود است بزبان فارسی نوشته باشد . و حتی كوچكترین اثری از زبان مادری خود یعنی ترکی در آن باقی نگذاشته باشد .

باتمام این تفصیلات با تمام این تفصیلات بایستی این نكته را بخاطر داشت كه زبان عامل منحصر بزبان عامل منحصر بفرود نیست . اخلاق . عقاید . ادبیات . نژاد . روحیات . دین و آئین در آن بسیار مؤثر است . و آذربایجانی بدون شك در تمام این مراحل و عوامل ایرانی بوده و هست و خواهد بود .



بخش پنجم

بیوگرافی شهید رزم آرا ریاست گل ستاد ارتش

بفرمائید سری به رزم آرا بنزید
وسایل حرکت فراهم گردیده و باتفاق خوانندگان بایستی هر چه زود تر
بطرف آذربایجان حرکت کنیم ولی چون در مسیر حرکت گاه و بیگاه
نامی از شهید رزم آرا ریاست گل ستاد ارتش برده میشود و اکثر آذربایجان
پرسشهایی میشود تصور میکنم بهتر است تصمیم آخر را اول گرفته و قبل از حرکت سری هم باین
مرد بنزیم .

شاهنشاه ضمن فرمان مخصوص ۲۱ آذر ۲۵ زحمات رزم آرا را چنین پاداش میدهد :
..... لازم میدانم در این روز از زحمات طاقت فرسا و شبانه روزی شما که
در راه سازمان صحیح و تعلیمات کامل و بخصوص روحیات میهن پرستانه و وظیفه شناسی
ارتش تحمل نموده اید قدر دانی و رضایت خود را اظهار نمایم .

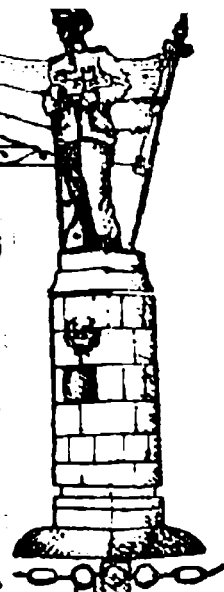
وقتیکه شاهنشاه برای نجات آذربایجان زحمات شبانه روزی او را تصدیق میفرمایند من و شما چرا
معتقد نباشیم ؟ اکنون چون میخواهیم بسمت آذربایجان حرکت کنیم انسانیت چنین اقتضا میکند
که ولو برای خدا حافظی هم باشد سری باو بنزیم .

متواضع تر از
آنتست که خیال
کرده اید
میبینم یکی از خوانندگان من که لباس افسری برتن دارد بدستویا افتاده
و میگوید سلسله مراتب ارتشی اجازه نمیدهد که باین سادگی باطابق
او وارد شود ولی بایستی بگویم رزم آرا متواضع تر از آنتست که خیال
کرده اید . بنا بر این با آشنائی که بروحیات اودارم برای خواننده نظامی
و غیر نظامی کوچکترین اشکالی نمی بینم که باطابق او وارد شویم .

بفرمائید داخل شوید
اینجا اطاق سرگرد غضنفری آجودان او میباشد . بروی دفترچه یادداشتی که دارد اسم شما را
نوشته و برای کسب اجازه بنزد ایشان میبرد

ولی چون شما خوانندگان قیلا رفتن خود را بنزدش اطلاع داده اید دیگر احتیاجی بکسب اجازه ندارید .
آسیاب بنوبت
نفهمیدم ؟ . چرا آن چند نفر خواننده قبل از من راه پله ها را گرفته و
بالا میروند . گفتم اجازه لازم ندارد ولی فراموش نکنید آسیاب بنوبت است .

صحیح است که رزم آرا گفته است ساعت ۲۰ منتظر شماست ولی سرگرد غضنفری میگوید
کسیکه قبل از شما آمده مقدم است پس بنا بر این از هر طبقه و مقامی که هستید بایستی بنشینید
ها نوبت بشما برسد .



اگر میگویم کمی منتظر شوید اوقاتتان تلخ نشود. بقول وکلای مجلس که برای هر موضوع سابقه را پیش میکشند این موضوع نیز سابقه دارد.

یکی از روزها مهندس میرافضلی رفیق ایام تحصیلی باتفاق من میخواست بدیدن رزم آرا برود ساعت ملاقات ۵ بعد از ظهر بود ولی چون قبل از ما دیگران نوبت گرفته بودند تا ساعت ۶/۵ بطول انجامید. ضمن این مدت آرامش وزیر سابق تبلیغات برای ملاقات آمد و قتیکه خواست داخل شود غضنفری جلویش را گرفته و گفت آقایان مقدم بر شما میباشند.

هنگامیکه بنا بر اشاره قبلی غضنفری سرتیپ دکتر خوشنویسان برای داخل شدن باطاق از جای خود حرکت کرد پس از چند لحظه غضنفری مانند فتراز جا پریده و وسط راه پله ها اورا متوقف ساخت. پیششید تیسار؛ معذرت میخواهم؛ من اشتباه کردم. نوبت شما نیست. بلکه مهندس میرافضلی مقدم بر شماست.

بفرمائید آقای مهندس نوبه ملاقات با شماست. میرافضلی که بر اثر یکساعت و نیم معطلی رنگ و رویش سرخ و عصبانی شده بود و قتیکه تا این حد عدالت آجودان را دید صورتش شکفته گردیده و گفت چقدر خوب است تمام دستگاههای کشور ما تا این حد دقیق بوده و نوبت هر کس و هر چیز را رعایت کنند.

بنابراین بآن چند نفر خواننده که تصور نموده اند دست و ساعت ۲۰
 بایستی داخل اطاق شد بگوئید مراجعت نموده و بانتظار رسیدن نوبت در
 اطاق آجودان بنشینند.
**برای رفع
 بیکاری**

چون بیکار هستیم و مجلات روی میز هم که بیشترش مجله ارتش میباشد متعلق به چند ماه پیش است و دایره تعاون هم گویا حاضر نیست چند شماره مجله جدید را برایگان برای مطالعه مردم روی میز بگذارد بهتر است برای اینکه بیکار نباشیم تا رسیدن نوبت چند کلامی در باره آجودان صحبت کنیم ::
جای شما خالی
 اولاً گول این قیافه خندانش را نغورید. همیشه اینطور نمیخندد. جای شما خالی تا در آنروز نمونه ای از عصبانیت او را میدیدید.

یک نفر نامه ای برای سبهد فرستاده بود و اتفاقاً جوابش مثبت نبود. مراجعه کننده بتصور اینکه اگر سیل آجودان را چرب کند مشککش حل گردیده و پاسخ مثبت دریافت میکند دو مراجعه ثانوی پاکت اسکناسی هم ضمیمه درخواستش میکند.

غضنفری ابتدا نفهمیده بود و پیش خود تصور میکرد چون درد دل طرف زیاد است کاغذ بیشتری را سیاه نموده است ولی هنوز صاحب پاکت از اطاق خارج نشده بود که غضنفری بداخل پاکت توجه بیشتری نموده و بر منظور طرف واقف میشود. اگر نکوئید دوستان بجای ما جای شما خالی یکجفت چک محکم و یک اردنگ رو بقبله از طرف آجودان بنام تشکر تقدیم صاحب پاکت شده و با افتضاح از در ستاد ارتش اخراج میشود.

اهل قم است ولی

باقمی ها فرق

بسیار دارد

غضنفری در اولین ملاقات خشک بنظر میرسد ولی اگر کمی با او معاشرت کنید خواهید دید که بسیار خوش مشرب - مؤدب و معقول است و آنوقت بحسن انتخاب رزم آرا بی خواهید برد و تصدیق خواهید کرد با آنکه غضنفری اهل قم میباشد. ولی با قبیها زمین تا آسمان فرق دارد .

سرگرد علی غضنفری فرزند مرحوم غلامرضا غضنفری متولد ۱۲۹۰ شمسی بوده پس از گذراندن دوره دبستان و دبیرستان نظام تهران و اخذ یک جبهه پرکار بعنوان جایزه از دست شاهنشاه فقید

در سال ۱۳۰۹ با محصلین نیروی دریائی بایتالیا میروود. مدرسه مکانیکی پولای POLA و آکادمی دریائی، لیورنو، را گذرانده و پس از یکسال استاز بر روی کشتیهای جنگی در بهمن ۱۳۱۵ با یران مراجعت و مستقیماً بجنوب میروود .



هنوز هرقتش خشک نشده و بیش از هفت ماه از خدمت در ایران نگذشته بود که از بخشنامه مربوط باننتقال

افسران رسته های مختلف بهوایمائی استفاده نموده و بآن رسته منتقل میشود .

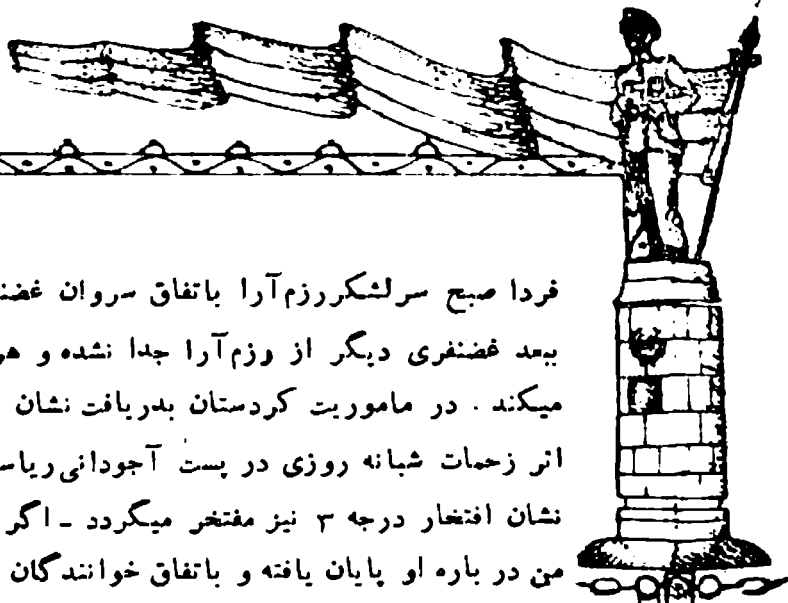
آقای سروان

میل دارید بامن

گردستان بیایید؟

پس از طی دانشکده دیده بانى و خلبانى در اردیبهشت ۱۳۲۱ جهت سرکوبى اشرا ر بوبر احمدى که در آنوقع دست بشرارت زده بودند هازم اصفهان میشود . پس از ششماه ماموریت بتهران عودت و با ست آجودانى ریاست دفتر نظامى شاهنشاهی از نیروی هوایى منتقل میشود پس از اینکه سپهبد

جهانبانى که در آنروز سرلشکر و رئیس دفتر نظامى بود عوض میشود سپهبد رزم آرای امروز و سرلشکر آنروز بریاست دفتر نظامى انتخاب و برای نخستین بار غضنفرى با ست آجودانى ایشان شروع بکار میکند . رزم آرا میرود ریاضى میآید ؛ پس از چندى ریاضى بلندن میرود و سپهبد یزدان پناه میاید . ولی غضنفرى همچنان بخدمت مشغول بود . تا اینکه روز ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۵ درب اطافش باز شده و سرلشکر رزم آرا داخل میشود . هنوز احترامات اولیه اجرا نشده بود که رزم آرا میگوید . آقای سروان من میخواهم برای عملیات بگردستان بروم آیا شما مایل باین مسافرت هستید ؟



فردا صبح سرلشکر رزم آرا با اتفاق سروان غضنفری بسمت کردستان حرکت میکنند و از همان روز بپد غضنفری دیگر از رزم آرا جدا نشده و هر روز بیشتر از سابق خدمتگزاری خود را نایت میکنند. در ماموریت کردستان بدریافت نشان لیاقت درجه سه از نوع يك مفتخر میشود. و هر اثر زحمات شبانه روزی در پست آجودانی ریاست ستاد ارتش در یکم فروردین ۱۳۲۷ بدریافت نشان افتخار درجه ۳ نیز مفتخر میگردد. اگر نشان آذرآبادگان را هم بر آن بیفزاییم گفتار من در باره او پایان یافته و با اتفاق خوانندگان برای ملاقات شهید رزم آرا حرکت میکنیم.

بفرمائید داخل
شوید

..... کسیکه رو بروی شما و در پشت میز ایستاده است شهید رزم آرا است. هنوز تازه وارد دستش بدستگیره در اطاق نخورده و سرو کله اش نمایان نگردیده است که رزم آرا پشت میز خود با احترام ورود تازه وارد ایستاده دستش را برای دست دادن دراز میکند. و بدین طریق نمونه ای از تواضع همیشگی خود را بتازه وارد نشان میدهد و چون اطاق ریاست ستاد بالنسبه بزرگ است تا شخص پبیای میز او برسد چند ثانیه ای طول خواهد کشید و در این مدت او مانند بدو ورود در جای خود و پشت میز ایستاده و دستش همینطور دراز است تا شما رسیده و باو دست بدهید.

اگر بخواهیم شرح زندگانی او را از زبان خودش بشنویم محال است زیرا نه فرصت گفتن دارد و نه میل بتظاهر در این اطاق فقط چند دقیقه ای نشسته قیافه و ریخت ظاهری او را ببینید تا پس از خروج سر فرصت دفترچه زندگانش را ورق زنیم.

اسلحه هائی که
دراختیار دارد

بینید چه قیافه حق بجانب و خندانی دارد؛ پس از اینکه چند دقیقه با او صحبت کردید آنوقت خواهید دانست تا چه حد مردم دار و خوش خلق است.

وجود همین اسلحه ها سبب گردیده است که اشخاص مخالف و نا راضی پس از يك ملاقات كوچك و حضوری رام گردیده راضی و خشنود از نزدش مراجعت کنند.

این سر لشکر
بر عکس روز
اول حالا

روزیکه برای بار سوم بر ریاست ستاد ارتش منصوب شده بود (۱۱ تیر ماه ۱۳۲۵) چون سرلشکر شفائی معاون ستاد ارتش سابقه خدمتش از او بیشتر بود برایش سخت بود که معاونت کسی را عهده دار گردد که از حیث سابقه توقف در درجه بر او ارشدیت ندارد ولی پس از اینکه مدت کمی از این همکاری گذشت و شفائی بچشم خود دید که رزم آرا با اینکه بر او ریاست دارد هر وقت که کار دارد باطاق معاون خود آمده و بیشتر از کمیسیون ها که حضور سرلشکر شفائی در آن لازم بود بجای اینکه در حضور رزم آرا تشکیل شود رئیس باطاق معاون آمده و در کمیسیون شرکت میکرد.

کارش بخاطر
خواهی کشیده

رفته رفته علاقه اش بر رئیس جدید زیادتیر گردیده و سرانجام کارش بخاطر خواهی کشید حالا هر وقت که باطاق پذیرائی سرلشکر شفائی وارد میشود يك عکس شهید رزم آرا را بالای بخاری اطاق مشاهده خواهید کرد.



به بینید چه قیافه حق بجایی دارد.

مقاله شماره ۷۰

ضمیمه کتاب خاطرات مشر آذربایجان و کردستان

سپهبد رزم آرا در بسیاری از مواقع با اسلحه فروتنی و ادب توانسته است هر کس را ولو از هر طبقه که باشد راضی کند .

مدیر یکی از روزنامه های مخالف که با سپهبد آشنائی نداشت بوسیله من آشنا شد هنوز چند جلسه نگذشته بود که برگزیده افسوس میخورد که چرا بدون تمق بمری که تا این حد متواضع و فروتن میباشد دو اسبه تاخته ولی است .

انتقاء کلامش کلمه یقین، بوده و وقتیکه بشما گفت خود را در اختیار شما میگذارم قطع داشته باشید دروغ نمیگوید .

دیر کسرا بدوستی انتخاب میکند ولی وقتیکه شخص در شمار دوستان او در آمد محال است باین زودیها کسی بتواند نظر او را تغییر دهد .

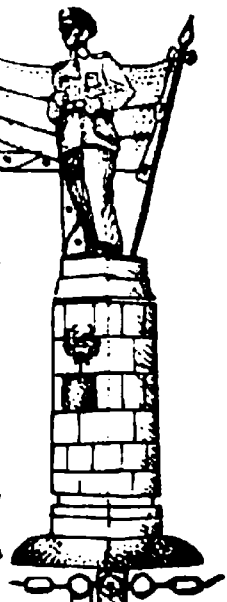
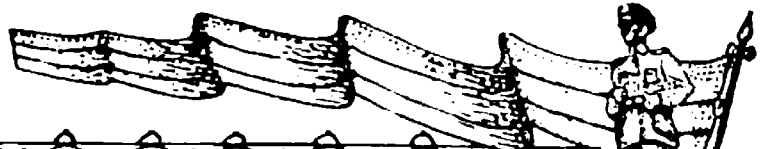
امخالفین او وقتیکه سر تسلیم فرود آورده و ندامت خود را از آنچه که گذشته است اعلام میکنند فوراً قلم عفو بر روی جریانات قبلی کشیده و کوچکترین کینه ای بدل نمیگیرد . ولی اگر باز هم بر عهد خود پایدار نبود دیگر علاوه بر اینکه توقع محبت نبایستی داشته باشد در انتظار انتقام شدید او هم بایستی باشد .

با دو ضربه بازی کردن مخالف است و بهترین نمونه آنها مبارزه با حکومت قوام السلطنه بود . چون فهمیده بود که تقویت قوام السلطنه تضعیف شاهنشاه است تصمیم خود را یکی نموده و حتی برای یک لحظه حاضر نشد که دست دوستی بجانب قوام السلطنه دراز کند .

وقتیکه در اوج قدرت میباشد با دوست همانطور رفتار میکند که هنگام خانه نشینی از او پذیرائی میکرد . میز خود را همیشه موقتی دانسته و بهمین جهت سعی میکند هیچوقت نسبت به مراجعه کننده آقامی نفروشد . توصیه پذیر نیست . توصیه اشخاص علاوه بر آنکه در رزم آرا اثر نداشته و او را از تصمیمش منصرف نمیسازد بدفعات مختلف دیده شده است که بر ضرر شخصی که توصیه اش را نموده اند تمام میشود .

وای اگر شخص بجای توصیه بطور مستقیم مراجعه نموده و درخواست خود را روشن و صریح خلاصه راست و پوست کنده بگوید اکثرآ مورد موافقت قرار میگیرد .

روز و شب برایش معنی ندارد . شما اگر در ساعت ۲ بعد از نصف شب از دور ترین نقاط کشور برای او تلگراف نموده و فرضاً احوال بررسی کنید گیرندگان تلگراف بدون آنکه بضمون آن توجهی داشته باشند در همان ساعت بخانه اش آورده و پس از اینکه از خواب بیدارش کردند بدست او میدهند . ایشان نیز با گشاده رویی از خواب برخاسته و بدون آنکه اظهار خستگی نموده یا بگوید این تلگراف چون مهم نبود ممکن بود صبح ارائه شود خود نویس خود را برداشته و با جوهر سبز مینویسد .



« خیلی فوری است. آقای... از محبت شما ممنون و موفقیّت شما را خواستارم... »
 هنوز عقربه ساعت چهار بعد از نصف شب را اعلام نکرده است که پاسخ تلگراف بدست طرف
 می رسد. اگر تصادفاً بر اثر احضار از طرف اعلیحضرت همایونی یا پیش آمد کارهای غیر مترقبه و
 مهم نتواند در همان روز اول جواب تلگراف را مغایره کند دیگر منتظر جواب او نباشید زیرا
 معتقد است تلگراف برای آنست که در همان ساعت رؤیت پاسخ داده شود.

اگر ساعت یازده شب بملاقات رفته و مطلبی با او در میان بگذارید او را همانقدر بر سر کیف و حاضر
 برای شنیدن مطلب خواهید دید که اگر روزی صبح اول وقت بدیدنش بروید.

وقتی کسی با او صحبت کرد و از روی منطق اشتباه او را متذکر شد فوراً تسلیم
 گردیده و صراحتاً اقرار بخطا میکند. در ستاد ارتش بسیار اتفاق افتاده است
 که یکنفر سروان در زیر دستور او نوشته است

« بعرض برسد این دستور با موازین قانونی وفق نمیدهد. »

و قتیکه رزم آرا نوشته زیر دست خود را خواند و پس از تفکر حق را بجانب اومی بیند با قلم خود تویس
 خود بدون تعمق در زیر آن چنین مینویسد: « نظر شما صحیح است. بسیار متشکرم. دستور گذشته
 اجرا نشود. »

هنگامیکه در اطاق او نشسته اید اگر دیدید تلفن آبی رنگ که در سمت چپ
 ایشان قرار گرفته است زنگ زد بدانید که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
 قصد صحبت دارند. زیرا این تلفن کابل بخصوص و مستقیم است و در این لحظه بهتر آنست موقتاً او
 را تنها بگذارید ولی اگر شما این مطلب را ندانید با بروی خود نیاورید او گوشی را برداشته و
 در نهایت ادب میگوید:

« سلام عرض میکنم غلام چند دقیقه دیگر تلفن خواهم زد »

ولی با این وجود خود را گم نکنید زیرا برای شنیدن سخنان شما تا آخرین کلمه حاضر است.

اگر پیشنهادی
 باو بکنید
 اگر ضمن صحبت پیشنهادی باو بکنید که با آن موافق باشد فوراً دستش بقلم
 رفته گفته شمارا بر روی کاغذ منعکس میسازد سپس زنگ اخبار را فشار داده
 سربازی داخل و پس از چند دقیقه دیگر نامه ماشین شده برای امضا ارائه

میشود. قبل از اینکه شما از اطاق خارج شوید پیشنهاد شما اگر بصورت تلگراف باشد بدقت
 تلگراف داده شده و اگر نامه باشد نامه بمرشغول رساندن آن بقصد مییاشد.

میوت بیشتر و بلکه تمام نامه های صادره را که با مضای ایشان باشد شخصاً نوشته و اگر میوت را نگاه
 کنید خواهید دید که حتی يك قلم خوردگی بر روی آن دیده نمیشود. سپس و بدون معطلی چیز
 مینویسد. قلم را که بر روی کاغذ میگذارد وقتی بر میدارد که مطلب تمام شده است.

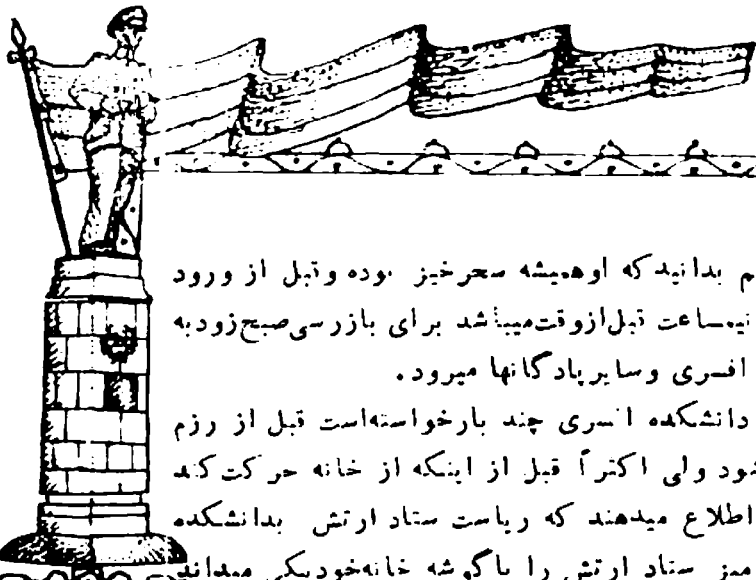


خیال می‌کنید چند سال دارد

مراجعه بصفحه ۷۲

مقابل صفحه ۷۲

ضمیمه کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان



بدنیست این قسمت را هم بدانید که او همیشه سحرخیز بوده و قبل از ورود
به ستاد ارتش که هم‌روزه نیمه‌ساعت قبل از وقت میباید برای بازرسی صبح‌زود به
لشکرک و دوودانشکده افسری و سایر یادگانها میرود.

سررتیب «جازی فرمانده دانشکده افسری چند بار خواسته‌است قبل از رزم
آراد دانشکده حاضر شود ولی اکثراً قبل از اینکه از خانه حرکت کند
تلفن به‌دا در آمده و اطلاع میدهند که ریاست ستاد ارتش بدانشکده

بین پست
وزارت و ستاد
ارتش کدام را
انتخاب میکنند؟

آمده و عنقریب خواهندرفت. ضمن اینکه پشت میز ستاد ارتش را با گوشه خانه‌خود یکی میداند.
ولی اگر باو مراجعه نموده و بگوئید بین پست وزارت و ریاست ستاد ارتش کدامیک را انتخاب
میکنید او بشغل دومی بیشتر راغب است زیرا در پست ستاد ارتش فقط فرمانبردار شاهنشاه بوده
و رضایت خاطر همایونی را بایستی جلب کند ولی در پست وزارت بایستی تمام و کلاه مجلس را
راضی نگاه دارد و این کار هم از او ساخته نیست. زیرا نمیتواند متعلق و چاپلوس باشد.

عقیده سررتیب دیبا
زمانیکه در دانشگاه جنگ بود سررتیب دیبا در پرونده کارگزینیش مینویسد:
« در اتخاذ تصمیم مردداست »

در باره او
ولی مرور ایام نشان داده است که سررتیب اشتباه نموده و تنها صفت بارزی
که مخصوص ایشان است فقط اتخاذ تصمیم سریع میباشد. فوراً تصمیم میگیرد، خواه مثبت و
خواه منفی. و بدون ترس و واهمه فی‌المجلس بطرف ابلاغ میکند خواه خوشش بیاید و خواه
برائتر این اتخاذ تصمیم درصاف مخالفین درآید.

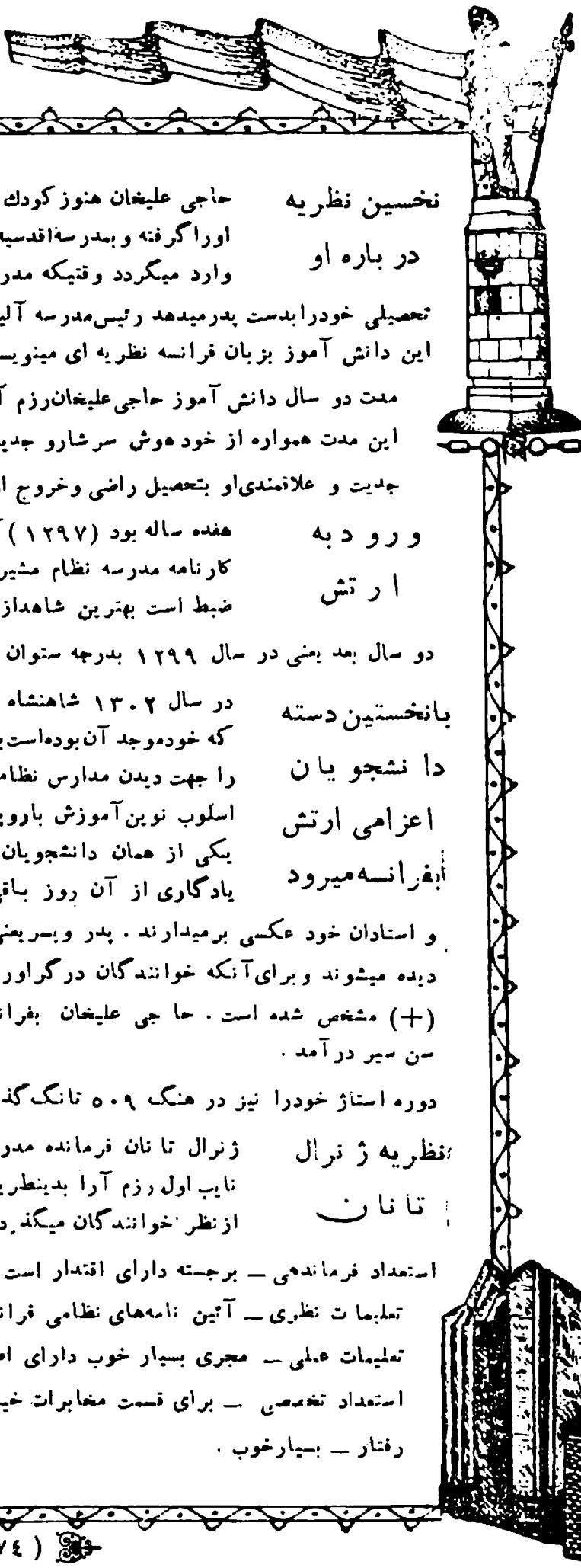
بچشم خریداری
حالا که تا اندازه ای بر افکار و روحیات و اخلاق رزم آرا واقف شدید بهتر
است خدا حافظی نموده و باتفاق از اطاق او خارج شویم تا شرم‌حضور مانع
نگردیده و بتوانیم آزادانه دفترچه زندگانش را ورق‌زنیم ولی قبل از خروج
یک بار دیگر بچشم خریداری به قیافه اش توجه کنید.

خیال میکنید چند سال دارد ؟
میگوئید بین ۵۰ الی ۵۵ .

در کشور هم‌کراسی عقیده آزاد است و بتشخیص شما اعتراض نمیکنم ولی اگر حقیقتش را
بخواهید اشتباه میکنید او در سال ۱۲۸۰ شمسی تولد یافته و در زمان حاضر بیش از ۴۷
سال ندارد.

مردی که
امیر پنجه حاجی محمد رزم‌آرا که از سرهنگان باز نشسته ارتش میباشد
بگردن افسران این کشور حق دارد.

گلباز میباشد
او از معلمین سابق مدرسه و آموزشگاههای نظامی بود. مردیست دانشمند
و باقتضای سن فعلا گوشه گیر و خانه‌نشین است فقط یک عشق دارد آنهم عشق بگل. همانقدر که
سپید رزم‌آرا ریاست ستاد ارتش و دیگر فرزندان او دوست دارد بهمان نسبت بگلها بیکه با
دست خود تربیت نموده علاقمند میباشد.



فخسین نظریه

حاجی علیخان هنوز کودک خرد سالی بیش نبود که پدرش امیر پنجه دست او را گرفته و بمدرسه اقدسیه میگذارد از آنجا نیز بمدرسه آلیانس فرانسه وارد میگردد و قتیکه مدرسه آلیانس فرانسه را پیاپی رسانده و کارنامه تحصیلی خود را بدست پدر میدهد رئیس مدرسه آلیانس که نامش (آ. ویزوز) بوده است دو کارنامه این دانش آموز بزبان فرانسه نظریه ای مینویسد که ترجمه اش در زیر نوشته میشود :

در باره او

مدت دو سال دانش آموز حاجی علیخان رزم آرا در این مدرسه بتحصیل پرداخت در ظرف این مدت همواره از خود هوش سرشار و جدیت فراوان نشان داده است معلمین همواره از جدیت و علاقمندی او بتحصیل راضی و خروج او از این مدرسه باعث تأسف عموم آنهاست .

و رو دبه

هفته ساله بود (۱۲۹۷) که بمدرسه نظام مشیرالدوله وارد شد نمرات خوب کارنامه مدرسه نظام مشیرالدوله که در زمان حاضر در پرونده کارگزینی ضبط است بهترین شاهد از جدیت و پشتکار او در تمام دوره مدرسه میباشد .

ارتش

دو سال بعد یعنی در سال ۱۲۹۹ بدرجه ستوان دومی مفتخر و داخل دیویزیون قزاق میشود .

بافخستین دسته

در سال ۱۳۰۲ شاهنشاه فقید بمنظور آنکه شالوده اساسی برای ارتشی که خود موجود آن بوده است بریزد تصمیم میگیرد همه ای افسران با استعداد را جهت دیدن مدارس نظامی و گذراندن دوره های تخصصی و فرا گرفتن اسلوب نوین آموزش بااروپا اعزام نماید . نایب اول حاجی علیخان رزم آرا یکی از همان دانشجویان بود در سال ۱۳۰۲ این عده اعزام و برای اینکه یادگیری از آن روز باقی بماند هنگام حرکت دسته جمعی با شاهنشاه فقید

دانشجویان

اعزامی ارتش

افرانسه میروند

و استادان خود عکسی بر میدارند . پدر و سر یعنی امیر پنجه و حاجی علیخان هر دو در این عکس دیده میشوند و برای آنکه خوانندگان در گراور صفحه مقابل زیاد عقب آنها نگردند با علامت (+) مشخص شده است . حاجی علیخان بفرانسه رفت و در شمار دانشجویان رسته پیاده سن سیر درآمد .

دوره استاز خود را نیز در هنگ ۵۰۹ تانگ گذرانده آماده حرکت بایران میشود .

نظریه ژنرال

ژنرال تانان فرمانده مدرسه سن سیر نظریات خود را در تعرفه خدمتی نایب اول رزم آرا بدین طریق اعلام میکنند و اکنون همین ترجمه آن در زیر از نظر خوانندگان میگردد :

تانات

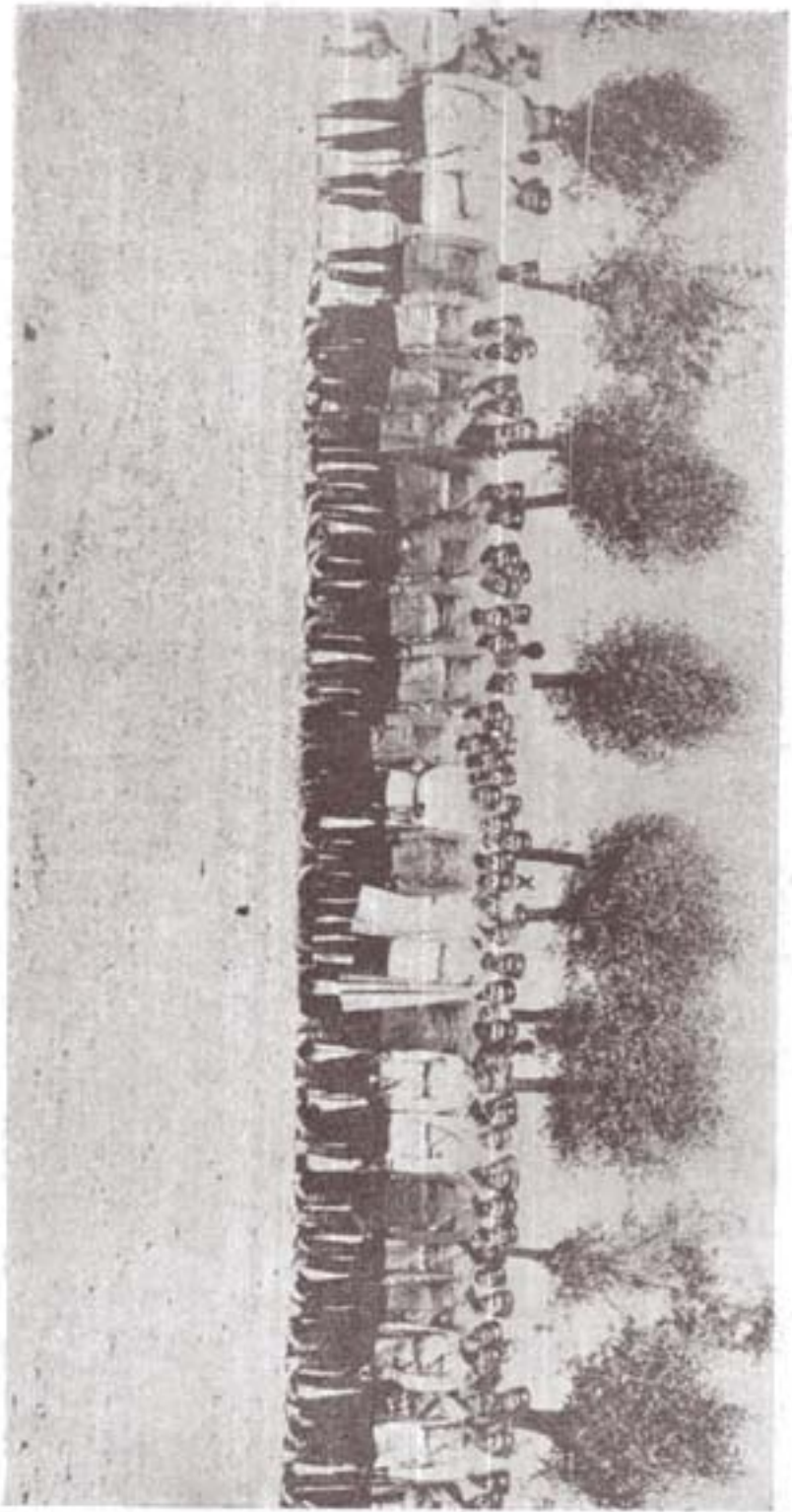
استعداد فرماندهی — برجسته دارای اقتدار است .

تعلیمات نظری — آئین نامه های نظامی فرانسه را خوب میداند .

تعلیمات عملی — مجری بسیار خوب دارای اصابت نظر و قوه تصمیم بسیار خوبی است .

استعداد تخصصی — برای قسمت مخابرات خیلی ذوق و استعداد اراجه میدهد .

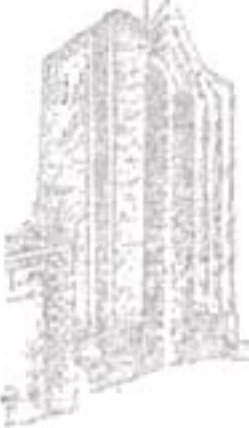
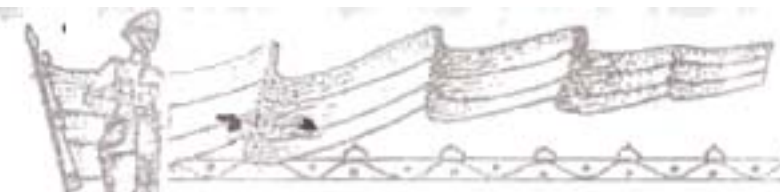
رفتار — بسیار خوب .

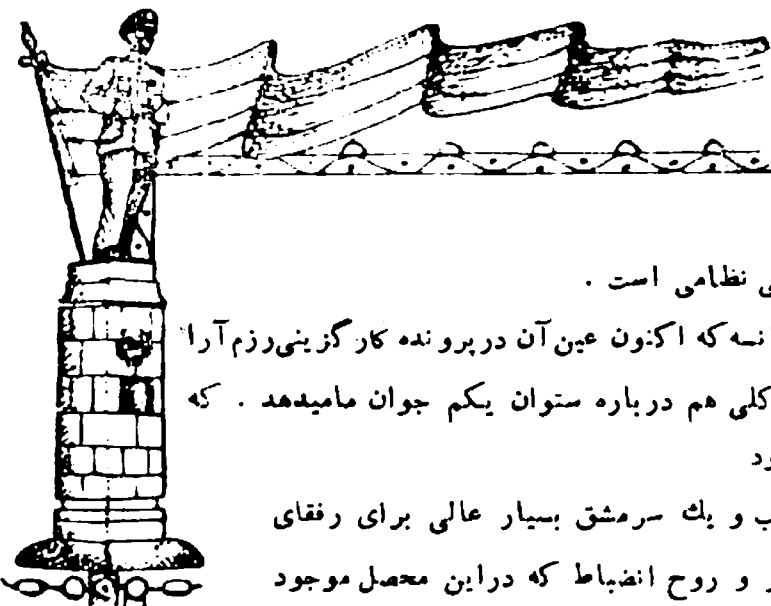


بیتن بستنه دانشجویان امرای ارتش پارویا در سال ۱۳۰۲ با حضور شاهنشاه ققید در فرودگاه مهر آباد

مقاله شماره ۷۴

جنبه کتابخانه‌های مدرن آذربایجان و کردستان



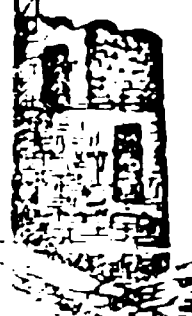


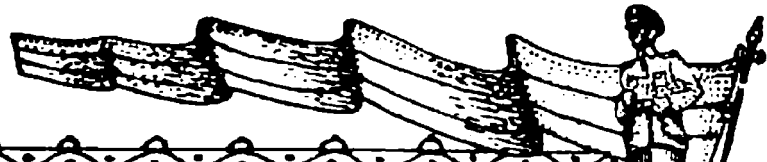
وضع ظاهر و روش - فوق‌العاده خوب . خیلی نظامی است .
 ژنرال تانان پس از اینکه بخط خود و بزبان فرانسه که اکنون عین آن در پرونده کارگزینی رزم آرا
 موجود است نظریات بالا را میدهد يك نظریه کلی هم درباره ستوان یکم جوان مامیده . که
 بدون کم و کاست ترجمه آن در زیر نوشته میشود
 نظریه کلی - يك محصل فوق‌العاده خوب و يك سرمشق بسیار عالی برای رفقای
 هم میهن خود بوده در نتیجه قدرت کار و روح انضباط که در این محصل موجود
 میباشد نتایج بسیار خوبی بدست آورده .
 دارای حرارت و کنجکاو است که هیچوقت تقلیل نیافته در مدت اقامت در مدرسه حداکثر استفاده

را نموده و موجب افتخار و سربلندی کشور خود شده است . سن سیر ۱ سپتامبر ۱۹۲۵
 رزم آرا پس از مراجعت از اروپا ضمن عهده‌داری مشاغل مختلفه با زهم عشق بتحصیل و فرا گرفتن
 معلومات جدید غلبه نموده در سال ۱۳۱۷ برای گذراندن دوره سوم کلاس فرماندهی دانشگاه
 جنگ داوطلب گردیده و این دوره را نیز با موفقیت پایان میرساند .
 جریان زندگانی رزم آرا شنیدنی و هر سال آن توأم با حادثه ای بوده است و من اگر بخواهم
 کلیه آنها را شرح بدهم کتابی جدا گانه تشکیل میگردد . اکنون باختصار دور نماهای مختصری
 از گذشته او را از نظر شما میگذاریم .

سپهبد شاه بختی را از شاه بختی رزم آرا را زیاد دوست دارد و در این دو سفر که با ذریباجان
 رفته بودم مخصوصاً ضمن چند روز از صفر اول که شب و روز با شاه بختی
 بودم داستانهای برایم تعریف میکرد که شنیدنی است و قتیکه شاه در کردستان
 نجات میدهد مشغول زد و خورد بوده است روزی از طرف اشرار محاصره میشوند رفته رفته
 حلقه محاصره تنگتر گردیده و ارتباط آنها بکل قطع میشود . آذوقه سربازان تمام شده تحطی و خطر مرگ
 همه را تهدید میکرد است یکی از روزها که برای نهار سربازان هیچ چیز موجود نبود شاه بختی
 از چادر خود بیرون آمده و دستور میدهد آتشی جهت کباب تهیه و کار در را به خرخره یکی از یابو
 های زبان بسته نزدیک سازند شاه بختی شخصاً بای آتش نشسته و عیناً مانند آنکه بره تودلی را
 با آبلیمو سرخ میکند گوشت یابو را بسیخ کشیده و بدین طریق کبابی تهیه و مشغول خوردن
 میشود .

سربازان وقتیکه مشاهده میکنند فرمانده آنها بخوردن گوشت یابو مشغول شده است آنها بی
 پیروی نموده و افراد با بنطریق از خطر مرگ نجات پیدا میکنند هنوز چند روز از خوردن این
 غذای تازه نگذشته و یابو های ستون تمام نشده بود که خبر رسید سرهنگ دوم رزم آرا فرمانده
 هنگ منصور کرمانشاه بکمک آنها آمده است .





رزم آرا پس از يك زدو خورد مفصل اشرار را متواری وعده شاه بختی را از محاصره و خوردن گوشت یا بو نجات میدهد.

نزدیک بود بداد گناه تسلیم شود

شخصی که از بردن نامش خودداری میکنم تصمیم میگیرد از موقعیت خود در خرم آباد سوء استفاده نموده و املاک یکنفر سروان ژاندارم را چیزی نمانده بود که املاک مورد بحث از هضم رابع گذشته و حقوق حقه آن افسر جزء از بین برود که سروکله يك سرهنگ دوم جسور پیدا شده و در برابر شخص مورد بحث اظهار وجود میکنند.

این مرد سرهنگ دوم حاجی علیخان رزم آرا بود که فرماندهی هنگ منصور کرمانشاه را داشت و چون افسر ژاندارم با و مراجعه و ماجری را در میان میگذارد تصمیم میگیرد مانع شود تا املاک این افسر ژاندارم از گروی آن شخص بگذرد. مبارزه کرد و سرانجام حقدار بدست حقدار سپرد. در نتیجه عدهای با رزم آرا مخالف و تصمیم میگیرند حق این سرهنگ دوم گستاخ را که با منتفدین محلی در میافتد کف دستش بگذارند.

در پی موقعیت بودند تا اینکه در سال ۱۳۱۰ موقعیکه رزم آرا یعنی فرمانده هنگ منصور بنظور سرکوبی جعفر سلطان بسمت نوسود رهسپار میشود بواسطه سرمای شدید در یک منطقه کوهستانی بسیار دشوار موقتاً برای تهیه عملیات بعدی متوقف میشود.

مخالفین از موقعیت استفاده نموده و توقف رزم آرا را بصورت غیر واقعی در آورده و ضمن تلگراف بعرض شاهنشاه فقید میرسانند.

رضا شاه بلافاصله دستور تعقیب رزم آرا را صادر و ستاد ارتش ضمن دستور تلگرافی بفرمانده هنگ منصور ابلاغ میکند که فوری بر کز عزیمت نموده خود بداد گناه زمان جنگ معرفی نماید.

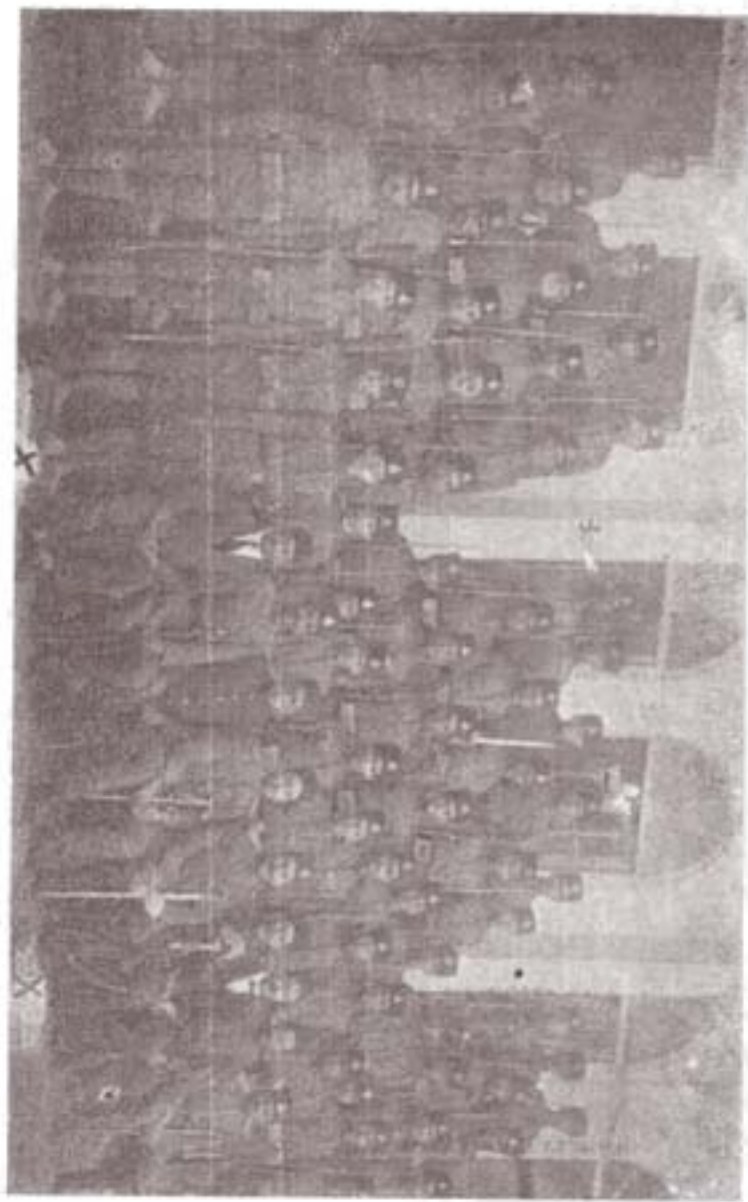
خیال میکنید رزم آرا موقعیکه این دستور صریح را دریافت کرد چه اقدامی نمود؟

هیچ!

بدون اینکه خون سردی خود را از دست بدهد با اطمینانی که بقدرت فرماندهی خود و شهامت افسران و افراد هنگ منصور داشت قلم در دست گرفته و ضمن تلگراف فوری از پیشگاه شاهانه استدعا میکند که اجازه داده شود پس از اشغال نوسود و سرکوبی جعفر سلطان امر شاهانه را بموقع اجرا بگذارد.

شاهنشاه فقید وقتیکه در برابر آن امر این استدها را مشاهده میکند بفراست ذاتی که داشت میفهمد که باید زیر کاسه نیم کاسه ای باشد، فوراً دستور اولیه را لغو و ابلاغ میکند کماکان در پست خود بانجام وظیفه مشغول باشد.

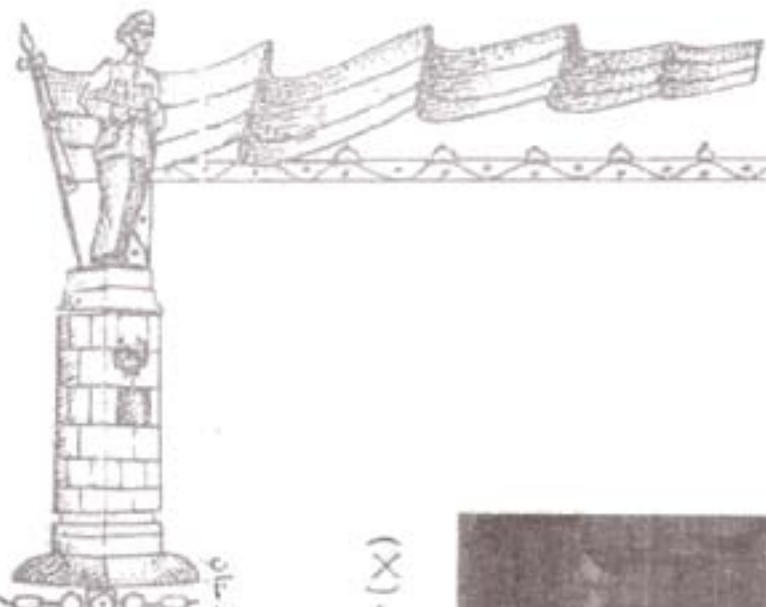
رزم آرا پس از دریافت تلگراف اخیر بسمت نوسود حرکت نموده و در ظرف يك هفته هنگ منصور



فائز آموزگان مدرسه نظام متیرالوله با اتفاق مسلمین خود امیر پنجه و رزم آرا با علامت (X)
منجی شده اند .

مطالب صفحه ۷۶

منجیه کتاب خاطرات سطر آذر باجهان و کردستان



موفق میشود که نوسود را متصرف گردد. جعفر سلطان نیز از موز ایران خارج و در خاک عراق متواری میشود.

منتظر خدمت در تاریخ ۱۳۱۰/۹/۱۱ به شماره ۸۹۰۴ دفتر مرموزات ابلاغ زیر برای رزم آرا صادر میشود :

سرهنگ حاج علیخان رزم آرا از تاریخ هشتم آذرماه از کفالت فرماندهی فوج منصور منفصل و در ردیف احتیاط منظور میگردد .

رزم آرا برای استراحت بخانه خود میروید ولی هنوز ده ماه نگذشته بود که اولیاء امور بخیط خود پی برده و عقب او میفرستند چون رزم آرا صدور ابلاغ اولیاء را برای خود توهین میدانست است روی خوش نشان نمیدهد ولی اولیاء ستاد ارتش برای اینکه او را دلخوش سازند ابلاغی در تاریخ ۱۳۱۱/۷/۳۰ جهت مشارالیه صادر و ضمن عهده دار بودن شغل سابق بفرماندهی تیپ مستقل لرستان منصوبش میسازند .

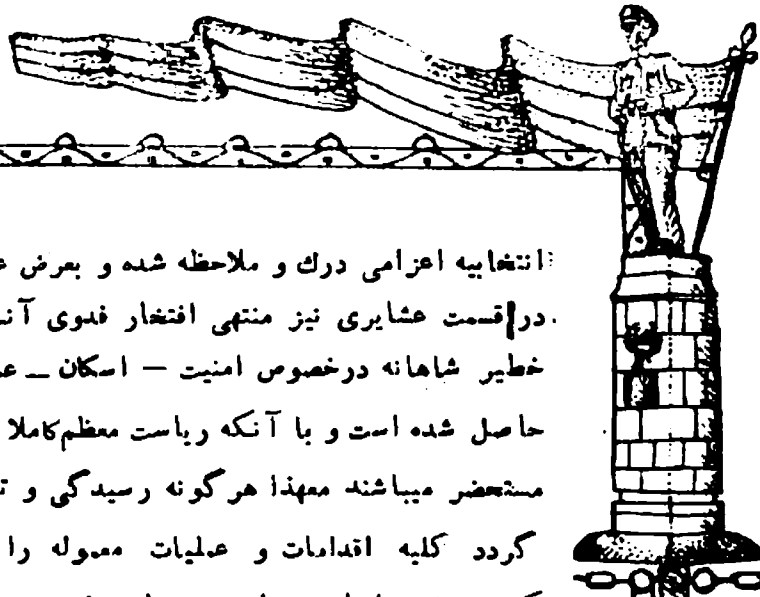
سه سال رزم آرا از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۴ یعنی مدت سه سال فرماندهی تیپ لرستان را داشته است و در این مدت خدمات زیادی برای لرستان انجام میدهد.

تا اینکه در تاریخ اول فروردین ماه ۱۳۱۴ تیپ مستقل لرستان ضمیمه لشکر ۶ خوزستان گردید و سرهنگ رزم آرا نسبت بوظائف خود کسب تکلیف میکند .

رزم آرا که تاکنون در تیپ استقلال داشت گویا دیگر راضی بخدمت در آن صفحات نبوده و بعنوان بیماری تقاضای مراجعت بتهران میکند . ستاد ارتش در تاریخ ۱۳/۳/۱۴ سرهنگ داورپناه را موقتا بجای او در نظر گرفته و به محل اعزام مینماید تا چند ماهی مانده و باوضاع و محل آشنا شود. رزم آرا در تاریخ ۱۳۱۴/۷/۲۹ گزارش زیر را به ستاد ارتش تسلیم مینماید :

ریاست ارکان حرب کل قشون

محترماً معروض میدارد . تیپ لرستان و کلیه سوابق مربوطه به الوار و سکنه آن طی صورتهای مرتب و تکمیل تحویل سرهنگ داورپناه شده و حسب الامر مبارک تا تاریخ ۱۴/۸/۱۶ برای آشنا کردن ایشان بوضیعت منطقه و اخلاق و عادات الوار توقف کرده با ایشان بکلیه مراکز و نقاط مهم منطقه رفته . سابقه اشخاص و نقاط لازمه نیز در هر نقطه یاد داده خواهد شد . ضمناً بمرض میرساند فنوی مدت سه سال عهده دار فرماندهی تیپ و سرپرستی منطقه لرستان بوده و در ظرف این مدت طبق وظائف مقرر اقدام ودقت کامل معمول شده است . وضیعت نظامی تیپ لرستان بدیهی است در نتیجه آخرین تفتیش معموله از طرف هیئت



انتخابیه اعزامی درك و ملاحظه شده و بعرض عالی خواهد رسید .
 در قسمت عشایری نیز منتهی افتخار فدوی آنست که تا حدودی در اجرای منویات خاطر
 خطیر شاهانه درخصوص امنیت - اسکان - عمران - تغییر اخلاق و عادات الوار موفقیت
 حاصل شده است و با آنکه ریاست معظم کاملاً سابقه داشته و از تفتیرات حاصله در لرستان
 مستحضر میباشند مهذا هر گونه رسیدگی و تفتیش دقیقانه که حال یا در آینده معمول
 گردد کلیه اقدامات و عملیات معموله را ثابت نموده و روشن خواهد شد
 که چه پایه و اساسی در اینمدت برای ترقی و پیشرفت لرستان گذارده شده و باچه پایه که امنی
 اقدامات لازمه معمول شده است .

۱۳۱۴/۷/۲۹ سرهنگ رزم آرا

یا هیچیک
 رزم آرا پس از تقدیم این گزارش چند روز دیگر هم در محل متوقف
 گردید و سرانجام در تاریخ ۱۳۱۴/۸/۱۷ بر کز حرکت مینماید .
 موافقت نمیکند سرهنگ داورپناه موقتاً در بست او انجام وظیفه میکرد . تا اینکه ستاد ارتش

سه نفر افسران نامبرده زیر را بجای او به پیشگاه شاهانه معرفی میکند .
 سرهنگ حسنی هوشمند کفیل رکن ۴ ستاد ارتش .

سرهنگ عباسقلی اسفندیاری فرمانده دبیرستان نظام مرکز .
 سرهنگ منصور جهانبانی فرمانده هنگ ۴ سوار لشکر ۲ .

شاهنشاه فقید با هیچیک از این افسران موافقت ننموده و سرانجام ستاد ارتش به لشکر ۶
 خوزستان چنین ابلاغ میکند :

کفیل لشکر ۶ خوزستان

بطوریکه اراده جهانمطاع قبلاً ابلاغ گردید عجلتاً مشارالیه باید با انتظار صدور اوامر
 ثانوی از خاکبای مبارک در محل مأموریت خود باقی بماند . مگر اینکه وضعیت مزاجی
 او طوری سخت شود که قادر بادامه خدمت در آن منطقه نباشد در اینصورت تقدیم
 راپورت بغا کبای مبارک مستلزم ارسال تصدیقات صحی و اعلام نظر صریح از طرف آن
 لشکر خواهد شد .

نظریه شاهنشاه لشکر خوزستان مجدداً گزارشی دایر بلزوم تعویض سرهنگ رزم آرا بمنظور

معالجه تقدیم میکند . ستاد ارتش هنگامیکه گزارش جدید لشکر را بعرض

فقید در باره او شاهانه میرساند . رضاشاه بادست خود ذیل این گزارش در تاریخ ۱۴/۹/۱۶

بشرحی راجع به رزم آرا مینویسد که بزرگترین مدرك لیاقت رزم آرا از نظر شاهنشاه فقید

میباشد ستاد ارتش هم امریه شاهانه را بلشکر خوزستان که تیپ لرستان تابع آن بوده است

بطریق زیر ابلاغ میکند .

سرهنگ رزم آرا بالاخره تعویض خواهد شد و برای او کار مهمتر و بالاتر در نظر گرفته شده است ولی فرماندهی تیپ لرستان بکسی باید داده شود که از گروهبانی مراحل نظامی را دیده و به مقام عالی رسیده و در نهایت جدیدت و کمال تجربه و عاقل باشد. يك همچو کسی را تفحص و پیدا کنید و سپس پیشنهاد نمایید

ستار ارتش چون در نظر داشت که سرهنگ رزم آرا را بفرانسه اعزام نماید برای تعویض او راهحلی در نظر گرفته در تاریخ ۱۳۱۳/۹/۹ تلگراف زیر را برای رزم آرا مخابره میکند

سرهنگ رزم آرا کفیل فرماندهی تیپ لرستان

در نظر است برای اول سال آینده شما بمرکز احضار شوید که پس از چند ماه خدمت در یکی از رکنهای ارکان حرب کل بمدرسه حریه فرانسه اعزام گردید و علیهذا از حالا بایستی سرتیپ مبینی را از هر حیث بجزریان امور تیپ لرستان آشنا و اطلاعات کافی بمشارالیه بدهید که تیپ لرستان بضمیمه خوزستان تحت امر سرتیپ مومی الیه تشکیل يك لشکر بدهد .

امیر لشکر ضرغامی

تسلیم داد گاه در سال ۱۳۱۲ تیپ لرستان هشت نفر سارق را که در جاده خرم آباد - دزفول اقدام بسرقت مسلحانه نموده بودند دستگیر و تسلیم داد گاه زمان چنگ میشود

تیپ مینماید .

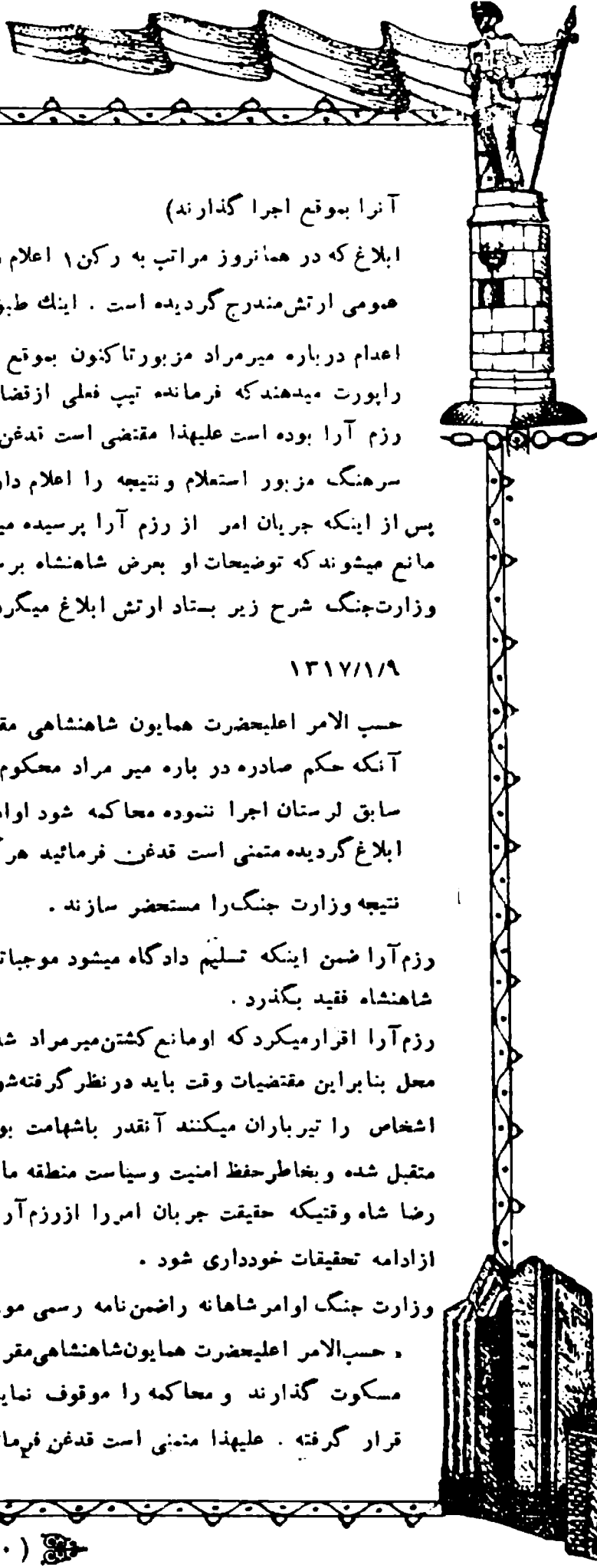
داد گاه یکی از آنها را که موسوم به میر مراد بوده است محکوم با اعدام و هفت نفر دیگر را هر يك به ۱۵ سال حبس با اعمال شاقه محکوم میکند .

در سال ۱۳۱۷ موقعیکه سپهد رزم آرا بستاد ارتش منتقل و در دایره جغرافیائی ستاد مشغول خدمت بود از طرف لشکر خوزستان گزارشی در باره او بمرکز تقدیم و وزارت جنگ شرحی بستاد ارتش مینویسد که متن آن در زیر نوشته میشود :

بموجب رأی صادره از دیوان حرب تیپ لرستان ۸ نفر اشخاص مفصله الاسلامی که سه نفر آنها میر مراد و عبدالملی و عباس دستگیر و ۵ نفر : آزاد . امان . کدائی کن . شیر محمد و سید محمد فراری بوده بجرم سرقت مسلح در طرق خرم آباد دزفول در لیل ۱۲/۱۰/۲۲ باضناد قانون مجازات قطاع الطريق حضوراً و غیاباً محاکمه و بمجازاتهای مصرحه زیر محکوم شده اند .

میر مراد اعدام و ۷ نفر دیگر بحبس مؤبد با اعمال شاقه که با عرض استرحام در باره ۷ نفر مزبور مجازات آنان هر يك به ۱۵ سال حبس با اعمال شاقه تقلیل و اداره محاکمات مراتب را به کفیل فرماندهی تیپ لرستان با عبارت صریح در بین الهالاین :

(رأی صادره در باره میر مراد و ۷ نفر دیگر با تخفیف مجازات محکومین بحبس ابد بمدت پانزده سال حبس با اعمال شاقه مورد تصویب واقع گردیده لازم است قدغن نماید مفاد



آنها بوقع اجرا گذارند)

ابلاغ که در همانروز مراتب به رکن ۱ اعلام و اجرای رأی دیوانعرب نیز در ماده ۶ حکم هومی ارتش مندرج گردیده است . اینک طبق راپورت لشکر خو زستان رأی صادره اعدام در باره میرمراد مزبور تاکنون بوقع اجرا گذارده نشده و پس از استیضاح جواباً راپورت میدهند که فرمانده تیپ فعلی از قضایا بی اطلاع و مربوط بزمان تصدی سرهنگ رزم آرا بوده است علیهذا مقتضی است قدغن فرمائید علت عدم اجرای رای صادره را از سرهنگ مزبور استعلام و نتیجه را اعلام دارند ۱۳۱۵/۴/۳۱

پس از اینکه جریان امر از رزم آرا پرسیده میشود او توضیحات کافی میدهد ولی مخالفین او مانع میشوند که توضیحات او بعرض شاهنشاه برسد بالنتیجه شاهرا باومشکوک نموده و از طرف وزارت جنگ شرح زیر بستاد ارتش ابلاغ میگردد .

۱۳۱۷/۱/۹

حسب الامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مقرر است سرهنگ حاجی علی رزم آرا بعلت آنکه حکم صادره در باره میر مراد محکوم باعدام را در موقع کفالت فرماندهی تیپ سابق لرستان اجرا ننموده معاکمه شود او امر شاهانه جهت اجرا بداره دادرسی ارتش ابلاغ گردیده منتهی است قدغن فرمائید هر گونه اقدام که مقتضی است معمول دارند و از نتیجه وزارت جنگ را مستحضر سازند .

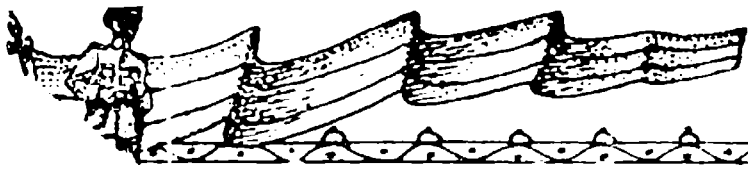
رزم آرا ضمن اینکه تسلیم دادگاه میشود موجباتی را فراهم میسازد که حقیقت امر مستقیماً از نظر شاهنشاه فقید بگذرد . رزم آرا اقرار میکند که او مانع کشتن میرمراد شده است ولی او فرمانده تیپ بود و مسئول امنیت محل بنا بر این مقتضیات وقت باید در نظر گرفته شود . او برعکس دیگران که فقط برای خود نمایی اشخاص را تیرباران میکنند آنقدر باشهامت بود که عواقب هر گونه جوابگویی و مسئولیت را متقبل شده و بخاطر حفظ امنیت و سیاست منطقه مانع از اجرای حکم اعدام میگردد . رضا شاه وقتیکه حقیقت جریان امر را از رزم آرا میشنود دستور میدهد که دادگاه را کله شده و از ادامه تحقیقات خودداری شود .

وزارت جنگ او امر شاهانه را ضمن نامه رسمی مورخه ۱۳۲۷/۸/۲ بطریق زیر اعلام میکند .
حسب الامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مقرر است که تعقیبات سرهنگ علی رزم آرا را مسکوت گذارند و معاکمه را موقوف نمایند زیرا سرهنگ نامبرده مورد عفو شاهانه قرار گرفته . علیهذا منتهی است قدغن فرمائید اقدام لازم بعمل آورند .



تیران سیم اورما ۱۳۲۵
 سرسکر درم از ارس ساد ارس ساد
 بر دیر سیم آذر در تیغ ارس ایران ساد کاخ ابد
 زیر ارس و غنچه خود که جانبازی فداکاری در
 مین است بهترین طی تمام داد. لازم میدانم این
 از زمانت وقت ساد و ساد و ساد در ساد و ساد
 قلیات کاخ و غنچه حسن و حیات مین پر شاه و طیفه شاد
 ارس تحمل نموده اید قدر دان در رضایت خود فطانت
 محمد رضا پهلوی

اولیاء ارس این فرمان را بصورت لوحه ای در آورده و در سال پنجاه و نهم افسران نصب نموده اند .
 مقابل صفحه ۸۵



چندبار از
مرك حتمی
نجات پیدا
میکند

افسرانیکه در ما، وریت کردستان بمنظور جاو گیری از عملیات استقلال طلبان کرد در مهیت سپهدرزم آرا بوده اند از رشادت و تهور او داستانهای شنیدنی نقل میکنند.

یکی از آنها تعریف میکرد و قتیکه ما فرمانده خودمانرا میدیدیم که یکه و تنهادر وسط جیب قرار گرفته و بایستی فرسنگها از میان تنگه هائیکه بوسیله کوههای مرتفع احاطه شده و تمام آن کوهها مأمن و مسکن مثنی ما جراجو میباشد عبور نماید از شدت نگرانی قدرت تکلم و منع نمودن ایشان از حرکت از ما سلب میشد. بخصوص اینکه میدانستیم پس از طی فرسنگها راههای خطرناک باید در میان جمعی قرار گیرند که عموماً مسلح و پشت با تمام مقررات کشور خود زده و جز انجام مقاصد اجانب منظوری از قیام مسلحانه ندارند.

ضمن این مسافرتها چند بار گلوله بماشین رزم آرا اصابت ولیکن خدا چون میخواست او برای خدمتگزاری بیشتری زنده بماند از آسیب مصونش میداشت.

فرمان مخصوص
شاهنشاه

رزم آرا زنده ماند برای اینکه بایران خدمت نموده زیر نظر و فرماندهی مستقیم شاهنشاه سرزمین آذربایجان را که عملاً در نتیجه اقدامات خانثانه مثنی بیوطن از مام میهن جدا شده بود باردیگر به بیگر وطن عزیز ملحق ساخته و نام ایران و ایرانیان را در نزد بیگانگان سر بلند گرداند.

در قضایای آذربایجان شب و روز زحمت کشید. بیخوابیهای بیایی را متحمل گردید. سرانجام موفق شد که تحت سرپرستی شاهنشاه جوانبخت ارتش را با آذربایجان وارد نموده و مثنی از خائنین بیگانه پرست را که بنام فرقه دموکرات نامیده میشدند متواری سازد.

شاهنشاه پس از ورود ارتش با آذربایجان در روز ۲۱ آذر فرمان مخصوصی صادر و ضمن تقدیر از زحمات ارتش خدمتگزاری رزم آرا را مورد توجه قرار میدهد.

اولیای ارتش این فرمان را بصورت لوحهای در آورده و برای یادگار در سالن پذیرائی باشگاه فسران نصب نموده اند که عکس آن در صفحه ضمیمه گراور و از نظر خوانندگان میگذرد. رزم آرا نیز پاسخی تقدیم میکند که اصل آن کلیشه و در صفحه ضمیمه دیده میشود.

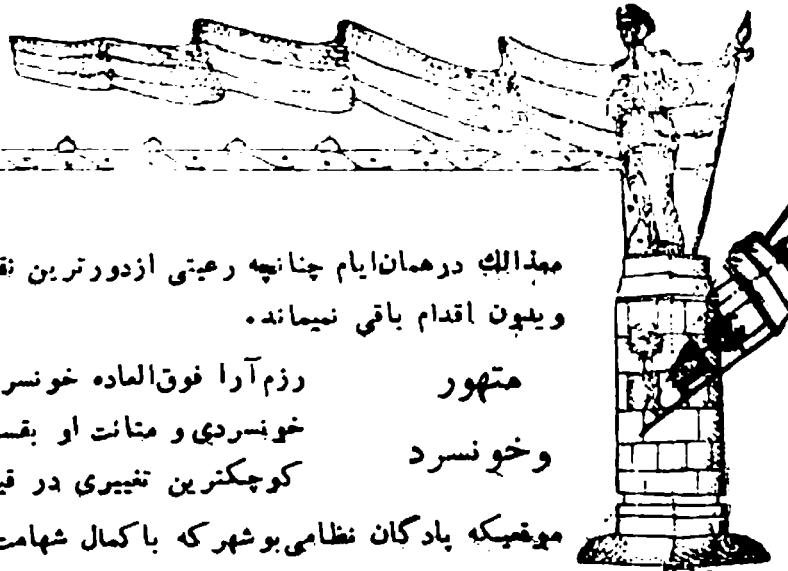
کار امروز را
برای فردا
نمیگذارد

سپهد رزم آرا عادت دارد که کار روز نه خود را ناتمام نگذارد و کسانی که با او از نزدیک همکاری میکنند اظهار مینمایند حتی یکروز هم اتفاق نپفتاده است که کار روزانه او ناتمام و برای روز بعد باقی مانده باشد.

حتی در آن ایامیکه عزیمت قوای نظامی با آذربایجان نزدیک و ترمز کز نیروی

نسبتاً مهمی در زنجان صورت میگرفت و لزوم تأمین لوازم زندگی و وسائل حرکت آنها بطرف میانه و تبریز مسائل بفرنجی بوجود میآورد که ساعات متوالی اوقات ایشان مصروف مینمود و از طرفی شرکت در جلسات مهمی که همه روزه تشکیل مییافت ساعات کار روزانه ایشان را از ۲ ساعت هم زیادتیر میساخت.





مذالك در همان ايام چنانچه رعيتى از دورترين نقطه كشور نامه ميفرستاد و تظلمى مينمود بلاجواب و بدون اقدام باقى نيمانده.

متهور و خونسرد
 رزم آرا فوق العاده خونسرد است. در مواقع بروز اتفاقات شويد غير متعصبه خونسردى و متانت او بقسمى است كه حتى نزديكترين دوست او نيتواند كوچكترين تغييرى در قبايه و سياسى احساس كند.

موضيکه پادگان نظامى بوشهر كه با كمال شهامت تا آخرين لحظه وظايف سربازى خود را انجام داده بود سقوط كرد و در نتيجه اكتشاف هواپيماى رزم آرا فوراً مستحضر گرديد با آنكه واقعيوى نبود كه او را متالم و متأثر نسازد و همچنين بى اطلاعى از سرنوشت هداى افسر و نظامى كه بدست مشى راهزن و غارتگر گرفتار شده بودند نكته اى نبود كه براى فرماندهى توليد ناراحتى نكند معذالك بهيچوجه كسى نتوانست در قبايه او كوچكترين تغييرى احساس و يا مطلبى را درك كند.

وقتيكه رنگ و روى همه پريده بود او حرارت بيشترى در خود حس ميكرد
 روز جمعه پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ يعنى روزي كه يك نفر خاين بتريك بيگانگان ميخواست ايرانى را براى هميشه داغدار نموده و بشاهنشاه يعنى بيگى از بزرگترين مقدسات ملي سوء قصد نمايد رزم آرا هنگام واقعه حضور و نهايت ويست دقيقه پس از واقعه در بیمارستان پهلوى حاضر ميشود با آنكه بر اثر عظمت اين خيانت كليبه اطرافيان منقلب بوده و حتى اراده خود را از دست داده بودند در اين ميان فقط دو نفر وجود داشتند كه تا آخرين درجه خونسردى را حفظ نموده بودند.

لولى شاهنشاه بود كه چون كوه پابرجا بوده و حتى ميكوشيدند تا اطرافيان خود را آرام سازند نفر دوم سبهد رزم آرا بود كه خونسردى را حفظ نموده و بى آنكه بروى خود بياورد كه در مغز مشغول طرح چه نقشه شومى براى كشيدن انتقام از خائنين ميباشد آرام در گوشه اى ايستاده و بهو نهايتيگه از لبان شاهنشاه جارى ميشد نگاه ميكرد.

همه رنگ و روپشان پريده بود و لولى رزم آرا در خود حرارت بيشترى حس ميكرد. او تصميم گرفته بود نمونه اى از كينه مخصوص خود را نسبت بدشمنان شاهنشاه يعنى دشمنان ملت ايران هلى سازد. با تمام اين تفصيل چند ساعت بعد كه نويستنده بر حسب تصادف او را ملاقات و خواهشى از او مينمايد در نهايت خونسردى مانند آنكه اصولاً واقعه اى اتفاق نيافته است از روى كمال علاقه در پاسخ من اظهار كرد. با نهايت ميل حاضر، صبح شنبه نيز كه بمادت معمولى رؤساي ارگان و دولتر ستاد ارتش را احضار كرد مانند گذشته ملايم و خونسرد صحبت نموده و وقتيكه صحبت از تبعيد كاشانى ميشود اظهار ميكنند كسى نيست كه با بيت الله بكويد مقام روحانيت تنهاستگى بانماز و دعا و امر بمعروف و نهى از منكر دارد نه سياست.

خانه رزم آرا در خيابان كاخ كوچه زهره واقع است. در حدود ۱۶ سال قبل از اجتهاد همایون گيلانشاه بيلغ نوره در دريال خرميلوى و در ظرف شش سال بتدریج ميرزا زد و جز اين عبارت كه مخصوص سكوت اوست ملك ديگرى ندارد.

هدا پندر گيلانشاه را
 با مرزد كه او را صاحب
 خانه كرد



وزارت جنگ

اعلیحضرت انصاری شرفرض میگاه بهایون شاهنشاهی میسر سازد
و خط مبارک که بخارین غلام شرفرضه و یزیده بود وزارت از اینکندت ازش اقدامات ناخیر غلام مورد پسند
و توجیه میگاه بهایون شاهنشاهی قسمه گرفته بزرگترین افتخار است .

ولی در مقابل مسین عزیز نسبت به شخص اعلیحضرت بهایون شاهنشاهی آنچه افسران و افراد خدمت نمایند کم
و ناخیر محسوب میگردد چه کشوری که ما را در امان مهر و محبت خود پروراند و نظر است در چنین مواقع
دشواری جان خود را شایسته ما کنیم .

غلام سببی محترم که در سایه تعلیمات و دستورات شایسته ما در این موقع تاریخی او امر مبارک اجرا
و برای نجات قطعه مهمی از کشورهنگام آری ما میام .

غلام قطع و یقین در ام تحت او امریوت شایسته مرز پرشرف های نویی نصیب ازش ایران خواهد شد .

بیت یکم آذرماه ۱۳۲۵

مصطفی کرمانی رزم آرا

خانم ایشان نیز يك خانه كوچكى دارد كه ماهيانه مبلغ هفتصد ريال اجاره داده است .
 قرض برای
 ساختمان آرامگاه
 مادر
 قمر خانم مادر رزم آرا در سال ۱۳۱۷ فوت ميکند . سپهبد چون مادرش را زياد دوست ميداشت جسد را بياغ طوطي (حضرت عبدالعظيم ع) آورده و قطعه زمين كوچكى را خريداري و دفن ميکند براي نشان دادن علاقه خود تصميم ميگيرد آرامگاهي در آنجا ساختمان کند ولي متأسفانه پول نداشت و براي حفظ آبروي خود ننيخواست است اين مطلب را علني سازد سر انجام از پدرش درخواست ميکند که براي آرامگاه مادر وجهي براي مدت يکسال قرض کند .

پدر رزم آرا از حسين کي استوان مدير روزنامه مظفر که در آنوقت معصلي بود که از اندوخته هاي تدريجي خود مبلغی کرد آورده بود مبلغ ده هزار ريال باسند ذمه براي مدت يکسال قرض نمود و ماهيانه دويست ريال منفعت مي داده است . اين جريان را حسين کي استوان شخصاً براي من تعريف کرد و ميگفت بولي را که از من گرفته بودند بصرف ساختمان مقبره رساندند و پس از يکسال رزم آرا موفق شد که اين وجه را پيدر خود پرداخته وسند را باطل سازند .

نظريه سپهبد
 شاه بخشي
 سپهبد شاه بخشي در سال ۱۳۰۶ که با درجه سرتيبي فرماندهي لشکر غرب را عهده دار بوده است در تعرفه خدمتي ياور حاجي علي رزم آرا کفيل فرماندهي فوج مختلط منصور اينطور نظر ميدهد .

قابليت نظامي - دارد

رفتار - خوب

فعاليت - خوب

اطاعت و صداقت - دارد

لياقت در کار - دارد

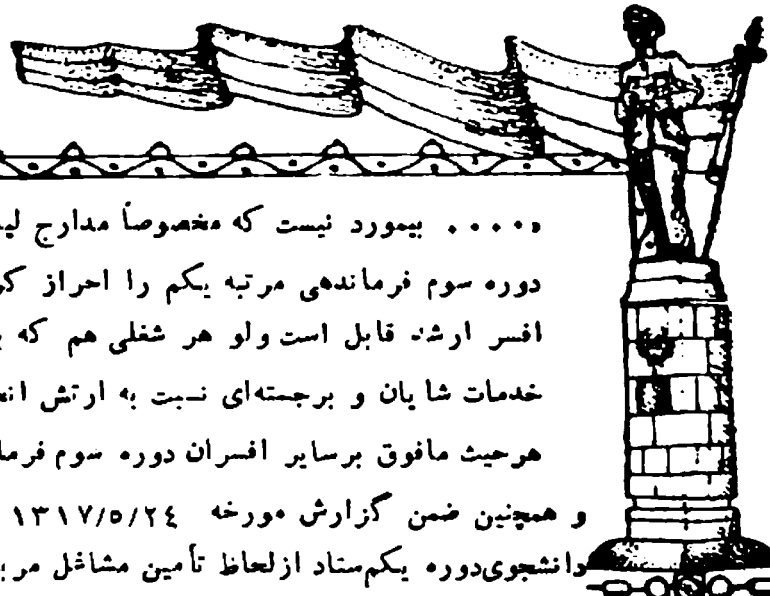
اخلاق - خوب

سپهبد اميراحمدی در سال ۱۳۰۷ تقدیرنامه زیر را برای رزم آرا
 فرماندهی هنگ منصور را عهده دار بوده است صادر ميکند :
 تقدیر ميکند
 رئيس ارکان حرب لشکر غرب

چون در نتیجه بازديدي که از افراد و دسته موزيك اعزامي از فوج منصور بمصل آمد جدیت و فعاليت فرمانده و صاحب منصبان آن فوج بخوبي مشاهده گرديد و بطوريکه انتظار داشتم . در تعليمات آنها مراقبت بمصل آمده است لذا لازم است در حکم لشکري رضایت خاطر مرا از فرمانده و صاحب منصبان فوج مزبور که در اين امر با فرمانده خود تشریک مساهي نموده درج نماييد .

۱۳۰۷/۲/۱ امير لشکر غرب اميراحمدی

سپهبد ژاندر فرانسوی مدير دروس دانشگاه جنگ ضمن نظريه مورخه
 ۱۷/۴/۲۶ که راجع بپوره سوم فرماندهي براي فرماندهي دانشگاه جنگ
 مينويسد در باره رزم اينطور اظهار نظر ميکند که عيناً در زیر نوشته ميشود:
 نظريه سپهبد
 ژاندر



..... بيمورد نيست كه مخصوصاً مدارج لياقت و شايستگي سرهنگ رزم آرا كه در دوره سوم فرماندهي مرتبه يكم را احراز كرده است مورد توجه قرار داده شود . اين افسر ارشد قابل است ولو هر شغلي هم كه به مشاراليه رجوع گردد . خدمات شايان و برجسته‌اي نسبت به ارتش انجام دهد و ميتوان گفت سرهنگ نامبرده از هرحيث مافوق بر ساير افسران دوره سوم فرماندهي محسوب ميگردد .

و همچنين ضمن گزارش مورخه ۱۳۱۷/۵/۲۴ نظريه خود راجع بمدارج لياقت . افسران دانشجوي دوره يكم ستاد از لحاظ تأمين مشاغل مربوطه استادي در دانشگاه جنگ در باره رزم آرا مطالبتي مینويسد: متن فرانسه آن كه بخط سپيد ژاندار ميباشد در صفحه ضميمه كليشه و ترجمه فارسي آن در زير نوشته ميشود :

بعقيده اينجانب سرهنگ رزم آرا نيايستي بمنزله افسر دانشجو پنداشته شود بلكه مشاراليه افسر ارشدي است كه داراي ارزش نظامي فوق العاده قريحه و ذكاوت سرشار - روحيه صحيح و منظم يك فرمانده - حائز اطلاعات كافي در رشته تكتيك و تجارب لازمه از لحاظ استعمال رسته‌هاي مختلفه در رزم ميباشد . افسر نامبرده از لحاظ اينكه ممكن شود جهت تكتيك پياده نظام بعنوان استاد فوق العاده . خوبي انتخاب گردد داراي خصائص لازمه بوده و علاوه بر اين نتيجه اسلوب صحيح عزم . راسخ و تعادل لازمه در رشته تضوات ممكن است انجام مشاغل مدير دروس دانشگاه جنگ . را نيز عهده دار گردد .

افكار او
اگر مایل باشید بر طرز فکرا و واقف شده و از عقايدش با خبر شوید بهتر ميدانم كه بيكي از نوشته هایش نظر افكننده و آنچه را كه از مغرش مي گذرد از قلمش بخوانيم .

در فروردين ۱۳۲۴ زمانيكه خانه نشين بود روزي بغانه اش رفته تقاضا كردم تا دفتر خاطراتم چند سطري بعنوان يادگار بنويسد و قتيكه دفتر را گرفت سطور زير را براي ياد بود نوشت و اکنون عين مطالب آنرا در زير استنساخ ميكنم :

همقطار عزيزم

با مطالب سودمند و نکات برجسته كه بقلم نويسندگان ممتاز و مطلعين در كتاب خاطرات شما درج شده من چه مطلبي را درج نمايم كه مقبول نظر افتاده خاطر شمارا قانع نمايد . در هر حال چون رد فرمايش شما براي من مقدور نيست لذا نکاتي چند كه ضمن ايام خدمت سر موفقيت و كاميابي دانسته ام در دفتر خاطرات شما درج و يادگار ميكنم .

- ۱ - كردار را برگفتار ترجيح دهيد .
- ۲ - در امور غير مربوطه مداخله مكن كه زبان آن بيشتراست .
- ۳ - ترديد در امور علامت توحش واضطراب و نماينده ضعف است .



وزارت جنگ
دانشگاه جنگ

Le 24 Morad 1317

Nota. - Je ne considère pas le Colonel Pazmasa - comme un Officier-étève - Officier supérieur d'exceptionnelle valeur militaire - d'une brillante intelligence - ayant l'esprit précis - clair et méthodique d'un Chef - possédant de solides connaissances tactiques et une expérience très réfléchie de l'emploi des différentes armes au combat - le Colonel Pazmasa a toutes les qualités voulues pour être un très bon professeur de tactique d'Infanterie. - Ses qualités de méthode - son caractère droit et énergique - son jugement pondéré lui permettent de remplir en outre les fonctions de Directeur des Etudes de l'Etat des Juenns

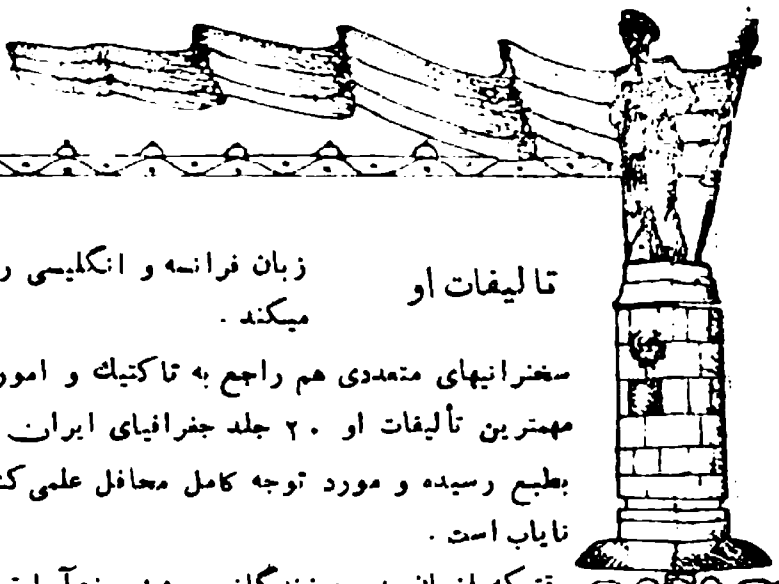
Baudra

متن فرانسه نظریه سپهبد ژاندر که بخط او در دانشگاه جنگ موجود و از روی آن این عکس برداشته شده است.

- 
- ۴ - دراموریکه مداخله میکنی با علاقمندی نظر کرده و باشهات باش.
- ۵ - در انجام وظایف دوستی و خصوصیات را مداخله مده که بضرر شما تمام خواهد شد.
- ۶ - خودپرستی بزرگترین وسیله برای سقوط شماست.
- ۷ - کامیابی در علاقمندی . بی نظری . حسن خلق و شهامت است .
- ۸ - اعتماد بی مورد به اشخاصی که آزمایش دقیق نشده وسیله برای خرابی شماست .
- ۹ - دزدی . سوء رفتار و سوء جریان در امور مرتوسین شما بدرجات از ارتکاب خود شما مهمتر است چه در صورت اول علامت ضعف و عدم رسیدگی و در صورت دوم ارتکاب شخصی است ولی در هر دو حال شما مسئول واقعی شمرده میشوید .
- ۱۰ - مداخله اغراض شخصی در امور باعث سلب اعتماد و ایمان زیر دستان و سایرین است .
- ۱۱ - اگر ضمن امور دقت ننمائید چه بسا که بدست شما اغراض دیگران در باره اشخاص بیگناه اجری و ندامت دائمی برای شما ایجاد خواهد کرد .
- ۱۲ - تادر باره اشخاص تعمق و آزمایش کامل نمائمی اظهار نظر قطعی منما .
- ۱۳ - آزمایش واقعی از دوستان و علاقمندان بخود در لحظه بر کناری خود از امور و بی نیازی آنها بخود بنما .
- ۱۴ - سعی نما در زندگی حتی الامکان بی نیاز از کمک اشخاص باشی تا رشته مودت ظاهری آنها محفوظ بماند .
- ۱۵ - تروت بقدری گرد نما که احتیاجات ضروری ترا مرتفع سازد چه تجاوز از آن ترا بمرض حرس دچار خواهد ساخت .
- ۱۶ - از تملق گویان احتراز کن چه زود اسباب دست و وسیله اجرای نظر دیگران خواهی شد
- ۱۷ - در آنچه بد گویان در باره تو میگویند دقیق شو چه بسا ضمن اغراض شخصی و اهانت معایب خود را یافته و موفق بتصحیح آن شوی .
- ۱۸ - حاضر نشو که درجه و مقام سد و مانعی بزرگ بین تو و مرتوسینت گردد چه از همکاری حیثیتی آنها محروم خواهی شد .
- ۱۹ - تکبر و نخوت علامت حماقت و وسیله عدم کامیابی است .
- ۲۰ - بمرایض زیر دستان با توجه و دقت رسیدگی نما چه بسا مواقع که ضمن قبول عرایض بموقع و حل مشکل آنها در قلوب آنها بسهولت رسوخ خواهید کرد .

۲۴/۱/۲۹ طهران

سر لشکر علی رزم آرا



تالیفات او

زبان فرانسه و انگلیسی را خوب میدانند و با روانی هر چه تمامتر صحبت میکند .

سخنرانیهای متعددی هم راجع به تاکتیک و امور مختلفه نظامی نموده که بچاپ رسیده است ولی مهمترین تالیفات او ۲۰ جلد جغرافیای ایران میباشد که از نفیسترین کتبی است که در ایران بطبع رسیده و مورد توجه کامل محافل علمی کشورهای مختلفه قرار گرفته است و نسخ آن فعلا نایاب است .

و قتیکه انسان بدوره زندگانی سپید رزم آرا توجه میکند مشاهده خواهد کرد که ژنرال تانان در اظهار نظر خود به پیچوچه اشتباه نکرده . رزم آرا همواره باعث افتخار و سر بلندی کشور خود بوده و سیر حوادث نیز تا کنون اصابت نظر این فرمانده تیزبین و با ذکاوت را بشیوت رسانیده است گفتنی درباره سپید رزم آرا بسیار است ولی صفحات این کتاب بیش از این اجازه نمیدهده اگر خوانندگان مایل باشند از مراحل خدمتی . مشاغل و پاداشهای او باخبر شوند ممکن است بجدول زیر که از پرونده کارگزینی ایشان استنساخ شده است توجه نمایند :

درجات	در آذر	۱۲۹۹	ستوان ۲
	۱/۱	۱۳۰۱	ستوان ۱
	۸/۱۲	۱۳۰۱	سروان
	۱/۱	۱۳۰۶	سرگرد
	۶/۳۱	۱۳۰۸	سرهنگ ۲
	۱/۱	۱۳۱۲	سرهنگ
	۱/۲	۱۳۱۸	سرتیپ
	۱/۱	۱۳۲۳	سرلشکر
	۱/۱	۱۳۲۷	سپهبد

مشاغل

از سال ۱۳۰۱ الی ۱۳۰۵ آجودان هنگ پیاده پهلوی - فرمانده گردان ۲ هنگ پیاده پهلوی

- ۱۳۰۶ - فرمانده هنگ منصور کرمانشاهان در لشکر غرب
- ۱۳۱۱ - فرمانده هنگ منصور و کفالت فرماندهی تیپ لرستان
- ۱۳۱۴ - کفالت فرماندهی تیپ ۲ مستقل لرستان
- ۱۳۱۴ - منتصب بستاد ارتش مامور بدانشگاه جنگ
- ۱۳۱۴ - کفالت دایره جغرافیائی ستاد ارتش .

- ۱۳۱۴ - ضمن کفالت دایره جغرافیائی ستاد ارتش کفالت امور اداره پیاده نظام
- ۱۳۱۶ - ضمن عهده داری کفالت دایره جغرافیائی ستاد ارتش معاونت مدیریت دروس دانشگاه جنگ
- ۱۳۱۶ - انتقال بدانشگاه جنگ با سمت کفالت معاونت مدیریت دروس دانشگاه جنگ



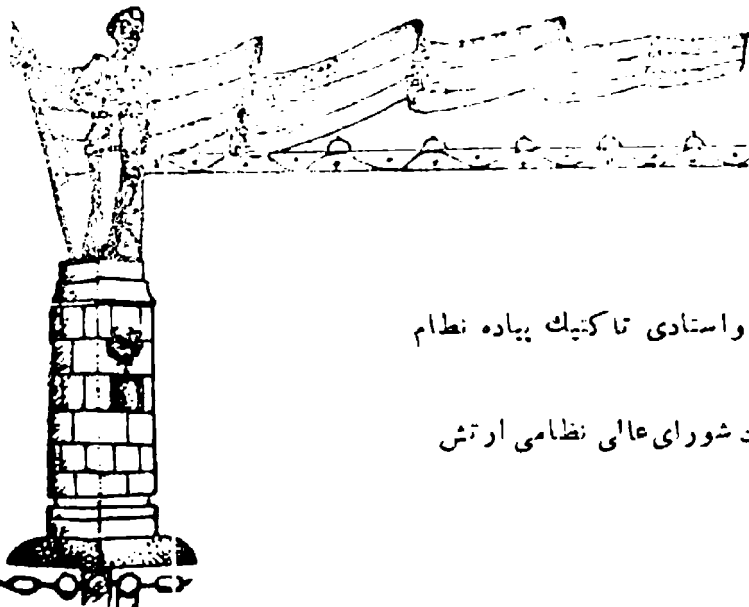
ستوان یکم رزم پآرا آبودان هنگ پهلوی در تهران



ستوان یکم رزم آرا هنگام اردو کشی بر علیه سبیتقو
کنار دریاچه رضاییه بر روی تخته سنگی نشسته و این عکس را برداشته است

مقابل صفحه ۸۶

ضمیمه کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان

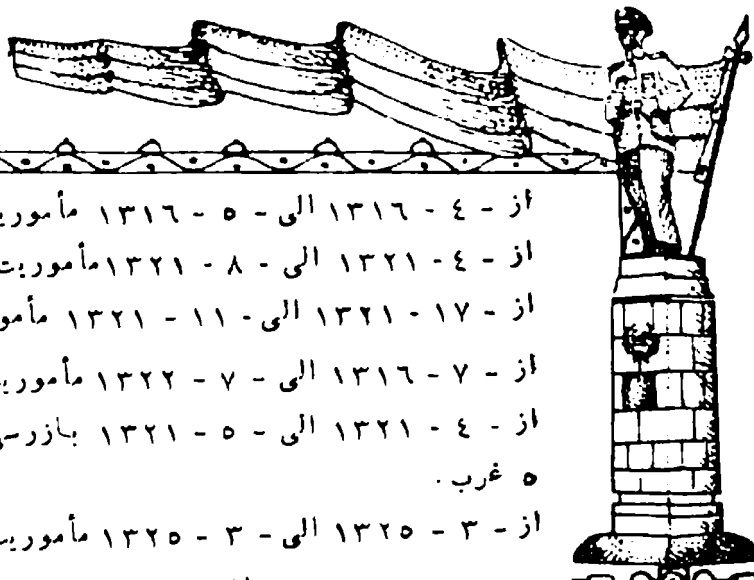


- ۱۳۱۶ - طی دوره سوم کلاس دانشگاه جنگ
- ۱۳۱۷ - کفالت مدیریت دروس دانشگاه جنگ و استادی تاکتیک پیاده نظام
- ۱۳۲۰ - کفالت فرماندهی لشکر ۱ مرکز
- ۱۳۲۱ - ضمن فرماندهی لشکر ۱ مرکز عضویت شورای عالی نظامی ارتش
- ۱۳۲۲ - فرماندهی آمادگاه تعلیماتی ارتش
- ۱۳۲۲ - ریاست ستاد ارتش
- ۱۳۲۲ - ریاست دفتر نظامی شاهنشاهی
- ۱۳۲۲ - ضمن عهده داری ریاست دفتر نظامی شاهنشاهی فرماندهی دانشکده انبری
- ۱۳۲۳ - ریاست ستاد ارتش
- ۱۳۲۴ - منتصب بوزارت جنگ
- ۱۳۲۵ - ریاست بازرسی ناحیه ۲ وزارت جنگ
- ۱۳۲۵ - ریاست ستاد ارتش

مأموریت‌های
جنگی
عملیات گیلان در مازندران بر ضد میرزا کوچک خان از خرداد ۱۳۰۰ الی اسفند ۱۳۰۰
عملیات آذربایجان بر ضد اسماعیل آقا سمیتقو از خرداد ۱۳۰۱ الی آذرماه ۱۳۰۱

از شهریورماه ۱۳۰۶ الی اردیبهشت ماه ۱۳۰۷	سرکوبی الوار لرستان
از آذرماه ۱۳۰۷ الی خرداد ۱۳۰۸	سرکوبی الوار لرستان
از آذرماه ۱۳۰۸ الی اردیبهشت ماه ۱۳۰۹	سرکوبی الوار لرستان
از مردادماه ۱۳۰۸ الی آذرماه ۱۳۰۸	سرکوبی والی پشت کوه
از دیماه ۱۳۱۰ الی فروردین ماه ۱۳۱۱	سرکوبی جعفر سلطان
از آذرماه ۱۳۱۱ الی خردادماه ۱۳۱۲	سرکوبی الوار لرستان
عملیات کردستان بر ضد استقلال طلبان کرد از خرداد ماه ۱۳۲۵ الی تیرماه ۱۳۲۵	

مأموریت های
مختلفه غیر جنگی
از ۱۵ - ۱۲ - ۱۳۰۵ الی ۱/۱۵ - ۱۳۰۶ در التزام رکاب همایونی بفریب
از ۳ - ۱۳۰۸ الی ۵ - ۱۳۰۸ مأمور اخذ مشولین ثلاث
از ۵ - ۱۳۰۸ الی ۵ - ۱۳۰۸ اصفهان و دهکرد جهت بازدید هنگ منصور
از ۳ - ۱۳۱۱ الی ۳ - ۱۳۱۱ تفتیش ولایت ثلاث حسب الامر ملوکانه
از ۴ - ۱۳۱۱ الی ۵ - ۱۳۱۱ تفتیش سلسله ودافان
از ۶ - ۱۳۱۱ الی ۶ - ۱۳۱۱ تفتیش کردستان



از - ۴ - ۱۳۱۶ - الی - ۵ - ۱۳۱۶ مأموریت کردستان حسب الامر ملوکانه
 از - ۴ - ۱۳۲۱ - الی - ۸ - ۱۳۲۱ مأموریت کردستان
 از - ۱۷ - ۱۳۲۱ - الی - ۱۱ - ۱۳۲۱ مأموریت بازرسی مناطق باختر و جنوب
 از - ۷ - ۱۳۱۶ - الی - ۷ - ۱۳۲۲ مأموریت جنوب
 از - ۴ - ۱۳۲۱ - الی - ۵ - ۱۳۲۱ بازرسی وضیعت نظامی و عشایر مناطق لشکر های ۴ و ۵ غرب .

از - ۳ - ۱۳۲۵ - الی - ۳ - ۱۳۲۵ مأموریت سقز از طریق همدان

نشانه‌ها و امتیازات نشان سپه درجه ۳ ۱۳۰۸/۱/۱۱

نشان لیاقت درجه ۳ از نوع ۱

۱۳۲۷/۱/۱

نشان لیاقت درجه ۲ از نوع ۱

۱۳۲۱/۱/۱

نشان لیاقت درجه ۱ از نوع ۱
 نشان دانش درجه ۲

۱۳۲۲/۲/۲۵

نشان افتخار درجه ۱

۲۵/۳/۲۸

نشان سپه درجه ۲

۱۳۲۵/۸/۴

نشان درجه ۱ همایون باحمایل

آذر ۱۳۲۵

نشان آذر آبادگان

۱۳۲۶/۱/۱

نشان درجه ۱ پاس

ژنرال آجودانی اعلی حضرت همایون شاهنشاهی

تشیو یقات در سال ۱۳۰۱ نظریه ابراز لیاقت و رشادت در جنگ آذربایجان

در نتیجه عملیات در روز سان گردان ۲ هنگ گارد

پهلوی .

بواسطه حسن خدمت در مدت انتصاب در لشکر ۱ مرکز .

در سال ۱۳۰۶

بپاس فداکاری و جدیت در اردو کشی لرستان و بیاس حسن خدمت در تعلیم

در سال ۱۳۰۷

افراد هنگ منصور

بپاس فداکاری و جدیت در اردو کشی لرستان .

در سال ۱۳۰۷

اظهار رضایت اعلی حضرت همایون شاهنشاهی در اورامان .

در سال ۱۳۱۰

نظریه تهیه کنفرانسهای سودمند جهت تکمیل اطلاعات افسران .

در سال ۱۳۱۶

کار ما با سپهبد رزم آرا تمام شد و میتوانیم بطرف آذربایجان حرکت کنیم

این مرد قبل از

ولی بدنیت سری هم با طاق مجاور بزنیم هر کس که از جلو اطاق سرهنگ

دیگران از کلیه

انصاری رئیس دفتر ستاد ارتش بگذرد خیال میکند کوچکترین فعالیتی در

صمیمات باخبر

این اطاق نمیشود زیرا محیط آن همیشه آرام و بی سر و صدا میباشد ولی

همیشه

این موضوع اشتباه صرف است .



سرهنک انصاری رئیس دفتر ستاد مردی ساکت بوده و از تمام اطرافیان رباست ستاد سیاسی تر میباشد.



شبهاً تا موقعیکه رئیس او مشغول کار است او هم در اطاق خود حاضر بکار میباشد چون میز اطاقش بزرگ و خودش کوچک اندام میباشد در موقع نشستن پشت میز کم میشود . اهل شوخی مطلقاً نیست و حتی پدرش با او رسمی صحبت میکنند نه تنها من و شما خوانندگان حتی مخبر دوپتر نیز که چندین بار

بملاقات او آمده نتوانسته است کوچکترین حرفی از او بیرون بکشد .

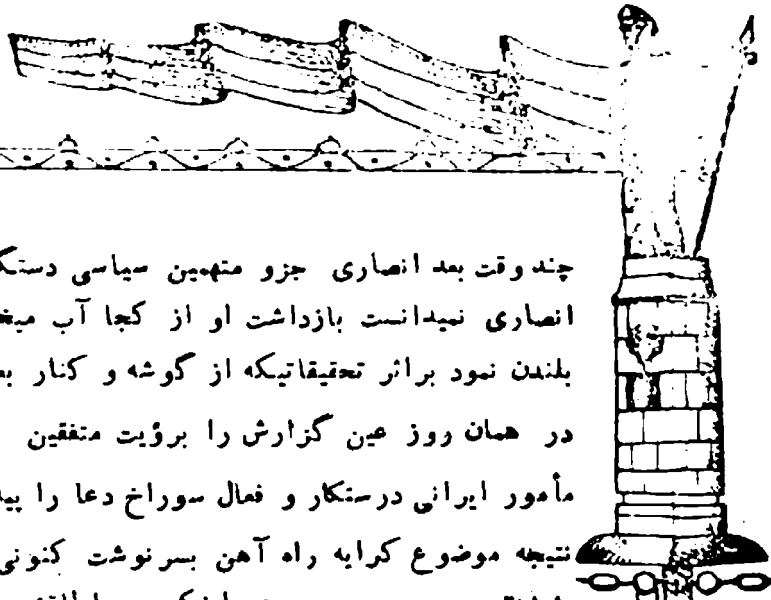
هرچه اصرار کردم شرح حالش را بگیرم راضی نشده و میگفت با آنکه دو نفر معاون و ده نفر رئیس رکن و رئیس دایره شبانه روز با ایشان در تماس میباشد شرح حال من زیاد است و آنها مقدم میباشد و از طرف دیگر اگر تو مطلبی در باره من بنویسی هر چه قسم بخورم که من نداده ام دیگران باور نمیکند

فراموش نکنید انصاری تنها کسی است که کلیه دستورات صادره را قبل از اینکه بدست صاحبانش برسد می بیند همه روزه ساعتی از وقت خود را برای تمرین ماشین نویسی صرف میکند تا بتواند نامه های محرمانه را شخصاً ماشین کند .

بصدا و آرام میباشد . دو سال و نیم است با افتخار آجردانی مخصوص شاهنشاه نایل آمده ولی هنوز واکیل آنرا نیفتکنده است .

دسته گلی که وزیر در سال ۱۳۱۶ با درجه سرگردی برآه آهن جنوب وارد میشود در طول مدت جنگ تنها کسی بود که همه روزه از آمار حقیقی ورود و خروج اسلحه ارسال متفقین برای روسها با خبر بود .

برای رسیدگی بطرز وصول کرایه از متفقین که لازمه اش کنترل وزنی اسلحهها و مهمات ارسال متفقین بود پیشنهاداتی بیکی از وزیران وقت وزارت راه میدهد که ضمن آن مصالح دولت ایران محفوظ گردیده و متفقین را جهت دادن پول کرایه بنده میافکند انصاری با پاکتی مخصوص خود بدون اینکه کوچکترین شکمی بدل را میدهد گزارش چندین صفحه ای خود را که فقط بر اثر تجارب شخصی حاصل شده بود بدست وزیر میدهد . . .



چند وقت بعد انصاری جزو متهمین سیاسی دستگیر و بزندان اراك فرستاده شد . سرهنگ انصاری نیدانست بازداشت او از کجا آب میخورد سرانجام وقتی که در رباب شاهنشاه مسافرتی بلندن نمود برائر تحقیقاتیکه از گوشه و کنار بعمل میآورد معلوم میشود که جناب آقای وزیر در همان روز عین گزارش را برویت متفقین رسانده بود و آنها چون فهمیده بودند که این مأمور ایرانی درستکار و فعال سوراخ دعا را پیدا کرده است بلافاصله بازداشتش مینمایند و در نتیجه موضوع کرایه راه آهن بسرنوشت کنونی دچار شد که همه بهتر از من میدانید .

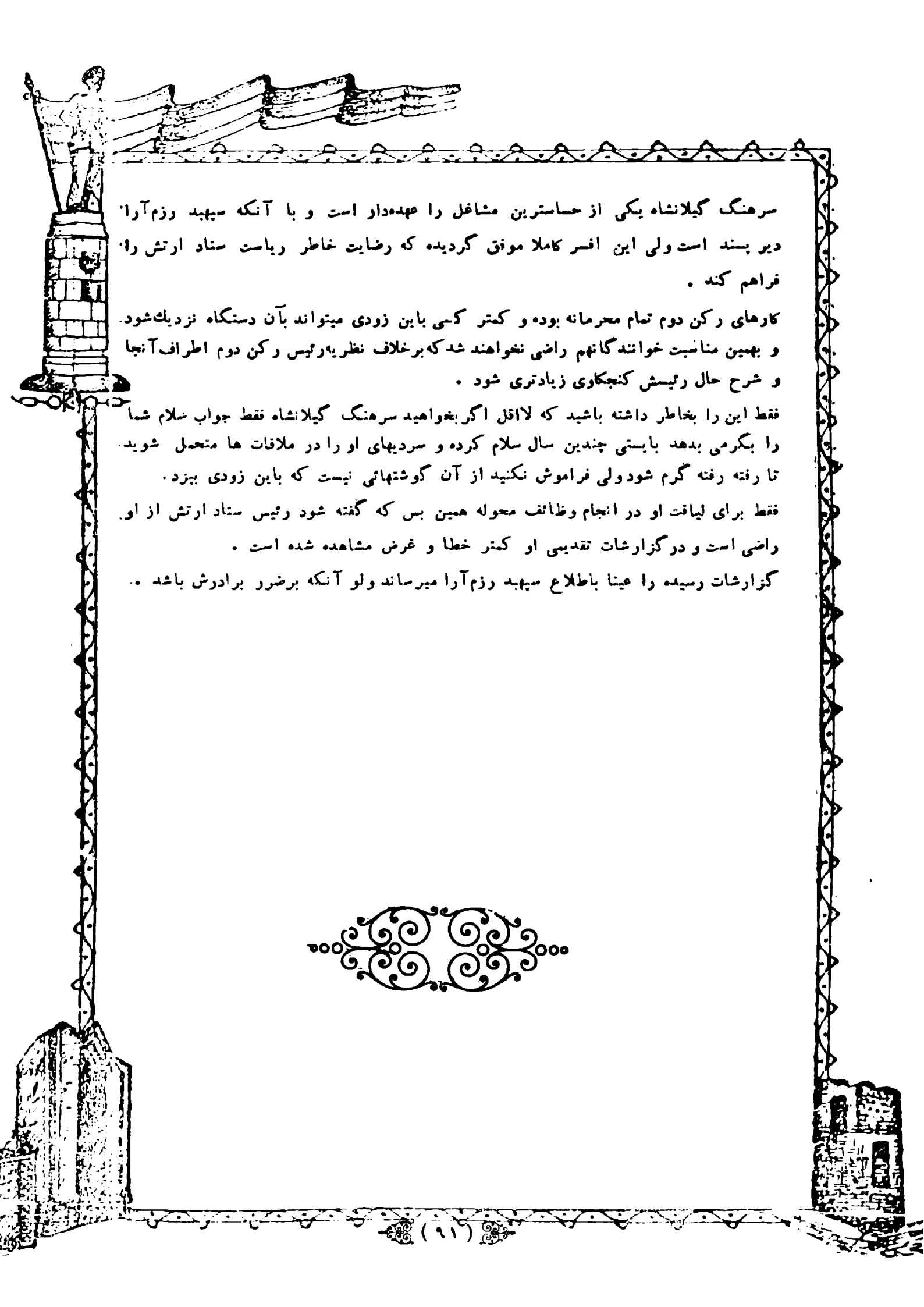
در اطاقش روزی چند کیلومتر راه پیمائی میکند
 بعضی اینکه درب اطاقش را باز نمایند با تلفن ۸۵۸۱ با او صحبت کنید اولین جمله ای که خواهید شنید این است : سلام عرض میکنم قربان مرحمتتون کم نشه ، اگر در اطاق او باشید هنگام خدا حافظی از پشت میز خود برخاسته تا در اطاق شما را بدرقه نموده شخصاً دستگیره را گرفته در را باز میکند و اگر تعداد اشخاصیکه باطاق او آمد و شد میکنند در نظر بگیرد بلاشک تصدیق خواهید کرد که سرهنگ انصاری بدین طریق روزی چندین کیلومتر راه پیمائی میکند . میل دارد همیشه گمنام باشد . و چون زن ندارد که از او بازخواست کند تا هر ساعت که کار داشته باشد بدون دردسر در اطاق خود می نشیند .

اگر ساعات توقف سرهنگ انصاری را در اطاقش بنظر آورید تعجب خواهید کرد که چرا انصاری تختخواب خود را باینجا نمیآورد .

اسم تو کجاست ؟ در سال ۱۳۲۶ برائر پشتکار و فعالیت شبانه روزی او ریاست ستاد ارتش پیشنهاد نشان برایش میکنند انصاری وقتی که پیشنهاد زیر دستش میرسد در کشوی میز خود را باز نموده و پیشنهاد را در آنجا بایگانی میکنند . موهنیکه در یکم فروردین ۱۳۲۷ اعلیحضرت همایونی طبق صورت افسران را خوانده و بدریافت نشان مقرر میفرمودند سپید رزم آرا سرهنگ انصاری که در مجلس حضور داشت اشاره ای نموده و میبرد اسم تو کجا است ؟ انصاری آهسته میگوید عرض خواهم کرد . وقتی که مراسم پایان یافت انصاری سپید میگوید من وظیفه ام را انجام میدهم و چون شما را بشخصه شناختم که تا چه حد برای وطن مفید میباشد از اینرو بنا بر میل شخصی حاضر بهمکاری با شما هستم و هیچگاه منتظر پاداش دیگر نیستم . . .

روزی که پیشنهاد فرموده بودید خودم نامه را از جریان خارج ساخته و اکنون در کشوی میز باقی است .

هنگ کیلانشاہ
 برای اینکه بطور کامل از اطرافبان حساس سپید رزم آرا باخبر شوید ناگزیر باید اسمی هم از سرهنگ بیژن کیلانشاہ رئیس رکن دوم برده شود .

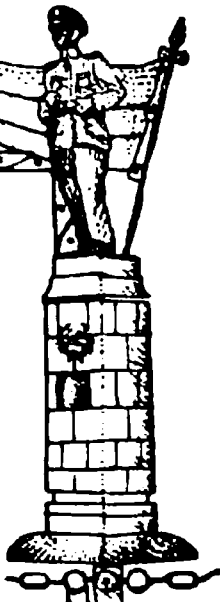
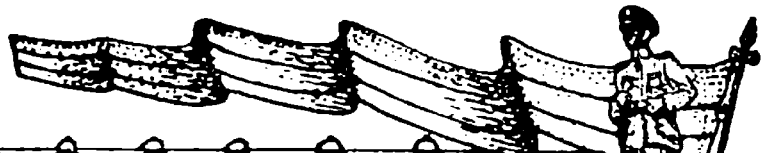


سرهنک گیلانشاه یکی از حساسترین مشاغل را عهده‌دار است و با آنکه سپهبد رزم‌آرا دیر پسند است ولی این افسر کاملاً موفق گردیده که رضایت خاطر ریاست ستاد ارتش را فراهم کند .

کارهای رکن دوم تمام محرمانه بوده و کمتر کسی باین زودی میتواند بآن دستکاه نزدیک شود و بهمین مناسبت خوانندگانهم راضی نخواهند شد که برخلاف نظریه رئیس رکن دوم اطراف آنجا و شرح حال رئیسش کنجکاوی زیادتری شود .

فقط این را بخاطر داشته باشید که لااقل اگر بخواهید سرهنک گیلانشاه فقط جواب سلام شما را بگرمی بدهد بایستی چندین سال سلام کرده و سردیهای او را در ملاقات‌ها متحمل شوید تا رفته رفته گرم شود ولی فراموش نکنید از آن گوشتهائی نیست که باین زودی بیزد . فقط برای لیاقت او در انجام وظائف محوله همین بس که گفته شود رئیس ستاد ارتش از او راضی است و در گزارشات تقدیمی او کمتر خطا و غرض مشاهده شده است . گزارشات رسیده را عیناً بااطلاع سپهبد رزم‌آرا میرساند ولو آنکه برضرر برادرش باشد .





بخش ششم

از تهران تا تبریز

کرج - قزوین - زنجان - میانه - از میانه تا تبریز

کرج = قزوین

مسافرت
مجانمی

مهندس تیمور لکستانی رفیق اداری من که اهل لکستان آذربایجان است قصد داشت طبق معمول همه ساله یکماه مرخصی خود را به زادگاه خود برود برای آنکه کرایه خود و خانواده اش را مجانمی تمام کند اتومبیلی خریداری نمود تا پس از پایان گردش با قیمت بهتری بفروشد و بدین طریق هم با اتومبیل شخصی گردش نموده و کرایه نداده و هم با این تجارت قسمتی از خرج ایام مرخصی خود را در آورده است .

او چون میدانست رفیق طهرانیش که دل داده آذربایجان میباشد آهنگ حرکت بدان سمت را ننموده ناچار آمدی دید که مرا با خود نبرد .

قرار شد روز سیزده مرداد باتفاق بست زادگاه او حرکت کنیم تا شاید ضمن راه منم دهانوده و اتومبیل با قیمت بهتری بفروش برسد .

برعکس من ، مادر عزیزم به نحسی روز سیزده معتقد است و بهمین جهت دستور داد از حرکت در روز سیزده خودداری شود . برای آنکه امر مادر اجرا گردد ساعت حرکت به ۸ بعد از ظهر همان روز موکول گشت تا بدین طریق نحسی سیزده از میان برود

بیوک سیاه رنگ رفیق من بازدن بوق آماده بودن خود را برای حرکت اعلام و عقربه های ساعت هنوز ساعت ۸/۵ بعد از ظهر را اعلام نکرده بود که از مقابل مجسمه شاهنشاه فقید در میدان ۲۴ اسفند عبور نموده وارد جاده کرج شدیم .

اولین مسافرت من با او بود برای آنکه نگویید همسفر بدی هستم از اینطرف و آنطرف برایش تعریف نموده ما تند دو طفل که برای قصه شنیدن تشنه اند گاهی او برایم داستان میگفت و زمانی که سرخ بدست من می افتاد طرف داستانهائی راست و دروغ از زبان من میشنید .

اینهم یکنوع
رشوه گرفتن
است

و قتیکه بنزین تمام میشد من میخواستم دست بچیپ نموده و اظهار وجودی کنم ولی او چون نذر کرده بود مر مجانمی بقصد برساند پیشدستی نموده بهای بنزین و روغن را میبرداخت .

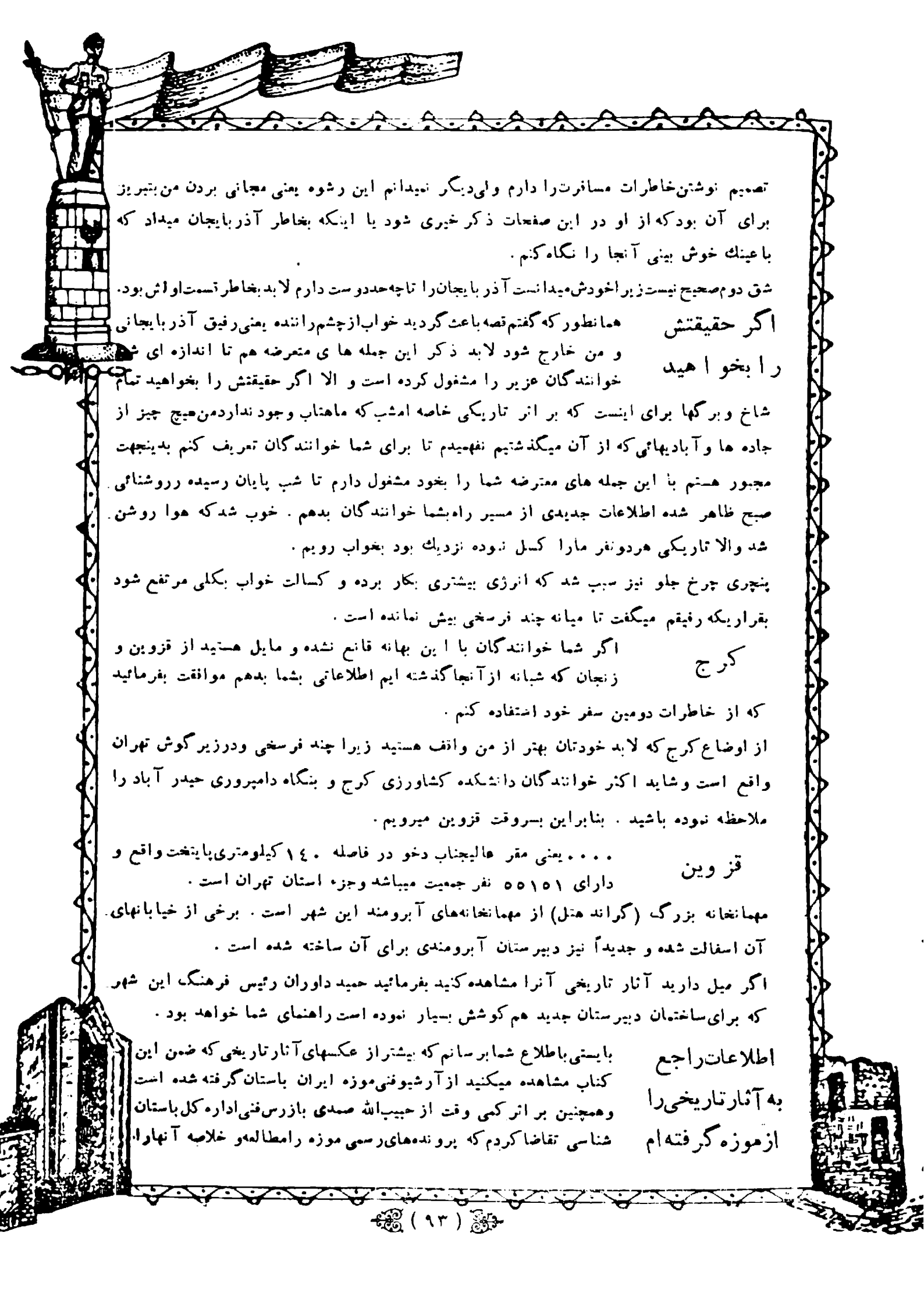
رشوه گرفتن انواع و اقسام دارد ، اینهم نوعی از آن بود ، تیه و رفهمیده بود



نشان مخصوص شهرستان قزوین
 حلقه‌ای طلائی رنگ در میان شاخه های درخت مو و خوشه کندم با پرچم
 ایران محصور گردیده - شیر و خورشید طلائی رنگ و زمینه آن آبی است -
 خوشه های کندم و زمینه آن سیاه و قره ای رنگ میباشد .

مقابل صفحه ۹۲

ضمیمه کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان



تصمیم نوشتن خاطرات مسافرت را دارم ولی دیگر نمیدانم این رشوه یعنی مجانی بردن من بتیریز برای آن بود که از او در این صفحات ذکر خبری شود یا اینکه بخاطر آذربایجان میداد که با عینک خوش بینی آنجا را نگاه کنم.

شق دوم صحیح نیست زیرا خودش میدانست آذربایجان را تا چه حد دوست دارم لابد بخاطر سمت او اش بود.

اگر حقیقتش همانطور که گفتم قصه باعث گردید خواب از چشم راننده یعنی رفیق آذربایجانی و من خارج شود لابد ذکر این جمله های متعرضه هم تا اندازه ای شاد خوانندگان عزیز را مشغول کرده است و الا اگر حقیقتش را بخواهید تمام

شاخ و برگها برای اینست که بر اثر تاریکی خاصه امشب که ماهتاب وجود ندارد من هیچ چیز از جاده ها و آبادیهای که از آن میگذشتیم نفهمیدم تا برای شما خوانندگان تعریف کنم بدینجهت مجبور هستم با این جمله های متعرضه شما را بخود مشغول دارم تا شب پایان رسیده رروشنائی صبح ظاهر شده اطلاعات جدیدی از مسیر راه شما خوانندگان بدهم. خوب شد که هوا روشن شد و الا تاریکی هر دو نفر ما را کسل نموده نزدیک بود بخواب رویم.

پنچری چرخ جلو نیز سبب شد که انرژی بیشتری بکار برده و کسالت خواب بکلی مرتفع شود بقراریکه رفیقم میگفت تا میانه چند فرسخی بیش نمانده است.

اگر شما خوانندگان با این بهانه قانع نشده و مایل هستید از قزوین و زنجان که شبانه از آنجا گذشته ایم اطلاعاتی بشما بدهم موافقت بفرمائید که از خاطرات دومین سفر خود استفاده کنم.

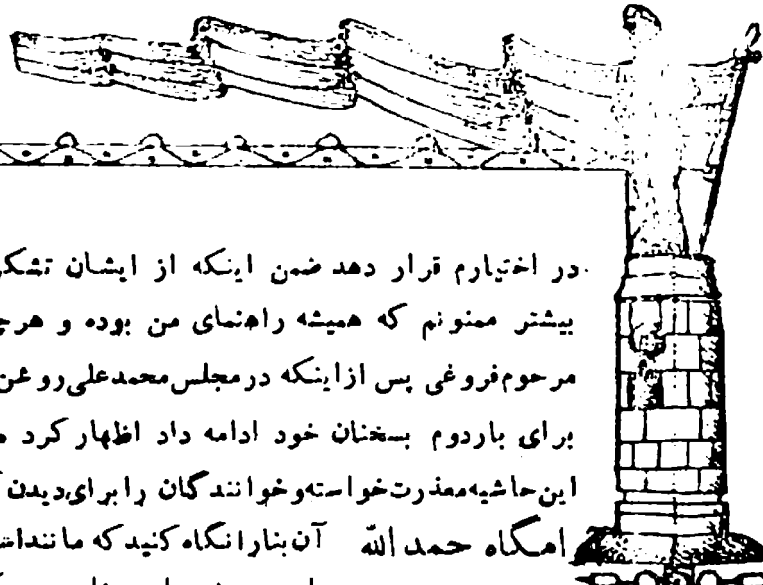
از اوضاع کرج که لابد خودتان بهتر از من واقف هستید زیرا چند فرسخی و در زیر گوش تهران واقع است و شاید اکثر خوانندگان دانشکده کشاورزی کرج و بنگاه دامپروری حیدر آباد را ملاحظه نموده باشید. بنابراین بسروقت قزوین میرویم.

قزوین یعنی مقر هالیجناب دخو در فاصله ۱۴ کیلومتری پایتخت واقع و دارای ۵۵۱۵۱ نفر جمعیت میباشد و جزء استان تهران است.

مهمانخانه بزرگ (گراند هتل) از مهمانخانه های آبرومند این شهر است. برخی از خیابانهای آن اسفالت شده و جدیداً نیز دبیرستان آبرومندی برای آن ساخته شده است. اگر میل دارید آثار تاریخی آنرا مشاهده کنید بفرمائید حمید داوران رئیس فرهنگ این شهر که برای ساختمان دبیرستان جدید هم کوشش بسیار نموده است راهنمای شما خواهد بود.

اطلاعات راجع به آثار تاریخی را از موزه گرفته ام

بایستی با اطلاع شما برسانم که بیشتر از عکسهای آثار تاریخی که ضمن این کتاب مشاهده میکنید از آرشیوفنی موزه ایران باستان گرفته شده است و همچنین بر اثر کمی وقت از حبیبالله صدی بازرسی فنی اداره کل باستان شناسی تقاضا کردم که برونده های رسمی موزه را مطالعه و خلاصه آنها را



در اختیارم قرار دهد ضمن اینکه از ایشان تشکر میکنم از سید محمد تقی مصطفوی رئیس موزه بیشتر ممنونم که همیشه راهنمای من بوده و هر چه میخواستم در اختیارم قرار میدادند .

مرحوم فروغی پس از اینکه در مجلس محمد علی روغن با سنگ بر سرش کوفته و پیهوش شد هنگامیکه برای بار دوم بستنان خود ادامه داد اظهار کرد ، جمله معترضه ای سخنانم را قطع کرد ، منم از این حاشیه معذرت خواسته و خوانندگان را برای دیدن آثار تاریخی قزوین بیشتر از این معطل نمیکنم .

امگاه حمد الله آن بنا را نگاه کنید که مانند استوانه ای میباشد که بقسمتی مخروطی شکل ختم شده است . در زیر این بنا مردی آرمیده که آثار او باعث افتخار این کشور است . او مورخ مشهور حمد الله مستوفی است و بنایی که بر روی آرامگاه او ساخته شده و عکس را در صفحه ضمیمه ملاحظه میفرمائید مربوط بدوره مغول میباشد .

مستوفی

در عمارت علی قاپو (علی قاپو) نیز از بناهای زمان شاه عباس صفوی میباشد ولی آنچه که از این بنا با اهمیت بوده و در ردیف آثار تاریخی ایران ثبت رسیده است در ورود عمارت سلطنتی علی قاپو میباشد :

در عمارت علی قاپو

شاهزاده حسین لابد شما هم مانند من این نفرین قزوینی را که در افواه منتشر است شنیده اید که میگویند «شازده حسینت بزندان شاه»

بنایی که برای آرامگاه شاهزاده حسین ساخته شده است مربوط بزمان شاه اسمعیل و شاه طهماسب اول میباشد عکسی از گنبد آنهم در صفحه ضمیمه گراور شده است .

مسجد

مسجد جامع بنوبه خود یکی از بناهای دیدنی و تاریخی شهر قزوین میباشد این مسجد عمارت از يك شبستان وسیع با گنبد است که بر شالوده يك بنای قدیمی تری در عهد خمار تاش ابن عبدالله المادی ساخته شده است .

جامع

در عهد مغول و صفویه و بالخصوص در زمان قاجاریه بناهای دیگری بر آن افزوده شده . در گوشه ای از آن بنای دیگری وجود دارد که در زمان هارون الرشید توسط شخصی بنام ذکر یا که مقیم قزوین بوده است ساخته شده . بنایی که در شبستان بزرگ بنام امیر خمار تاش ابن عبدالله الماری است دارای تاریخ ۵۰۹-۵۰۰ هجری میباشد تاریخ ایوان جلوی شبستان ۱۰۶۹ هجری است و دو لوحه بالای ایوان متملق بفتحعلیشاه قاجار و مربوط بسال ۱۳۲۸ هجری میباشد .

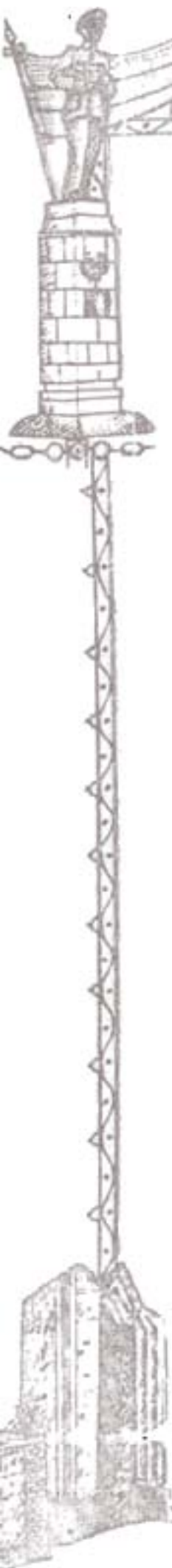
مدرسه حیدریه

یکی از مدارس قدیمی شهر قزوین مدرسه حیدریه میباشد که بنای آن متملق بدوران مغول یا سلجوقی میباشد و در اطراف بنای قدیمی مدرسه دیگری از زمان قاجاریه میباشد .

مسجد شاه

این مسجد در زمان فتحعلیشاه ساخته شده و تاریخ آن ۱۲۲۲ هجری میباشد ولی بطوریکه پرونده اداره کل باستان شناسی حکایت میکند باستان شناسان معتقدند که فتحعلیشاه این بنا را بر پایه بنای قدیمیتری ساخته است .

اگر میخواهید بر وضع کار خانجات این شهرستان واقف شوید ممکن است به آماردقیق کارخانجات مختلف که ضمیمه این کتاب است مراجعه فرمائید .



مقبره محمد الله
مستوفی
←

شاهزاده
حسین
←

مسجد خدیجه

آثار باستانی قرظین

زنجان

راه بسنه است
بایستی

صرف نظر از اینکه در گذشته نام زنجان با چاقوهای خوب و غیر قابل رقابت آن بگوش شما رسیده است بلاشک در زمان دموکراتها از مقاومت مردانه ذوالفقاری و اتباعش در برابر فرقه دموکرات باخبر شده اید .

توقف کنید

در سفر دوم هنگام مراجعت بتهران من مجبور گردیدم که در زنجان متوقف شوم .

روز پنجشنبه ۱۶ دی وقتیکه بزنجان رسیدم گفتند راه خرمدره بین منطقه قروه تا چیناد که چهار فرسخ میباشد بسته است .

مسافرین (ت.ث.ث) که منم یکی از آنها بودم از روی اجبار پیاده گردیده و هر یک بگوشه ای پناه بردند . سروان محمدعلی ناصری افسر تیپ مهاجد که برخصی میرفت و ستوان دوم وظیفه دکتر مسعود کهن که خدمت زیر پرچمش تمام شده و پس از یکسال عازم تهران بود تا از دیدار روی بدرومادر بهره مند شود . هر دو در این اتوبوس نشسته و باهم برای نخستین بار آشنا شدیم .

بیائید بخانه
ذوالفقاری

وقتیکه فهمیدیم مسافرین اتوبوسهای قبلی کلیه مسافرخانه را پر نموده اند ماسه نفر بگوشه قهوه خانه ای پناهنده شده در فکر چاره بودیم .

تصمیم گرفتیم کاری را که تا کنون نکرده ام انجام دهم یعنی بپوعده بمنزل کسی بروم برفقای جدیدی گفتم میل دارید ذوالفقاری برویم گفتند مگر میشناسی برویم

اظهار کردم علاوه بر اینکه او را نمیشناسم قیافه اش را هم ندیدم . گفتند پس چگونه برویم .

اظهار کردم ما سه نفر الساعه مستأصل هستیم ذوالفقاری که جوانتر است و جای خود دارد بخانه هر یهودی هم برویم مارا پناه میدهد .

با مداد چند سطری روی کاغذ نوشته و اطلاع دادم که اگر مایل هستید در این شب جمعه چند نفر مزاحم بهمانی نزد شما آمده و باسه نفر ناشناس آشنا شوید اطلاع دهید تا حرکت کنیم . کاغذ را بدست رهگذری داده و با وعده دریافت اسکناس ده ریالی بسمت مقصد روانه اش ساختیم .

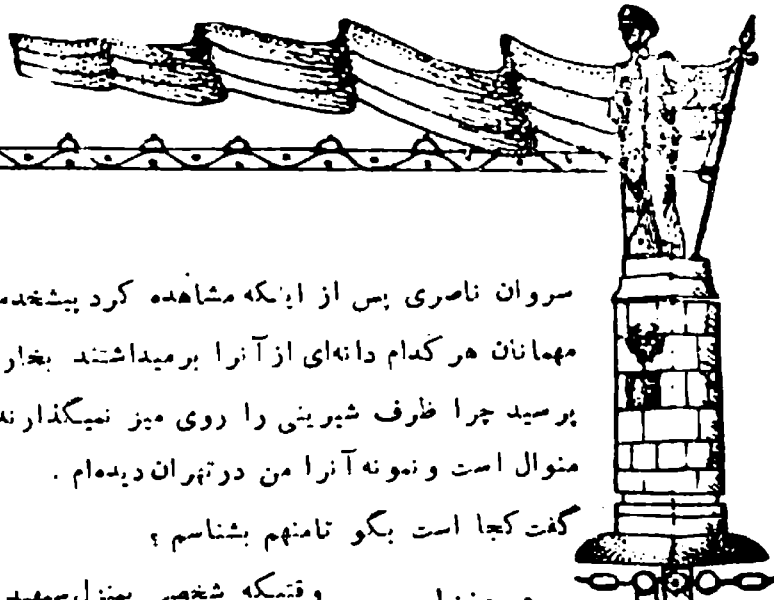
نیم ساعت منتظر شده و نزدیک بود رفقا مأیوس گردیده و بگویند تیرها شده بستگ خورده است که روشنائی زنبوری که در خیابان نمایان شد رفقا را امیدوار ساخت .

چرا ظرف
شیرینی را

رفقا چون فهمیده بودند هرچه امامزاده محترم تر باشد دخل متولی بیشتر است هر دو نفر تصمیم گرفتند ولو برای موقت هم باشد شرط ادب و احترام را بیش از آنچه که هست در باره ام میذول دارند .

روی میز
نمیگذارند

بالتبیمه سید پیشکار ذوالفقاری که عمامه مولوی بر سر داشت وقتیکه دید دو نفر افسر تا این حد احترام میکنند دارند بیشتر توجهش بسمت من بوده و با گرمی پذیرائی میکرد سید پیشکار . یگفت در جنگها بر چمدان هستم .



سروان ناصری پس از اینکه مشاهده کرد پیشخدمت شیرینی را با چائی آورده و پس از آن که مهمانان هر کدام دانه‌ای از آنرا بر میداشتند بخارج اطاق میبرد بسیار دلخور شد. ناصری از من پرسید چرا ظرف شیرینی را روی میز نمیگذارند گفتم در منازل بعضی از بزرگان عادت بر این منوال است و نمونه آنرا من در تهران دیده‌ام.

گفت کجا است بگو تا منم بشناسم؟

و قتیکه شخصی بنزل سپید امیر احمدی میرود دو نفر مستخدم بالباس رسمی تعظیمی نموده و سالن داخل میشوند.

اولی چائی را جلو گرفته و دومی در حالیکه بشقاب چینی ظرفی را جلوی شما میگذارد شیرینی را تعارف میکنند و شما هر قدر بر رو باشید در زیر نگاههای سپید امیر احمدی بیش از يك نان شیرینی بر نخواهید داشت و مستخدم بقیه شیرینی را با خود بخارج میبرد. و بدین طریق بانیم کیلوانان بیسکویت از کلیه واردین پذیرائی میشود.

در منزل
سپید امیر احمدی
از مهمان
چگونه پذیرائی
میکند

در گردش عیدکنارسالن مجلل منزل او بر روی میزی نفیس انواع شیرینی ها چیده میشود ولی بدیهی است میز در چند متری شما قرار گرفته و طبق معمول پیشخدمت‌های همیشگی اولی چائی و دومی نان بیسکویت را تعارف میکنند و هیچیک از مهمانان هم آنقدر گستاخ نیستند که برای خوردن شیرینی روی میز در سالن راه پیمائی نموده و خود را بمعدن برسانند.

و قتیکه در منزل سپید امیر احمدی آنطور پذیرائی میشود اینجا دیگر جای خود دارد از طرف دیگر از يك پیش خدمت چه انتظاری دارید.

ذوالفقاری که خودش هنوز نیامده است شاید این مرد ظرف شیرینی را از اندرون بحساب ما گرفته و برای اینکه شما مسافر هستید و میترسد بر اثر زیاده روی بیمار شوید ظرف را بیرون میبرد تا هم شما مریض نشوید و هم او سوغاتی برای زن و بچه اش ببرد ...

چون خسته هستید
مزاحم نمیشوم!

يك ساعت از ورود ما میگذشت ولی ذوالفقاری بیدایش نشد. از پیشکار سراغ او را گرفتیم چند دقیقه ای خارج شده و در مراجعت گفت حضرت سردار میفرمایند چون خسته هستید مزاحم نمیشوم صبح بیکدیگر را خواهیم دید.

پاسخ ذوالفقاری کمی برایم گران آمد و این خاطره از مغزم خطور کرد که ممکن است ذوالفقاری سه نفر را از لحاظ ترحم بغضانه خود راه داده باشد. ولی با انتظار رسیدن صبح بروی خودم.

یاوردم.

شام گسترده شده. و شام بسیار مطبوع و متنوعی صرف شد. راستم وضو بگیرم مرا به حیاط راهنمایی کردند.

در وسط حیاط حوض وسیع و گردی وجود دارد که مظهر قناتی است بنام چشمه سردار ، آب این چشمه گرم و بامجاری اختصاصی باین حوض وارد شده است .

دیدن آب گرم در وسط حیات آنهم در زمستان سرد زنجان بسیار لذت بخش بود .

مقایسه بین قالی اینجا و منزل سروان ناصری
ما را باطاق خواب راهنمایی کردند . سروان ناصری وقتیکه دید بخاری را بدون زیر برروی قالی خوب اطاق گذارده اند اظهار کرد من درمهاباد يك قالی (بیخشید گلیم است و برای اینکه بآن توهین نشود اسمش را قالی گذارده ام) ببلع دو هزار ریال خریداری نموده ام .

وقتیکه میخواستم بخاری بگذارم برای اینکه آسیبی بآن نرسد ابتدا تووروی آن پوست پهن کردم بعد حلبی گذا ردم تازه باتمام این تفا صیل وقتیکه میخواهم بخاری را آتش کنم بسیار احتیاط میکنم ولی اینجا این قالی باین خوبی باین وضع افتاده است .

صبح شد . صبحانه مانند شام آبرومند بود . خوردیم لباس پوشیدیم . و بانتظار ورود ذوالفقاری نشستیم ولی باز هم از حضرت سردار خبر نشد پیام فرستادم که خستکی مهمانان باید پیرایه های گرم شما تمام شده و مشتاق ملاقات هستیم .

حضرت سردار حمام تشریف دارند
نیمساعت بعد خبر آوردند حضرت سردار بحمام تشریف برده اند . توقف پیش از اینرا جایز ندانسته و با اشاره برفقا فهماندم که بودن در کنج قهوه خانه و بامردن از سرما دریابان بمراتب بیش از این ارزش دارد که بانتظار دیدن حضرت سردار باز هم در این خانه که بس از ۱۸ ساعت هنوز صاحبخانه بسروقت مهمان نیامده است . بمانیم .

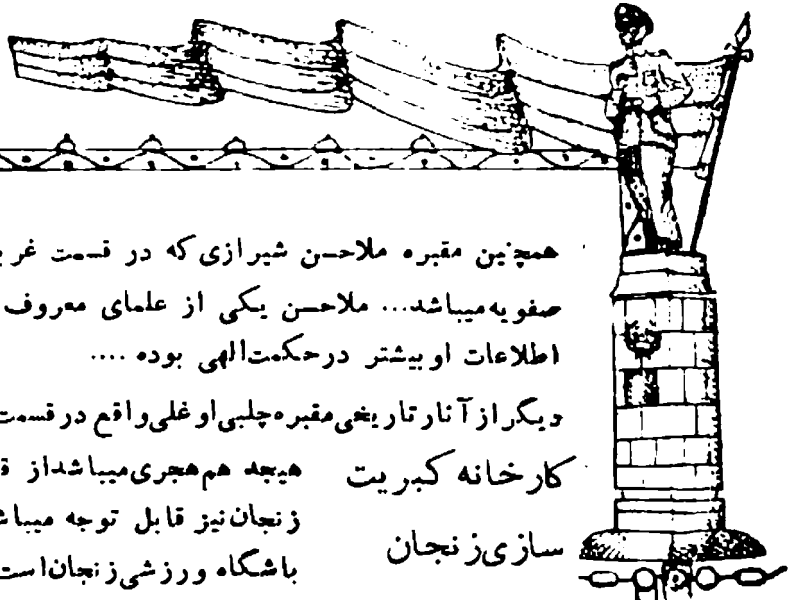
برای آنکه شرط ادب بجای آورده باشم در پشت یکی از کتابهای خاطرات سفر آذربایجان که همراه داشتم این عبارت را نوشتم :

برای یادبود خاطره شبی که در زنجان بر اثر استیصال بجهت بی مکانی بدون آشنائی قبلی باین خانه آمده و در نهایت گرمی و صفا بدون حضور صاحبخانه عزیز شام صرف شد این مجموعه جهت مطالعه با آقای ذوالفقاری که یکی از خدمتگذاران ایران میباشد تقدیم گردید .
زنجان ۲۷/۱۰/۱۷

کتاب را برروی میز گذارده و بدون آنکه ذوالفقاری را به بینم از خانه خارج شده و بقهوه خانه پناه بردم .

رفقا گفتند چانداریم گفتیم حالا که زود است برویم شهرزا تماشا کنیم وضما من چند کلانی از آثار تاریخی غنسه برای شما صحبت کنم جهت استراحت شب هم نقشه ای بفکرم رسیده است که عملی خواهم کرد .

آثار تاریخی یکی از بناهای تاریخی خمسه مقبره سلطان محمد خدا بنده البجایتودر سلطانیه خمسه میباشد که بین ۷۰۳ و ۷۱۶ هجری بنا شده است .



همچنین مقبره ملاحسن شیرازی که در قسمت غربی آبادی جدید سلطانیه واقع و مربوط به اوایل عهد صفویه میباشد... ملاحسن یکی از علمای معروف و در زمان شاه اسمعیل اول حیات داشته است . اطلاعات او بیشتر در حکمت الهی بوده

دیگر از آثار تاریخی مقبره چلبی اوغلی واقع در قسمت غربی آبادی جدید سلطانیه و مربوط به اوایل قرن کارخانه کبریت هیجده هم هجری میباشد از قسمتهای تاریخی که بگذریم کارخانه کبریت سازی زنجان نیز قابل توجه میباشد . باتفاق رفقا برای دیدن باشگاه پیر که تنها باشگاه ورزشی زنجان است رفتیم ولی متأسفانه در آن بسته بود.

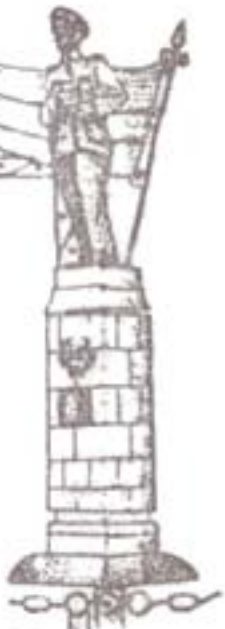
نهار صرف شد رفته رفته شب میرسید رفقا گفتند برای شب چه نقشه ای داری؟ گفتم صبر کنید خواهید فهمید . اما بشرط اینکه با قیافه جدی عمل کنید

چنانچه ضمن سطور قبل گفتم منطقه ای بطول چهار فرسخ در دو فرزند این بین راه قزوین زنجان (از قروه تا چیناد) که بنام خرم دره موسوم است اغلب در زمستانها مسدود شده و ناندانی بسیار خوبی را برای مأمورین اداره راه تشکیل میدهد . ۵۰ عمله بحمل میروند و ۵۰ نفر در حساب میگذارند . مردم بیچاره بین برف میمانند و هیچکس بفکر آنها نیست .

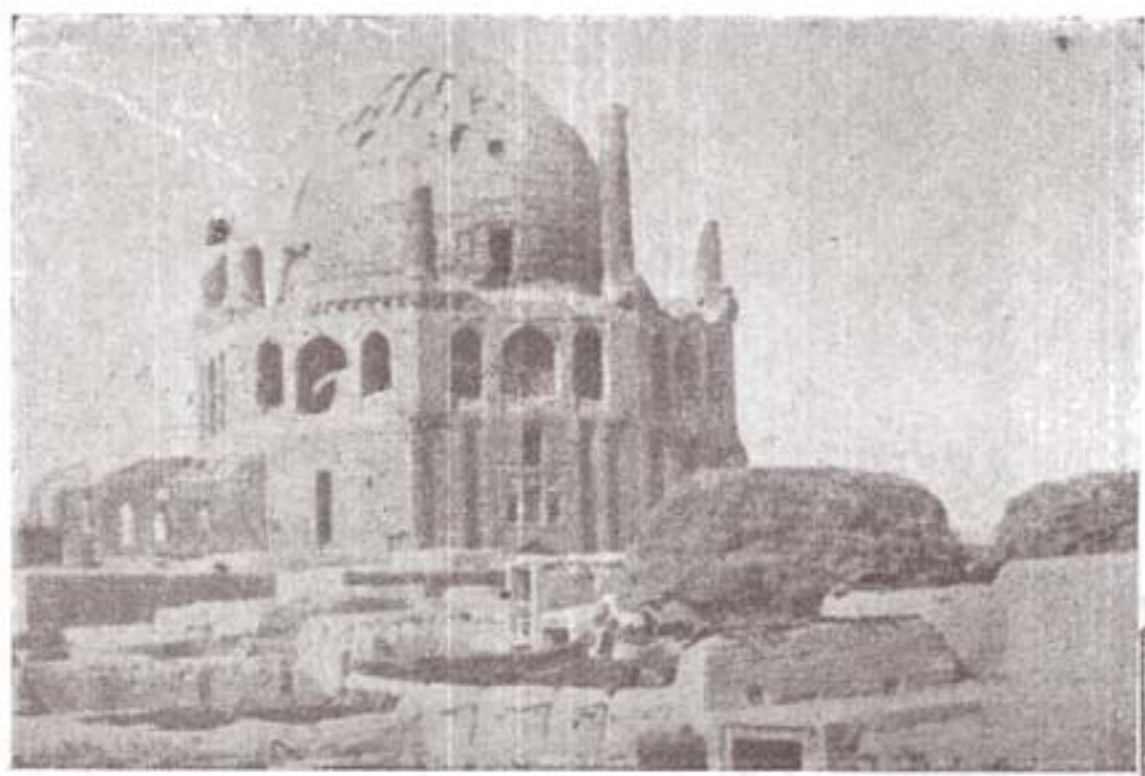
جاده باز است و اتوبوس هامشغول حرکت هستند ناگهان باد گرفته و طوری برفهای دشت را بر روی جاده میریزد که در ظرف چند دقیقه کلیه اتوبوسها از حرکت باز مانده و قدرت عقب و جلو رفتن ندارند . من در این روز چون فهمیدم در بین مسافرین که بین راه مانده اند یک نفر سروان در ظرف هشت ساعت دو فرزند هشت ساله و چهار ساله اش تلف شده اند با تلفن بسپید رزم آرا اطلاع داده و از او تقاضا کردم که مأمورین اعزام و جاده را باز کنند کلیه مسافرین که در زنجان بودند بر این موضوع واقف بوده و هر لحظه منتظر رسیدن خبر باز شدن جاده بودند . حمید گرانپایه راننده ت . ت . ت و مهدی ادهمی راننده دیگری را که در این اتوبوس بود صدا زد و گفتم . من میگویم راه باز شد تونیز بلافاصله مسافرین را صدا زده و حرکت کن بعضی اینکه ما خارج شویم تمام اتوبوسها حرکت خواهند کرد چند فرسخی که از شهر خارج شدیم میگوئیم مجدداً راه بسته شد و بایستی مراجعت کرد . ولی در مراجعت ما جلوتر از همه حرکت نموده و بزنجان وارد میشویم .

باین طریق اطاقهای مهمانخانه که قبلاً پر بود خالی شده و قبل از اینکه دیگران بشهر وارد شوند ما بهترین اطاق را انتخاب میکنیم .

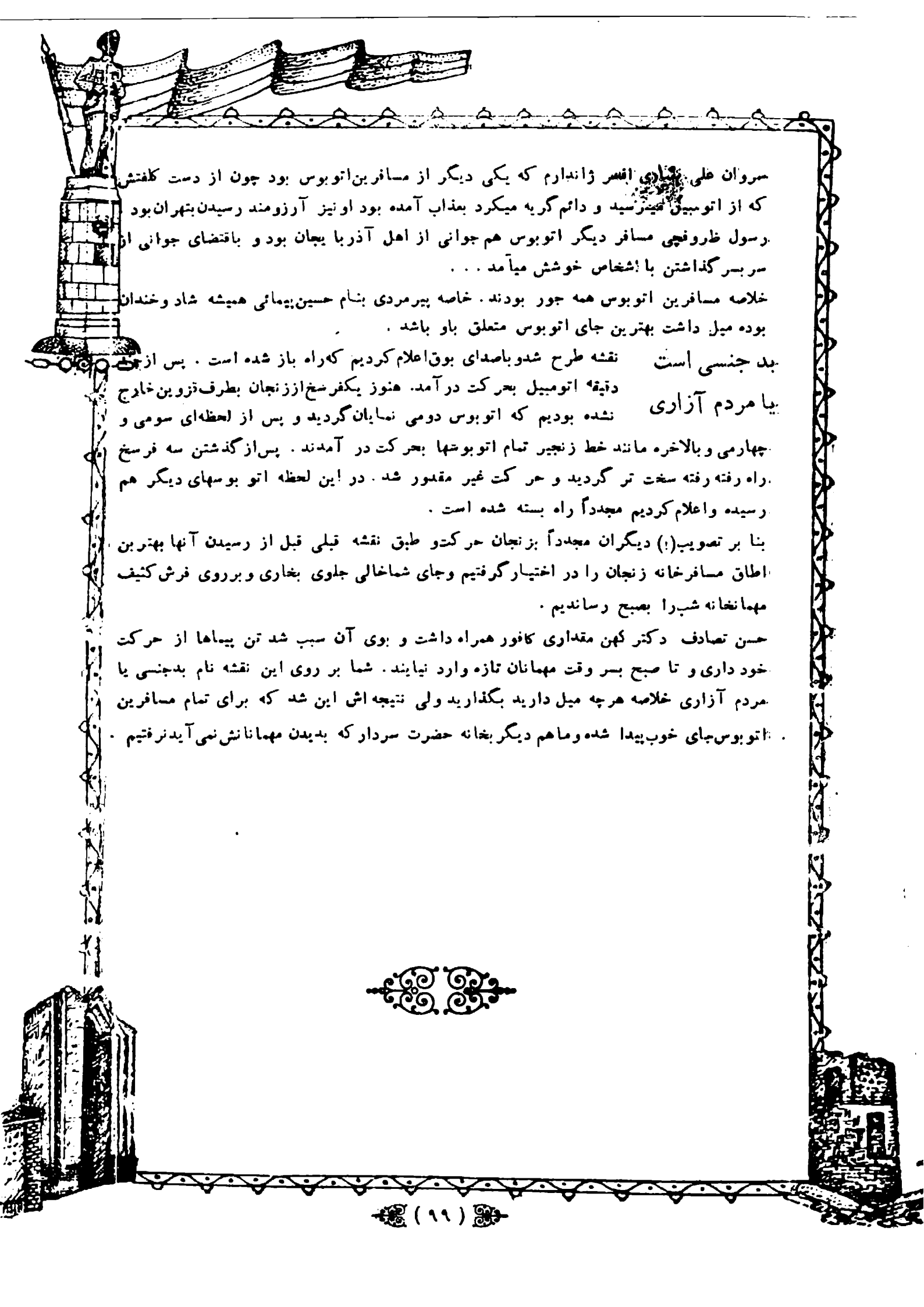
مسافرین حمید گرانپایه صرف نظر از اینکه جوان خوش اخلاق و لوطی منشی بود چون اتوبوس جدیداً با یک خانم ارمنی وصلت نموده بود بر اثر تمایل قلبی به مسر جدید خود میل داشت هر چه زودتر بطهران برسد و برعکس سایر راننده گان با قهوه خانه های وسط راه گاو بندی نداشت که هر چه مسافر را بیشتر نگاه دارد حق و حسابش زیادتیر شود .



نشان مخصوص شهر زنجان
حلقه‌ای طلایی در وسط شاخه سبز رنگ و نواد برجم ایران محصور گردیده
زمینه پائین نقره‌ای و بالا قرمز رنگ روپاه قهوه‌ای و قیچی یا چاقو نقره‌ای میباشد



مقبره سلطانیه درخمسه



سروان علی بخاری افسر ژاندارم که یکی دیگر از مسافریان اتوبوس بود چون از دست کلفتش که از اتوبوس میترسید و دائم گریه میکرد بمذاب آمده بود او نیز آرزومند رسیدن بتهران بود رسول ظروفچی مسافر دیگر اتوبوس هم جوانی از اهل آذربایجان بود و باقتضای جوانی از سر برگذاشتن با اشخاص خوش میآمد

خلاصه مسافریان اتوبوس همه جور بودند. خاصه پیرمردی بنام حسین پیمانی همیشه شاد و خندان بوده میل داشت بهترین جای اتوبوس متعلق بار باشد .

بدجنسی است نقشه طرح شد و با صدای بوق اعلام کردیم که راه باز شده است . پس از حرکت دقیقه اتومبیل بحرکت درآمد. هنوز یکفرسخ از زنجان بطرف تروین خارج نشده بودیم که اتوبوس دومی نمایان گردید و پس از لحظه ای سومی و چهارمی و بالاخره مانند خط زنجیر تمام اتوبوسها بحرکت درآمدند . پس از گذشتن سه فرسخ راه رفته رفته سخت تر گردید و حرکت غیر مقدر شد . در این لحظه اتوبوسهای دیگر هم رسیده و اعلام کردیم مجدداً راه بسته شده است . بنا بر تصویب (:) دیگران مجدداً بزنجان حرکت و طبق نقشه قبلی قبل از رسیدن آنها بهترین اطاق مسافرخانه زنجان را در اختیار گرفتیم و جای شما خالی جلوی بخاری و بر روی فرش کثیف مهمانخانه شب را بصبح رساندیم .

حسن تصادف دکتر کهن مقداری کافور همراه داشت و بوی آن سبب شد تن پیمایها از حرکت خودداری و تا صبح بسر وقت مهمانان تازه وارد نیابند . شما بر روی این نقشه نام بدجنسی یا مردم آزاری خلاصه هرچه میل دارید بگذارید ولی نتیجه اش این شد که برای تمام مسافریان اتوبوس جای خوب پیدا شده و ما هم دیگر بخانه حضرت سردار که بدیدن مهمانانش نمی آید نرفتیم .



دیانه

پل دختر
حالا که از دیدن شهر قزوین و زنجان فارغ شدیم البته اجازه دهید که
از اتوبوس پیاده گردیده ، در بیوک مشکی تیهور خان نشسته مسافرت اول
را ادامه دهیم .

نگاه کنید در افق نمایان شد . لابد فهمیدید منظور چیست
نجا در افق دور دست پل دختر نمایان است به بینید چقدر قشنگ است .
میل دارید از سابقه تاریخی آن باخبر شوید ، گوش کنید تا شرح دهم :

پل دختر در ۲۳ کیلومتری شهر میانه واقع و بر روی رودخانه قزل اوزن بنا گردیده است .
ساختمان اصلی این پل بنا بر عقیده پروفیسور پوپ مستشرق شهر مر بوط بقرن ششم هجری است
شاه عباس بزرگ آنرا ویران نمود و بعداً در قرن ۱۲ ترمیم و تعمیر گشته است . در قسمتی
از پل کتیبه ای از عهد مغول وجود دارد که خوانا نیست و ظاهراً حکایت از تعمیر آن میکند .
پروفیسور پوپ از این پل عکسی برداشته و در جلد چهارم کتاب (نگاهی بصنایع ایران)
در صفحه ۴۹۲ چاپ نموده است که من عیناً از روی آن کپی و در صفحه ضمیمه چاپ نموده ام .
دموکراتهای خائن و بی همه چیز این پل زیبا را منهدم نموده اند و عکسی از این حالت در
موقیقه کوههای اطراف پراز برف می باشد برداشته شده و در گراور قسمت قطع شده پل
بغربی نمایان است .

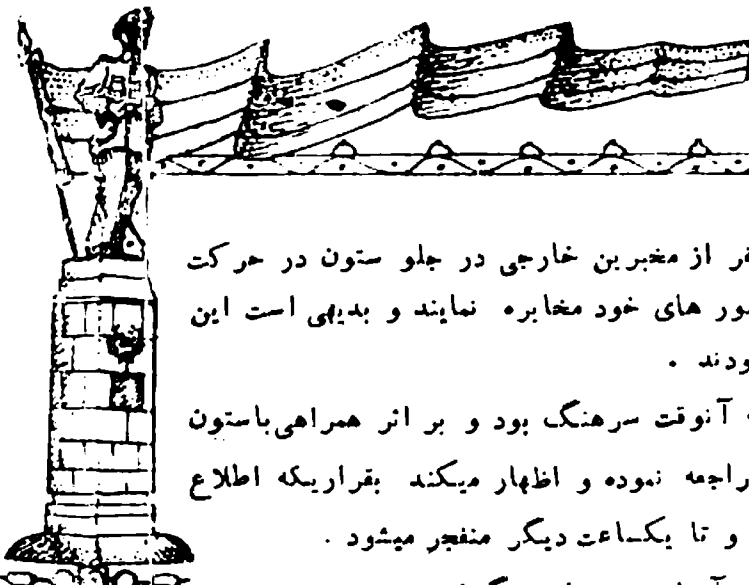
در زمان حاضر عبور و مرور از روی پل آهنی میشود که در مجاور آن ساخته شده ولی از لحاظ
جنبه تاریخی و شکل قشنگی را که این پل دارد دولت آنرا تعمیر و در زمان کنونی تعمیر آن
پایان یافت .

عقیده سپهبد
شاه بختی
در مهاباد وقتیکه پیش سپهبد شاه بختی بودم که البته شرح آن بتفصیل
ضمن صفحات بعد خواهد گذشت از پل دختر صحبت بمیان آمد یکی از
حاضرین اظهار کرد مدتی است تعمیرات پل دختر را شروع نموده اند .
شاه بختی گفت من با تعمیر آن مخالفم برسیدم چرا ، اظهار نمود بایستی پل دختر را بهمان حال
باقی گذارد تا نسل های بعد با دیدن این پل خرابه متوجه شوند که عده ای خائن بتحریرک و
کک بیگانگان دست بیکی نموده بنام قلابی فرقه دموکرات نجابمی را در آذربایجان مرتکب
و هنگام شکست نیز این پل با عظمت را از میان برده اند .

حبط سرتیپ
هاشمی
ولی چون این یادداشتها بیطرفانه نوشته میشود این قسمت را هم باید
بگویم :
وقتیکه ارتش بقصد ورود بآذربایجان بهمین صفحات میرسد متوقف میشود
تا برای حمله بدموکرات ها در میانه قوای خود راجع آوری نموده و یک باره حمله ور شود .



قرونی صوبہ ۱۹۰۰ء
ضلع کراچی اور اطراف سمرقند اور ایچان و کورستان



آلاید شما هم مانند من اطلاع دارید که چند نفر از مخبرین خارجی در جلو ستون در حرکت بودند تا جریان امر را بوسیله بیسیم برای کشور های خود مغایره نمایند و بدیهی است این مخبرین مردانی کار آزموده و همه فن حریف بودند .

یکی از مخبرین بسرتیب هاشمی فرمانده نیرو که آنوقت سرهنگ بود و بر اثر همراهی با ستون نیروی اعزامی بدرجه سرتیپی مفتخر گردید مراجعه نموده و اظهار میکند بقراریکه اطلاع دارم بل دختر از طرف دموکراتها مین گذاری و تا یکساعت دیگر منفجر میشود .

سرتیب هاشمی برای آنکه بگوید که از راهنمایی آنها مستفنی است گوش بحرف مخبر نمیدهد . هرچه معبر آمریکائی پافشاری نموده و میگوید عنقریب بل منهدم میشود او گوش نداده و اصولاً بروی بزرگواری خود نمی آورد . نفرات در جای خود باقی و سرهنگ هاشمی حتی یک قدم جلو نمی رود . در لحظه مقرره پیش بینی مخبر آمریکائی عملی و بل منفجر میشود این قضیه را مخبر آمریکائی برای من شخصاً نگفت ولی از عده زیادی شنیدم که تصور میروند بایستی باور کرد زیرا قولی است که جملگی برآندند .

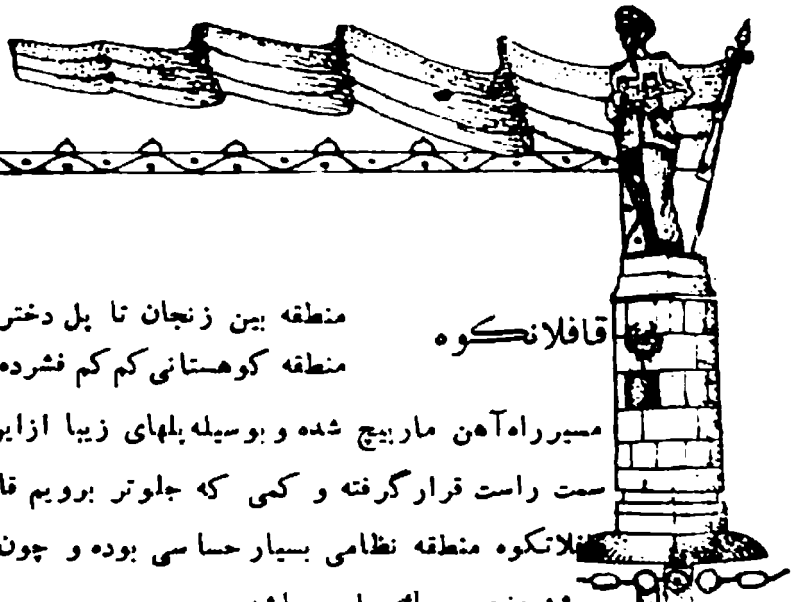
وقتی که شخص بل دختر را می بیند علاوه بر آنکه از عمل دموکراتهای خائن منزجر میگردد بلافاصله بیاد این قضیه افتاده و پیش خود میگوید اگر حقیقتاً راست باشد باید ذکر خیری به هم از سرتیب هاشمی نمود .

در سفر دوم که به تبریز رفتم و هاشمی این سطور را خواند اظهار میکرد ارتش از مدتی پیش میدانست که بل دختر مین گذاری شده است .

پرسیدم پس چرا اقدام نکردید . موانع شما چه بود . اگر اعتراض دارید بنویسید تا من صرفنظر از اجرای قانون مطبوعات بمنظور روشن شدن تاریخ بنویسم ولی او در این موقع بجای اینکه پاسخ قانع کننده ای بمن بدهد میگفت شمارا تحریک کرده اند که بر علیه من چیز بنویسید . باو گفتم من قبل از این شما را نمیشناختم و حساب خرده ای با هم نداشته و نداریم بهترین دلیلش هم این است که هرچه بنویسید ولو بر علیه من باشد در کتاب چاپ میکنم ولی تا این لحظه از طرف او هیچ نوشته ای برای اینجانب نرسیده است تا چاپ کنم .

شما اگر مانند من آذربایجان را ندیده باشید و بشما بگویند در آذربایجان یک وجب زمین بی حاصل وجود نداشته و تمام کوه و بیابان سبز و خرم شوروی بوده در هر قسمتی از آن خرمنی وجود دارد بطور قطع نمیتوانید منظره

حقیقی آنرا جلو چشم مجسم کنید .
از میانه با بنظر هر تازه وارد و قتیکه باین کوه های سبز و خرم نگاه نموده و خرمن های جمع شده یا جمع نشده رادر گوشه و کنار مشاهده میکنند بر سر خاطر خواهی همسایه عزیزان شوروی باین سر زمین واقف میشود .



قافلانکوه

منطقه بین زنجان تا پل دختر وسیع میباشد ولی از پل دختر بسمت میانه منطقه کوهستانی کم کم فشرده شده و هرچه بیشتر میرود تنگتر میشود.

مسیر راه آهن مارپیچ شده و بوسیله بله‌های زیبا از این سمت به آن سمت میرود در مسیر راه قزل‌اوزن، سمت راست قرار گرفته و کمی که جلوتر برویم قافلانکوه نمایان میشود.

قافلانکوه منطقه نظامی بسیار حساسی بوده و چون اطراف آن غیرقابل عبور میباشد راه آمدن و شد منحصر بیک جاده میباشد.

اگر روزی تبریز در خطر افتاده و مهاجمین قافلانکوه را در دست گیرند مرکز قادر بر ساندن کوچکترین کمک به تبریز نیست و اگر روزی پادگان تبریز سقوط و مهاجمی قصد حمله به تهران را داشته باشد کسی موفق است که زودتر قافلانکوه را در دست بگیرد زیرا از قافلانکوه بی‌عده جاده باز گردیده و دفاع را مشکل می‌سازد.

بعد از پل دختر گردنه قافلانکوه نمایان میشود و بلاشک تا کنون بر سرنوشت ستوان یکم، عطاءاله مجتهدی واقف شده‌اید. او در وقایع شهریور با هفده نفر ژاندارم در نهایت شجاعت و از خود گذشتگی در قله قافلانکوه دفاع نموده و تا آخرین قطره خون خود را در راه ایران، عزیز نثار نمودند.

این داستان جانفشانی که یک صفحه پر افتخار تاریخ ایران را تشکیل میدهد مفصل میباشد. من خوانندگانی را که تا کنون از جریان امر مستحضر نیستند بصفحات (۷۴۳ - ۷۶۷) یاد داشته‌ایم و وقایع شهریور خود راهنمایی میکنم. تنها از شما درخواست میکنم همانطور که من در قافلانکوه جلوی قهوه‌خانه اتومبیل را متوقف ساخته و فاتحه‌ای برای شادکامی روان این شهدای دلیر خواندم شما نیز هنگامیکه باین سطر رسیدید از ادامه قرائت دست برداشته فاتحه‌ای برای روان پاک مجتهدی و هفده نفر ژاندارم رشیدش بخوانید...

این قسمت را نیز برای تکمیل اطلاعات خوانندگانیکه جزوات وقایع شهریور:

جنازه مجتهدی

مرا خوانده‌اند مینویسم.

کیجاست؟

دایره تعاون ارتش تهیه میکنم که از جوجه هدایای جمع‌آوری شده مردم

بنای مختصری بافتخار این فرزندان رشید وطن بسازد. پس از اینکه محل میرود معلوم میشود.

دو سال قبل خانواده مجتهدی بر سر مزار شهید ناکام آمده و استخوانهای افسر رشید را بحضورت.

معصومه دع، حمل میکنند. لشکر ۳ از مرکز کسب تکلیف میکند و اخیرا دستور داده شد.

با آنکه استخوانهای شهدا از محل خارج شده است ولی باز هم به افتخار از خود گذشتگی فدکاری.

آنها بنای یادگار در همان محل ساخته شود.

لشکر فورا اقدام و در زمان حاضر در همان محل بنایی که نمونه آنرا در قسمت سراب خواهید دید ساخته شده و باین طریق رهگذری که آنرا مشاهده کند و فداکاری مجتهدی و ژاندارمه‌هایش را از خاطر بگذراند بی اختیار سرتکریم و تعظیم فرود می‌آورد .

لازم میدانم ضمن این صفحات ذکر خیری از سر لشکر طهماسبی بشود زیرا او با فعالیت که جهت ساختن جاده قانلانکوه و گردنه شبلی نموده نامی جاودانی برای خود باقی گذارده است .

مهمانخانه پس از قانلانکوه تنگه و سیمرگر دیده و جاده اتومبیل رو چند کیلومتری درخشان است
 در امتداد و مجاور مسیر راه آهن حرکت میکند .
 در نزدیکی میانه جاده اتومبیل را از زیر پل بزرگی که بنام پل میانه است یاسر گردنه گذشته و راه آهن از بالای پل عبور میکند .

پس از گذشتن از این پل شما بیانه وارد میشوید .
 میانه در ۴۵ کیلومتری پایتخت واقع است . مسافر خانه کوچکی بنام درخشان در این محل وجود دارد . صاحب آن بسیار خوشرو و مردم‌دار است . وقتی که برای صرف نهار با آنجا وارد میشوید بسیار محبت میکند ولی هنگام دادن صورت حساب با خوشروئی شما را غارت میکند .

وقتی که فهمید من با سرگرد پور مؤید رئیس شهربانی میانه آشنا هستم بسیار احترام کرد و چون دانست که میخواهم نماز بگذارم اطاق شخصی خود را در اختیارم قرار داد . حتی کفشهای راحتی مخصوص خودش را برایم آورد .

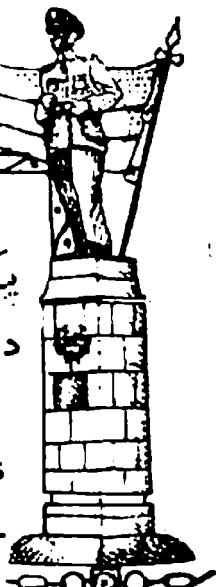
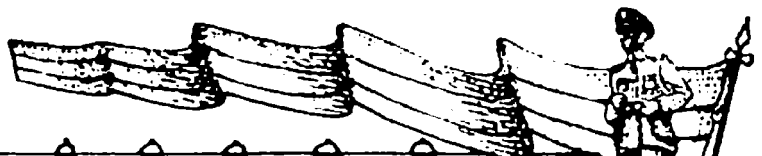
آنقدر محبت کرد که من تصور کردم خیال پول نگرفتن دارد . موقعی که صورتحساب خواستم گفت قابلی ندارد . اصرار کردیم . گفت چه میل کردید ؟
 گفتم چون غذا همراه داشتیم فقط دو پرس آش ماست کوچک با چهار عدد چائی برای من و رفقایم آوردید . چرتکه را جلوی خود گذارد و باین طریق حساب کرد .

اجرت گرم کردن غذا ۱۰ ریال

آش ماست کوچک ۲ پرس ۳۰

چائی کوچک و قند آب ۳ عدد ۱۵

خدا برکت بدهد . قابلی ندارد . مبلغ قابل توجهی نیست فقط پنجاه و پنج ریال میشود .
 قبل از اینکه معطل شده و حساب به کرایه کفش راحتی و محل نماز خواندن و حق استفاده یکساعت از صندلی برسد يك اسکناس پنجاه ریالی را بر روی میز گذارده و خارج شدیم .
 پیش خود گفتم الحمد لله مردم و معنی آشنائی با رئیس شهربانی محل را فهمیدم .



یکی از استادان دانشگاه جنگ

معتقد است
فرماندهی کند .

میانہ از لحاظ نظامی بسیار قابل اهمیت است حتی یکی از افسران عالی رتبه که استاد دانشگاه جنگ بود معتقد است که اگر روزی بخواهند حقیقتاً بر اردبیل و تبریز فرماندهی کنند بایستی پادگانی قوی در شهر میانہ بوجود آورد و در غیر این صورت تبریز هیچگاه نمیتواند برواحد نظامی اردبیل

حمله اساسی ارتش برای دفع غائله دموکراتها از همین محل شروع شد . زمان دموکراتها در این شهر ریاست شهربانی را بی نام و نشانی عهده دار میکرد که فجایع زیادی را مرتکب و اهالی میانہ هنوز بر اثر جنایتهای این مرد سوگوار میباشند که خوشبختانه در اوائل مردادماه ۱۳۲۷ بدار مجازات آویخته شد .

راه آهن

راه آهن فلان بیبانه ختم گردیده و امید است در آینده قسمت میانہ و تبریز نیز شروع شود .

تهران بتبریز طول آن فلان ۳۹ کیلومتر میباشد پس از عبور از کرج . قزوین . تاکستان خرمدره . سلطانیہ زنجان بیبانه یعنی ابتدای کیلومتر ۴۴ خاتمه مییابد .

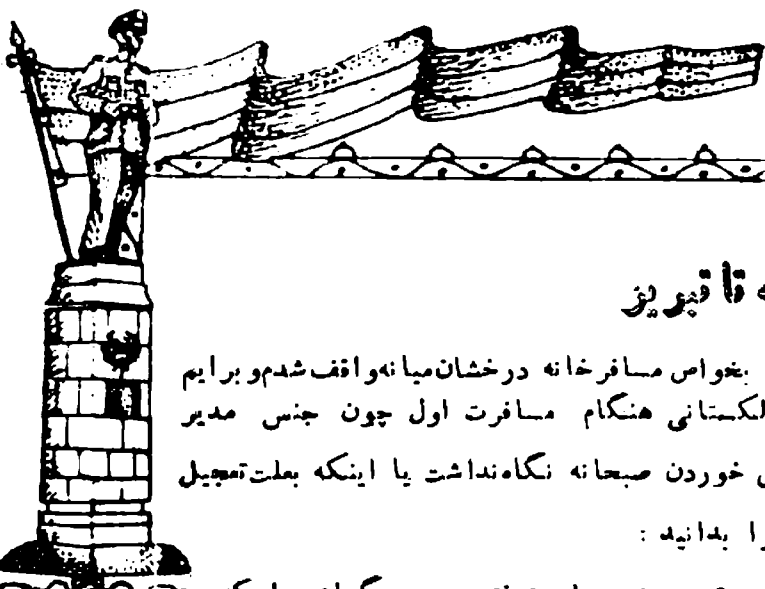
این راه آهن بنا بردستور شاهنشاه فقید در ۱۳۱۷ شروع و قرار بود خاکریزی و ساختمان آن تا تبریز در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۱ انجام پذیرد .

وزارت راه دو نظر داشت مهندس مجرب و با سابقه ای برای سرپرستی خطوط مشهد . تبریز . یزد که بنا بر اراده شاهنشاه فقید قرار بود یکمرتبه شروع گردد استخدام نماید ولی شروع جنگ دوم جهانی مانع از اجرای این امر گردید و برای ساختن بله ای بتنی راه آهن تهران و میانہ مخصوصاً قسمت زنجان ببعد از وجود مهندس سالخورده و کار آزموده سوئسی بنام مهندس (نوپاوس) استفاده گردید .

جنگ سبب گردید که سفارشات ریل ایران و سایر لوازم راه آهن بوقوع نرسد و ریل گذاری تهران تا زنجان (کیلومتر ۷۸۵ - ۳۱۴) در تاریخ ۱۹/۷/۱۲ بیبانه رسید . پس از وقایع شهریور بنا بمقتضیات جنگی متفقین راه آهن تبریز از زنجان بیبانه امتداد داده شده و در تاریخ ۱۳۲۱/۸/۱۴ بیبانه رسید .

و امیدوارم باتوجه خاص شاهنشاه وجدیت اداره راه آهن قسمت بعد آن شروع و آذربایجان یعنی قلب ایران بیبانتخت متصل گردد .

پس از آن نیز از تبریز بیازرگان ادامه داده شده و راه آهن ایران به ترکیه متصل گردد تا بطوریکه ضمن بخش مربوط با اقدامات دولت در آذربایجان متذکر گردیدم راه جدیدی برای تجارت با اروپا مفتوح گردد .



از میانه تا قیز

تصمیم با اعتصاب من در مراجعت از سفردوم بخواس مسافر خانه درخشان میانه واقف شدم و برایم معلوم نیست که مهندس لنگستانی هنگام مسافرت اول چون جنس مدیر مسافر خانه درخشان را می شناخت اتومبیل را برای خوردن صبحانه نگاه نداشت یا اینکه بعلت اتومبیل در حرکت ولی در هر صورت بدنیت جریانش را بدانید :

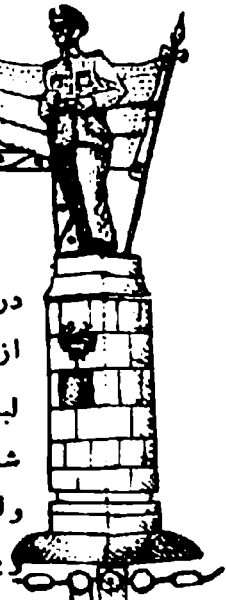
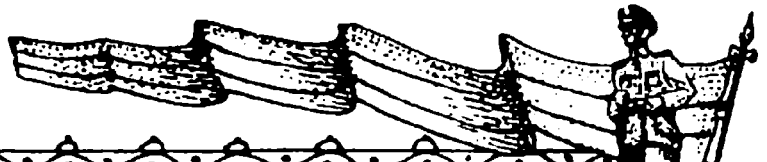
هر چه اصرار کردیم در میانه صبحانه خورده شود تیمور زیر بار نرفته من و دیگرانی را که در عقب ماشین نشسته بودند بوعده سرخرمن دلخوش نموده میگفت آبادی دیگر کرده اش بهتر است بحال که میرسیدیم معلوم میشد اینجا کرده اش خوب است ولی نانش خراب میباشد . پائین تر که میرفتیم هم کرده داشت و هم نان ولی چون ماه رمضان بود صاحب قهوه خانه بیدار نشده بود . . .

چه درد سرتان بدهم چاره را منحصر بفرد دیده در ساعت ۲ بظهر تصمیم با اعتصاب گرفتیم تیمور یکنفر و ما چهار نفر سرانجام زور ماچربید و در آبادی نه فرسخی بستان آباد اتومبیل متوقف شد. اینهم ناگفته نماند که خواهرش به تیمور تذکر داد اگر میخواهید خرج بین راه ارزان تمام شود مسکنست بول صبحانه را دیگری بپردازد این گفته برگ غیرت تیمور برخورد و با اعتصاب ما موافقت و اتومبیل را نگاه داشت

از دکتر شفق شما هم مانند من که از دکتر شفق یاد گرفته ام این قسمت را هنگام مسافرت به خاطر داشته باشید سال ۱۳۱۶ با دکتر شفق سفری بارک نمودم یاد بگیرید در قهوه خانه های بین راه او یا تخم مرغ پخته می خورد یا نیمرو و فتیکه علتش را پرسیدم اظهار کرد ظرف کثیف و غذاها مشکوک است تخم مرغ پخته بهترین غذا میباشد و اگر خواستی تنوعی حاصل شود دست بدامان نیمرو بزن زیرا جوش آمدن روغن لا اقل سبب میشود که میکروبهای ظرف کثیف را از بین برده و تا اندازه ای غذای بی خطر خورده باشی . بنا بر همین مصداق ارد نیمرو داده شد .

صبحانه بدین طریق صرف و بطرف بستان آباد حرکت کردیم . در بستان آباد که در ۵۷۲ کیلو متری تهران واقع است آب معدنی وجود دارد که برای استحمام بی اندازه نافع خاصه که برعکس سایر آبهای معدنی آذربایجان نمره هایی برای آن تخصیص داده و بالنسبه بوضع آبرومندی درآمده است .

قهوه چی
امین
پیش خود نقشه کشیده و میگفتم استحمام آب گرم بطور کامل کسالت بیخوابی را رفع میکنه ولی غافل از آنکه تیمور کت خود را ببول و باره ای اسناد که در جیبش داشته است در قهوه خانه جا گذارده و شنیدن این خبر کسالتی بر سایر کسالت ها خواهد افزود .



در يك كيلومتری بستان آباد تیمور متوجه شد که کت در تنش نیست و ناگزیر خبرزرنکی رفیقم از زبان خودش افشاء گردید .

لباس سفری که من برتن داشتم از پارچه های فرم ارتش و عبارت از يك بلوز آستین کوتاه و شلوار راسته بود .

ولی چون دوربین و پارابلوم روی آن افتاده بود در مسیر راه اغلب مرا با افسران اشتباه نموده و یکی دو جا نیز ژاندارم ها سلامی بدرقه راه نمودند . وقتی هم که سایر همسفر های من لغت جناب سرهنگ را بشوخی ولی باقیافه کاملاً جدی باسم من میافزودند نگهبانان بین راه رامچبور میکرد که نه شناسنامه خواسته و نه جواز اسلحه مرا بازرسی کنند .

به همین مناسبت خواهر رفیق من میگفت قهوه چی چون میدانند که کت متعلق به راهان جناب سرهنگ (۱) است دست درازی نخواهد کرد ولی عقیده من برعکس آنها بود : من معتقد بودم چون این قهوه خانه کنار پست ژاندارم واقع نشده بطور قطع و یقین بیول و اسناد داخل جیبهای کت کسی دست درازی نمیکند .

شما بسته بیل خودتان است . ممکن است حمل بر درستی صاحب قهوه خانه بکنید و اگر بامن یا خواهر رفیق من هم فکر میباشید باز هم مغتار هستید ولی حاصل کلام این بود و قتیکه بقهوه خانه رسیدیم کت فقط از روی صندلی برداشته شده و ببیخ آویزان شده بود .

امانت داری قهوه چی سبب شد که بدریافت يك ورقه تقدیر نامه پشت ارغوانی و مزین به تمثال شاهنشاه یعنی اسکنا س صدریالی مفتخر گردد .

هفت فرسخ راه را برای بار سوم پیموده به بستان آباد رسیدیم

از پیدا شدن کت تیمور بی اندازه خوشحال بودم زیرا اگر از بین رفته بود محققاً کاسه و کوزه سر من شکسته و همه آنها میگفتند قدمت بخشکد اگر تو باما همسفر نبودی کت گم نمیشد .

پول خرد همراه داشته باشید
استحمام در آب گرم معدنی بسیار عالی و تمیز و ۴ ساعت استراحت در اطاق بر مگس و کثیف قهوه خانه بستان آباد سبب شد که کسالت بیخوابی شب گذشته بطور کامل مرتفع گردیده و ساعت ۴/۵ بعد از ظهر بسمت تبریز حرکت کنیم .

از بستان آباد تا تبریز ۵۶ کیلومتر بیشتر نیست ولی خرابی جاده جان مسافر را بلب میرساند خاصه که چند فرسخ از جاده سنگفرش بوده علاوه بر آنکه دست اندازهای آن دل و روده برای مسافرین باقی نیکگذارد لاستیک اتو بیبل نیز بیشتر از عمر خود را در همین چند فرسخ تقدیم به مسافرین مینماید .

این قسمت را فراموش نکنید در بستان آباد یکی از اسکناسهای کوچک خود را تبدیل به پول خرد نموده در جیب حاضر داشته باشید . برای آنکه بین راه مصرف پیدا میکند .

در اواسط گردنه شبلی پیرمرد قوی هیکل ولغتی زندگانی میکند که دیدن آن شخص را بیاد مناظر قبل از تاریخ افکنده آدمهای آن زمان را بنظر میآورد .

این پیرمرد در زیر چند درخت که در معوطه کوچکی واقع شده مسکن نموده و چشم انتظار مسافرین میباشد تا وجه مختصری برای امرار معاش بدست آورد و در زمستان هم که گذارم بآن نحو افتاد پیرمرد را در آن سرمای شدید در آنجا باقی دیدم و معلوم شد تابستان و زمستان برای او فرقی نداشته و برای بدست آوردن لقمه نان مختصر همیشه در این محل باقی است .

شوفرها همه باو علاقمند هستند . نزدیک بآن محل بوق زده و منتظر میشوند ، پیرمرد عصا زنان از جای خود حرکت نموده جلوی اتومبیل میرسد .

اگر مسافرین پول ندهند راننده و شاگردش هر کدام مقرری مختصری باو میپردازند . همه معتقدند برای سلامتی و سالم گذشتن از گردنه بایستی چند ریالی نثار این پیرمرد خوش بینه نمود .

باسمج بیچ و خم گردنه های شبلی که عیناً مانند ازدهانی است که در اطراف محوری حلقه زده بیننده را باین فکر میاندازد که سر لشکر طهماسبی در آن موقع بانیودن وسیله برای درست نمودن این جاده تاجه حد خون دل خورده است .

پس از گردنه شبلی رفته رفته منطقه سبز و خرمی نمودار گردیده و خیابانی پر درخت و بسیار مصفا ظاهر میشود . این آبادی سبز و خرم باسماج میباشد که در ۱۷ کیلو متری شهر تبریز واقع است اگر فصل خیار بود حتماً خریداری کنید زیرا در تمام آذربایجان خیاری باین خوبی نخواهید دید .

ساعت ۶/۵ بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۴ مرداد ۱۳۲۷ بیوک سیاه رنگ رفیق من در حالیکه گلگیر سمت راستش نزدیک شهر تبریز باگاری اصابت نموده و فرورفته بود به تبریز وارد شد . اطاق شماره ۴ مهمانخانه جهان نما در اختیار من قرار گرفت . خیال میکردم چند روزی باید در این شهر متوقف شوم .

ولی چون معلوم شد سپهبد شاه بغتی برای افتتاح مجسمه شاهنشاه برضائیه رفته است شبانه بوسیله تلگراف ورود خود را بایشان اطلاع داده تصمیم گرفته ام صبح بسمت رضائیه حرکت کنم .

حالا که شما خواننده گان دانستید بایستی صبح حرکت کنم لابد اجازه میدهید راجع بتبریز سخنی نگفته و در مراجعت که بلا شك چند روزی توقف خواهم کرد در اطراف آن باشم صحبت کنم .

شب بشما خوش تاصبح خدا حافظ



بخش هشتم

رضایه از دریچه چشم نویسنده

تاریخچه نخستین راه آهن ایران. دریاچه رضایه و کشتیرانی آن. مراسم مجسمه شاهنشاه. وضعیت جغرافیایی آذربایجان باختری. رضایه و اوضاع اجتماعی آن. لشکر و

تاریخچه نخستین راه آهن ایران

از کدام راه‌های لید برای رفتن برضایه چهارراه وجود دارد :

اول از طریق هوا .

برویم

دوم بوسیله راه آهن از تبریز بشرفخانه و باکشتی از شرفخانه بکلمانخانه

(سواحل دریاچه رضایه) .

راه سوم از طریق خوی و شاهپور .

راه چهارم از طریق میاندوآب و مهاباد .

انتخاب باشما . از کدام راه مایلید ؟ بگوئید تا حرکت کنیم ،

اگر با اختیار من بگذارید چون امروز روز جمعه بوده و ترن حرکت میکند بهترین وسیله راه آهن است

بسیار خوب . حالا که موافقت کردید خواهش میکنم درشکه نشسته بایستگاه برویم .

لابد میل دارید اطلاعاتی از این راه آهن که نخستین راه آهن ایران است بشما داده شود .

قرار داد و وثوق الدوله با

موقعیکه طبق قرارداد بوتسدام راه آهن تهران بخانقین در دست اقدام بود و از طرفی شرکت نقشه برداری در ایران ، خود را برای تهیه نقشه های

راه آهن سرتاسری آماده میساخت حسن وثوق الدوله وزیر امور خارجه بانک استقراضی

وقت ایران با بانک استقراضی روسیه در تاریخ ۲۴ ژانویه ۱۹۱۳ (۲۸ صفر ۱۳۳۱ هجری) در شهر تهران قراردادی منعقد و موافقت شد که راه آهن آذربایجان در دنباله راه آهن قفقاز با همان مختصات ساخته و امتداد داده شود .

امضاء کنندگان این قرارداد وثوق الدوله نمایندگان دولت ایران و مهندس . س . بودگوسکی نماینده بانک استقراضی بوده است .

چون طبق ماده ۱ قرارداد بانک استقراضی حق داشت که حقوق خود را بشرکتی که طبق قوانین بازرگانی روسیه تأسیس شده باشد واگذار نماید . امتیاز خود را (به شرکت راه شوسه جلفا تبریز) واگذار و اسم آن (به شرکت راه آهن تبریز بجلفا) مبدل گردید .



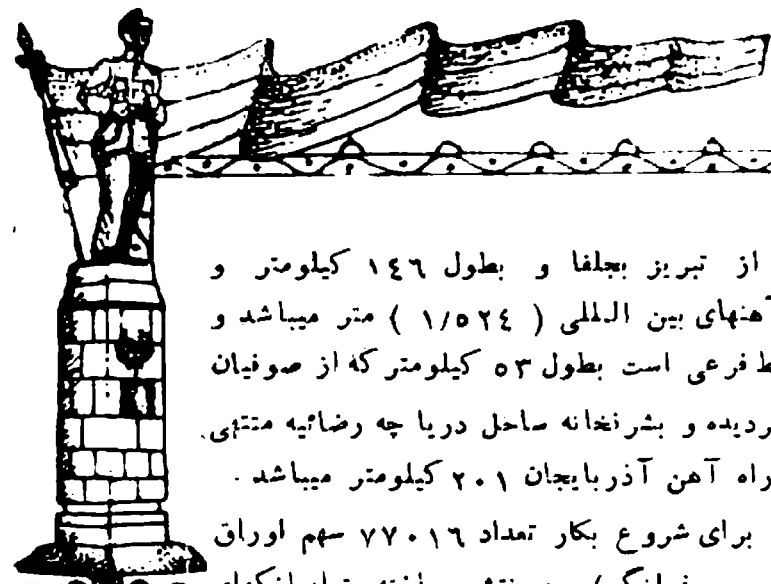
نشان مخصوص شهرستان روضبه
 حلقه طلائی در وسط شاخه‌های سبز قرار گرفته. تاج برنگ طلائی نقره‌ای و جواهرات قرمز رنگ.
 منلت وسط نقره‌ای و طرفین آن سیاه رنگ میباشد



منظره ایستگاه بام در راه آهن تبریز

مقابل صفحه ۱۰۸

مجموعه کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان



تسأسیس شرکت

خط اصلی این راه آهن از تبریز بجلفا و بطول ۱۴۶ کیلومتر و عرض آن بر خلاف راه آهنهای بین المللی (۱/۵۲۴) متر میباشد و علاوه بر این دارای يك خط فرعی است بطول ۵۳ کیلومتر که از صوفیان در فاصله ۱۱۶ کیلومتری خط اصلی شروع گردیده و بشرنخانه ساحل دریاچه رضائیه منتهی میگردد و بدین طریق مجموع خط اصلی و فرعی راه آهن آذربایجان ۲۰۱ کیلومتر میباشد . دولت روسیه در تاریخ ۲۷ ماه مه سال ۱۹۱۳ برای شروع بکار تعداد ۷۷۰۱۶ سهم اوراق بهادار که هر سهم آن ۱۸۷۱۵ روبل طلا (معادل ۵۰ فرانک) بود منتشر ساخته بتمام بانکهای فرانسه تعهد کتبی سپرد . بانکهای مربوطه هم این بول را در اختیار گذارده و برای آن ۰/۵ منفعت قابل گردیدند

رئیس این شرکت (مهندس استانیسلاس کورسکی) یکی از اعضاء عالیرتبه وزارت دارائی روسیه بوده و تمام کارهای مقاطعه کاری زیر نظر او اداره گردید و مجموعاً بالغ بر ۶۹۰۲۰۰ روبل (۱) برای ساختمان راه شوسه جلفا ب تبریز مصرف گردیده و حد متوسط بر ای هر کیلومتر ۷۵۰۵۶ روبل طلا هزینه تعلق گرفته است .

وقفه در کار

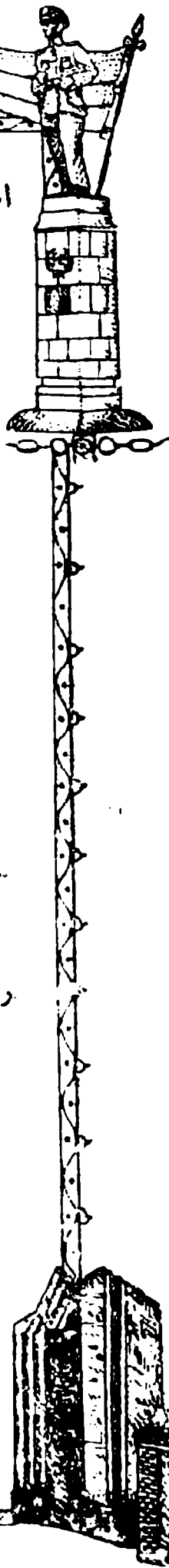
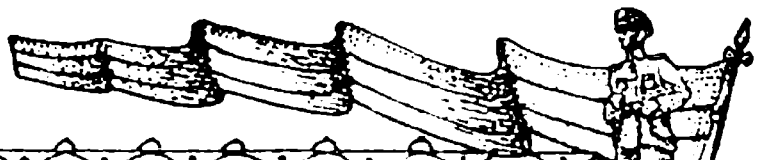
نقشه برداری این راه بین تابستان نا آخر پاییز ۱۹۱۳ انجام و دو ماه قبل از جنگ بین المللی اول (مه ۱۹۱۴) ساختمان آن شروع میشود . پس از اینکه نیروی ترک وارد آذربایجان (دسامبر ۱۹۱۴) و در پی آن بتبریز (ژانویه ۱۹۱۵) وارد میشوند راه آهن را تا مرند اشغال و دولت روسیه ناگزیر میشود که کارمندان تبعه خود را بروسیه مراجعت دهد .

سرانجام پس از چند زدو خورد شدید که بین سربازان روس و ترک بعمل میآید ترکها عقب نشینی و مجدداً شهر تبریز از طرف نیروی روس اشغال میگردد (اواخر ماه مارس ۱۹۱۵) باردیگر شروع بساختن راه آهن و ترمیم خرابیهای وارده از طرف ارتش ترک مینمایند .

آئین کشایش

در ماه اوت ۱۹۱۵ بفرماندهی نیروی روس دستور داده میشود که در ظرف چهار ماه راه آهن بایستی بساحل دریاچه رضائیه متصل گردد . سرانجام ده روز قبل از موعد راه آهن جلفا بساحل شرفخانه رسید سپس ریل گذاری بطرف تبریز شروع و در ۲۱ فوریه سال ۱۹۱۵ قطار وارد تبریز میگردد . آئین کشایش راه آهن آذربایجان با تشریفات بسیار مجللی با حضور ولیعهد ایران و سرتیپ (یانوسکوویچ) در تاریخ ششم ماه ۱۹۱۶ عملی میگردد .

۱ - قیمت هر روبل مساوی با ۵۷/۱۴۵۷۰ دلار قدیم و ۱۸۷۱۲۲/۰ دلار امروزی و با تطبیق بیول ایران هر ده ریال معادل ۱/۷۵ روبل طلا در آن زمان تعیین شده .



اشغال آذربایجان از طرف دولت عثمانی

بعد از اینکه این راه آهن افتتاح میشود رو سها مشغول اتصال راه آهن نظامی جلفا بیاکو در طول رود ارس میشوند . ولی در همین موقع انقلاب کبیر روسیه آغاز و در ماه اکتبر نیروی تزاری آذربایجان را تخلیه میکند

در ماه مه ۱۹۱۸ نیروی ترک خود را بدریاچه رضائیه رسانده و تصمیم حمله بگلما نغانه را میگیرند . کشتی (آناطول ترسکینسکی) که در این بندر لنگر انداخته بود فوراً بسمت شرفغانه رهسپار میشود ولی چون ترکها قبلاً آن بندر را متصرف شده بودند قبل از ورود زیر آتش توپخانه قرار گرفته کشتی سوراخ و رانده اش کشته میشود .

نیروی ترک اناتیه کشتی را غارت نموده و عموم مسافرین آنرا کشته و جسدشان را بدریا میافکنند پس از اینکه ترکها کلیه آذربایجان را اشغال میکنند کارمندان روسی راه آهن فرار اختیار میکنند دسته ای از راه اردبیل حرکت میکنند که ضمن راه گرفتار سارقین مسلح گردیده و عموماً زخمی و غارت میشوند .

دسته ای دیگر از راه زنجان و قزوین متواری میگردند که عموماً مبتلا به وبا شده و از بین میروند و با توجه بضرر المثل عامیانه ، یکی مردویکی مردار شد . دیگری بغضب الهی گرفتار شده عموم کارمندان روسی راه آهن ایران بنا بروایتی که (مهندس آناطول ترسینسکی) (در کتابیکه بنا سبت بیستمین سال تأسیس راه آهن ایران منتشر شده است) میکنند از بین میروند

ارتش عثمانی بیشتر از لوازم راه آهن را بدریاچه رضائیه ریخته و کشتیها را غرق میکنند حتی تراورس های چوبی و پرونده های اداری در زمستان آنسال برای گرم کردن بخاری سربازان بکار میرود .

راه آهن بار دیگر سرانجام پس از پایان جنگ بین المللی اول و شکست دولت عثمانی در ۱۹ ژانویه ۱۹۱۹ بوسیله نامه ای که از طرف دولت بقنسولگری ایران در تفلیس نوشته شده بود از سر مهندس راه آهن آذربایجان برای تعمیر و مرمت راه آهن دعوت میشود .

پس از حمله عثمانیها از کلیه اناتیه و لوازم راه آهن تنها یک دستگاہ لکوموتیو کهنه و فرسوده چهل و چهار ساله و دودستگاہ لکوموتیو بزرگ و چند دستگاہ واگن تجارتی باقی مانده بود . راه آهن آذربایجان بار دیگر زیر نظر مهندس اناتول ترسینسکی تعمیر و بکار افتاد .

پس از پایان انقلاب کبیر روسیه و پیدایش دولت اتحاد جماهیر شوروی راه آهن و متعلقات آن طبق قرارداد ماه فوریه سال ۱۹۲۱ میلادی بدولت ایران واگذار میشود

رضائیه زیر نظر اداره ایرانی بنام (راه آهن و کشتیرانی آذربایجان) اداره میشود . وقتیکه شما تصمیم حرکت بر رضائیه را گرفته و از باجه راه آهن بخواید بلیط خریداری کنید باجه فروش قیمت بلیط ترن و کشتی را بکجا از شما گرفته و بلیط صادر میکند .

مراسم افتتاح مجسمه شاهنشاه

شاه بختی

معرفی

میکند

ساعت هفت صبح بقصد دیدن سپهبد شاه بختی بطرف عمارت فرمانداری حرکت کردم نخستین برخورد من با او صبح روز پنجم شهریور ۱۳۲۰ اتفاق افتاد که هنوز چند روز پیش از عمر افسری من نگذشته بود. هنگام معرفی افسران جدید در اهواز سخنرانی در مقابل او ایراد نمودم. تا زمانیکه در اهواز بود

یکی دو ملاقات دیگر بین من و اودست داد و پس از آن روز قریب بهفت سال بود یکدیگر را ندیده بودیم. بمحض اینکه مرا دید صورتی را بوسیده در حالیکه اشک گرد چشمش حلقه زده بود روی خود را به امیر نصرت اسکندری نماینده مجلس که در اطاق نشسته بود نموده گفت آقای امیر نصرت خلیلی رفیق روز سختی من است که پس از هفت سال امروز اورا می بینم. وقتیکه فهمیدم بتبویز آمده و عازم اینجا است با ندازه ای خوشوقت شدم که امروز صبح بنصورت اینک هنوز برضایه وارد نشده هوا ایما برای آوردن او فرستاده ام.

خلیلی در آنروز تاریخی شهر بوز برای افسران من نطق کرد و در این روز تاریخی نیز بایستی در برابر مجسمه شاهنشاه برای آذربایجان سخنرانی نماید.

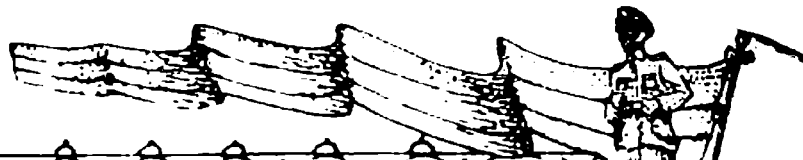
چون صبح روز عید فطر بود تمام رؤساء دوایر دولتی و فرماندهان نظامی بیدار سپهبد شاه بختی آمدند بزرگ ابراهیمی یکی از مالکین آذربایجان که در مجلس حضور داشت از موقیبت استفاده نموده فطریه اهل مجلس را جمع کرد تا بمستحقین آن برساند.

حاضرین هر چه اصرار کردند که سپهبد شاه بختی عیدی بدهد زیر بار نرفته و مجانی تمام کرد.

شاه بختی با حمایل سرانجام ساعت ۸/۵ سپهبد شاه بختی در حالیکه لباس رسمی پوشیده و کلیه نشانهای خود را زیب بخش سینه نموده و حمایل ارغوانی رنگی را که جدیداً بدریافت آن مفتخر شده است بر روی سینه افکنده بود از عمارت فرمانداری خارج و بسمت میدان جلوی ستاد لشکر که مجسمه در وسط آن قرار دارد رهسپار گردید.

من اجتماعات گذشته این شهرستان را ندیده ام ولی آنها که دیده بودند اظهار میکردند چنین جوش و خروش و اینگونه ابراز احساسات در رضایه بی نظیر بود. تمام شهر با پرچمهای سه رنگ تزیین گردیده و چراغهای برق معا بر روشن بود.

عمارت ستاد لشکر، فرمانداری، شهر بانی، که در اطراف میدان سپه واقعند بنحو بسیار جالبی چراغانی نموده هر کدام یک قطعه شمال شاهنشاه را در بهترین نقاط و میان نورافکنهای مختلف قرار داده بودند. در همان مکانیکه بپ رؤساء در وقایع شهر بوز گل سرخی و سه نفر افسر دیگر را کشته بود یعنی در وسط میدان سپه و جلو ستاد لشکر امروز پایه مجسمه شاهنشاه گذارده شده و شعر عارف که میگوید، از خون جوانان وطن لاله دمیده، مصداق پیدا کرده بود.



دیگران را نمیدانم ولی شخصاً در تمام لحظات این ساعات تاریخی بیاد جوانانی بودم که خون خود را در این میدان و پادگان نزدیک بآن در راه ایران نثار نموده بودند .

مجسمه بوی خون شهدای وقایع شهریور و کسانیکه بر اثر فجایع دموکراتها شهید شده بودند بشام میرسید . در چنین شهر که دارای اهمیت خاص نظامی است و با این تفاسیر که گفتم نمیدانید مجسمه شاهنشاه که بر روی آن پرچم ایران روپوش افکنده شده بود چه عظمت خاصی داشت .

هورا کشیدند، دست زدند، شادی کردند و سر انجام با اشاره شاه بختی سکوت در تمام میدان حکمفرما گردید .

نوار روپوش مجسمه به میزی منتهی شده بود که کنار میدان و سمت مجسمه قرار داشت . جلوی میز دستگاه میکرفن دیده میشد که بیسیم لشکر رضائیه صدرا اخذ و بتبریز میداد . رادیو تبریز تقویت نموده و در کشور پخش میکرد .

خطابه درست در ساعت ۱۰ و ۹ دقیقه سخنگوی رادیو صدا درآمد .

سر تیب زنگنه شنوندگان گرامی اینجا رضائیه . اکنون برنامه جشن افتتاح مجسمه شاهنشاه شروع و تیسار سر تیب زنگنه فرماندهی لشکر در حالیکه ۵۰ هزار نفر از اهالی رضائیه در میدان حضور دارند خطابه خود را شروع میکنند :

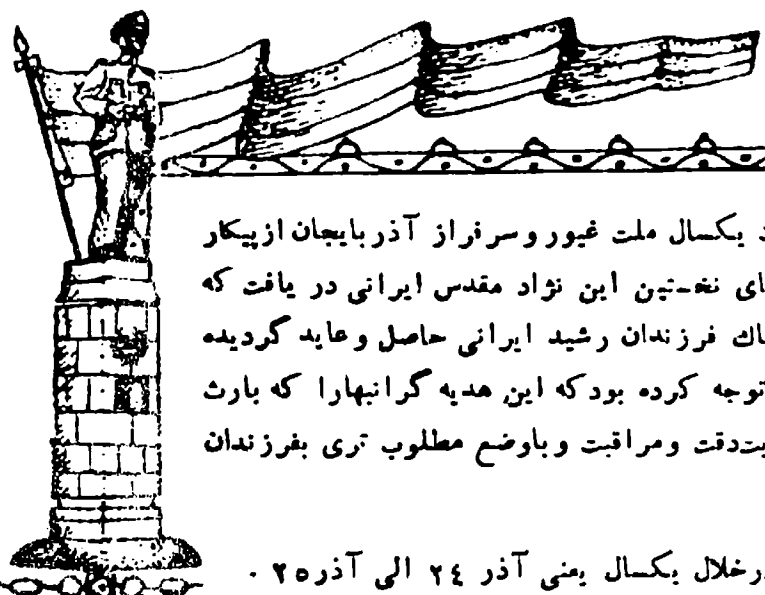
با تأییدات خداوند قادر متعال

بنام نامی اعلی حضرت همایون شاهنشاه

کشور کهنسال ایران در اثر تحولات تاریخی خاطرات فراموش نشدنی و بیشماری دارد که این تحولات نسبت بزمان ، کشور عزیزمان را دچار بحران‌هایی ساخته که درجه اهمیت آن گاهی بقدری شدید بوده که استقلال و عظمت ایران را تهدید نموده . هیچیک از ملل جهان مانند کشور عزیزمان ایران دست‌خوش آزار و تعرضهای بی‌دری اجنبیان واقع نشده ولی بگواه تاریخ گذشته و اوضاع فعلی مسلم گردیده که اینگونه تحولات اگر بطور موقت اوضاع ایران را تهدید نموده ولی پس از اندک مدتی عظمت و اقتدار آن بمرحله نخستین رسیده بطوریکه تاکنون هیچ عامل و نیروی نتوانسته که استقلال و تمامیت کشور باستانی ایران را تغییر داده و در سرنوشت آن دخالت کند .

یکی از این تحولات که در تاریخ ایران رخ داده و در زمره بزرگترین حوادث تاریخی مامحسوب میشود حادثه آذر ۲۴ و آذر ۲۵ است که اولی بس شوم و دومی خاطره ای مقدس را نشان میدهد .

چه در آذر ۲۴ نأثره تجزیه قسمتی از میهن عزیز ما یعنی آذربایجان بدست عده ای متجاسر و میهن فروش و خائن روی جریانات روز آغاز بطوریکه این گروه خائن با استفاده از موقعیت خاص با اعمال وحشیگری جنایت آمیز روحیه مردم غیور آذربایجان را خفه بامتواری کردن و با حبس و تبعید و با اعدام مردم میهن پرست این سامان خواستند تسلط خود را بر آذربایجان عزیز



محرز و مسلم سازند تمامه آذر ۲۵ یعنی در مدت یکسال ملت غیور و سرفراز آذربایجان از پیکار با این گروه خائن دست نکشیده و از همان روزهای نخستین این نژاد مقدس ایرانی در یافت که برای حفظ خاک میهن عزیز که بقیمت خونهای پاک فرزندان رشید ایرانی حاصل و عاید گردیده باید مبارزه کرد زیرا آذربایجان باین نکته توجه کرده بود که این هدیه گرانبهارا که بارث ب مردم کشور رسیده باید بانیروی ایمان و بانهایت دقت و مراقبت و باوضع مطلوب تری بفرزندان آتیه تعویل دهد .

این بود نمونه ای از فداکاری مردم آذربایجان در خلال یکسال یعنی آذر ۲۴ الی آذر ۲۵ . از طرفی در آذر ماه ۲۵ بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ستونهای نظامی باکمک دستجات مسلح غیرنظامی و مردم فداکار برای ریشه کن کردن این خائنین بسمت آذربایجان حرکت و با یک نیروی ایمان چنان بدستجات مسلح دشمن ضربه زدند و انتقام کشیدند که آنان همه منکوب . متواری یا نابود گشتند . و بار دیگر ثابت شد سر نوشت ملت بزرگوار و مفتخر ایران با همه این دشواری ها فتح و پیروزی است .

پس میتوان گفت که آذر ۲۵ تنها ماه نجات آذربایجان نیست بلکه این ایام را بنام نهضت ملی ایرانیان و قیام حقیقی مردم آذربایجان برضد تجزیه طلبی شمرد . ماهی است که ملت ایران ماهیت و حقیقت خود را بدنیای امروزی معرفی و ندای عظمت و شرافت ذلالتی خود را بگوش جهانیان رسانیده .

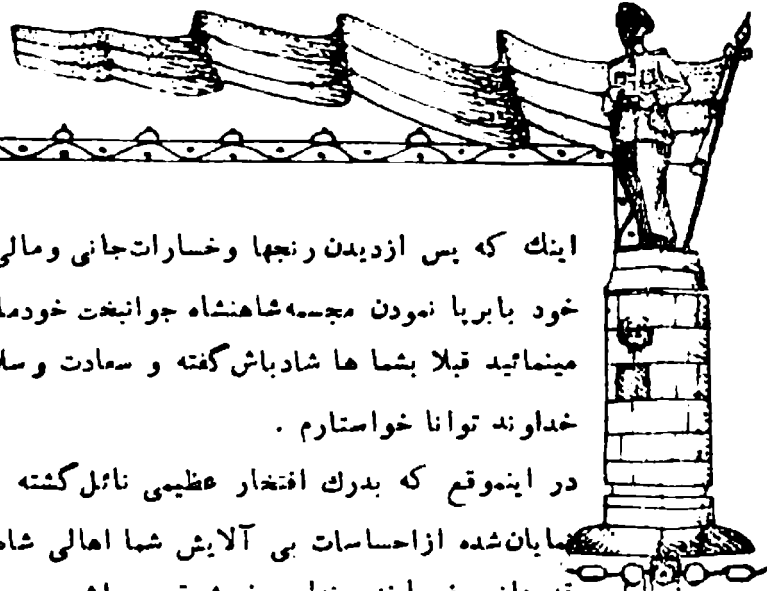
اکنون اهالی میهن پرست و شاهدوست رضائیه این احراز موفقیت و سر بلندی را از بر تو وجود اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پادشاه محبوب و تاجدار عزیز خود میدانند برای ابراز حق شناسی و بجا آوردن تکریم و اثبات شعار ملی ایرانیت یعنی :

خدا شاه میهن این مجسمه جلال و عظمت را بهمت بکدیگر اسنوار و همگی بکدل و یک زبان بقاء و استقلال و عظمت ایران عزیز را از یزدان پاک خواهان بوده و آرزو مندند که تا ابد این پیکر مقدس منیع پایدار و استوار باشد .

اکنون از تیمسار سپهبد اعظم شاه بختی استعفا میشود که بادست مبارکشان مجسمه ذات اقدس همایونی را افتتاح و اهالی رضائیه را قرین میاهات سازند .

هنوز صدای دست حاضرین مجلس قطع نشده بود که گوینده رادیو چنین سخنرانی اعلام کرد: اینجا رضائیه خطابه تیمسار زنگنه پایان رسید اکنون شاه بختی تیمسار سپهبد شاه بختی ریاست بازرسی ناحیه ۲ سخنرانی خود را شروع میکنند .

هم میهنان: اهالی محترم رضائیه اینجانب از سال ۱۳۱۰ ناظر و شاهد علاقمندی شما بشاهنشاه بومیهن عزیزمان میباشم .



اینک که بس از دیدن رنجها و خسارات جانی و مالی با اثبات فداکاری در حفظ استقلال میهن باستانی خود با بریا نمودن مجسمه شاهنشاه جوانبخت خودمان میهن پرستی و شاه دوستی خودتان را تکمیل مینمایید قبلا بشما ها شادباش گفته و سعادت و سلامت تمام ساکنین آذربایجان عزیزمان را از خداوند توانا خواستارم .

در اینموقع که بدرک افتخار عظیمی نائل گشته با قطع نوار سه رنگ هیکل برا زنده شاهنشاه نمایان شده از احساسات بی آرایش شما اهالی شاه دوست و میهن پرست که با نگاه جذاب خود قدردانی میفرمایند بینهایت خوشوقت میباشم .

اهالی غیور رضائیه! باید بعموم شما ساکنین غربی آذربایجان یاد آور بشوم باید متوجه باشید از این تاریخ بیعد شما و وظیفه بس سنگینتری را بعهده گرفته یا حفظ این و دیعه مقدس دوش بدوش برادران سرباز خود در انجام وظیفه ملی بیش از پیش باید فداکاری نمایید .

در پایان بیان خود از صمیم قلب شما اهالی غیور و شاه پرست رضائیه و بخشهای آن با اینجانب همصدا شده و با صدای رسا فریاد زده بگوئیم زنده و جاوید باد اعلی حضرت همایون شاهنشاهی .

نوار مجسمه
قیچی میشود
بعض اینک شاه بختی آخرین کلمه نطق خود را ادا نمود با قیچی که روی میز قرار داشت نوار سه رنگ را چیده و رو بس مجسمه بکنار رفت .

فرمان پیش فنک صادر و موزیک سلام شاهنشاهی را نواخت و صدای هورای مردم شهرستان رضائیه را بلرزه در آورد .

بس از افتتاح مجسمه آقایان مشیر زاده مؤیدی شهردار رضائیه و مهران کفیل استانداری و مهندس کلانتری شهردار تبریز هر یک بنوبه خود سخنرانی ایراد و نوبت بنویسنده این سطور رسید .

نویسنده با مردم
آذربایجان
شوندگان گرامی . اکنون آقای محمدرضا خلیلی عراقی نویسنده وقایع شهربور که برای پاره ای مطالعات با آذربایجان آمده و دیشب بشهرستان ما وارد شده اند سخنرانی خود را بمناسبت این روز تاریخی ایراد میکنند .

سلام بر شاهنشاه با عظمت ایران .

سلام بر آذربایجان مهد آزادی ایران .

سلام بر آذربایجانیان دلیر .

سلام بر افسران و سربازان رشید آذربایجان .

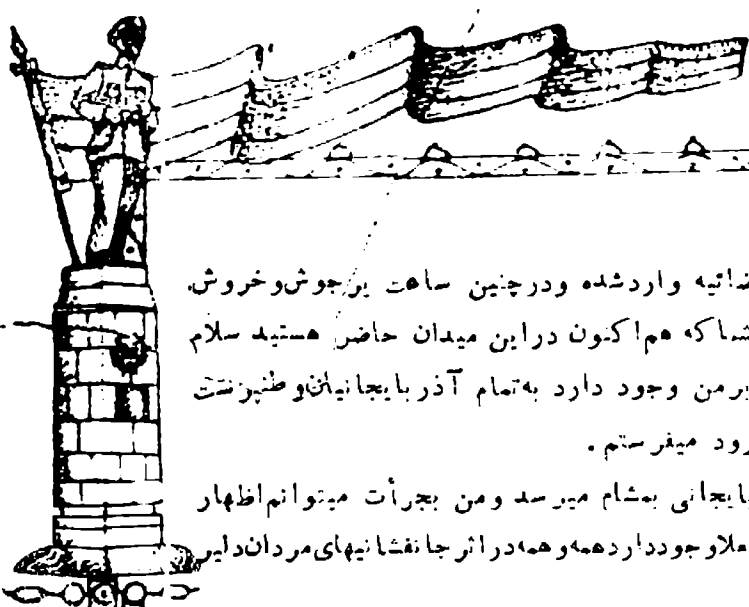
هم میهنان عزیز! یکی از برادران کوچک ایرانی شما هستم که از تهران پایتخت شاهنشاه معظم ایران برای نخستین بار جهت دیدن آذربایجان و دیدار آذربایجانیان شرافتمند باین سرزمین وارد شده ام . سالها بود که آرزو میکردم از نزدیک سرزمین شما برادران دلیر را دیده و در این خانه باشما صحبت کنم .



نوار مجسمه فیچو میشود

مقاله شماره ۱۱۸

سریه کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان



بیشتر خوشوقت هستیم که در این روز تاریخی برضائیه وارد شده و در چنین ساعت بزرگوش و خروش مقابل مجسمه شاهنشاه با عظمت ایران حضور آ بشما که هم اکنون در این میدان حاضر هستید سلام نموده و بوسیله رادیو تبریز که میگردن آن در برابر من وجود دارد به تمام آذربایجانیان و وطنپرستان که در گوشه و کنار کشور صدای مرا میشوند درود میفرستم .

در هر صفحه تاریخ که ورق بزنیم بوی خون آذربایجانی بمشام میرسد و من بجز آن نمیتوانم اظهار نمایم که آزادی و استقلال ایران و این مشروطیتی که نعل وجود دارد همه و همه در اثر جانفشانیهای مردان دایر آذربایجان بوجود آمده است .

این رابعه جان پرور و این بوی خونهای مقدس است که بیشتر از ایرانیان را که منم یکی از آنها هستیم عاشق این تربت پاک یعنی آذربایجان عزیز نموده است .

همه میگویند کلیه استانهای ایران و تمام مردم ایران در برابر شاهنشاه معظم یکی میباشند و بیک چشم نگاه نموده و یکسان دوست میدارند ولی بر عکس آنها من میگویم که آذربایجان و آذربایجانی بیشتر مورد توجه خاص شاهنشاه محبوب میباشد .

هنگامیکه نخستین مخابره با تلفن از لندن نمایین شاهنشاه محبوب و سرباز رشید ایران سپهبد رزم آرا بعمل آمد اولین جمله ای که شاهنشاه خطاب بریاست ستاد ارتش فرمودند این بود : (سپهبد ! از آذربایجان چه خبر ؟ آذربایجانیان چطورند ؟)

این عبارت بخوبی نشان میدهد که شاهنشاه تاجچه حد بفکر شما مردان دایر در این سرزمین مقدس میباشد آنها که از میان شما یادداشت های وقایع شهر یور مرا خوانده اند تصدیق میکنند که من تا چه حد عاشق آذربایجان هستم .

امروز یکی از بهترین روزهای زندگانی من میباشد زیرا آرزوی دیرینه ام عملی و با آذربایجان وارد شدم .

من نمیدانم این حس ابتکار را بایستی بحساب سپهبد شاه بخنی فرمانده رشید آذربایجان بگذارم یا بایستی بحساب شما برادران شریف .

بلی ! بسیار لازم بود در این موقع که شاهنشاه دوران زمین عزیز خود میباشد ابراز احساساتی این چنین آنهم در یک شهر حساس نزدیک بمرز بعمل آید :

پرچم مقدس ایران بچشم شاهنشاه محبوب ما را تا چند دقیقه قبل پوشانده بود و نوار آن بدست سپهبد شاه بخنی چیده گردیده بود

من معتقدم در این لحظه که ما چشمهای خود را بمجسمه ایشان دوخته ایم فکر و خیال شاهنشاه نیز بلاشک از آنطرف در باهام توجه مناست . بدون آنکه آذربایجانی بداند شاهنشاه افتتاح صحبت خود را با کلمه آذربایجان نمود . آذربایجانی نیز در این روز بدون آنکه شاهنشاه بداند نخستین اجتماع را در کشور بیاد ایشان فراهم ساخته و اینچنین ابراز احساسات میکنند .



خدا یا شاه ما را حفظ کن و آذربایجانی را برای خدمتگزاری به بین عزیزمان ایران همیشه شادام گردان .
دلبران آذربایجان :

چو شاه از تو خوشنود شد راستی است
وز او سر بیچی ره کاسی است
از اهریمن است آنکه زو شاد نیست
دل و مهرش از دانش آباد نیست
هر آنکو که اودشمن بادشاه است
بسکام نهنگش چواری روا است

و فیکه سخنرانی من تمام شد ستارزاده سخنران آذربایجانی با این شعر سخنرانی خود را شروع نمود :

سخنرانی
ربیع انصاری

من این آذر خردارش بجانم تا که جان دارم
ستارزاده آروز سخنانی گفت که بسیار پرهیجان و حقیقتاً نمونه احساسات آتشین یک آذربایجانی بود که متأسفانه متن بیانات او دردسترس نویسنده قرار نگرفت تا در این مجموعه منعکس شود .

مدیر
روزنامه
کیوان



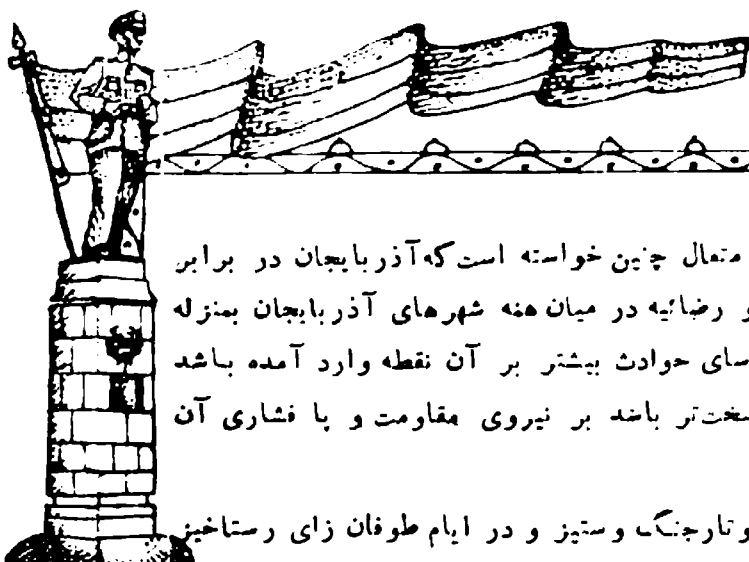
پس از از ربیع انصاری مدیر روزنامه کیوان (چاپ رضاییه) و نویسنده معروف کتاب جنایات بشر رشته سخن را در دست گرفت که بدو دلیل حتماً بایستی در این صفحات منعکس گردد .

نخست برای آنکه تنها روزنامه محلی رضاییه بوده و دلیل دومش اینست که در رضاییه نان و نمک ایشان را خورده و نمک گیر شده ام تاکنون نوبت سخن با مهمانان رضاییه بود ولی اکنون صدای رضاییه را میشنوید .

روز ۱۶ مرداد ۲۷۲۷ یک صفحه زرین و درخشان دیگری است که بر صفحات سراسرافراز تاریخی شهر رضاییه افزوده میشود .

آب و هوا . محیط و موقعیت جغرافیائی و بالاخره صفات و سجاایات ساکنین این شهر که در اقصی نقاط شمال یاختری کشور قرار گرفته و در حقیقت مرزبانی و پاسداری مهمترین نقاط استراتژیکی و سیاسی مملکت

را بر عهده گرفته اند اهمیت و موقعیت مخصوصی بر رضاییه بخشیده و از این رهگذر است که رضاییه با وجود حقارت و کوچکی محیطش در میان شهرهای بزرگ ایران و در انکاز و ذلوت برادران ملی ایرانی خویش مقام و مرتبه شامخی را احراز نموده است .



دست توانای تقدیر چنین مقدر کرده و خداوند متعال چنین خواسته است که آذربایجان در برابر حوادث ناگوار تاریخ سپهر بلای ایران باشد و رضاییه در میان همه شهرهای آذربایجان بمنزله آن برجستگی حساس سپهر که ضربات جانفرسای حوادث بیشتر بر آن نقطه وارد آمده باشد و شگفت آنکه هر قدر آن ضربات شدیدتر و سخت‌تر باشد بر نیروی مقاومت و پافشاری آن افزوده میشود .

با اینکه بهمان نسبتی که رضاییه در روزهای تیره و تار جنگ و ستیز و در ایام طوفان زای رستاخیز ملی عبوس ، خشمناک و کینه‌توز است بر عکس در روزهای فتح و پیروزی و مواقع جشن و سرور و بشهری طرب‌افزا و بانشاط مبدل میگردد. خاصه آن ایام بشکرانه آزادی و گسستن سلاسل و قیود اسارت و بنظور سپاسگزاری و تقدیر از نجات دهنده خویش باشد .

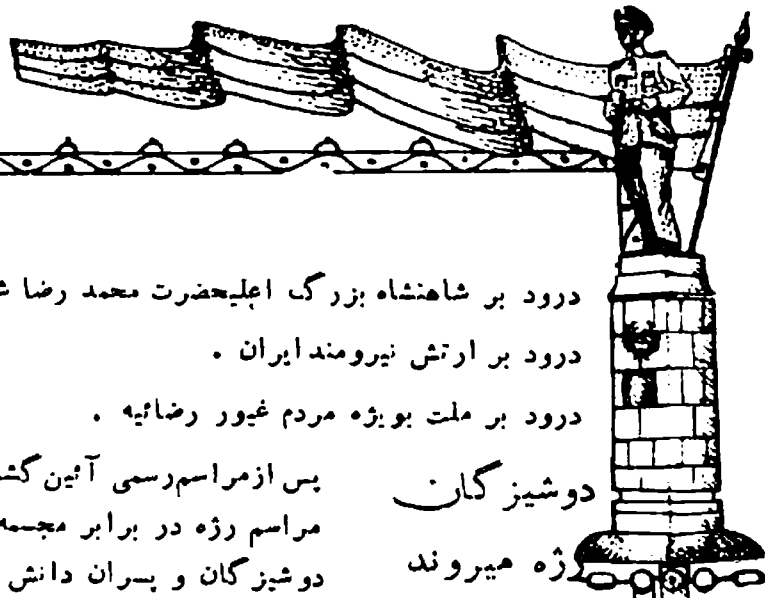
روز ۱۶ مرداد ۴۷ را باید روز حقیقت‌شناسی سکنه سلحشور و دایر رضاییه از شاهنشاه محبوب و از بزرگ ارتشتاران فرمانده ایران در تاریخ پرافتخار این شهر ثبت نمود .

در این روز تمام فرزندان این شهر از توانگرو مسکین ، از شهر نشین و دهاتی ، از ترک زبان و یا کرد ، از نژادها و مذاهب گوناگون و تمام آنها یکسان نام ایرانی و صفت ایرانی دارند بدون استثناء همه و همه گذشته‌ها را پشت سر گذاشته از اختلافات دیرینه دست‌شسته و همه در یک موضوع و مسئله و بالاخره در یک نقطه یعنی نقطه اتکاء ، نقطه امید ، نقطه قدرت اتفاق و اتحاد عقیده پیدا کردند که شاه شاه محبوب . شاه توانا . شاه مهربان . شاه دادگستر . شاه عزیز . و بالاخره محمدرضا شاه پهلوی شاه جوانبخت ایران و نجات دهنده آذربایجان محبوب همه و معبود همه و متعلق همه میباشد . بیاس خدمات این شاه جوان بکشور . بیاس فداکاریهای او در راه دفع شر اهریمنان و تأمین آسایش ملت بیاس او و بیاس نوازشها و ملامت‌ها و عنایاتی که پیوسته و دائم نسبت بملت خود دارد بملت نیز باید با ابراز احساسات شاه دوستی خود با ابراز علائق معنوی و قلبی خود وسیله‌ای برای ادای شکرگزاری و حقیقت‌شناسی بدست آورد .

حقیقت‌شناسی ملت چگونه است ؟

ملت دها میکند . ملت بسلامتی شاهنشاه هورا کشیده و هلهله میکند . ملت گاه و بیگاه در پید او نهان از خداوند برای شاهنشاه طول عمر و دوام سلطنت مسئلت مینماید و هنگامی هم که خواست پادشاه بدهد از بزرگ منجی خویش بیکره‌ها ساخته و برای نسلهای آینده بعنوان یک پادشاه خوب و دادگستر بویک پادشاه ملت پرور در صفحه روزگار بیادگار باقی میگذارد .

مجلسه‌ای که در رضاییه مراسم افتتاح آن بدست یکی از سربازان خدمتگزار و فداکار شاه سرباز بارجمند و رشیدی که تمام عمر خود را در راه اجرای فرمان شاه و امنیت کشور و راحتی ملت صرف نموده یعنی تیمسار سپهبد شاه‌بختی بعمل آمده نمونه‌ای از پادشاه ملت و مراتب حقیقت‌شناسی راهالی غیرتمند و شجاع و شاه دوست رضاییه است .



درود بر شاهنشاه بزرگ اعلی حضرت محمد رضا شاه بهلوی .

درود بر ارتش نیرومند ایران .

درود بر ملت بویژه مردم غیور رضائیه .

دوشیزگان

پس از مراسم رسمی آئین گشایش و ایراد خطابه و نطقهای اشخاص مختلف مراسم رژه در برابر مجسمه شاهنشاه بعمل آمد .

دوشیزگان و پسران دانش آموز نخستین دسته ای بودند که در این رژه

شرکت کردند .

همه با قیافه باشاش در حالیکه هر دبیرستان پرچمی مخصوص بخود داشته از برابر مجسمه گذشته و پرچم خود را بعلامت احترام فرود میآوردند. سپهد شاه بختنی نیز بنمایندگی از طرف شاهنشاه معظم سلام آنها را پاسخ گفته و نوبت بلشکرع رسید .

لشکرع

سرتیپ زنکنه فرمانده لشکر در حالیکه نشان های خود را بر سینه زده بود با شمشیر برهنه جلوی لشکر حرکت نموده و بعد از ایشان نیز سرتیپ اهیر پرویزی معاون لشکر دیده میشد :

رژه میروند

صفوف منظم افسران و رسته پیاده و سوار و تانکها و واحدهای موتوریزه هر یک با نظم و ترتیب خاصی رژه رفتند . ضمن رژه ه فروند هواپیمای مخصوص آذربایجان نیز در آسمان نمایشانی جالب توجه دادند .

پس از رژه لشکرع گردان ژاندارمری رضائیه رژه رفته و وسائط موتوری و زره پوشها بهترین دلیل بود بر اینکه ژاندارمری تا چه حد از لحاظ وسیله تکمیل شده است .

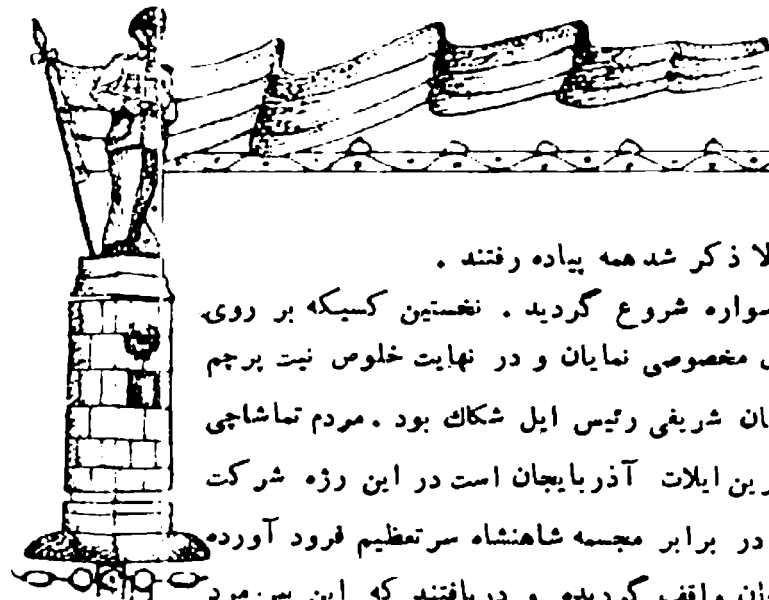
رژه ایلات

جالب توجه رژه عشایر بود که پس از گردان ژاندارمری شروع گردیده . بقراریکه مطلقه بن اظهار میگردند نخستین باری است که کلیه عشایر در

رضائیه جمع گره بده و حاضر برای رژه شده اند .

این عشایر متعلق بمناطق از ماکو تا سقز و بانه و سردشت بودند . رئیس هر طایفه و عشیره با لباس مخصوص عشیره ای خود در جلو و پشت سر او افراد با همان لباس در حرکت بودند . من سعی کردم نام ایلاتی که رژه رفتند در این صفحات منعکس نمایم . ولی بدیهی است ممکن است فرضاً یکی از آنها از فلم افتاده باشد که البته نظر خاصی نبوده و بر اثر کمی اطلاعات من بوده است .

ایل جلالی . حیدراناو . بروکی دور . کاتوی میلان . ولانی میلان . مندو . کانتی میلان . اولونی میلان . مروئی و تردوئی . نره باباق . مامش . اهالی مهاباد . دهیوگری شهر ویران . مامش . طایفه قادری . پیران . سرشیو و خورخورا . و کیلی . نیکزاد . فیض اله بیگی . باسک . بریاجد . ملکساری . گورک . احمدی و رستمی . قهرمانی . یوگری .



عمرخان شكاك سر - ایلاتی که نام آنها در بالا ذکر شده پیاده رفتند .
بعد از پیاده رژه ایلات سواره شروع گردید . نخستین کسیکه بر روی
تعظیم فرود میآورد اسب نشسته با جاه و جلال مخصوصی نمایان و در نهایت خلوص نیت برچم

ایل را در برابر مجسمه شاهنشاه خم نمود عمرخان شریفی رئیس ایل شكاك بود . مردم تماشاچی
وقتیکه فهمیدند ایل جلالی و شكاك که از مهمترین ایلات آذربایجان است در این رژه شرکت
نموده و عمرخان شخصاً برای ابراز خلوص نیت در برابر مجسمه شاهنشاه سر تعظیم فرود آورده
است با اهمیت خدمتگزاری شاه بختی در آذربایجان واقف گردیده و دریافتند که این پیر مرد
موی سفید تا چه حد بر قلوب مردم آذربایجان حکومت میکند .

کلاههای بلند و سفید ایل شكاك و تعداد زیاد سوار نظام از هر حیث جلب توجه تماشاچیان را
میکرد که بترتیب رژه بقرار زیر میباشد :

ایل شكاك - دری - فنك - خلوتی - مامدی - شیرانی - بس آتا - نیسانی - تاجیک - خدزی -
کوریک - اتمانی - ایوری - شکر نعمتی - ابوتی - هرکی مندان - بیکزاده عباس نواد - طایفه
سادات و ایل زرزا .

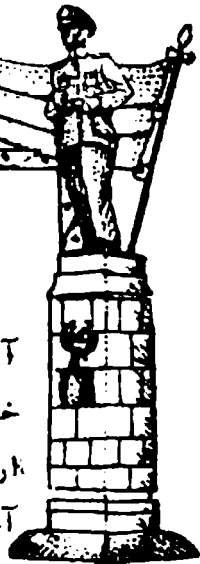
آیا خوی پدر را قیافه آرام فرزند اسمعیل آقا سیمیتقو بر روی اسب و تعظیم مؤدبانه او
در برابر مجسمه شاهنشاه تا اندازه ای نوید میداد که شاید خوی پدر را
فراموش کرده؟

پس از پایان رژه ایلات نمایندگان چهارصد پارچه قراء و قصبات رضائیه پیاده و سواره بادرشکه
و اتوبوس و اتو موبیل سواری و حتی گاری در مراسم رژه شرکت نمودند که نمونه ای از آن
در صفحه ضمیمه دیده میشود .

احساسات پاک آسوریها و آرامنه که بهترین معرف روحیه زنده آنها بوده دیدنی و خاطر آن
هیچگاه فراموش نمیشود .

مراسم رژه در ساعت ۱۱/۵ پایان یافت و در این مدت قریب یک هزار و دویست متر بوسیله
سروان گل سرخی فیلمبرداری گردید .

عصر نیز در سالن فرمانداری پذیرائی بعمل آمده و سخنرانی از طرف سران عشایر و سپهد
شاه بختی و دیگران ایراد گردید که افتخار یکی از آنها هم نصیب اینچنانپ شد .
قبل از اینکه برای تماشای شهر رضائیه برویم بی مناسبت نمی بینم چند کلامی در باره وضع
جغرافیائی آذر بایجان غربی گفته شود :



وضعیت جغرافیائی آذربایجان باختری

آذربایجان باختری از سمت شمال محدود برود خانه ارس و از جنوب بکردستان - از جانب خاور بدریاچه رضائیه و از سمت باختر بکشور ترکیه و عراق عرب میباشد . ارتفاعات واقعه در این منطقه همان ارتفاعاتی است که بین دره ارس و دیاله میباشد و امتداد آنها از شمال بجنوب و از آرارات شروع میشوند.

کوههاییکه بین آرارات و گردنه کلشین (در راه رواندوز ۲۱۸۰ متر) واقع شده همان دامنه فلات آغری است که مشرف بر آذربایجان میباشد و این موضوع از جریان آبهای بغوبی واضح است زیرا که آبهای این کوهها بدو قسمت شده قسمت باختری وارد دریاچه وان میشود که ارتفاعش ۱۶۵ متر است در صورتیکه آبهای دامنه خاوری وارد قسمت همیق تری میگردد که دریاچه رضائیه با ارتفاع ۱۲۲۰ متر در آن واقع شده و ۴۳۰ متر پست تر از اولی میباشد با وجود وضع فوق این کوهها کاملاً مانع عبور و مرور گشته و گردنه‌هاییکه ترکیه را با ایران متصل میکند بسیار مرتفع و تمام قله کوهها مستور از برف میباشد ولی بواسطه کمی رطوبت رودهاییکه از باختر بدریاچه رضائیه میریزد اغلب کوتاه و کم آب است .

در مقابل کردستان ایران نشیب کوهها مجدداً بطرف موصل متوجه شده و فلات ایران را مشرف بآن میکند .

نشیب دامنه کوهها در طرف باختر بسیار تند ولی در خاور ملایم و نمیتوان آنها را از کوههای داخلی تمیز داد .

در مقابل موصل در محلیکه آنها بواسطه تغییر نشیب کوه بدو طرف مخالف یکدیگر میرود آبهای بانه و مگری ایران هم از تنگه آلان در جنوب سردشت وارد ذاب کوچک میشود . کوههای مهم این قسمت از شمال بجنوب عبارتست از :

کوههای ماکو و خوی و آق داغ و قنور (۱۹۹۷ متر) در روی خط مرزی و شملیک داغ (سرچشمه زولا ۳۰۰۰ متر) و مور شهیدان والا (۳۷۱۴ متر) نزدیک شهر چای و بینارداغ (سرچشمه برری چای ۳۳۹۴ متر) و دالا (۳۴۷۸ متر) و قنبدیل داغ (۳۴۸۶ متر) که بکوههای مگری منتهی میشود .

کوههای مگری دارای دو نشیب مختلف است یعنی قسمتی از آبهای آن بتوسط ناتانو و جفتو (زربنه رود) وارد دریاچه رضائیه و قسمت دیگر بتوسط زاب بدجله میریزد .

در مشرق دره زاب و کوه دیگری موازی با کوههای مرزی امتداد یافته که ارتفاعش کمتر از آن و در حوالی سردشت بطرف خاور منحرف میشود ولی رشته مرزی از تنگه آلان بطرف جنوب خاوری رفته بکوه پشت شهیدان و چهل چشمه مربوط میگردد .





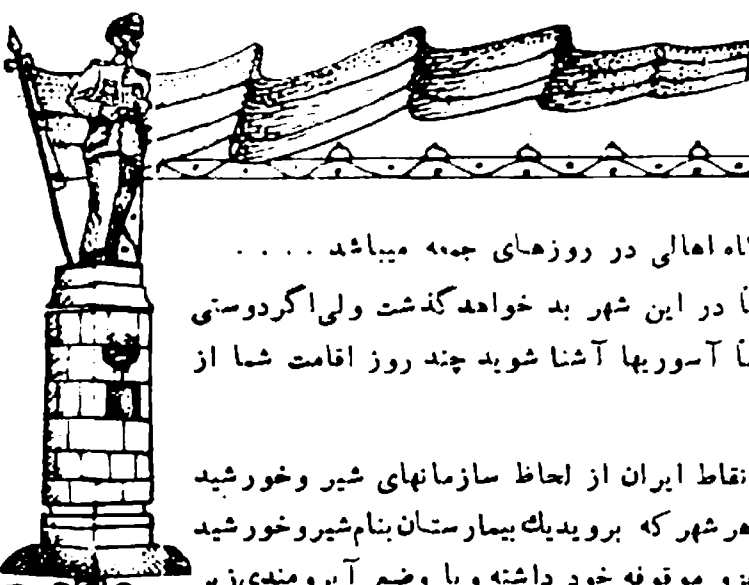
سپهبد شاه‌بختی با اتفاق عده‌ای از افسران و مدعوین در جلوی عمارت فرمانداری



استف آسوریه‌ها با اتفاق چند نفر از مدعوین هنگام افتتاح مجسمه شاهنشاه

مهر ماه ۱۲۸۴

ضمیمه کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان



باغات اطراف شهر رضایه بینهایت زیبا و تفرجگاه اهالی در روزهای جمعه میباشد
بتازه‌واردی که با خانواده‌ها آشنا نباشد محققاً در این شهر بد خواهد گذشت ولی اگر دوستی
داشته باشید و بوسیله او با خانواده‌ها مخصوصاً آسوربها آشنا شوید چند روز اقامت شما از
بهترین روزهای زندگانی خواهد بود .

شیر و خورشید آذربایجان برعکس سایر نقاط ایران از لحاظ سازمانهای شیر و خورشید
بسیار غنی میباشد. شما در هر شهر که بروید يك بیمارستان بنام شیر و خورشید
خواهید دید که چند ملک جزو موقوفه خود داشته و با وضع آبرومندی زیر
نظر معمرین شهر اداره میشود و عوارض مخصوصی برای آنها وضع گردیده که ضمن عوارض
شهرداری وصول میشود .

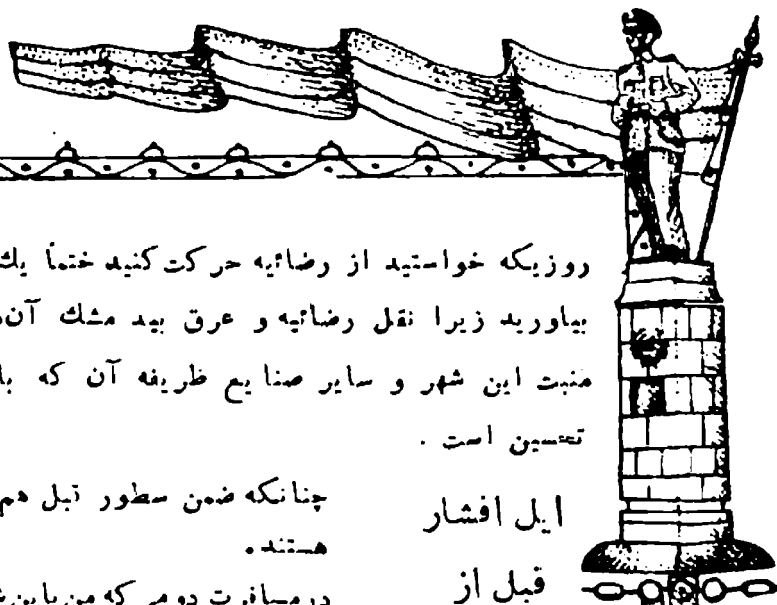
روزی در داخل یکی از کوچه‌ها تابلوی بیمارستان شیر و خورشید نظرم را جلب نموده داخل شدم .
تختخوابهای تمیز و پرستاران خوش اخلاق بهترین گواه بر روشنفکری اداره کنندگان آن بود .
کنار حیاط چند نفر روی نیمکت نشسته و دقتی را جلوی خود باز نموده مشغول نوشتن صورت جلسه بودند .
و قتیکه فهمیدم جلسه هیئت مدیره منعقد میباید داخل شده بروی یکی از صندلیها نشستم . پیرمردی
خوش قیافه و بسیار متین در جلوی پایم برخاسته محبت کرد .
این شخص فقهی یکی از معمرین عالیقدر شهرستان رضایه میباشد .

از دموکراتها رنج دیده و توهین‌ها شنیده . کتک خورده و زجرها کشیده است . ولی با این
وجود سر تسلیم فرود نیاورده و حاضر نشده نام دموکرات را بر روی خود بگذارد . و
بر اثر همین فداکاریها بدریافت نشان مفتخر گردیده است .

جمع دوستانه آنها که در نهایت خلوص نیت و بدون دیناری پاداش بانجام وظیفه مشغول بودند
نوشته‌های کتاب ابراهیم بیک وانجمن‌های میهن پرستانه آنزمانرا در آذربایجان بیاد من آورد .
پیرمرد میگفت پول داریم ولی پزشك نداریم . شیر و خورشید رضایه حاضر است با پرداخت
ماهیهانه بیست هزار ریال یکنفر پزشك و جراح خوب استخدام کند ولی کسی داوطلب نیست .

رضایه این قسمت نیز قابل توجه بوده و بایستی ضمن این صفحات منعکس گردد .
در شهر رضایه گدا وجود ندارد . من در تمام مدتی که در این شهر متوقف
بودم حتی يك گدا در خیابان یا کوچه‌ها ندیدم . و قتیکه از فقهی چگونگی
را پرسیدم معلوم شد سازمان شیر و خورشید سرخ معلى را برای گداها
ندارد

تخصیص داده که در زمستان از آنها نگهداری شده و در تابستانها که کار زیاد است بکار گمارده
میشوند ، اجرای این نقشه که در نهایت علاقمندی و بی نظری انجام میشود سبب گردیده است که
این شهرستان زیبا از شر گدا راحت بوده و مسافرین آن برای نخستین بار در ایران با گدا
روبرو نمیشوند . پرورشکار یتیمان نیز از بنکاه‌های قابل توجه این شهر میباشد که در نهایت
خوبی اداره میشود .



روزیکه خواستید از رضایه حرکت کنید ختماً يك جمعہ نقل و چند شیشه عرق بید مشك سوغات بیاورید زیرا نقل رضایه و عرق بید مشك آن مشهور است . علاوه بر این مشروبات و کاهوهای منبت این شهر و سایر صنایع ظریفه آن که با چوب ساخته میشود قابل توجه و شایان تحسین است .

چنانکه ضمن سطور قبل هم اشاره کردم مردم آن بر شور و احساساتی هستند .

ایل افشار

قبل از

در مسافرت دومی که من باین شهرستان نمودم یکی از شبها کنار بخاری بزرگه داروخانه انصاری که مصرف هیزم آن فوق العاده کمر شکن است نشسته و از اینطرف و آنطرف صحبت میکردیم دکتر افشاری که یکی از حاضرین مجلس بود با احساساتی شایان تحسین جوش و خروش نشان داده و میگفت خیال

تشکیل منحل

کردید

دارم که ایل افشار را تشکیل داده و کلیه اشخاصیکه اجداد آنها بنادر شاه افشار میرسد عضویت آن را قبول کنند .

دادستان رضایه که سرایا گوش بود مخالفت نموده و میگفت ما تازه میخواهیم از ملوک الطوائفی و ایل بازی راحت شویم آنوقت شما میخواهید ما را بچهار صد سال عقب هدایت کنید .

دکتر افشاری وقتیکه دید دادستان هم مانند مأمورین اداره باز نشستگی کلیه صحبتهایش منفی است گفت زیاد عصبانی نشوید . هنوز ایل افشار تشکیل نشده و اصلاً فکرش هم از مغز خارج شده .

دادستان گفت پس چرا اظهار کردی .

دکتر افشاری جواب داد شما نگذاشتید من صحبتم را تمام کنم . من چنین خیالی را کرده بودم ولی وقتیکه باین فکرافتادم که چه کس پیشوای آن شود دیدم هیچکس لیاقت ندارد و بهمین تناسب فکرش از مغز خارج گردیده .

افشاری میگفت سابقاً که میدیدم ربیع انصاری همه چیز بدین است میگفتم آدم کج سلیقه میباشد ولی برور ایام فهمیدم حق با اوست .

صحبت باینجا که رسید نوبه مداخله من شد :

بیخشید آقای دکتر اینقدر ها هم که میگوئید حق بجانب انصاری نیست و بهترین دلیل آنهم توجه باین موضوع میباشد :

زیاد هم

حق بجانب

انصاری خودش میدانند من کسی نیستم که تحت نفوذ قرار گیرم و باین وجود مرا متهم نموده است که ضمن نوشته های خود در باره برخی از مطالب رضایه بی انصافی نموده و تحریک شده ام در صورتیکه من منتقدم و خداوند را گواه میگیرم که هیچگاه تحریک دیگران نمیتواند نلم مرا از جاده حقیقت منحرف سازد .

انصاری

نیست

لشکر و رضایه

محل یادگان از لحاظ وسعت محل وسیعترین سربازخانه‌های ایران یادگان رضایه میباشد در زمان شاهنشاه ققید سراسر این یادگان بر از کل بود ولی بر اثر اشغال روسها و فرقه دموکرات خرابیهای زیادی بآنجا وارد آمده است . و حتی قسمت اعظم از درختهای آن بریده شده است .

از این قسمت که بگذریم از لحاظ روشنائی و ساختمان عمارت مخصوص صحیحترین بناهای بهداری لشکر های ایران نیز محل بهداری و بیمارستان همین لشکر میباشد . که ساختمان آن با اسلوب صحیح بنا گردیده و کاملاً مطابق بهداشت است . ولی این لشکر متأسفانه فاقد يك زمین خوب ورزش و استخر شنا . و باشگاه افسران آبرومند و درخور لشکر میباشد .

اخیراً تعمیر گرفته شد که استخر شنا ایجاد گردد . در خیابان فردوسی سابق و زنکته جدید هم عمارت کوچکی برای باشگاه تخصیص داده شده است .

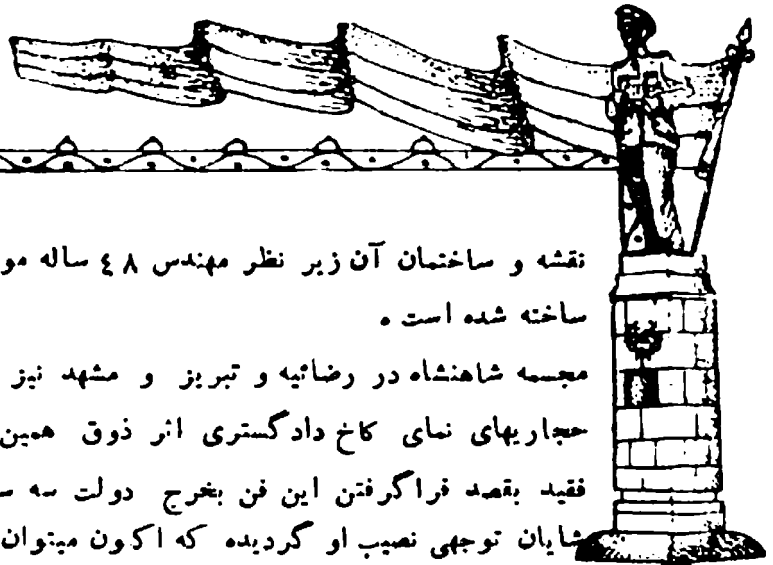
چون شهر رضایه فاقد حمام خوب میباشد و اگر هم وجود دارد بیش از یکی نیست اخیراً سرتیپ زنکته موفق گردیده که حمام کوچکی داخل یادگان بسازد که متأسفانه برای گرم کردن آن در زمستان و گذراندن دود از مجاری زیرزمینی کف حمام فکر اساسی نشده و در زمستان تقریباً غیر قابل استفاده میباشد . مگر اینکه شخص خود را برای يك سرما خوردگی شدید آماده سازد .

بیشتر از آسایشگاههای لشکر بدست روسها و دموکراتها خراب گردیده بود که در زمان حاضر قسمتی از آنها تعمیر گردیده است .

اصطبل هنگ سوار در این لشکر از منطقه‌های تاریخی بوده و در و دیوار آن شاهد بر نمونه‌ای از کشتار بیرحمانه روسها در رضایه هنگام وقایع شهریور بوده است که من بتفصیل ضمن جزوات وقایع شهریور شرح داده‌ام .

یادگاه افسران از میدان سپه که بطرف یادگان میرویم سمت چپ جاده و بعد از عمارت ستاد لشکر در محل ترکش یکی از گلوله‌های روسها بنای یادگاه ساخته شده است :

این بنا بافتخار یادبود (افسران شهید ارتش . ژاندارم و شهربانی در ماجرای دموکراتها) از محل وجوه اعانه‌هایی که مردم بستاد ارتش برداشته اند از طرف دایره تعاون ارتش ساخته شده است .



نقشه و ساختمان آن زیر نظر مهندس ۸۴ ساله موی سفید ایرانی رحیم زاده ارژنگ کشیده و ساخته شده است .

مجسمه شاهنشاه در رضائیه و تبریز و مشهد نیز بوسیله همین هنرمند ساخته گردیده چنانچه حجاریه‌های نمای کاخ دادگستری اثر ذوق همین استاد ایرانی است که در زمان شاهنشاه فقید بقصد فراگرفتن این فن بخرج دولت سه سال در فرانسه تحصیل نموده و پیشرفت‌های شایان توجهی نصیب او گردیده که اکنون میتوان گفت باعث افتخار کشور میباشد .

خاصه در این اواخر که اسلوب مجسمه‌سازی با برنزا برای نخستین بار در ایران شروع و شاگردانی را تحت تعلیم گرفته است .

این قسمت نیز بایستی گفته شود که پایه مرمر و مجسمه نصب شده در رضائیه از محل وجوه اعیان هائی است که مردم رضائیه پرداخت نموده (در حدود شصدهزار ریال) و زیر نظر انجمن شهرو نظارت لشکر ع ساخته شده است .

یادگاه افسران شهید روز سوم شهریور ۱۳۲۷ در رضائیه افتتاح گردید که متأسفانه نویسنده در آئین گشایش آن حضور نداشت .

در جبهه شرقی این یادگاه بلاکی از سنگ مرمر نصب گردیده و بر روی آن چنین نوشته است :

این بنا در هفتمین سال سلطنت

اعلیحضرت همایون محمد رضاشاه پهلوی

بسمی و اهتمام آقای مهندس رحیم زاده ساخته شده

بنا از سنگ مرمر سفید و سیاه ساخته گردیده و نشان جاوید که نشان مخصوص خانواده شهدا میباشد در سمت جنوب آن بطور برجسته نصب گردیده است .

در جبهه شمال یادگاه بر روی يك قطعه بلاک سنگ مرمر سیاه رنگ که در داخل سنگهای مرمر سفید کار گذارده اند عباراتی در هفت سطر متقوس گردیده که عیناً با همان سطر بندی در زیر نوشته میشود و عکس هر سه جبهه یادگاه نیز در صفحه ضمیمه گراور شده است .

ولا تحسین الذین قتلو فی سبیل الله امواتاً

یادگاه

بیاد بود روان پاک افسران و درجه‌داران و سربازان و ژاندارمها و سایر ندادکارانی که در راه حفظ استقلال و شرافت میهن پرستی در غائله آذربایجان (آذرماه ۱۳۲۴ - اردیبهشت ۱۳۲۶) شهید شدند .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بمشق تبت است بر جریده عالم دوام ما

این بنا از وجوه هدایای ملت ایران در تاریخ ۱۳۲۶ ساخته شد .

سرتیپ زنکنه من در دوسریکه برضائیه نمودم با دو فرمانده لشکر روبرو گردیدم که اکنون باختصار درباره هردو نفر آنها چند کلامی میگویم .

زمانیکه فرقه دمو کرات قیام مو: سر هنگ زنکنه فرماندهی پادگان این شهر را عهده دار بود.

عده ای معتقدند که تصادف و وضعیت محل سبب گردید که سرتیپ زنکنه در ماجرای دمو کراتها مقاومت نموده نام نیکی از خود بیادگار گذارد ولی من معتقدم که شخصاً با جر بوزه بوده و احساسات شدید وطن پرستی سبب گردید تا مقاومت نماید

در هر حال این پیش آمدها سبب گردید تا علاوه بر اینکه سر هنگ زنکنه بدریافت تاج و ستاره سرتیپی مفتخر گردیده و دور کوکارد کلاش برگ زیتون افزوده شود در رضائیه نیز وجه خوبی داشته باشد .

روزیکه زنکنه پس از زندان دمو کراتها و رفع غائله آنها بفرماندهی لشکر منصوب گشت اهالی رضائیه استقبال شایان از او نموده و جیب سرتیپ زنکنه را در حالیکه داخلش نشسته بود روی دست بلند کرده و چند دقیقه ای راه بردند

پیش از موعد مقرر سرتیپ شدن و زیاد مورد احترام اهالی قرار گرفتن سبب گردید که تیمسار جوان کسی منور گردد . و نتیجه آن این شد که بهمان نسبت که اهالی رضائیه او را راضی هستند افسران لشکر و از او ناراضی باشند .

این قسمت را هم بغاطر داشته باشید که در رضائیه اگر میخواهید زیاد مورد لطف زنکنه باشید بطور قطع و یقین بایستی قبل از کلامه زنکنه جمله (قهرمان ملی رضائیه را) با اسم او بیفزایید .

البته اگر این جمله را بیفزودید شمارا از رضائیه بیرون نخواهد کرد ولی توقع محبت زیاد هم نداشته باشید .

مرحی انتت فوق العاده اجتماعی و خوش مشرب .

بمنطقه لشکر کاملاً وارد و بدون شك میتوان گفت حتی نام شاگرد قهوه چی فلان ده چهل فرسخی رضائیه را هم میدانند ولی متأسفانه بطوریکه گفته شد عدم سازش بین او و عده ای از افسران موجب گردید که دل فرماندهی از دست او خارج شود .

جنگ لفظی که بین او و رئیس ستاد تحصیل کرده اش سر هنگ دادور اتفاق افتاده بی اندازه شنیدنی بوده و بعقیده من ضمن اینکه هردو طرف حق داشتند هر کدام بثنهائی نیز بی تقصیر نبودند و تمام این جریانات سبب گردید که بغاطر حفظ مصالح کشور سرتیپ زنکنه از لشکر رضائیه براصفهان منتقل گردد .



خیابان فردوسی پس از این جریانات بنام زنکته تبدیل گردید . عده‌ای میگویند علاقه شخص زنکته باعث گردید که انجمن شهر رو در مانده و این اقدام را نبود وعده ای نیز معتمدند که از روی خلوص نیت این امر اجرا شده است ولی موجب تأسف میباشد که دیوار فردوسی شاعر شیرین سخن ما را از همه کوتاه‌تر دیده خیابان او را صاحب شده اند .

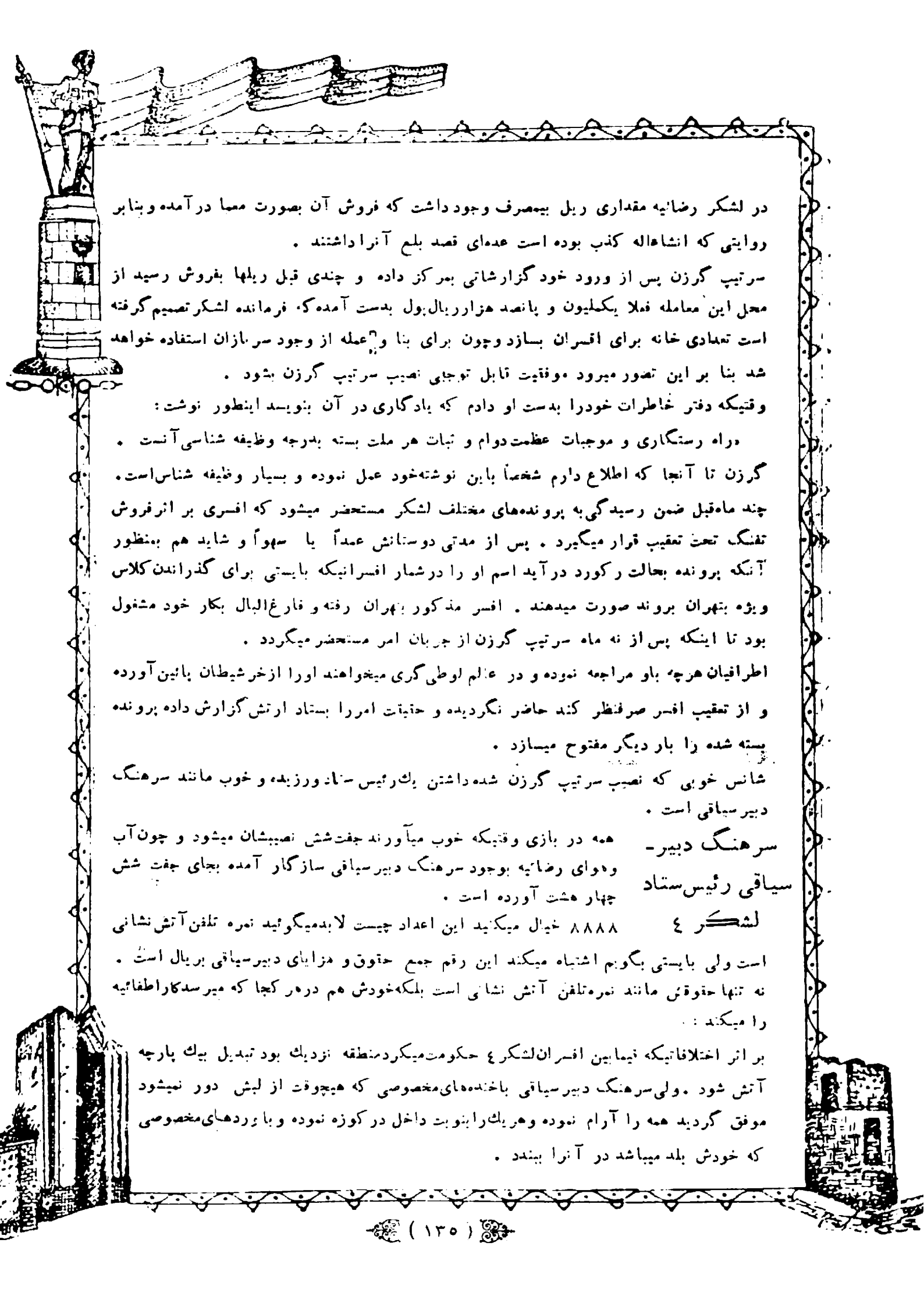
این قسمت نیز ناگفته نماند که برخی از آن اشخاص میگویند اسم این خیابان فردوسی نبوده و فردوس بوده است .

حتی ربیع انصاری میگفت لوحه قدیمی آن که بنام فردوس است در شهرداری موجود است ولی من لوحه آنرا ندیدم و آنچه که مردم رضایه میگویند معروف به خیابان فردوسی بوده است سر تیب گرزن وضع آذربایجان و مقتضیات محل و طرز فکر مردم طوری است که اگر فرمانده لشکر یا رئیس هر اداره آذربایجانی نباشد موفق نخواهد شد که قلق مردم را بدست آورده و منطقه خود را اداره کند .



ولی سر تیب گرزن که در آنوقت فرمانده لشکر ۳ و پس از تعویض زنکته فرماندهی لشکر ۳ منصوب گشت با سه اسلحه برنده حسن خلق و ادب و تواضع موفق گردید در تبریز و رضایه مردم را نسبت بخود خوش بین ساخته در دیروز و امروز لشکر ۳ و ع را اداره کند . گرزن باین مسئله پی برده است که در کشور ایران بهمان نسبت که ارزش اهمیت دارد بایستی فرهنگ توجه کرد و شاید هم فرهنگ را بایست بر ارتش مقدم داشت بهمین لحاظ از بدو ورود خود بر رضایه تمهیم گرفته است با کمک اهالی دیستانها و دارانریه هائی ایجاد نماید تا کتون موفق گردیده که ۱۵ دیستان در میان اکراد بوجود آورد .

شالوده آیس دارانریه ای جهت یکصد نفر از فرزندان عشایر در رضایه ریخته شده و قرار است که شبانه روزی بوده و یک نلت آن فخرس به فرزندان یک زادگان و دولت بقیه برای رعابای عشایر اختصاص داشته باشد .



در لشکر رضایه مقداری ریل بیهصرف وجود داشت که فروش آن بصورت معا درآمده و بنا بر روایتی که انشاهاله کذب بوده است عدهای قصد بلع آنرا داشتند .

سرتیپ گرزن پس از ورود خود گزارشاتی بمرکز داده و چندی قبل ریلها بفروش رسید از محل این معامله فعلاً یکمیلیون و پانصد هزار ریل بول بدست آمده که فرمانده لشکر تصمیم گرفته است تعدادی خانه برای افسران بسازد و چون برای بنا و عمله از وجود سربازان استفاده خواهد شد بنا بر این تصور می رود موفقیت قابل توجیی نصیب سرتیپ گرزن بشود .

وقتیکه دفتر خاطرات خود را بدست او دادم که یادگاری در آن بنویسد اینطور نوشت :

دراه رستگاری و موجبات عظمت دوام و ثبات هر ملت بسته بدرجه وظیفه شناسی آنست .

گرزن تا آنجا که اطلاع دارم شخصاً باین نوشته خود عمل نموده و بسیار وظیفه شناس است . چند ماه قبل ضمن رسیدگی به پرونده های مختلف لشکر مستحضر میشود که افسری بر اثر فروش تفنگ تحت تعقیب قرار میگردد . پس از مدتی دوستانش عمداً یا سهواً و شاید هم بمنظور آنکه پرونده بحالت رکورد درآید اسم او را در شمار افسرانیکه بایستی برای گذراندن کلاس ویژه به تهران بروند صورت میدهند . افسر مذکور بهران رفته و فارغ البال بکار خود مشغول بود تا اینکه پس از نه ماه سرتیپ گرزن از جریان امر مستحضر میگردد .

اطرافیان هرچه باو مراجعه نموده و در عالم لوطی گری میخواهند او را از خر شیطان باین آورده و از تعقیب افسر صرف نظر کند حاضر نگردیده و حقیقت امر را بستاد ارتش گزارش داده پرونده بسته شده را بار دیگر مفتوح میسازد .

شانس خوبی که نصیب سرتیپ گرزن شده داشتن یک رئیس ستاد ورزیده و خوب مانند سرهنگ دبیرسیاقی است .

سرهنگ دبیر - همه در بازی وقتیکه خوب میآورند جفتشش نصیبشان میشود و چون آب وهوای رضایه بوجود سرهنگ دبیرسیاقی سازگار آمده بجای جفتشش چهار هشت آورده است .

لشکر ۴ ۸۸۸۸ خیال میکنید این اعداد چیست لابد میگوئید نمره تلفن آتش نشانی

است ولی بایستی بگویم اشتباه میکند این رقم جمع حقوق و مزایای دبیرسیاقی بریال است . نه تنها حقوقی مانند نمره تلفن آتش نشانی است بلکه خودش هم در هر کجا که میرسد کار اطفاییه را میکند .

بر اثر اختلافاتیکه نیمابین افسران لشکر حکومت میکرد منطقه نزدیک بود تبدیل بیک پارچه آتش شود . ولی سرهنگ دبیرسیاقی باخنده های مخصوصی که هیچوقت از لبش دور نمیشود موفق گردید همه را آرام نموده و هر یک را بوقت داخل در کوزه نموده و با برده های مخصوصی که خودش بلد میباشد در آنرا بیند .



دو زیکه سرهنگ دبیر سیاهی برضایه آمد کایه بزشکان وظیفه و شیر وظیفه لشکر در رضایه جمع گردیده و قسمتها بدون بزشک بود. دبیر سیاهی چشمش را هم گذارده و در ظرف ۳۴ ساعت همرا بین واحدها تقسیم کرد.



با کرزن اخلاقی ندارد فقط موافیکه دیگران میخواهند اررا افند و مهربانی فرمانده لشکر استفاده نموده و دستوری را نقش نمایند دبیر سیاهی بایش را در یک کفش نموده و در مقابل فرمانده لشکر ایستادگی میکند.

سابقاً معمول بود که ایست حقوق را ابتدا برای افسران ارشد میآوردند ولی دبیر سیاهی دستور داده است که پرداخت حقوق از آنطرف شروع شود بنابراین فرمانده لشکر و رئیس سناد آخرین اشخاصی هستند که حقوق میگیرند.

هنگام نامه نوشتن در قاموس اداری دبیر سیاهی لغت پیرو وجود ندارد. قبل از اینکه نامه صادر شده و اجرای دستوری را بخواهد پیش خود فکر میکند که برای انجام آن چند روز وقت لازم است و بهمان اندازه فرصت فائل شده و نامه را صادر میکند. در موعد مقرر اگر کار انجام

نشده بود بجای اینکه پیرو نامه اولیه دستور دیگری صادر کند و علت تویق را جویا شود تویخ اسرمر بوطه را در دستور لشکری درج میکند. اجرای همین نظریه سبب گردیده که بنسبت قابل توجهی از کاغذ پرانی کاسته گردیده و دستورات صادره زودتر انجام شود.

نبدانم مجالست خانم دانشمند و محترم میکه خداوند نصیب او کرده است سپس شده با اینکه استعداد خدادادی موجب گردیده که دبیر سیاهی شرم هم خوب بگوید. و اکنون چند بیت از اشعار خودش را که بعنوان یادگار در دفتر خاطرات من نوشته است جهت اطلاع بر استعداد شمری او برای اطلاع خوانندگان در اینجا می نویسم.

بستگان دام محنت را زغم آزاد گردن
روز آسانی زیبار روز محنت یاد کردن
تر ز آب سرد کافی در مه مرداد کردن
چاره اندیشیدن آسایش گهی بنیاد کردن

را دمردی بشنو از من چیست بدلهامشاد کردن
بیتوایان را ز آسایش رسانیدن نوائی
آتشی افروختن در دیده از بهر برهنه
تا که رنج زندگانی بیتوایان را بکاهد



هر کجا ویران مرآن ویرانه را آباد کردن
مرد نادان را همیشه پیروی ز استاد کردن
ناتوان را باستم جنگیدن و فریاد کردن
کله بی مغز بد خواهان تهی از باد کردن
جان شیرین و سر پرشور چون فرهاد کردن
باری آزاد مردان دایر راد کردن

هر کجا آباد بر آبادی آن بر فرو دین
مرد دانشمند را آموختن چیزی بنادان
زورمندان را حذر از زور بر بی زور مردم
ناکس کس کشته را سر کوفتن با دست بردی
دل پیشورین وطن در بیستون قربانی او
در زمان انتخاب از سفله گان دوری گزیدن

برای آنکه نتوانید که چرا مطالب پشت برده را آشکار نیکنم . ناگزیر
هستم چند کلامی هم از وضع اسفناک مالی لشکر در گذشته صحبت کنم .
اوضاع مالی این لشکر در سال ۲۶ وضع بسیار نا مطلوبی بوده و بعید
نیست که سوء استفاده هائی هم شده باشد .

وضع مالی گذشته لشکر

بادگان خوی و ماکو . ۴ میلیون ریال پیش برداخت داشته که هنوز وضع آن روشن نیست ولی
البته نبایستی بحساب سرهنگ عظیمی فرمانده تیپ خوی گذارد زیرا قبل از فرماندهی او
بوده است .

بظوریکه دفاتر مالی لشکر نشان میدهد اشخاص نامبرده زیر که صاحب جمع بوده اند مدیون
شناخته شده اند .

۲۷	ملیون ریال	سروان حسنی
۷	»	سروان خلدی
۴	»	سروان یک فرهنگ
۱	»	سروان هیشت
۱	»	متفرقه

تیپ مرکزی هم ۱۸ میلیون ریال پیش برداخت داشته که هنوز اسناد آن ارائه نشده است .

سرهنگ ۲ سرتیپ گرز و قتیبه که متوجه شد که وضع مالی گذشته لشکر تا این حد
اسف انگیز میباشد سرهنگ ۲ رودی را برای ریاست دارائی و سرشته داری
لشکر پیشنهاد میکند . . .

رودی

این افسر با آنکه اهل صف بوده و با امور مالی کمتر سروکار داشته است ولی بر اثر لیاقت و
پشتکار شبانه روزی توانسته است باین وضع بی سر و سامان صورتی دهد تا آنجا که افسران
ارشد و کهنه کار امور مالی هم در مقابل او زانو بزمین زده و باصطلاح اهل زور خانه لنگ
انداخته اند .



ومیس قلبی سرهنگ محبی بود هرچه بازبان خوش باو گفتند بیا حساب را روشن کن و خود را از مسئولیت نجات بده گوش نکرد تا اینکه سرنپ گرزن و سرهنگ دبیر سیاقی دست بیکدی نمودند جناب سرهنگ را با سیبلهای چخماقی تحویل زندان دادند .



من امیدوارم تا زمانیکه این کتاب منتشر میشود این محاسبات تکلیفش روشن گردیده و معلوم شود که انشاءالله سوء استفادهای در کار نبوده است. ولی ناگزیر هستم که با اولیاء ستاد ارتش پیشنهاد کنم که برای سر و سامان دادن کلیه اوضاع همیشه افسرانی را اعزام نمایند که سال ترقیعتشان باشد زیرا یکی از عللی که سرهنگ ۲ رودی را مجبور میکرد که شب و روز جان نکند همین مسئله ترقیع بود که امیدوارم روز یکم فروردین یعنی روزیکه این کتاب منتشر میشود ستاره هشت بر دیگری بر روی شانه اش افزوده گردیده خستگی چندین ماهه اش جبران گردد .



بخش هشتم

راه رضایه نامهاباد

اشنویه . چگونگی شهادت سرگرد کلاشی . چگونگی کشته شدن اسمعیل آقا سمیتقو . یک لوحه تاریخی متعلق بزمان آسوریهها

اشنویه

سر تیب منوچهری
عساعت است در
انتظار میباشد

میهمان گرچه عزیز است ولی همچون نفس خفقان آرد اگر آید و بیرون نرود قبل از اینکه اهالی رضایه از دست من و شما خوانندگان ناراحت شوند بهتر است خودمان ضایفه خود را فحیده از رضایه خارج شویم .

سپید شاه بختی روز سه شنبه ۱۹ مرداد بسمت مهاباد حرکت میکند . از این موقعیت استفاده نموده ما هم باتفاق او بسمت مهاباد حرکت میکنیم

جاده خراب و راه خسته کننده است . من هم با عقیده سپید شاه بختی موافقم . نهار را در اشنویه صرف نمائید و بعد از ظهر بطرف مهاباد حرکت خواهیم کرد

جلوی بندر حیدرآباد (ساحل دریاچه رضایه) جاده بدوشبه تقسیم میشود . دست راست بسمت اشنویه و روبرو بطرف مهاباد می رود

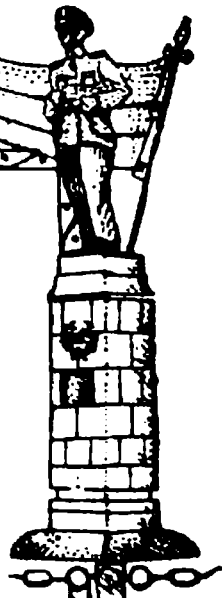
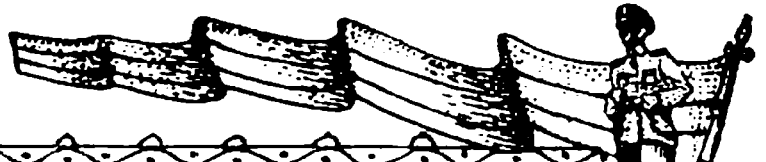
چند فرسخی این محل کنار پیچ جاده و جلوی یک تخته سنگ بزرگ سر تیب منوچهری فرماده تیب مهاباد انتظار میمانان تازه وارد را میکشید

این تخته سنگ ابتدای منطقه تیب مهاباد میباشد . منوچهری با جیب خود بعد از اتومبیل شاه بختی حرکت نمود .

بسابقه الفت دیرینه و محبت استادی که از زمان گذراندن دوره دانشکده انجمنی نسبت بمن داشت مرا نیز بجیب خود راهنمایی نمود .

سیگار اشنو
میکویم .

براه اشنویه که وارد میشود ابتدا آبادی نقده وجود دارد . برای اینکه خوانندگان از نقده خاطره ای را بیاد داشته باشند همین اندازه باخ صاف سازمان شاهنشاهی درمانگاهی در اینجا ساخته است ولی مقاطعه کار بی انصاف طوری سلیقه بکار برده که هنوز تمام نشده دیوارهای آن شکاف برداشته است .



بعد از نرده بغیر از يك يادو ده كاملا مخروبه چند خانواری آبادی دیگری نظر شمارا جلب نمیکند .

به اشنویه اگر نرفته اید و فرضاً اگر مانند من باسیگار سروکار ندارید لااقل چمبهسیگارا شنو را دیده اید این کلمه از نام همین آبادی گرفته شده است بهمان نسبت که در سایر نقاط آذربایجان مزارع گندم توجه شمارا جلب میکند در این راه مزارع بزرگ توتون چیق و توتون سیگار در برابر چشم شما نمایان میگردد .

توتون این صفحات بسیار عالی است و پس از مخلوط کردن بر گهای خارجی و اجناس بنجول دیگر همان سیگار اشو میشود که شما میکشید .

سرگرد کلاشی قبل از اینکه وارد آبادی شوید عمارت زیبای يك دبیرستان جلب توجه شمارا خواهد نمود که جدیداً ساخته شده است .
چگونه کشته شد این دبیرستان بنام د کلاشی، میباشد .

سرگرد کلاشی یکی از افسران ارتش میباشد که در واقعه بارزانیها فرماندهی پادگان این محل را داشته و قیام مشاهده میکند که بارزانیها غلبه نموده و نزدیک است او را اسیر کنند با شهادتی هرچه نامتر در قصبه نالوس نزدیک اشنویه باهفت تیر خودکشی میکنند .

بهین مناسبت و بنا بر پیشنهاد سرتیپ منوچهری این دبیرستان بنام دبیرستان کلاشی، نامیده شده و ساختمان آن از محل عوارض ۱۰۰۰ فروش توتون اشنویه تأمین گردیده .

همسر این شهید فرزندان سروان و کیلوی رئیس امور اداری هنگ ستز میباشد که فعلاً دست بچه های خود را گرفته و در سفره پدر نشسته است .

سرتیپ منوچهری و خانمش هر وقت که به ستز مسافرت میکنند بدیدن همسر این افسر شهید رفته و او را مورد محبت قرار میدهند .

شهربانی در بند سابق و بل چوبی روی رودخانه را بخاطر دارید ؟
کد دارای اشنویه فعلی عیناً مانند در بند سابق ست وای هوا بسیار لطیف تر از در بند .

بیست پاسبان بازاری که سقف نیمه دایره ای آنرا با چوب و حصیر پوشانده اند بسیار زیبا و مردم آن با لطف خاصی تازه واردین را خاصه که سپید شاه بختی در رأس آن باشد استقبال میکنند .
است

قبل از اینکه وارد آبادی شوید علاوه بر دبیرستان که شرحش را ضمن سطور بالا گفتم عمارت شهربانی هم که فقط دارای بیست پاسبان میباشد جلب نظر خواهد کرد .

پس از اینکه از چند کوچه باریک گذشتید انتهای یکی از کوچه ها عمارت مخروبه دو طبقه ای که مسلط بر تمام کوچه میباشد دیده میشود . . .

در بالاخانه این همارت که در زمان حاضر عیناً مانند گذشته میباشد نقشه ماهرانه‌ای برای قتل اسمعیل آقا سیمیتقو طرح گردید که منجر بقتلش شد که چون داستانی تاریخی است نمیتوان از ذکرش خودداری کرد.

از میان خوانندگان شاید کمتر کسی باشد که نام سیمیتقو را نشنیده و از شرارت های او باخبر نباشد.

چگونه کشته

سیمیتقو برای سرهنگ صادق نوروزی فرمانده وقت پادگان اشنویه بیغام میفرستد که در مرز میل ملاقات با فرمانده را دارد

شد؟

سرهنگ نوروزی دعوت او را پذیرفته و در مرز حاضر میشود.

سیمیتقو باتفاق خورشید آقا رئیس ایل هرکی که از اشرار معروف بود سرهنگ نوروزی را اغفال نموده و با شنویه وارد میشوند.

در محل نیز عده‌ای از هشایر با سیمیتقو ارتباط نزدیک گرفته و اشنویه را تحت اختیار خود قرار میدهند.

در این موقع سر لشکر مقدم فرمانده لشکر ۳ تبریز بوده و برای گذراندن مرخصی خود به تهران رفته بود.

بعص اینک خبر نیرنگ جدید سیمیتقو بتهران رسید. شاهنشاه فقید بر لشکر مقدم دستور میدهد شخصاً برای سرکوبی اسمعیل آقا حرکت کند.

سرلشکر مقدم بعضی رسیدن بتبریز بر سرگرد هاشمی (سرتیپ فعلی) که فرمانده هنگ سپه‌بان بود دستور میدهد باتفاق یک اسواران با قطار حرکت و باتفاق سرلشکر باشد.

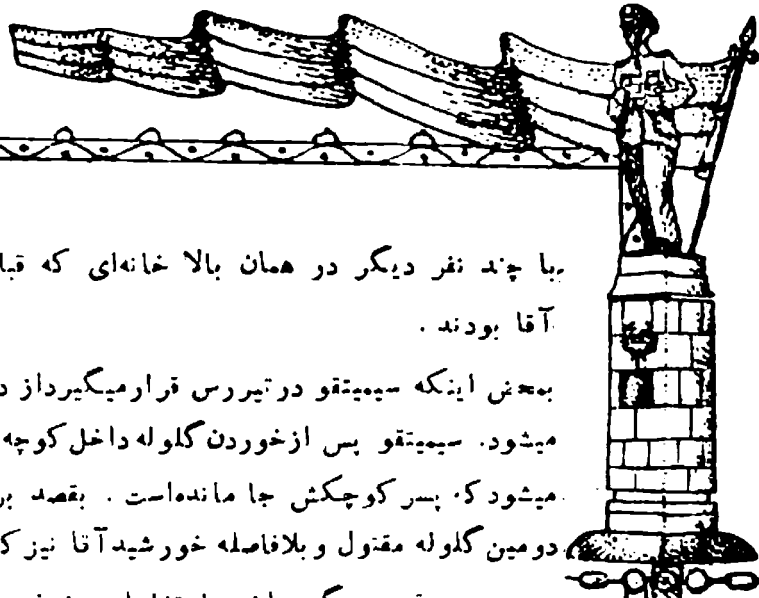
وقتیکه بشرفخانه میرسند برضائیه تلگراف میکنند که یک گردان پیاده حاضر برای کار باشد مقدم و هاشمی نیمه‌های شب برضائیه وارد میشوند و بدون تأخیر هاشمی گردان پیاده را با خود برداشته از راه قاسملو برای اشغال ارتفاعات مشرف با شنویه میروند.

سه نفر استوار و گروه‌بان هم از طرف مقدم با شنویه میروند تا در محل شایع نموده و بگویند که سرلشکر مقدم برای ملاقات سیمیتقو می‌آید.

طرف عصر سیمیتقو باتفاق پسرش و خورشید آقا از خانه خارج و بقصد استقبال مقدم بطرف سر بازخانه می‌رود.

ولی طبق نقشه قبلی ورود مقدم بتأخیر میانجامد زیرا در حقیقت مقدم قرار نبود بیاید و این نقشه‌ای بود که برای گرفتاری اسمعیل آقا طرح شده بود. سیمیتقو ناچار بطرف منزل خود مراجعت میکند.

سرهنگ صادق نوروزی بادوربین خوبی که متعلق با اسمعیل آقا بوده و موقتاً امانت گرفته بود



با چند نفر دیگر در همان بالا خانه‌ای که قبلاً ذکر کردم نشسته و منتظر مراجعت اسمعیل آقا بودند .

بعضی اینکه سیمیتقو در تیررس قرار میگيرد از داخل بالاخانه گلوله‌ای بطرف اسمعیل آقا شلیک میشود . سیمیتقو پس از خوردن گلوله داخل کوچه شده میخواهد فرار کند ولی پس از چند قدم متوجه میشود که پسر کوچکش جا مانده است . بقصد بردن فرزند مجدداً مراجعت و این بار بر اثر اصابت دومین گلوله مقتول و بلافاصله خورشید آقا نیز کشته میشود .

در همین موقع سرگردهاشمی ارتفاعات مشرف به اشنویه را متصرف و شبانه اتباع سیمیتقورا از اشنویه خارج میکند . از فردا صبح سه مرتبه اشرار بکوهها حمله میکنند ولی چون هاشمی قبلاً موضع گرفته بود موفق نمیشوند .

جنازه سیمیتقو برضایه فرستاده شده و چند روز در انظار گذارده میشود .

حالا که از جلوی این بالاخانه میگذرید معمرین محلی را که نعش اسمعیل آقا در آنجا میافتد بهر تازہ وارد نشان میدهند .


هن متمم بودجه در داخل اشنویه سر بازخانه بزرگی وجود دارد که پس از وقایع شهر یورو زمان اشغال روسها از طرف بخشدار وقت خراب گردیده و تیر و تخته‌اش بفرات میرود . تا اینکه اخیراً سرتیپ گرزن مسبب امر را پیدا نموده حقوق ایستیرم و بآنها اخطار کرد که اگر بغواهند از تعقیب مصون باشند بایستی سر بازخانه را مانند روز اول تعمیر کنند .

تا چند ماه قبل پادگان نظامی اشنویه تابع تیپ مها باد بود ولی اخیراً جری تیپ مرکزی رضایه میباشد .

دو سال قبل تصمیم گرفته شد بمنظور تعمیر سر بازخانه و تهیه مدرسه از محل فروش توتون رعایا ۱۰۰۰۰ در آمد خود را برای اینکار تخصیص دهند و از این مبلغ یکصد هزار ریال جمع آوری شده بود ولی بمصرف نرسیده و مورد اختلاف بود تا اینکه اخیراً گرزن معتمدین محل را احضار نموده و پس از مذاکرات قرار شد این مبلغ را بضمیمه مبالغ دیگری که از اینراه بتدریج بدست میآید زیر نظر و بدست خودشان برای ساختن چند دبستان بکار برند .

بدنیست این دو مطلب را هم بدانید که در اینجا بکنفر بنام کارمند بهداری وجود دارد که ۱۶ ماه است حقوق نگرفته و در اینصورت پر واضح است که چگونه خدمت میکند .

یکی از روزها که سرتیپ گرزن برای سرکشی آمد، بود سر بازی از او مطالبه حقوق معوقه‌اش را میکند گرزن میگوید متمم بودجه هنوز در مجلس تصویب نشده سر باز ساده سری تکان داده و میگوید قربان من متمم بودجه تا نامارام من حقوق ایستیرم . حساب معوقه‌ام را میخواهم . من متمم بودجه را نمیشناسم فقط خود شما را میشناسم و از شما مطالبه میکنم .



خط سیر بارزانیها
اشنویه در ۱۲ کیلومتری مرز عراق واقع شده و از این محل خط سیر
فرار بارزانیها بخوبی دیده میشود . اهالی آن بیشتر سنی میباشد ولی

کمتر اتفاق افتاده که قیما بین شیعه و سنی مجادله‌ای رخ دهد .
افسران مأمور مرز در وسط يك باغ مشجر چند چادری زده و اردوگاه کوچکی را تشکیل داده‌اند
سربازان نیز در مرکز پراکنده و هر قسمت در پاسگاه مربوطه خود میباشد .
هر افسر ۸ ساعت پاسگاه بوده و ۲۴ ساعت برای استراحت باین اردوگاه موقتی می‌آید .
منطقه سردسیر و ۱۲ کیلومتر آنطرف تر یعنی در مرز ایران و عراق برفهای دائمی وجود داشته
و سربازان مأمور بر روی برف زندگی میکنند .
این محل در تاریخ ایران دارای اهمیت خاصی بوده و درسی قدمی مرز لوحه‌ای وجود دارد
بنام لوحه کل‌شین که مربوط بقبل از داریوش میباشد .

دوستان فرانسوی در کتابی که چهل سال قبل نوشته است شرح مفصلی برای نخستین بار در
اطراف این ستون نوشته که از لحاظ اهمیت موضوع من ضمن این صفحات آن را منعکس می‌سازم .





يك لوحه تاريخي متعلق برمان آشور بها

يا

لوحه سنگي - كل شين

Kel-i-Chin

احتياج مترجم
موزه ايران باستان مراجعه ودست بدامان سيد محمد تقی مصطفوی رئيس موزه شدم او باگشاده روئی پذيرفت و وقتيکه از مقصودم با خير گرديد بيشر علاقه نشان داد . ايشان که مرد مطلعي هستند اظهار ميکردند اين اولين باري است که در يك کتاب فارسي از اين لوحه ياد آوري ميشود و حتي خود من تا قبل از مطالعه کتاب دمرگان بر اهيت اين لوحه واقف نبودم .

شخصاً بموزه آمد و کتاب دمرگان را که بزبان فرانسه است در اختيارم قرار داد ولي عدم تسلط کامل من بزبان فرانسه آنهم براي ترجمه چند صفحه از يك کتاب فني سد راهي براي من گرديد تا اينکه اينهم بکک مصطفوی حل شد .

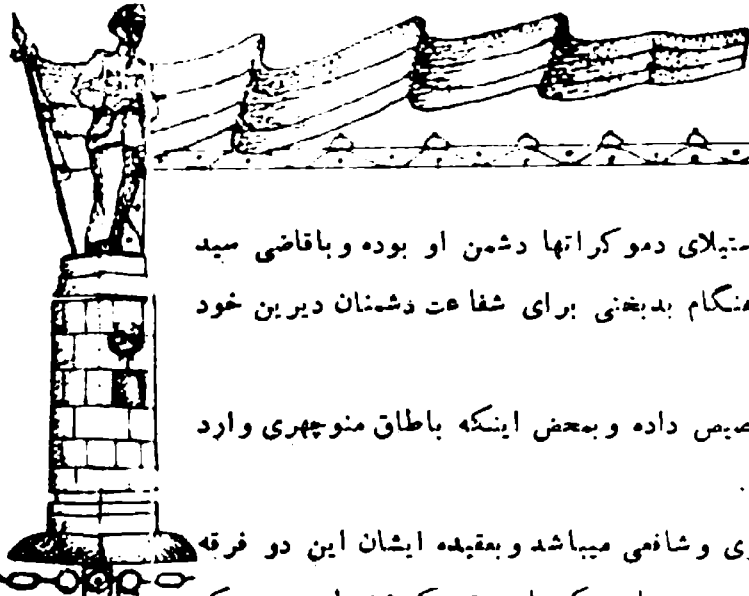
فريدون توللي همقلم محترم و نويسنده ارجمند قبول کرد که کتاب را مطالعه و مطالب مورد نیاز مرا ترجمه نمايد .

بنابراين من آنچه که بقالب اين صفحات ميريزم با استفاده از ترجمه فريدون توللي بوده و از اين زحمتي که او براي من کشيده است بينهايت سپاسگزاري ميکنم .
منبع ترجمه فصل هفتم از جلد چهارم کتاب (تحقيقات باستان شناسي ميسيون علمي در ايران) تأليف ژ . دمرگان (صفحه ۲۶۱ تا ۲۷۴) **Recherches Archéologiques** ميباشد که در سال ۱۸۹۶ ميلادی در پاریس چاپ شده است .

عکس های مربوطه نیز بوسيله عکاس موزه ايران باستان از کتاب دمرگان کپيه شده است :

معنی لغوی
کردهای مکري ستوني را که آبي رنگ ميباشد بزبان محلي خود كل شين (Kel-i-Chin) ميگویند .

كل شين
لغت كل در ميان مسلمانان معنی خاصی را دارد و آن عبارت از سنگ کوچکی است بصورت مکعب مستطیل با استوانه که در کنار قبر و بالای سر اموات نصب مينمایند و ترك های قسطنطنيه سابقاً عادتشان بر اين بود که عمامه و يا نيه شخص متوفی را بر سر آن سنگ ميگذارند .



حتی دیده شده است برای اشخاصیکه در زمان استیلای دموکراتها دشمن او بوده و باقاضی سید محسن نهایت درجه بد رفتاری نموده اند بازهم هنگام بدبختی برای شفاعت دشمنان دیرین خود مراجعه کرده است .

فرمانده تیپ مهاباد صندلی مخصوصی برای او تخصیص داده و بعضی اینکه باطاق منوچهری وارد میشود سر باز مأمور صندلی او را باطاق میآورد .

یکی از طرفداران جدی نزدیک کردن فرقه جعفری و شافعی میباشد و بعقیده ایشان این دو فرقه بسیار بهم نزدیک و فقط اختلافات کوچکی فیما بین وجود دارد که با جزئی کوشش این برده که متأسفانه وجودش برای کشور ایران خطرناک است برداشته خواهد شد .

قاضی سید محسن مگری برای امنیت مهاباد زحمات زیادی متحمل گردیده و توانسته است در این راه قدمهای مؤثری بردارد . در مسافرتیکه دو سال قبل به تهران نموده بود بافتخار شرفیابی پیشگاه شاهانه نائل گردیده و مورد مرحمت مخصوص شاهنشاه واقع میشود .

هنگام فرماندهی سر تیپ منوچهری برای فرهنگ مهاباد قدمهای مؤثری برداشته شده .

تحول

چندی قبل سر بازان تیپ مهاباد در محل باشگاه افسران تئاتری بمنظور

فرهنگی

کرد آوری پول برای فرهنگ داده و از اینراه ده هزار ریال بدست میآورد که عیناً با اختیار فرهنگ میگذارند .

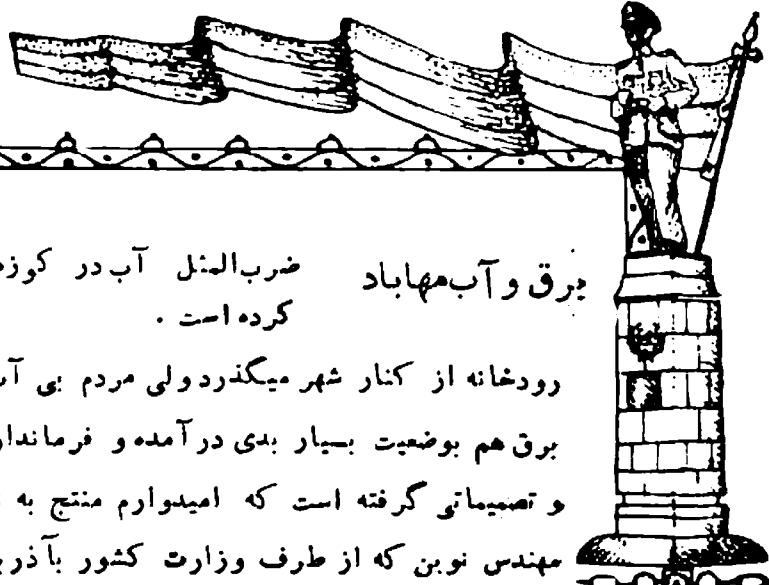
دوبلگی از روزهای زمستان منوچهری با چند نفر از افسران بدبستان خیام رفته و تصمیم میگيرد بمنظور خرید کفش و لباس برای نوآموزان بی بضاعت و جوهی جمع آوری کند .

سرهنگ عادل که در مسافرت اول من فرمانده هنگ ماکو بود و امروز در مهاباد بانجام وظیفه مشغول است در این امر خیر پیشقدم گردیده و با کمک افسران هنگ مرکزی مهاباد تعدادی کفش و لباس خریداری و بین نوآموزان بی بضاعت تقسیم میکند .

ولی از حق نباید گذشت که جدیت و پشتکار شفیع زاده رئیس اداره فرهنگ مهاباد هم یکی از موجبات تحول فرهنگی مهاباد بوده است .

فرمانده تیپ مهاباد با اداره فرهنگ پیشنهاد نمود که چنانچه معلم کسردارند از وجود افسران برای تدریس استفاده شود .

سروان خسرو پور احمدی افسر رسته توپخانه که افسر مطلع و خوبی است عهده دار درس ریاضیات دانش آموزان مهاباد شده است و بدین ترتیب همه دوستانه دست بدست یکدیگر و قدمهای مؤثری برای فرهنگ مهاباد برداشته اند . در سال جاری سیکل دوم دبیرستان پسرانه و سیکل اول دخترانه هم در مهاباد تأسیس گردیده است .



برق و آب مه‌آباد ضرب‌المثل آب در کوزه و ما تشنه‌بان می‌گردیم در مه‌آباد حقیقت پیدا کرده است .

رودخانه از کنار شهر می‌گذرد ولی مردم بی آب هستند .
برق هم بوضعیت بسیار بدی در آمده و فرماندار مه‌آباد در اطراف این دو مسئله بررسی‌هایی نموده و تصمیماتی گرفته است که امیدوارم منتج به نتیجه گردد .
مهندس نوین که از طرف وزارت کشور با آذربایجان رفته و در این باره مطالعاتی نموده است راجع به برق و آب مه‌آباد هم گزارشی باستاندار آذربایجان داده است که قسمتی از آنرا در زیر استنشاخ می‌کنم :

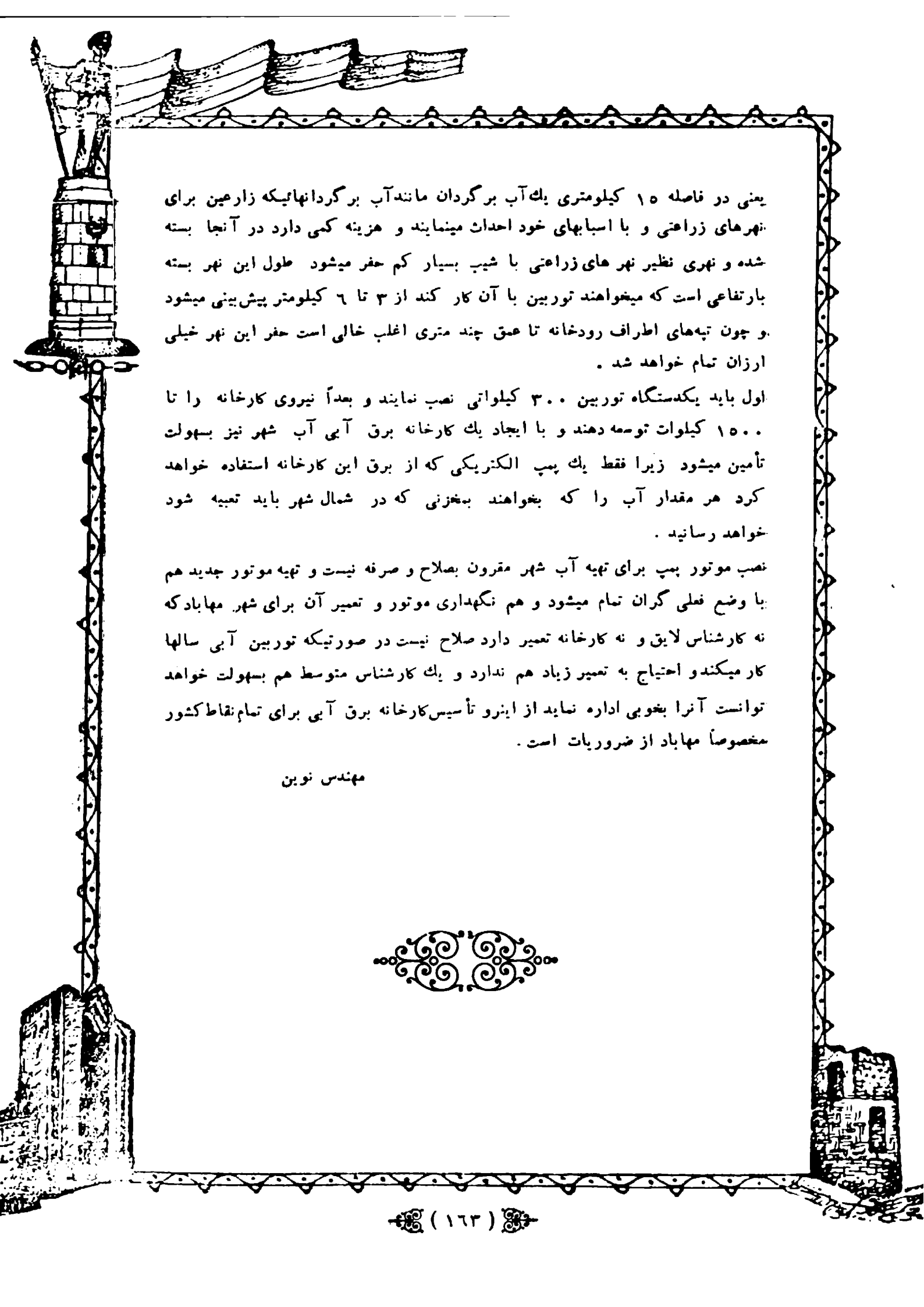
..... راه حل اساسی و اصلی بنظر اینجانب بقرار زیر است :

بطوریکه وضع رودخانه تا ۱۰ کیلومتری بالای شهر بررسی گردیده و مقدار آب آن اندازه‌گیری شدتبه‌های اطراف و مسیر رودخانه طوری است که سهولت میتوان یک مرکز برق آبی نیرومندی با هزینه نسبتاً متوسطی در نزدیکی شهر تأسیس نمود طبق یک محاسبه تقریبی این مرکز برق خواهد توانست تا ۱۵۰۰ کیلووات نیروی برق سهولت تولید نماید .

برق بوسیله سه رشته سیم فشار قوی (مانند مراغه) بشهر رسیده و بوسیله دو دستگاه ترانسفورماتور بفشار ضعیف تبدیل شده و در دسترس مصرف‌کنندگان قرار خواهد گرفت و بنگاه برق خواهد توانست نیروی حاصله را با کیلوواتی یک تا دو ریال بمصرف‌کننده بفروشد بنابراین هم وضع برق تا سالیان دراز تأمین شده و هم صنایع کوچک محلی بوجود خواهد آمد زیرا آنوقت هر کس خواهد توانست با هزینه مختصری یک یا دو دستگاه ماشین ریسندگی و بافندگی وارد نموده و کم‌کم بکار خویش توسعه دهد و هم سایر صنایع بتدریج ایجاد خواهد شد .

اصولاً در کلیه نقاط دنیا وجود برق ارزان و فراوان مولد صنعت و ثروت بوده است و بهترین و ارزانترین وسیله توربین آبی است خصوصاً که در مه‌آباد که احتیاج به بستن سد و غیره ندارد و طرز عمل بقرار زیر است :

الف - بکنفر نقشه بردار در مسیر رودخانه حرکت میکنند و شیب رودخانه را از فاصله چهار کیلومتری مسیر آن نقشه برداری کرده و شیب رودخانه را تعیین میکنند و تصور می‌رود از چهار کیلومتری شیب رودخانه زیاد میشود و باچند روز مطالعه و بررسی محل کارخانه و مسیر نهر احداثی معین خواهد شد .

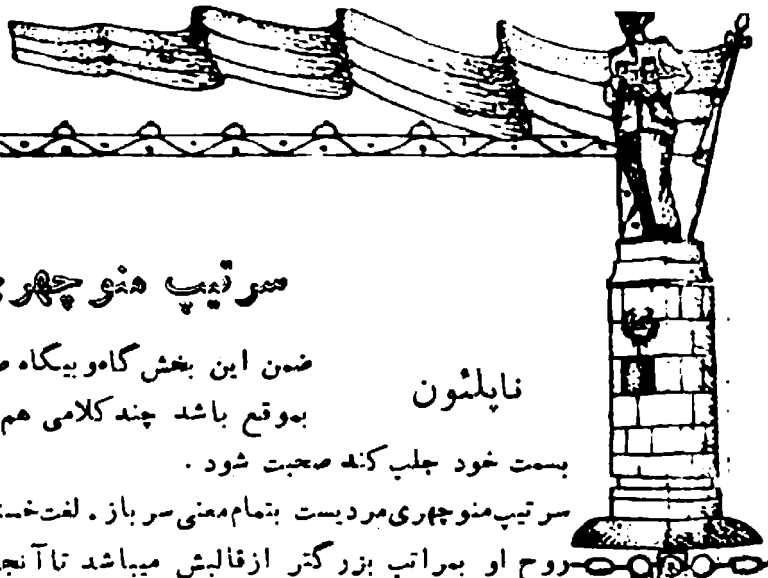


یعنی در فاصله ۱۵ کیلومتری يك آب برگردان مانند آب برگردانهاییکه زارمین برای نهرهای زراعتی و با اسبابهای خود احداث مینمایند و هزینه کمی دارد در آنجا بسته شده و نهری نظیر نهرهای زراعتی با شیب بسیار کم حفر میشود طول این نهر بسته بارتفاعی است که میخواهند توربین با آن کار کند از ۳ تا ۶ کیلومتر پیش بینی میشود. و چون تپه های اطراف رودخانه تا عمق چند متری اغلب خالی است حفر این نهر خیلی ارزان تمام خواهد شد.

اول باید یکدستگاه توربین ۳۰۰ کیلوواتی نصب نمایند و بعداً نیروی کارخانه را تا ۱۵۰۰ کیلووات توسعه دهند و با ایجاد يك کارخانه برق آبی آب شهر نیز بسهولت تأمین میشود زیرا فقط يك پمپ الکتریکی که از برق این کارخانه استفاده خواهد کرد هر مقدار آب را که بخواهند ببخزنی که در شمال شهر باید تعبیه شود خواهد رسانید.

نصب موتور پمپ برای تهیه آب شهر مقرون بصلاح و صرفه نیست و تهیه موتور جدید هم بیا وضع فعلی گران تمام میشود و هم نگهداری موتور و تعمیر آن برای شهر مهاباد که نه کارشناس لایق و نه کارخانه تعمیر دارد صلاح نیست در صورتیکه توربین آبی سالها کار میکنند و احتیاج به تعمیر زیاد هم ندارد و يك کارشناس متوسط هم بسهولت خواهد توانست آنرا بخوبی اداره نماید از اینرو تأسیس کارخانه برق آبی برای تمام نقاط کشور مخصوصاً مهاباد از ضروریات است.

مهندس نوین



سرتیب هنوچهری و تیپ مهاباد

ناپلئون

ضمن این بخش گاه و بیگاه صحبتی از منوچهری بیجان آمد و تصور میرود بسیار بوقوع باشد چند کلامی هم درباره این مرد که توانسته است اهالی مهاباد را

بسمت خود جلب کند صحبت شود .

سرتیب منوچهری مردیست بتمام معنی سرباز . لغت خستکی درقاوش وجود ندارد .

روح او بمراتب بزرگتر از قالیش میباشد تا آنجا که آشنایان و دوستانش از قدیم یعنی وقتیکه سرگرد بود و مدیریت آموزش دانشجویان رسته پیاده دانشکده افسری را بهمه داشته لقب ناپلئون را باو دادند و اتفاقاً اگر کسی بطرز رفتار و حرکاتش دقیق گردیده و با آنچه که در اطراف ناپلئون نوشته اند تطبیق کند بی شباهت نیست .

تا قبل از فرماندهی تیپ مهاباد عهده دار خدمت عشایری نشده بود و اطرافیان تصور میکردند نتواند از عهده اداره تیپ مهاباد بر آید ولی مرور ایام یکسال اخیر نشان داد که از لحاظ خدمت عشایری هم فرمانده بسیار خوبی است .

نظریه سپهبد منوچهری در موقتی که سرگرد بود برای گذراندن دوره کلاس استادی بدانشگاه جنگ رفته و از تعلیمات سپهبد ژاندار برخوردار میشود .

ژاندار درباره او اومیان ۲۳ نفر افسران هم دوره خود رتبه پنجم را حائز و با در نظر گرفتن اینکه شاگرد اول نمره اش ۱۷ بود معدل نمرات منوچهری ۱۶/۵ بوده است .

وقتیکه سپهبد ژاندار گزارش نهائی خود را برای فرمانده دانشگاه جنگ مینویسد نسبت بمنوچهری و چند نفر از رفقای هم دوره او اینطور نظر میدهد . (گزارش مورخه ۱۳۱۷/۵/۲۴)

سرگرد امین . سرگرد شاهرخ شاهی . سرگرد منوچهری . سرگرد بهرامی . سروان گیلان شاه . سروان میکده . سروان مظهری . سروان ضرغامی و سروان ریاحی تماماً از افسران کاری بوده و دارای روحیه صحیح . شخصیت و اعتماد لازمه بوده و بملاوه خصائص اولیه یک استاد خوب راهم حائز میباشد لیکن جهت اجرای این مشاغل دقیق (۱) حالیه فائده تجارب کافی بوده و ممکن است به عنوان دانشیاری انتخاب گردند .

سپهبد ژاندار در همین گزارش نسبت بشاگرد دوم اینطور نظریه میدهد :

سرهنک دوم . . . با آنکه جدی دارای روحیه صحیح و خوب و تجارت لازمه از لحاظ فرماندهی میباشد معذالك از لحاظ تأمین مشاغل استادی هنوز فاقد مزایای لازمه میباشد .

سرتیب هنوچهری بر اثر تبلیغات سوء بیگانگان اهالی مهاباد به ارتش بدین بودند ولی منوچهری موفق گردید که این برده را از میان برداشته و سوءظن را بحسن

چوپی میرقصید تفاهم و بدبینی را به خوش بینی تبدیل کند . نمونه بارز آنهم مراسم ۲۱

آذر سال جاری بود . زن و مرد مهاباد در این روز از صبح تا غروب میرقصیدند . ابراز احساسات مردم با تطبیق زمان گذشته غیر قابل توصیف بوده است .

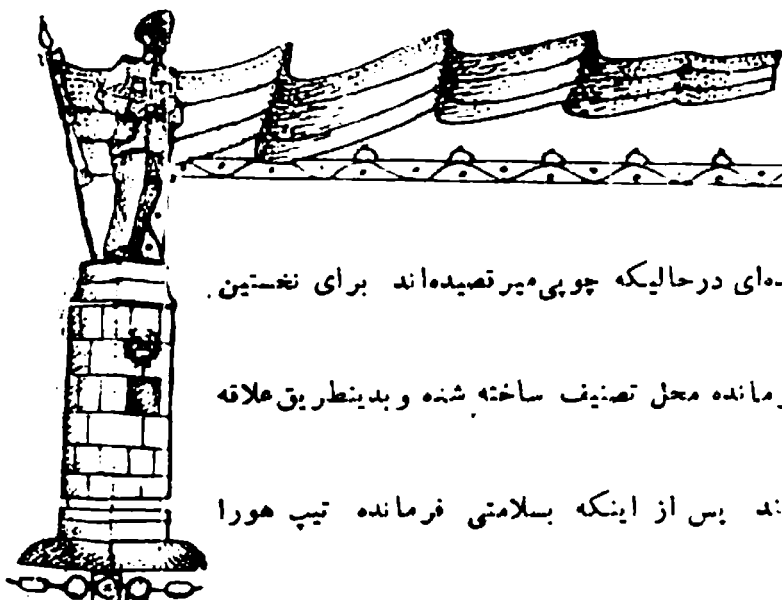
۱ منظور استادی دانشگاه جنگ بوده است .



سر تیپ هنوچهری فرمانده تیپ مهاباد

مقاله شماره ۱۴۶

شماره کذب خاطرات سر آذربایجان و کردستان



کردها برای اوتصنیفی ساخته و روز ۲۱ آذر عدهای درحالیکه چوبی میرتصییده اند برای نخستین بار در کوچه و خیابان مهاباد میخوانده اند .

در میان کردها این اولین باری است که برای فرمانده محل تصنیف ساخته شده و بدین طریق علاقه عمومی را نشان داده اند .

شب که عده زیادی بیاشکاه افسران مهاباد میآیند پس از اینکه سلامتی فرمانده تیپ هورا کشیده و تصنیف را میخوانند .

منوچهری نیز برده رسمیت را برداشته و در جواب احساسات صبح آنها برای آنها رقص چوبی میکند که بسیار جالب توجه بود .

معشوقه از میان مشروبات بشراب علاقه زیاد دارد . بسیار احساساتی است مخصوصاً موقعیکه جامی هم سلامتی دوستان نوش میکند .

رتیب منوچهری بد نیست از جریان آشنائی او با معشوقه اش منیژه خانم باخبر شوید . یکی از شبها که سر تیپ زنکته برای بازرسی بمهاباد آمده و مهمان منوچهری بود . گماشته سر میز شام وارد اطلاق شده و کاغذی بدست سر تیپ منوچهری میدهد که مفادش از این قرار بوده است .

تیسار منوچهری عزیز

منیژه خانم را جهت شما فرستادم دختر قشنگ و خوبی است تصور میکنم موفق

گردد که در مهاباد استراحت روحی شمار از هر حیث فراهم سازد .

بایستی بمرض برسانم که ممکن است در اولین برخورد از شما بترسد ولی اگر دست عطفوت برش بکشید فوری رام خواهد شد .

رژیم غذایی مخصوص دارد و رختخوابش بایستی بسیار نرم باشد تصور میکنم اگر از او مواظبت کنید بتواند وسائلی فراهم کند که رفع تنهایی شما بشود .

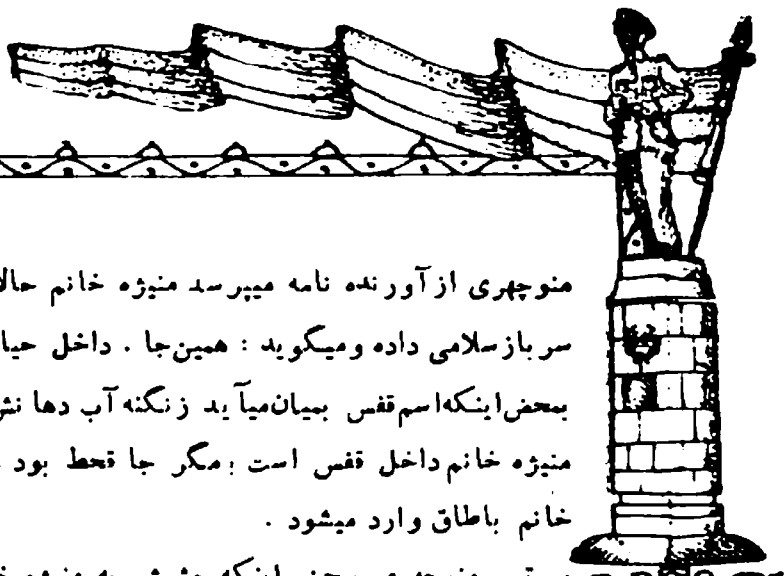
با تقدیم احترام

سرهنگ دکتر تدین

سر تیپ منوچهری وقتیکه کاغذ را میخواند . متعجب گردیده و پیش خود میگوید نفهمیدم منظور دکتر تدین چیست آنهم در این موقع شب که میداند سر تیپ زنکته مهمان من است .

زنکته وقتیکه منوچهری را در فکر می بیند از جریان امر بر سرش میکند . منوچهری خنده ای نموده و میگوید دکتر تدین هدیه ای فرستاده که باب دندان من فعلانیت . این نامه را بخوانید اگر با ذوق و سلیقه شما جوراست و میل دارید بگوئیم داخل شود .

زنکته نامه را خوانده و در حالیکه زیر لب میخندد و شاید کمی دهانش آب افتاده بود منوچهری میگوید حالا بگوئید داخل شود شاید خوب باشد .



منوچهری از آورنده نامه میبرد منیژه خانم حالا کجا است ؟
سرباز سلامی داده و میگوید : همین جا . داخل حیاط و توی قفس .
بعضی اینکه اسم قفس بمیان میآید زنگنه آب دهانش را قورت داده و منوچهری میبرد چه گفتی
منیژه خانم داخل قفس است ؛ مگر جا قحط بود . سرباز عقب گرد نوده و پس از چند دقیقه منیژه
خانم باطاق وارد میشود .

سرتیپ منوچهری بعضی اینکه چشمش به منیژه خانم افتاد معما برایش حل شد :
هنگام عصر که منزل سرهنگ دکتر تدین مهمان بود در آنجا چشمش بمنیژه خانم افتاد و تریفش
را کرده بود . دکتر تدین پس از رفتن منوچهری چون متوجه میشود که فرمانده تیپ از منیژه
خانم خوشش آمد فوراً نامه‌ای نوشته و اوراد در آنوقت شب برای سرتیپ منوچهری میفرستد .
منیژه خانم نام بچه خرس ماده کوچک و قشنگی است که بین جنگلهای میرده و بانه بتله افتاده
و برای دکتر تدین تعارف آورده بودند .

سرتیپ منوچهری خرس را در خانه خود نگاه داشته و مواظبت میکرد تا اینکه خانمش از تهران
بمهاباد آمد .

منیژه خانم که جایش همیشه زیر زمین بود رفته رفته خود را لوس کرده و باطاق شخصی منوچهری
وارد میشود و اتفاقاً نتوانسته بود لطف خانم را بخود جلب کند و بهمین مناسبت مورد غضب واقع
گردیده و از خانه بمنظور انجام خدمت زیر پرچم سرباز خانه تبعید میشود .
منیژه خانم را در سفر اول که در سربازخانه دیدمش کوچک بود ولی در سفر دوم بزرگ شده و حقیقتاً
خرس شده بود .

لابد باور نمیکنید ولی حقیقت است و شوخی نه ؛ بکنم . منیژه خانم صدای شیپورها
را میشناسد .

بعضی اینکه شیپور بیدارباش زده میشود از جای خود حرکت نموده و کلیه آسایشگاهها را باز دیده
و بتدریج صبحانه خود را میخورد .

باشیپور نهار از هر کجا که هست بطرف آشپزخانه دویده و جلوتر از همه سربازان بدو دست
خود را بطرفین درب ورود گذارده و بازبان حال میگوید ؛ جاده نظامی است و ورود ممنوع است ،
پس از اینکه جیره خود را از دست آشپز میگیرد در کناری رفته و مشغول خوردن میشود . ولی
فراموش نکنید تنها بیک جیره موافقت نمیکند . او فهمیده است که غذای بیمارستان تیپ پس از
سربازان داده میشود ؛ بهمین جهت پس از صرف جیره اول قبل از اینکه غذای بیماران داده شود
بآ طرف رفته و جیره دوم را دریافت میکند .

سپس تا شامگاه در گوشه و کنار سربازخانه مشغول کشتی گرفتن میشود .

در تعرفه خدمتی او ۱۵ روز زندانی منظور شده و آنهم بواسطه این بود که چند قلمه تبریزی را از جا ریشه کن میکند و قتیکه فرمانده تیپ از جریان امر مستحضر میشود دستور میدهد ۱۵ روز او را زنجیر نموده و در گوشه ای نگاهش دارند. مثل اینکه این تنبیه برای او موثر واقع شد زیرا از آن تاریخ بیعد دیگر سمت باغچه ها نرفته است.

و قتیکه در سفر دوم باتفاق منوچهری بطرف سقز حرکت میکردم سفارش منبزه خانم را بفرهنگ عادلای فرمانده هنگ زیاد میکرد.

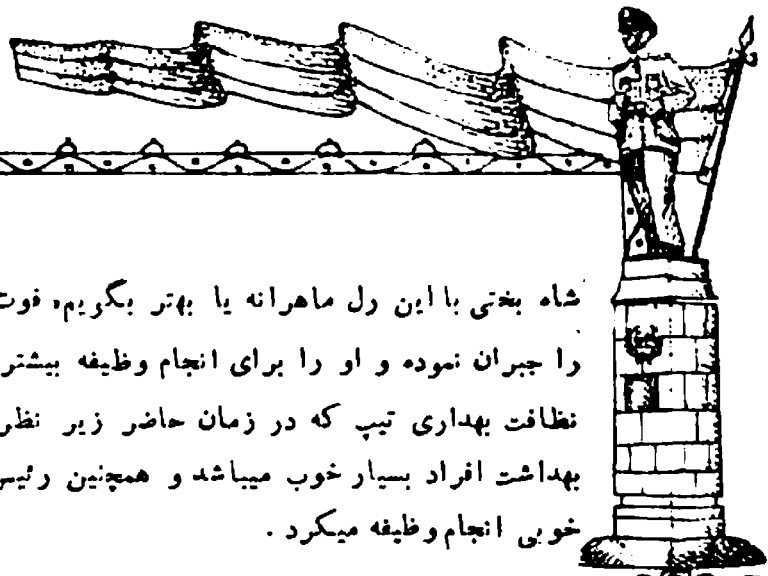
خلاصه چه درد سرتان بدهم گاو حاجی میرزا آقاسی و خرس سرتیپ منوچهری هر دو قدر و منزلت خاصی داشته و دارد.

علاقه زیاد سرتیپ منوچهری به تاجماه خانم همسر با وفایش بسیار علاقمند است. موقعیکه در زندان اراک بدست متفقین بازداشت بود اشعاری بیاد او میسرآید زیرا سرتیپ خوب شعر میگوید آنهم اشعاری که نماینده روح بزرگ و حساس او میباشد.

تاجماه خانم و قتیکه بر این اشعار واقف میشود يك قلم خود نویس طلا بعنوان صلح برای شوهر خود میخرد ولی سرتیپ که هزار ماشاءالله يك سردارد و هزار سودا بی کفایتی نشان داده و قلم خود نویس خود را پس از یکماه گم میکند. ولی خانمش این اشعار را که سرتیپ منوچهری از زندان برایش نوشته است همیشه با خود داشته و مانند دعائی که برای آرامش قلب و تسلی خاطر بکار میبرد داخل کیفش میگذارد.

فوت کاسه گری بین سرتیپ زنکنه و سرتیپ منوچهری متأسفانه اختلافاتی وجود داشت که منجر بآن شده بود که منوچهری برای مراسم افتتاح مجسمه در رضاییه دعوت نشود. خواهی نخواهی ذهن شاه بختی را نیز کمی نسبت باو مشوب کرده بودند ولی پس از اینکه شاه بختی در ساعت هشت صبح تیپ مهاباد را بازدید نمود اظهار کرد: «من که شش ماه قبل وضع این تیپ را دیده بودم امروز میتوانم ادعا کنم که اصولاً قابل مقایسه نیست و حقیقتاً شما در ضمن مدت کوتاه فرماندهی خود توانسته اید فعالیت زیادی بخرج دهید. شاه بختی و قتیکه فهمید بلفظ ذهن او را مشوب نموده اند برای اینکه جبران گذشته را نموده و اظهار علاقه ای کند گفت: «شندیم شما را برای افتتاح مجسمه شاهنشاه دعوت نکرده بودند و میدانی علتش چیست؟»

امثال افسران رشیدی چون تو بایستی زحمت کشیده و امنیت را بوجود آورند تا پیر مردانی مانند من بتوانند در جشن شرکت کنند.



شاه بختی با این دل ماهرانه یا بهتر بگوییم فوت کاسه گری، خستگی چند ماهه سرتیپ منوچهری را جبران نموده و او را برای انجام وظیفه بیشتر تشویق نمود .
نظافت بهداشتی تیب که در زمان حاضر زیر نظر سرهنگ دکتر تدین اداره میشود و رعایت بهداشت افراد بسیار خوب میباشد و همچنین رئیس قبل از او سرهنگ دکتر خمسه صفا بنحو خوبی انجام وظیفه میکرد .

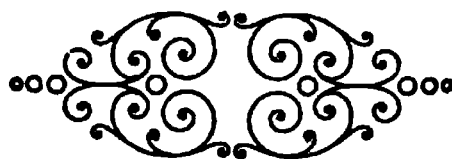
بدنیست این قضیه نجفقلی بسیار مخبر روزنامه اطلاعات در همان روزهای اول که معاکنه
را هم بدانید متجاسرین شروع شده بود برای جمع آوری اخبار بهاباد میرود و چون
از دوستان دکتر خمسه صفا بود بخانه او وارد میشود . بسیار علاقه داشته
است که هنگام تیرباران نمودن متجاسرین حضور یابد ولی ساعت اجرای مجازات محرمانه بوده
و کسی حق حضور نداشت .

دکتر چون بایستی هنگام اعدام حضور داشته باشد و از طرفی بنا بر وظیفه نظامی خود میخواست
بسیان قبل از عمل مطلع نشود قرار گذاشته بود بعد از نصف شب و قتیکه بخانه او مراجعه میکنند
بگویند : بیمار ما حالش سخت و بایستی دکتر فوراً حاضر شود .

سرهنگ چون بر اثر کار روزانه خسته بود در باز کردن شیشهها از وظایف بسیار بود .
شیشهها بعضی اینکه صدای در بلند میشد بسیار با قیافه حق بجانب دکتر را از خواب بیدار کرده
و میگفت بیچاره ای (!) مراجعه و تقاضا دارد بسر وقت مریض او که حالش سخت است بروید .
بدین طریق دکتر مهمان خود را در خانه کاشته و برای اجرای حکم اعدام میرود .

در بین راه تبریز نیز و قتیکه سواران ذوالفقاری میخواستند کسی را تیرباران کنند میگفتند (بفرست
آبخوردن بیاورد .) بسیار در آخرین روزهای توقف خود فهمید چه کلاهی بر سرش رفته و ماهرانه
او را عقب نخود سیاه فرستاده اند .

با اینکه این دکتر بر بالین بسیاری از این بیماران (!) حاضر شده بود ولی نوق العاده در محل
محبوب بود .



روز عزای ملی کردستان

از کودکان ژنده پوش بی پدر دلجوئی کنید
اگر میل دارید بفرمائید باتفاق سپهبد شاه بختی از خانه سرتیپ
منوچهری خارج شده و بفلکه چهارچراغ که تنها میدان مهاباد است
داخل شویم. ساعت ۵ بعد از ظهر روز چهارشنبه بیستم مرداد ۱۳۲۷ است.

در این ساعت خانواده شهدای غیر نظامی که بر اثر وقایع اخیر جان خود را نثار آزادی و استقلال
ایران نموده و بدرجه شهادت مغرور گردیده اند باخذ جایزه نائل میگردند.

سران کرد، مهمانان و مردم تماشاچی متأثر بودند از آن جهت که امروز روز عزای ملی
کردستان است و شادمان بودند از آنجهت که نماینده شاهنشاه آمده تا مراسم ملوکانه را
ابلاغ کند.

پنج هزار نفر در میدان چهار چراغ اجتماع کرده بودند.

ساعت پنج بعد از ظهر موزیک سلام شاهنشاهی را نواخت. صدای هورا مهاباد خاصه پایه های
منزل قاضی محمد را که در نزدیکی میدان است بلرزه در آورده بود.

سپهبد شاه بختی در نخستین قدم ورود در حالیکه گریه میکرد پدران و فرزندان شهدا را دور خود
جمع کرد. دست خود را بر روی شانه یکی از کودکان ژنده پوش بی پدر گذارده و عکس برداشت
که عیناً در صفحه ضمیمه از نظر خوانندگان میگذرد:

پس از برداشته شدن عکس حیدری نماینده اسبق مجلس شورای ملی را پیش خواند و از او
خواست تا مراسم خاص ملوکانه را بزبان کردی بورات شهدا ابلاغ نموده و سایر غیر نظامیان
کردستان را بنایات مخصوص ملوکانه امیدوار سازد. . . .

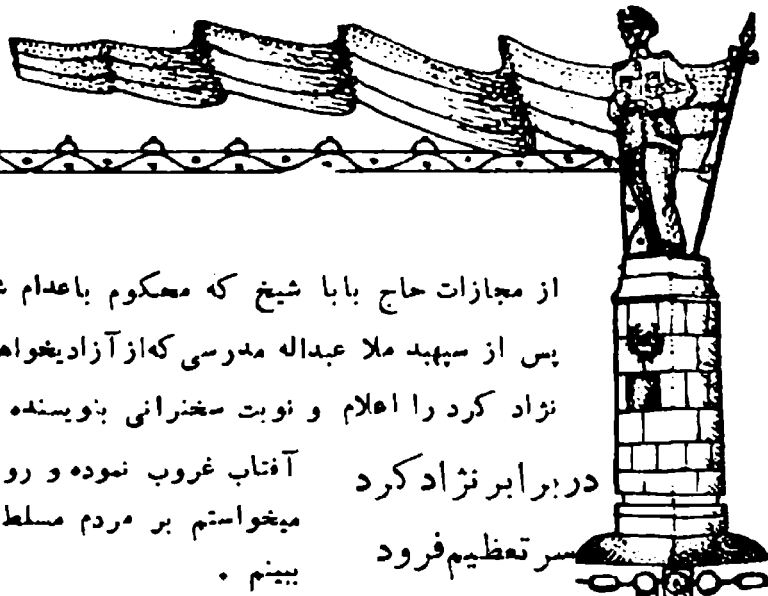
خانواده شهدای حاضر در میدان ۱۳ نفر بودند. بترتیبی که نام آنها خوانده میشد هر يك بیش
آمده و مبلغی بول که بنسبت هائیکه آنها کم یا زیاد بود بضمیمه تقدیر نامه کتبی بامضاء
سپهبد رزم آرا رئیس کل ستاد ارتش دریافت میداشتند.

سپس ستار زاده سخترانی ایراد و مردم را بپرداخت مالیات موقوفه تشویق نمود تا از اینراه
دولت بتواند قدمی برای عمران و آبادی مهاباد بردارد.

پس از ایشان ملا محمد مجدی از روحانیون مهاباد نطقی بزبان کردی ایراد
و فریاد زد ایران مال ایرانی است و مراتب تنفر خود را نسبت ببیش آمدهای
گذشته اعلام نمود.

پس از او سپهبد شاه بختی رشته کلام را در دست گرفته و اظهار داشت
شاهنشاه ایران شما را دوست داشته و دارند و بهترین دلیل آن نیز عفو
ملوکانه است که شامل حال شما شد و همچنین برای احترام مقام روحانیت

شاهنشاه برای
احترام بمقام
روحانیت از
کشتن او صرف نظر
کرد



از مجازات حاج بابا شیخ که محکوم باعدام شده بود صرفنظر فرمودند .
پس از سپید ملا عبدالله مدرسی که از آزادیخواهان بنام مهاباد است مراتب عبودیت و شاهپرستی
نژاد کرد را اعلام و نوبت سخنرانی بنویسنده این سطور رسید .

در برابر نژاد کرد
سر تعظیم فرود
بینم .

صندای کوچکی را که در کنار میدان بود از میان جمعیت برداشته و بر

میآوردم

روی آن ایستادم

در شهرستان های کوچک وقتی غریبی وارد میشود بیشتر بگفته هایش گوش میدهند زیرا
خیال میکنند تازه وارد دود بیدرمان آنها را همراه آورده و خیال دارد نوشدارو برایگان
میان آنها تقسیم کند .

مردم بیچاره و پای برهنه ، ژنده پوشانی که از مال دنیا جز گلیم پاره ای که روانداز زمستان
و فرش تابستان آنها است چیز دیگری ندارند بر روی پشت بامهای اطراف میدان نشسته و میخواستند
بفهمند که این غریب تازه وارد کیست و چه میگوید ؟

من وقتی که میدیدم در برابر مردمی هستم که از نژاد پاک ایرانی بوده و رشادت های آنها صفحات
درخشانی از تاریخ ایران را بخود تخصیص داده است متشنج گردیده و از صمیم قلب سری بعلامت
احترام در برابر این کردان ژنده پوش فرود میآوردم .

بدین آنچه در آنروز گفتم دسترسی ندارم زیرا خطابه ای نبود که از روی آن نوشته شود و
تند نویسی هم در میدان نبود که نت بردارد ولی آنچه که بغضاطر دارم و در همان شب پس از
سخنرانی یادداشت برداشتم مفادش این بود :

با کردان باشرف

سلام بر زاده پاک و شرافتمند کرد !

هم میهنان عزیز ! شما شهادت تاریخ یکی از پاکترین نژادهای ایرانی هستید

مهاباد سخن

صفحات تاریخ ایران بهترین گواه بر همین پرستی شما میباشد و آباء و اجداد

میگویم

شما همواره برای استقلال و سر بلندی ایران همین عزیزان خونها ریخته

و جانها فدا نموده اند . در این سامان چندی قبل وقایعی رخ داد و جنایتکارانی چند بتحریر و تقویت
بیکانگان علم طفیان بر افراشته بودند و سر انجام نیز بهمت مردان شرافتمند و وطنپرستی چون
شما و کاک ارتش شاهنشاهی یعنی برادران و فرزندان عزیز خودتان خائنین را دستگیر و بچوبه

دار تسلیم نمودند .

پس از این جریانات ممکن است سوه تفاهمی در میان باقی بوده و بناط بیشتر شود تهور کنید که

برادران تهرانی شما با سایر استانهای کشور با چشم بدبینی بشما نگاه نموده و سخای ناخواسته اندکی

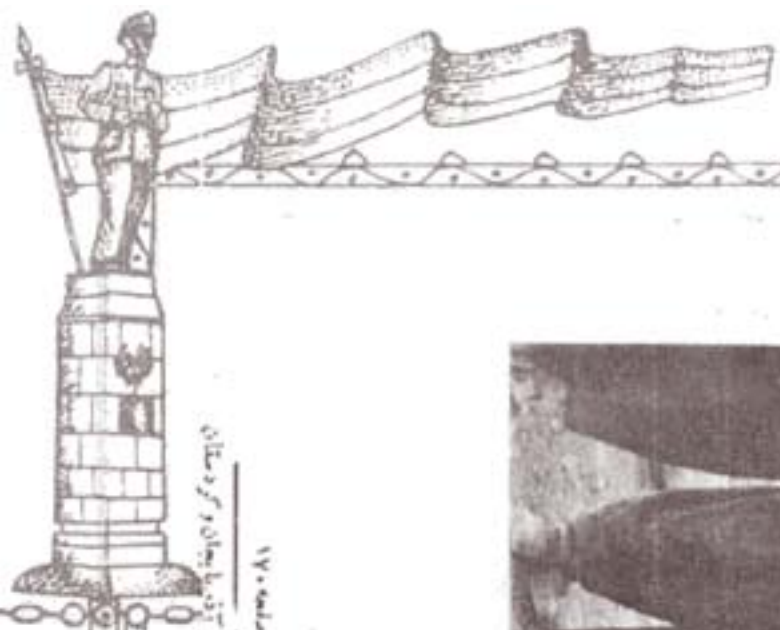
از اعتمادشان نسبت بشما کسر گردیده باشد .

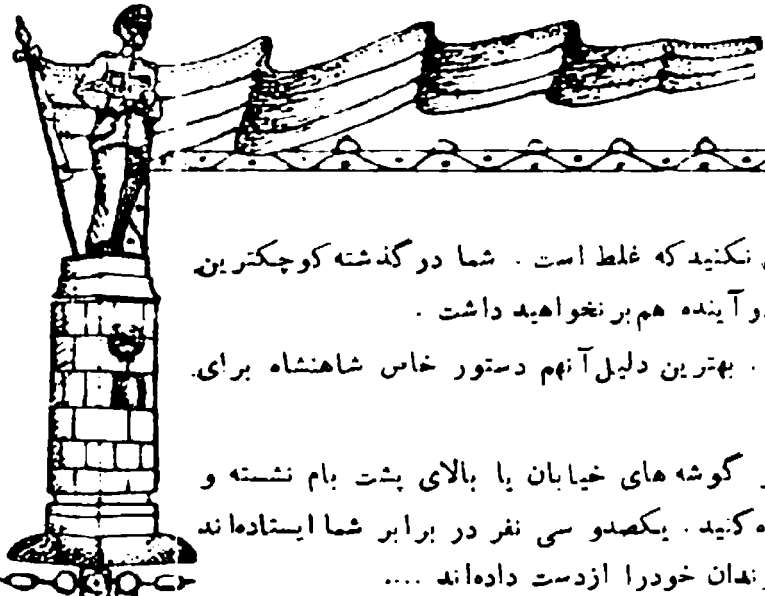


سپهبد شاه بخشی پدران و فرزندان شهما را دور خود جمع کرده
 سپس دست خود را بر روی شاه بستی از کودکان زنده پوشی پدر
 گذارده و این عکس را برداشت.

عقبات مصلحه ۱۷۰

مجموعه کتاب خاطرات سلیم آقا با چنان و کریمستان





زهی تصور باطل زهی خیال محال. چنین فکری نکنید که غلط است. شما در گذشته کوچکترین قدمی برخلاف مصالح وطن برداشته و انشاالله دو آینده هم بر نخواهید داشت. همه شما را دوست داشته و بسیار خوشبین هستند. بهترین دلیل آنهم دستور خاص شاهنشاه برای اعطای جوایز نقدی بخانواده شهداء میباشد.

هم میهنان عزیز! شما که در اطراف میدان و گوشه های خیابان یا بالای پشت بام نشسته و بستخان من گوش میدهید اینطرف میدان را نگاه کنید. یکصدوسی نفر در برابر شما ایستاده اند اینها کسانی هستند که پدران یا برادران و یا فرزندان خود را از دست داده اند....

این گروه که امروز باخذ جایزه نائل میگردد بهترین و بزرگترین دلیل بروطنپرستی اهالی مهاباد میباشد شهداء این سرزمین باخونها؛یکه نثار نموده اند بزرگترین افتخار را برای خود و شهرستان خویش کسب نموده و ایرانی همواره بچشم بزرگی بآنها نگاه میکند.

هم میهنان عزیز! روز پیاپیان رسیده و تاریکی شب فرامیرسد. صحیح است که بر حسب ظاهر و بخاطر تاریکی یکدیگر را خوب نمی بینم ولی آتشی که در قلب شما شعله ور بوده و انوارش بخارج برتومیافکند همیشه مهاباد را روشن نگاه میدارد.

نژاد کرد یعنی پاکترین نژاد ایران همیشه وطنپرست بوده و بانورایمان تاریکی و ظلمت جنایت و خیانت را شکافته و بر اهریمنان بیگانه پرست حکومت نموده است.

وقت پیاپیان رسیده و نمیبخواهم مزاحم شما باشم ولی برای آنکه وطن فروشانی که اکنون بسزای اعمالشان رسیده و از خجالت شرمساری نقاب خاک بر روی خود کشیده اند باخبر شوند. برای آنکه بیگانه پرستانی که در گوشه و کنار کشور مخفی شده اند بدانند.

برای آنکه بیگانگانی که قصد تجاوز بخاک میهن عزیز ما را در فکر خود می پروراند مطلع باشند. و بالاخره برای آنکه شاهنشاه با عظمت ایران که هم اکنون دور از میهن میباشد در میهن برستی شما واقف گردند. درخواست میکنم که بامن ده صد اگردیده و طوری فریاد بزنیم که طنین صوت ما در این وقت شب بگوش تمام طبقات نامبرده در فوق برسد.

زنده باد ایران

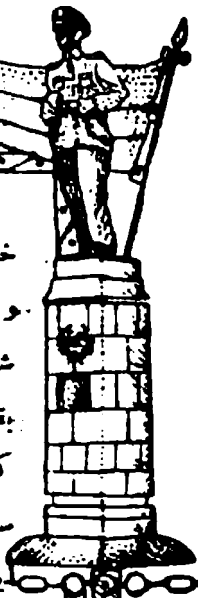
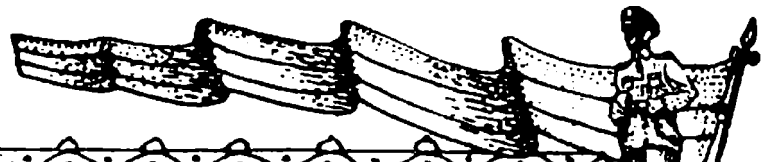
بازنده باد شاهنشاه

مرگ بر بیگانه پرستان

مرگ بر خائنین وطن فروش

پس از پیاپیان سخنرانی مختصر من حسن داودی که از بازار گانان مهاباد میباشد خطبه منصلی در باره تاریخچه نژاد کرد و وطن پرستی آنها ترائت و در ساعت ۲ این مراسم باشکوه تاریخی پیاپیان یافت.

در مهاباد علاوه بر آنکه بهمت ویشنکار سر باز لایقی چون سرتیپ منوچهری دست بجیب میکند
تمدادی باسکاه آبرومند مرزی بوجود آمده و با ساختن این مکاها جان
سربازان دوسرمانی زمستان حفظ شده است که نمونه آنرا در سقز از نزدیک
خواهیم دید باشگاه نسبتاً آبرومندی هم در داخل شهر بوجود آمده است که نهار و شام و صبحانه بسیار



خوب درد شترس فروش همه میگذارد و در وضع حاضر امور آن زیر نظر سرهنگ دکترین اداره و الحق این مرد برای منظم نگاه داشتن و آبرومند اداره کردن آن بسیار زحمت میکشد .

شب همه برای بازدید باشگاه آمدند . در طبقه تهنائی و مشرف بنیابان فروشگاههای تأسیس و اجناس بقیامت عمده فروشی بمردم غیر نظامی فروخته میشود . همین امر که طبق نقشه صحیحی انجام میگردد کمک مؤثری در باین آوردن قیمت اجناس در بازار کوچک مهاباد نموده است .

سپید شاه بختی روز عید فطر در رضائیه توانست از زیر بار عیدی دادن شانه خالی کند ولی در اینجا مقدمات امر را طوری فراهم آوردیم که راه فرار باقی نماند .

دست بچیپ برده و اجناسی خریداری و بین سخنرانان آن روز تقسیم نمود که يك شیشه ادوکلن بحساب شاه بختی و يك دستمال بحساب جیب سرتیپ زنگنه نصیب من گردید .

حالا شما خوانندگان مختارید که اسمش را تعارف یا حق و حساب و یا ستانش بگذارید ...

در باشگاه افسران موزیک بعداً در آمده آهنگ جدیدی را نواخت .

شما تا این آهنگ را نشنوید نمیتوانید بفهمید چه میگویم .

روی سخنم با آنهائی است که سرود ملی فرانسه (مازسیز) را شنیده و

دیده اند که تا چه حد شنونده را متقلب میکند .

این سرود که آهنگ آنرا موزیک در آن شب نواخت بهمان اندازه در شنونده تأثیر میکند .

لابد منتظرید اسم سرود را بشنوید .

ابتداء این مقدمه چند سطر را بخوانید تا با اسم سرود برسیم :

سرتیپ منوچهری چنانکه میدانید هنگام توقف در ایران بجرم (!) وطن پرستی دستگیر و مانند

بسیار دیگری از رجال ایران در بازداشتگاه متفقین در اراک زندانی گردید .

ناملایمات زندان و سرنوشت رقت بار وطن منوچهری را که در آنوقت سرهنگ بود منقلب نموده

بكمك قریبه خدادادی که در شعر و شاعری دارد سرودی ساخته و نام آنرا (خروش زندان) میگذازد .

بمصدق سخن کز دل خیزد لاجرم در دل نشیند این سرود با اندازه ای پرهیجان میباشد که معالاست کسی بشنود و تحت تأثیر قرار نگیرد .

آنشب وقتیکه بقیافه ها توجه کردم حتی یک نفر نبود که بر اثر شنیدن این سرود رنگ طبیعی

بصورت داشته باشد .

شاه بختی آنقدر توجهش جلب شد که دستور داد آهنگ سرود بتمام بادگان های آذربایجان

فرستاده شده و در شمار سرودهای رسمی نظامی در آید .

سرتیپ منوچهری هر چه که بیشتر بسرود ساخته خود گوش میداد زیادتیر

منقلب میگردد .

رنگ و رویش سرخ و رگهای پیشانی اش متورم گردید .

هنوز آخرین مصرع سرود از طرف سربازان رسته موزیک خوانده نشده بود که چون بیر درنده



سپهبد شاه‌بختی بخانواده شهدا تقدیرنامه میدهد
 قاضی سیدمحمدحسن مکرری و امیر نصرت اسکندری نماینده مجلس در طرفین شاه‌بختی دیده میشوند.

مقابل صفحه ۱۷۲

ضمیمه کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان.

پای بر زمین کوبیده و با آهنگی مردانه سخنرانی پرهیجان خود را باین مطلب شروع کرد :

ما سربازان مرزی همیشه بجلو و عقب و بالا نگاه میکنیم :

نگاه بالا بخداوند متعال و پرچم ملی ایران است .

بجلو نگاه میکنیم تا هر کس که بخواهد تجاوز کند او را خرد کنیم .

نگاه پشت سر پشاهنشاه عظیم الشان و ملت ایران و این مردم وطنپرست که کار میکنند و چنین

سربازان جانفشانی را بسامیدهند

منوچهری در آن شب با قوه بیان خود طوری شنوندگان را تحت تأثیر قرار داده بود که بی اختیار

من مداد را زمین گذارده و بدون آنکه از گفته اش یادداشتی بردارم سراپا گوش شدم و بقول

سعدی علیه الرحمه (در بوستان که رسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از کف برفت).

پس از منوچهری سپید شاه بختی برخاسته و ضمن نطقی که ایراد نمود خطاب بسرتیب منوچهری

اینطور گفت :

(تیب مها باد شخصیت خود را با فرماندهی شما تکمیل نموده است) .

امیر نصرت اسکندری نماینده مجلس شورای ملی نیز سخنرانی ایراد و اظهار نمود من بهترین گواه

بر احساسات شاه پرستانه مردم و علاقه آنها بارتش و سران آن ضمن بازدید های چند روزه اخیر

بوده ام و محققاً بوسیله مجلس شورای ملی بعرض ملت ایران خواهم رساند

مجلس با سخنرانی اسکندری پایان رسید و از آن روز بیامد مرتباً اخبار مجلس را در روزنامه ها از

نظر میگذرانم تا مشاهده کنم که چه موقع امیر نصرت بوعده خود وفا میکند . ولی بقرار معلوم

هنوز تصمیم بوفای عهد نگرفته است . شاید هم تصمیم دارد انشاء الله در دوره شانزدهم از علاقه مردم

آذربایجان و کردستان نسبت بارتش که بنا بر گفته خودشان از نزدیک ناظر بوده اند صحبت نمایند (!)

یاد آن روز بخیر زیرا پدر عزیزم حیات داشت و هنوز دست اجل بر اثر مرگ

بسیار مجلل

اوشب و روزم را تیره و تار ساخته بود

چند سال قبل با چند نفر از دوستان که یکی از آنها سرگردشاهی افسر نیروی

بود ولی

هوایی بود سفری باراک نمودم .

مرغش نپخته

این رفیق نظر بلند و خوش اشتها مثل آنکه از مردم طلبکار بود . هر چه محبت

بود

میدید باز هم ایراد میکردت .

یکی از روزها حسین دستوری رفیق اراکی من مهمانی برای ورود ماداد که پدر عزیز و پسر از جانم

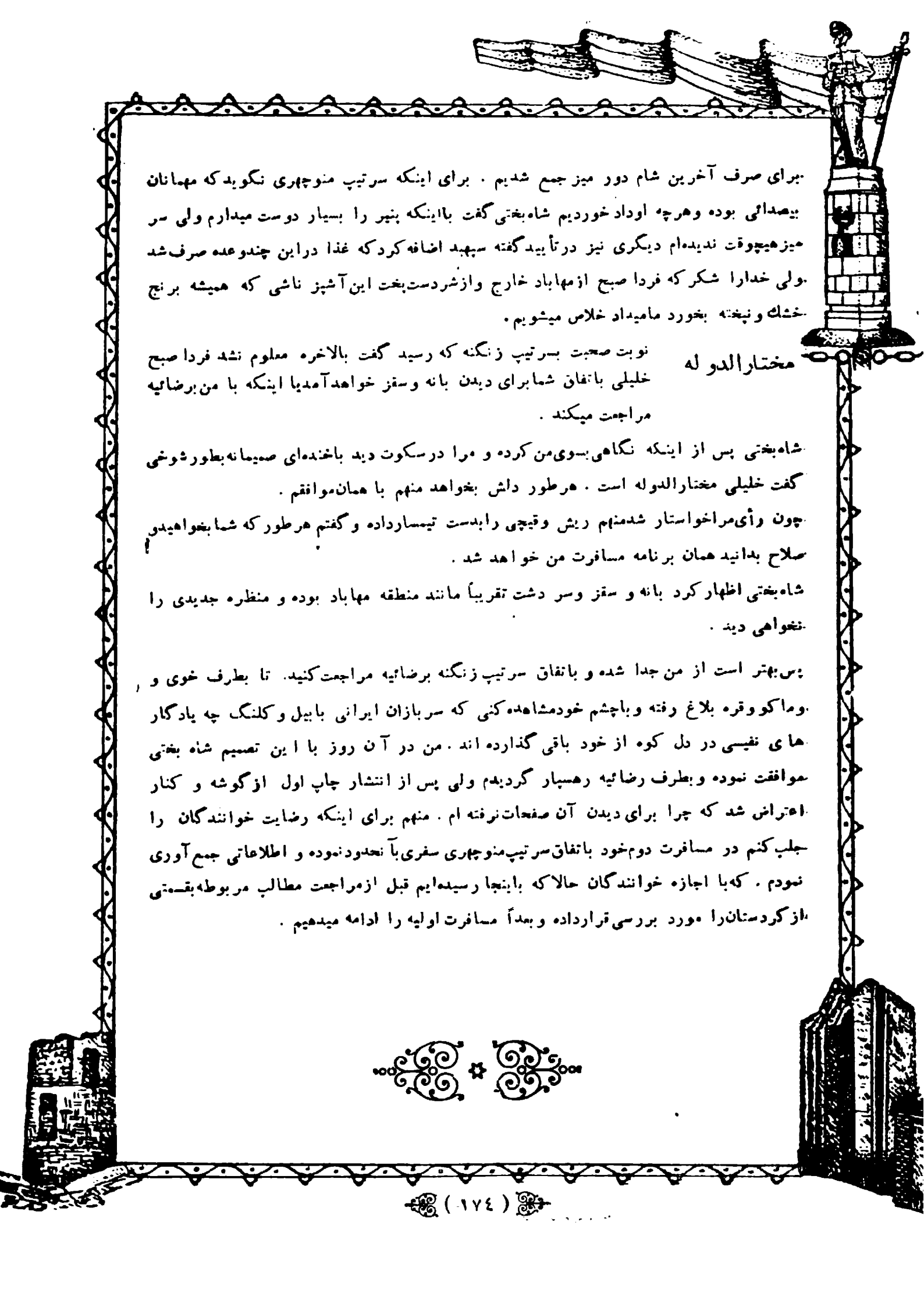
که پروردگار او را بیامرزد و لطف خداوندی را در آن دنیا شامل حالش گرداند سفره نشسته بود .

جای خوانندگان خالی ، میز بسیار مجللی بود . آخر سفره از شهایی پرسیدم چطور بود ؟

(بسیار مجلل بود ولی مرغش نپخته بود)

از آن روز بیامد این موضوع میان دوستان ضرب المثل شده است . نظیر این قضیه در آخرین شب توقف

ما در مها باد اتفاق افتاد .



برای صرف آخرین شام دور میز جمع شدیم . برای اینکه سرتیپ منوچهری نکوید که مهمانان بیصدائی بوده و هرچه اوداد خوردیم شاه بختی گفت با اینکه بنیر را بسیار دوست میدارم ولی سر میز هیچوقت ندیده‌ام دیگری نیز در تأیید گفته سپهد اضافه کرد که غذا در این چند وعده صرف شد ولی خدارا شکر که فردا صبح از مهاباد خارج و از سردست بخت این آشپز ناشی که همیشه برنج خشک و نیخته بخورد مامی‌داد خلاص می‌شویم .

مختارالدوله نوبت صحبت سرتیپ زنکنه که رسید گفت بالاخره معلوم نشد فردا صبح خلیلی با اتفاق شما برای دیدن بانه و سقز خواهد آمد یا اینکه با من رضائیه مراجعت میکند .

شاه بختی پس از اینکه نگاهی بسوی من کرده و مرا در سکوت دید باخنده‌ای صمیمانه بطور شوخی گفت خلیلی مختارالدوله است . هر طور داش بخواید منم با همان موافقم . چون رأی مرا خواستار شد منم ریش و قیچی را بدست تیمسار داده و گفتم هر طور که شما بخواهید و صلاح بدانید همان برنامه مسافرت من خواهد شد . شاه بختی اظهار کرد بانه و سقز و سر دشت تقریباً مانند منطقه مهاباد بوده و منظره جدیدی را نخواهی دید .

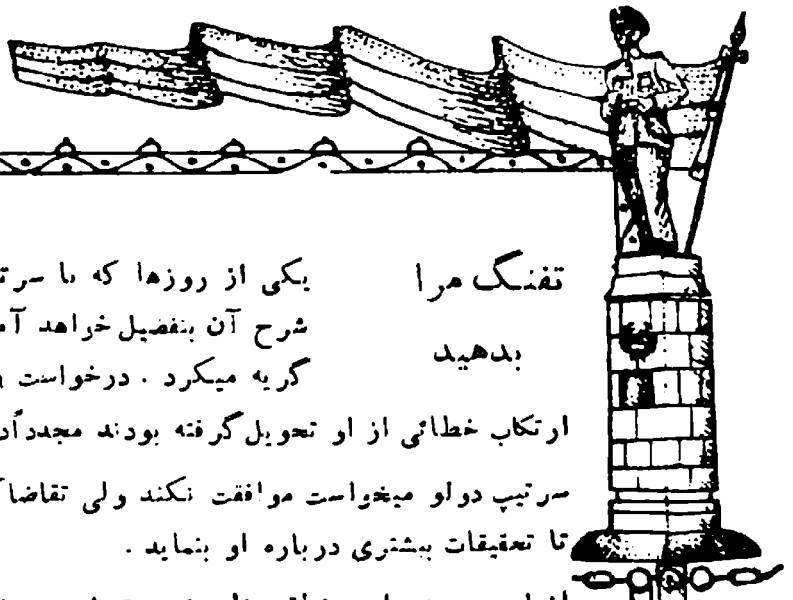
پس بهتر است از من جدا شده و با اتفاق سرتیپ زنکنه رضائیه مراجعت کنید . تا بطرف خوی و و ما کو قره بلاغ رفته و با چشم خود مشاهده کنی که سربازان ایرانی بایبل و کلنگ چه یادگار های نفیسی در دل کوه از خود باقی گذارده اند . من در آن روز با این تصمیم شاه بختی موافقت نموده و بطرف رضائیه رهسپار گردیدم ولی پس از انتشار چاپ اول از گوشه و کنار اعتراض شد که چرا برای دیدن آن صفحات نرفته‌ام . منم برای اینکه رضایت خوانندگان را جلب کنم در مسافرت دوم خود با اتفاق سرتیپ منوچهری سفری با محدود نموده و اطلاعاتی جمع آوری نمودم . که با اجازه خوانندگان حالا که باینجا رسیده‌ایم قبل از مراجعت مطالب مربوطه بقیه‌تی از کردستان را مورد بررسی قرار داده و بعداً مسافرت اولیه را ادامه می‌دهیم .

پنجشنبه دهم جنگجویان غیر نظامی



من بر چهار میلیون
سرباز فرماندهی
میکنم

قبل از اینکه باز دبه قسمی از کردستان را شروع کنیم اگر مایل باشید
سخنی چند درباره عشایر واکراد گفته شود
در پیرامون عشایرواکراد آذربایجان و کردستان و وطن پرستی آنها که
در حقیقت نکهبانان اصلی مرزهای ایران و بهترین جنگجویان غیر نظامی
هستند هرچه نوشته شود کم است .
در این صفحات نمیتوان گفت تنها دو اشکر سه و چهار وجود دارد بلکه بایستی گفته شود تمام
مردم سرباز میباشند .
و گویا بهمین دلیل بوده است که شاه بختی در پاسخ یکی از مخبرین خارجی که میپرسد شما
بر چند نفر سرباز فرماندهی میکنید ، پاسخ میدهد : . من در آذربایجان بر چهار میلیون سرباز
فرماندهی میکنم .
من که از نزدیک تقریباً سراسر آذربایجان و قسمی از کردستان را دیدم میتوانم تصدیق کنم که
این گفته راست میباشد



تفنک مرا بدید
یکی از روزها که با سرتیپ دولو در مرز های اردبیل گردش میکردم و شرح آن بنفصیل خواهد آمد یکی از عشایر مرزنشین مراجعه و در حالیکه گریه میکرد . درخواست داشت تفنگ جنگی را که دولت باوداده بود و بر اثر ارتکاب خطائی از او تحویل گرفته بودند مجدداً اختیارش بگذارند .

سرتیپ دولو میخواست موافقت نکند ولی تقاضاکننده آنقدر گریه کرد که دولو را مجبور ساخت تا تعقیقات بیشتری درباره او بنماید .

از او پرسیدم این منطقه بنا بر تصدیق خودت چند ماهی است امن شده و هیچکس بتفنگ احتیاج ندارد . بنا بر این اینهمه اصرار برای چیست ؟

مرد مرزنشین در حالیکه گریه میکرد اظهار نمود من بتفنگ احتیاجی ندارم و در اطراف امنیت برقرار است ولی اگر تفنگ نداشته باشم نمیتوام در ده زندگانی کنم .

گفتم در صورتیکه کسی مزاحم تو نیست دلیلش چیست که نمیتوانی زندگی کنی ؟

جواب داد تصدقت کردم مگر نمیدانی تفنگ ناموس ما است اگر من خطائی مرتکب گردیده و دولت تفنگ را از دستم بگیرد اهل آبادی خواهند گفت تو که لایق نبودی تا تفنگ خود را حفظ کنی پس دیگر نباید در آبادی باقی باشی .

تفنگ بالاتر از ناموس است
آذربایجانی دو چیز مورد علاقه شدیدش میباشد : اولی ناموس و دومی شاه . ولی عشایر مرزنشین آذربایجان و کردستان بتفنگ خود بیش از این دو علاقه دارند زیرا میکوبند اگر تفنگ نداشته باشیم این هر دو چیز مورد احترام مادر معرض خطر واقع خواهد شد .

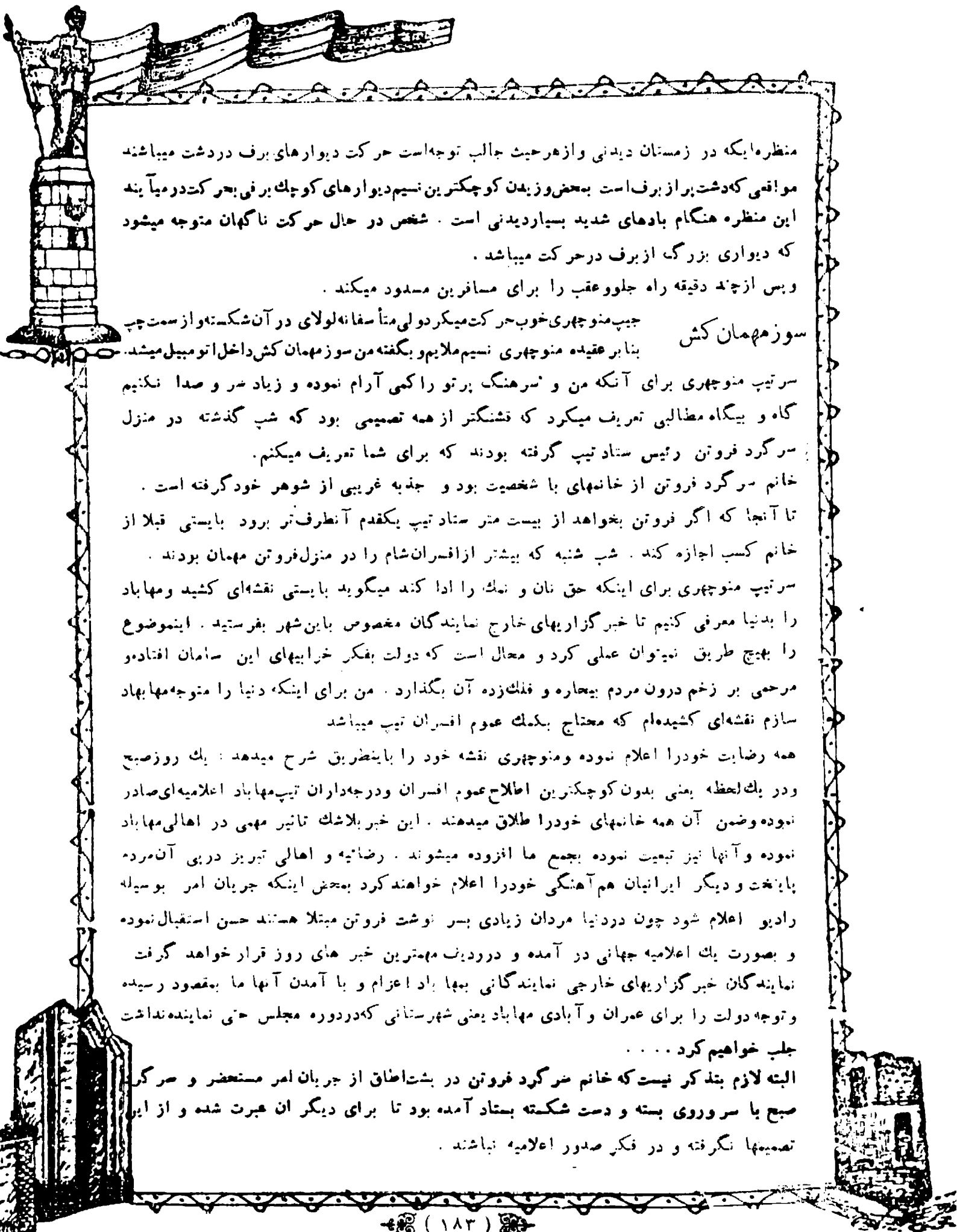
میان هشایی که برور ایام وطنپرستی خود را نشان داده اند از طرف ارتش بمنظور برقراری امنیت داخلی و جلوگیری از تجاوزات عده ای ماجراجو تعدادی تفنگ که از لحاظ مقتضیات وقت نمیتوانم رقم آنرا فاش نمایم تقسیم شده است . تشخیص کسانی که صلاحیت داشتن تفنگ دولتی را دارند بعهده فرمانده لشکر یا تیپ مقیم محل میباشد .

اگر خار جی باشید با گلوله استقبال میکنند
وقتی که شاهنشاه آذربایجان مسافرت فرمودند هنگام تشریف فرمائی یاردبیل یکی از هواپیماهای ملنزمین رکاب که دکتر سیاسی در آن بوده است بین راه بستان آباد و سراب عیب کرده و مجبور میشوند در آبادی بنام دوزدوزان ، فرود آیند هنوز هواپیما بزمین ننشسته بود که با سرعتی هر چه تمامتر

در حدود پنجاه تفنگچی هواپیما را بر روی زمین محاصره میکنند .

دکتر سیاسی بشاه بختی گفته بود با آنکه قرار نبود که هواپیما در آن محل فرود آید من تعجب میکنم اینهمه تفنگچی از کجا ورود ما را نهیده و باستقبال آمدند .

شاه بختی میکوبد جنگجویان غیر نظامی من در تمام دهات و نقاط مرزی شبانه روز گوش بزنگ میباشد تا از هر گونه پیش آمدی قبل از وقوع جلوگیری نمایند .



منظره ای که در زمستان دیدنی و از هر حیث جالب توجه است حرکت دیوارهای برف در دشت میباشند
مواقعی که دشت برف است بعضی وزیمن کوچکترین نسیم دیوارهای کوچک برفی بحرکت درمیآیند
این منظره هنگام بادهای شدید بسیار دیدنی است . شخص در حال حرکت ناگهان متوجه میشود
که دیواری بزرگ از برف در حرکت میباشند .

و پس از چند دقیقه راه جلو و عقب را برای مسافرین مسدود میکند .

سوزمهمان کش جیب منوچهری خوب حرکت میکرد ولی متأسفانه لولای در آن شکسته و از سمت چپ
بنا بر عقیده منوچهری نسیم ملایم و بگفته من سوزمهمان کش داخل اتومبیل میشود .

سرتیپ منوچهری برای آنکه من و سرهنگ پرتو را کمی آرام نموده و زیاد شر و صدا نکنیم
گاه و بیگاه مطالبی تعریف میکرد که تشنگتر از همه تصمیمی بود که شب گذشته در منزل
سرگرد فروتن رئیس ستاد تیپ گرفته بودند که برای شما تعریف میکنم .

خانم سرگرد فروتن از خانمهای با شخصیت بود و جذبه غریبی از شوهر خود گرفته است .

تا آنجا که اگر فروتن بخواهد از بیست متر ستاد تیپ بکقدم آنطرف تر برود بایستی قبلا از
خانم کسب اجازه کند . شب شنبه که بیشتر از افسران شام را در منزل فروتن مهمان بودند .

سرتیپ منوچهری برای اینکه حق نان و نمک را ادا کند میگوید بایستی نقشه‌ای کشید و مهاباد
را بدینا معرفی کنیم تا خبر گزاریهای خارج نمایندگان مخصوص باین شهر بفرستید . این موضوع
را بهیچ طریق نمیتوان عملی کرد و محال است که دولت بفکر خرابیهای این سامان افتاده و
مرحمی بر زخم درون مردم بیچاره و فلک زده آن بگذارد . من برای اینکه دنیا را متوجه مهاباد
سازم نقشه‌ای کشیده‌ام که محتاج بکمک عموم افسران تیپ میباشند

همه رضایت خود را اعلام نموده و منوچهری نقشه خود را باین طریق شرح میدهد : یک روز صبح

در یک لحظه یعنی بدون کوچکترین اطلاع عموم افسران و درجه داران تیپ مهاباد اعلامیه‌ای صادر

نموده و ضمن آن همه خانمهای خود را طلاق میدهند . این خبر بلاشک تاثیر مهمی در اهالی مهاباد

نموده و آنها نیز تبعیت نموده بجمع ما افزوده میشوند . رضایتیه و اهالی تبریز در پی آن مردم

بایخت و دیگر ایرانیان هم آهنگی خود را اعلام خواهند کرد بهیچ اینک جریان امر بوسیله

رادیو اعلام شود چون در دنیا مردان زیادی بسر نوشت فروتن مبتلا هستند حسن استقبال نموده

و بصورت یک اعلامیه جهانی در آمده و در دین مهمترین خبر های روز قرار خواهد گرفت

نمایندگان خبر گزاریهای خارجی نمایندگان بیها باد اعزام و با آمدن آنها ما بمقصود رسیده

و توجه دولت را برای عمران و آبادی مهاباد یعنی شهرستانی که در دوره مجلس حتی نماینده نداشت

جلب خواهیم کرد

البته لازم بتذکر نیست که خانم سرگرد فروتن در بشت اطاق از جریان امر مستحضر و سرگرد

صبح با سروروی بسته و دست شکسته بستاد آمده بود تا برای دیگران عبرت شده و از این

تصمیمها نگرفته و در فکر صدور اعلامیه نباشند .



میان دو آب

کلید
آذربایجان

میان دو آب چنانچه از اسمش معلوم است میان دو آب فرار گرفته است . در رودخانه سپینه رود و زرینه رود (چفتو) در امتداد (شمالی جنوبی) در جریان بوده و میان این دو رودخانه منطقه ای بعرض ۵ کیلومتر بوجود آمده است .

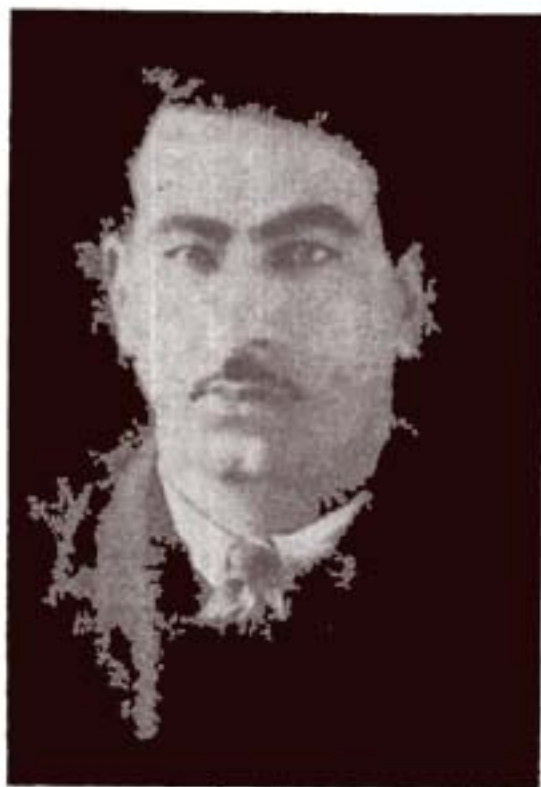
آب هر دو رودخانه بزمینهای اطراف سوار بوده و مناطق بسیار حاصلخیزی را بوجود آورده است . این قصبه دوازده هزار جمعیت است . مخرج تبریز و مدخل گوردستان میباشد یا بهتر بگوئیم کلید آذربایجان است زیرا در وسط راه مهاباد ، مراغه ، سقز ، و تبریز قرار گرفته و بدین جهت موقعیت بسیار حساسی را پیدا کرده است .

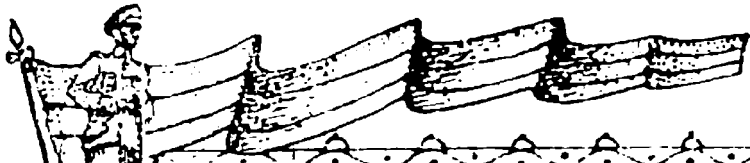
از اواخر سلطنت شاهنشاه فقید توجه خاصی باین قصبه مبذول گردیده و روز بروز رویترقی میبرد مستعد بودن زمین آن برای آبادی از عوامل بسیار مهمی است که در آینده نزدیک این قصبه را تبدیل بخرستان بسیار آبادی بنماید .

محصول چغندر آن بسیار خوب و ایجاد کارخانه قند در این قصبه یکی از قدمهای بسیار مفید است وجود کارخانه منه میان دو آب هم بنوبه خود یکی از عوامل مهم آباد شدن سربق این قصبه میباشد

این بخشدار
محکوم
به مهمان نوازی
است

بخشدار میان دو آب
سعید حائری میباشد .
این جوان مهمان دوست
قبلا بخشدار مراغه
بود هنگامیکه تغییر
ماموریت داده و بطرف
میان دو آب حرکت میکند . گو با در داد گاه محکوم
میشود باینکه از هرتازه واردی که باین قصبه
وارد میشود پذیرائی کند و بهمین دلیل سرتیب
منوجهری و سرهنگ پرنوومن خانه او که
در عمارت زیبایی بخشداری واقع است رفتیم .
سعید حائری چون فهمیده است مادامیکه در
میان دو آب اقامت دارد بایستی از مهمان نوازه
وارد پذیرائی کند از این رو تن بقضا داده
با کشاده رونموسائل استراحت مهمانان خود
فراهم میکند .





سرگشته بیابان پس از وقایع شهر یور پادگان نظامی در این قصبه تشکیل شده بود. روزیکه حبی سر و سامان ما وارد شدیم ۱۵ روز بیشتر از عمر تشکیل پادگان نظامی نیکداشت.

است سرگرد عبدالحسین رحیمیان مأمور انتظامات این منطقه و فرمانده پادگان بود. سربازان که عبارت از یک گروهان پیاده و یک دسته مسلسل بودند در این مدت کم موفق شده بودند که سربازخانه قدیم را که بادبوارهای بلندی محصور شده است تعمیر و آسایشگاههای آنرا قابل سکونت نمایند.

سرهنگ مرتضی قوانلو افسر ستاد که بنا بر گفته خودش سرگشته بیابان و بی و سرو سامان است سر پرست عشایری ایل دهبکری. افشار و فیض الله بیگی میباشد. رئیس ایل. دمبکری محمود ایلخانی زاده و گنجمنی خان از بیگ زاده های آن میباشد. سرپرست ایل افشار سردار افشار بود که اخیر آفوت نموده. و طایفه فیض الله بیگی هم فعلا سرپرست ندارد.

مرکز عشایر گوران و چهاردولی میان دو آب میباشد و الله آقا صمصام رئیس ایل گوران میباشد. سرپرست نظامی این قبیله هم بهمه سرگرد رحیمیان میباشد.

کسیکه از آب گل ژاندارمری این قصبه تابع تبریز و پادگان نظامی آن زیر نظر تیپ مهاباد اداره میشود و بهمین جهت مواقعی که دزدی دستگیر میشود لشکر ۳ میگردد ماهی میگیرند چون ژاندارمری دستگیر نموده بایستی بدادگاه لشکر ۳ در تبریز تسلیم گردد.

سرتیپ منوچهری هم میگردد چون نیروی تأمینیه هر محل زیر نظر فرمانده ارشد نظامی آن منطقه است و میان دو آب جزو منطقه تیپ مهاباد است پس بایستی دادگاه نظامی مهاباد بوضع او رسیدگی کند. سروان رزم آرا فرمانده ژاندارمری میان دو آب هم از این اختلاف استفاده نموده و از آب گل ماهی میگیرد و بهترین نمونه آنهم پرونده ای میباشد که هنگام دستگیری شیخعلی دزد مسلح که از دستیاران سارق مقبول معروف همه رحیم بوده است تشکیل گردیده.

قبل از اینکه از مهاباد خارج شویم ناگزیر هستیم که از احساسات و روحیه زنده سربازان پادگان مهاباد ذکر خیری بنمایم.



بوکان

هتل پالاس پس از اینکه یکساعت معطل شدیم تا اتومبیل حامل اسکورت روشن شود بالاخره در ساعت ده صبح روز سه شنبه سیام آذربطرف بوکان حرکت کردیم. سرما در نهایت شدت بود تا آنجا که رادیاتور اتومبیل در یک توقف دقیقهای جلوی قهوه خانه یخ بست.

داخل قهوه خانه های سر راه اغلب بخاری حلبی کهنه و قدیمی دیده میشود که بعضی رسیدن مسافر داخل آن بته آتش میزنند.

منوچهری اسم این قهوه خانه ها را هتل پالاس گذارده بود. راست هم میگفت بین راه میان دو آب و سقز که هر قدمش نمونه ای از قرون وسطی را در بردارد بلاشک هتل پالاس آنهم همین قهوه خانه ها میباشد.

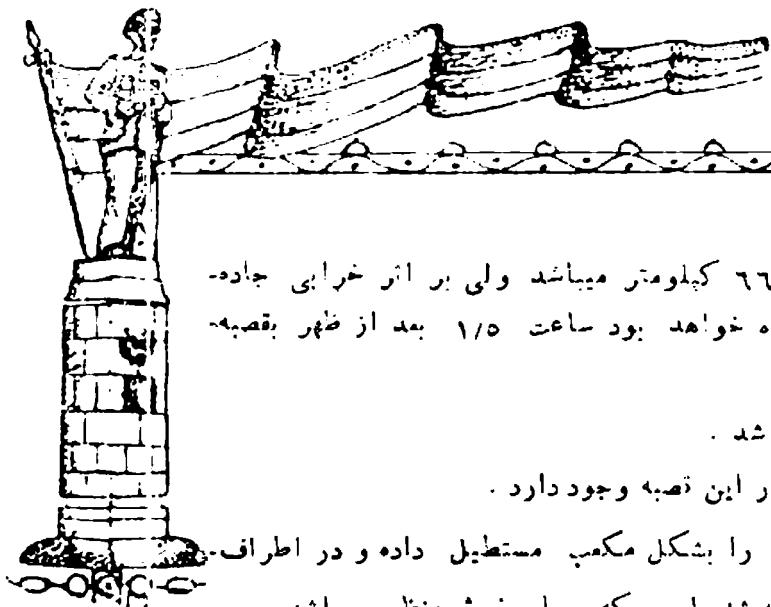
متخصص در فن آتش روشن کردن در آبادی داش بند، بر اثر یخ بستن مجدد اتومبیل پیاده گردیده بداخل قهوه خانه داش بند پناهنده شدیم. در این قهوه خانه بخاری حلبی وجود نداشت.

صاحبش زیر کرسی نشسته و ما راهم دهوت با آنجا کرد ولی چون جمله داشتیم ستوان یکم مجنبتانی آچودان سرتیپ منوچهری مقداری بته جمع آوری نموده مشغول آتش کردن آن شد ولی موفق نگردید. قهوه چی اظهار کرد شما بلد نیستید روشن کنید اجازه بدهید تا من آتش روشن کنم. منوچهری خنده ای نموده و گفت راست میگویی اکثریت شماها متخصص در فن آتش روشن کردن هستید و بهمین دلیل است که این صفحات اغلب در آتش ناامنی میسوزد. از آبادی داش بند بعد جزو هنگ سقز میباشد.

امیر اسعد علی یار بین داش بند و بوکان ده کوچکی وجود دارد بنام اوج تپه، که متعلق بو امیر اسعد علی یار میباشد.

این مرد بسیار مین پرست و از اشخاص خدمتگزار میباشد. سیهید شاه بختی هر وقت که از این حدود میگذرد بدیدن امیر اسعد که بر اثر پیری اغلب بیمار و در خانه خود بستری میباشد میرود. وجود این مرد در این صفحات مانند لنگر قابل توجهی میباشد. و برعکس بوکان رهایای این ده روزگار خود را براحتی میگذرانند.

اهالی دهات داش بند. اوج تپه. قصبه بوکان و سایر آبادیها و دهات واقعه در این منطقه تشکیل ایل، دهگیری، را میدهند که از طوایف علی یار، ابلغانی، قهرمانی تشکیل شده و با مقایسه سایر ایلات نزدیکترین عشایر مهاجرت کرده و از دیگران متمدن تر هستند.



چشمه عروس فاصله میان دو آب تا بوکان ۶۶ کیلومتر میباشد ولی بر اثر خرابی جاده اتومبیل چند ساعت بین راه خواهد بود ساعت ۱/۵ بعد از ظهر بقصبه بوکان رسیدیم .

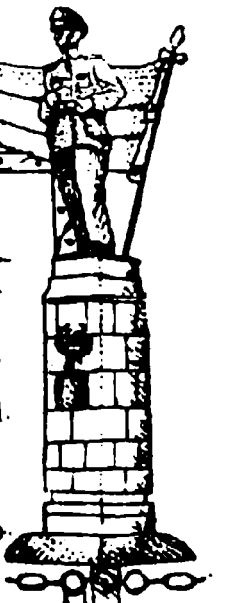
بوکان در لهجه کردی بمعنی چشمه عروس میباشد . و کنایه از چشمه معدنی بسیار تشنگی است که در این قصبه وجود دارد . این چشمه دیدنی در وسط قصبه تشکیل استخری را بشکل مکعب مستطیل داده و در اطراف آن عمارت بخشداری و چند عمارت دیگر ساخته شده است که بسیار خوش منظره میباشد . بوکان صاحب چهار هزار جمعیت بوده و تشکیل هزار خانوار را میدهند . در این قصبه فقط يك دبستان وجود دارد که دارای ۲۵۰ نفر شاگرد میباشد .

غله این قصبه باندازه ای زیاد است که اسم انبار غله آذربایجان و کردستان بآن داده شده است . این صفحات اغلب بصورت ملوک الطوائفی اداره میشود و مالک بر جان و مال رعیت حکومت میکنند و عموم مالکین میل دارند رعایای خود را در حال بربریت نگاه داشته و چشم و گوششان باز نشود .

مالک بوکان ایلخانی زاده ها میباشد . این چند نفر . قصبه بوکان را چند سال قبل بمبلغ شش ملیون ریال خریداری ولی در وضع حاضر معادل کل مبلغ خرید در سال اجاره دریافت میکنند . اهالی بوکان یا سنی یا یهودی میباشد . و کلیه این چهار دزار نفر از دو حمام موجوده در قصبه استفاده میکنند . که یکی مختص مسلمین و دیگری برای یهودیها میباشد . ایلخانی زاده ها حمام مسلمین را که بسیار کثیف میباشد روزی ۶۳۰ ریال اجاره داده اند و سایر عایدات قصبه را از همینجا حسب کنید .

جنوی محلی که برای انبار غله تخصیص داده شده ترازوی بزرگی برای وزن کردن موجود است صاحب قصبه فقط ترازو داری آنرا در سال چندین هزار تومان اجاره داده . ثبت اسناد در بوکان تشکیل نشده و معنی مالکیت وجود ندارد . رعیتی بیکی از ایلخانیها مراجعه و تقاضای اجاره ساختمان میکند آنها نیز در مقابل مبلغی وجه استفاده از اعیانی زمین را بر رعیت میفروشد ولی البته سند کتبی رد و بدل نمیشود . رعیت در این محل مشغول ساختمان میشود مادامیکه مالکین از او راضی باشند او هم در جای خود نشسته است ولی بعضی اینکه کوچکترین نارضایتی حاصل شد در يك لحظه جل و بلاش را بیرون ریخته زمین با ساختمان احداث شده در آنرا بار دیگر مالک میگردد .

چشم و ابرو همه چیز بوکان بکطرف چشم و ابروی اهالی آن یکطرف لابد شما هم مانند دیگران شنیده اید که کردها بسیار خوشگل میباشد ولی تا نروید و از نزدیک مشاهده نکنید آنطور که باید و شاید باین معنی بی نییرید زن و مرد کردها خوشگل هستند ولی زیبارویان بوکان وسعز قابل مقایسه با سایر کردها نیستند .



چشم . ابرو . پوست ظریف و رنگ خوب صورت . اندام زیبا . بستانهای قشنگ از عواملی هستند که دختران و زنان آنجا را بصورت فرشته درمیآورد .

شما پیرزن یا پیرمردی را مشاهده میکنید بسن هفتاد سال ولی چشمان قشنگ و درشت و درخشان او ذهن شما را بطوری مشکوک میکند که اگر بقیه صورت خود را بیوشاند پیش خود میگوئید بیش از سی سال ندارد .

وقتیکه شخص این قیافه زیبا و اندام متناسب را مشاهده میکند پیش خود میگوید اگر این نژاد بایک اسلوب صحیح و آموزش و پرورش مناسب و در محیطی خوب بزرگ میشد چه از آب در میآید ؟

شما در اکثر از شهرهای ایران اگر یهودیها توجه کنید خواهید دید که بر اثر دژنره شدن علاوه بر اینکه در میان آنها قیافه زیبا وجود ندارد . اکثریت دارای قیافه مخصوصی هستند که از دور معرف یهودی بودن آنها میباشد .

حالا تشریف بیاورید در بوکان و مخصوصاً در سفر یهودیها را تماشا کنید . که تا چه حد خوشگل و زیبا روی میباشد .

شخص وقتیکه از کوچه و بازار این دهات که بی شباهت بقرون وسطی نیست گذر میکنند بعضی اینکه با زنی کرد روبرو میشود چشمان درخشان او باندازه ای در تار و پود وجود بیننده مؤثر واقع میشود که انسان بی اختیار برجای میخکوب گردیده و نمیتواند برفتن ادامه دهد .

اشتباه نکنید نه تنها زن کرد بلکه مردان آنها زیبا و خوش چشم و ابرو میباشد . ولی بدیهی است لطافتی که در زنها هست در مردان وجود ندارد .

وقتیکه يك زن کرد با آن لباس مخموس قدوبالای رشید و اندام متناسب کوزه آبرا از چشمه پر کرده و در حالیکه روی شانه گذارده بادت چپ از بالای سر گلوی کوزه را گرفته و راه میرود پای شخص بی اراده سست میگردد

اینرا هم بخاطر داشته باشید با آنکه یهودی ها نیمی از ساکنین این صفحات را تشکیل میدهند مهربانترین اختلافی فیما بین آنها وجود ندارد .

از موقعیکه بادگان نظامی در این محل مستقر گردیده بدستور سرتیپ منوچهری مشغول ساختمان برج مخصوصی برای سکونت سربازان در مواقع خطر گردیدند .

این برج خاری است که بچشم

این برج بالای جاده در محلی ساخته شده که بر کلیه قصبه بوکان مسلط میباشد . با آنکه مالکین در باطن مایل بساخته شدن برج نبودند ولی افسر جوانی

مالکین بوکان فرو میرود

بنام ستوان یکم فتوحی موفق گردید که با پشت کار و علاقه مخصوصی این برج را بیابان رساند که عکس آن در ابتدای صفحه بعد گراور شد، و ستوان یکم فتوحی نیز در کنار برج دیده میشود .

بخش دوازدهم

اوضاع اجتماعی و نظامی سقز

موقعیت طبیعی . اوضاع اجتماعی . وضع ساختمانی . شیخ جلال الدین نقشبندی . هنک سقز و سرهنگ دوم بهبهانی . سرتیب هاشمی در سقز جریان فداکاری ستوان یکم عبدالعلی بدرهئی لرستانی

موقعیت طبیعی
سقز در حقیقت سه راهی است که در وسط راه سندج . بانه و میان دو آب واقع شده و بهمین جهت دارای موقعیت خاصی است . در حدود ۱۵ هزار جمعیت دارد ولی سر شماری دقیق نشده است .

آب و هوای آن در تابستان گرم . مالاریایی در زمستان سرد و بسیار شدید . پائیز گردباد های سخت دارد و بهار نسبتاً آرام است .

بیشتر مردم آن از لحاظ مذهب اهل تسنن میباشند با این فرق که قسمتی شافعی و تیره ای صوفی میباشند : در حدود ثلث جمعیت آنهم یهودی میباشد .

اوضاع اجتماعی
امرار معاش اکثر مردم آن از طریق گله داری است و تنها در منطقه طایفه فیض الله بیکی گندم و توتون کشت میشود . تجارت این منطقه هم منحصرآ مازوج و پوست و روغن میباشد .

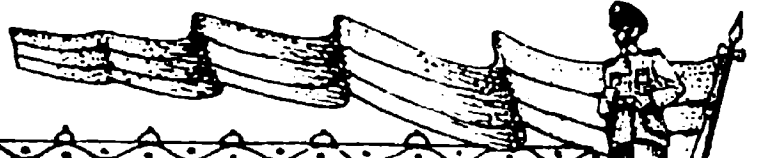
در هر گوشه ای از سقز نمونه ای از قرون وسطی نمودار است و بهترین نمودار آن حکومت و ساسای طایفه و مالکین بر رعایا میباشد . در این صفحات از نظر ارباب چیزی که قیمت ندارد آدم است . مردم در آخرین درجه فقر و فلاکت بسر برده در خانه های محقری زندگانی و روزگار خود را در نهایت سختی میگذرانند .

کوچکترین خبر سرعت در این شهر منتشر میشود و سرعت انتقال طوری است که اکثراً قبل از لکراف میان اهالی بخش میشود .

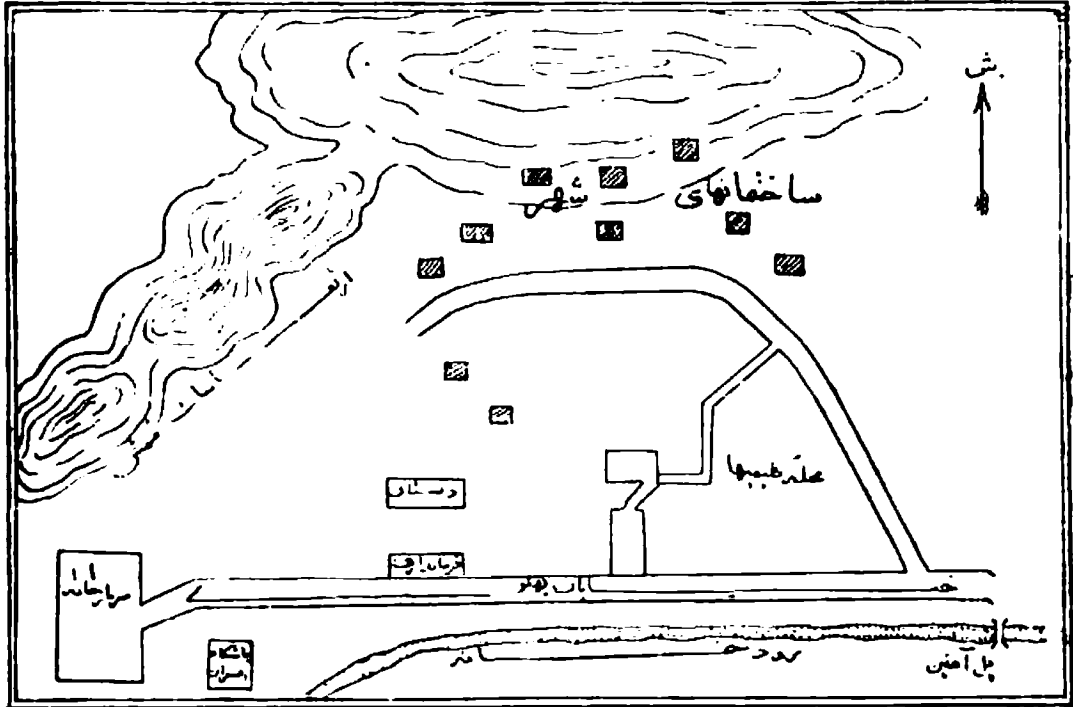
مرکز بخش اخبار
در سقز چندین چشمه وجود دارد که میماد گاه عشاق میباشد . تفرجگاه زنان و شکار گاه (:) مردان دور چشمه میباشد و چون از هر طبقه باینطرف روی آور میشود بالنتیجه مرکز بخش اخبار گوناگون نیز همینجا میباشد .

بمتر بگویم سرچشمه سقز در حکم خیابان اسلامبول تهران است .

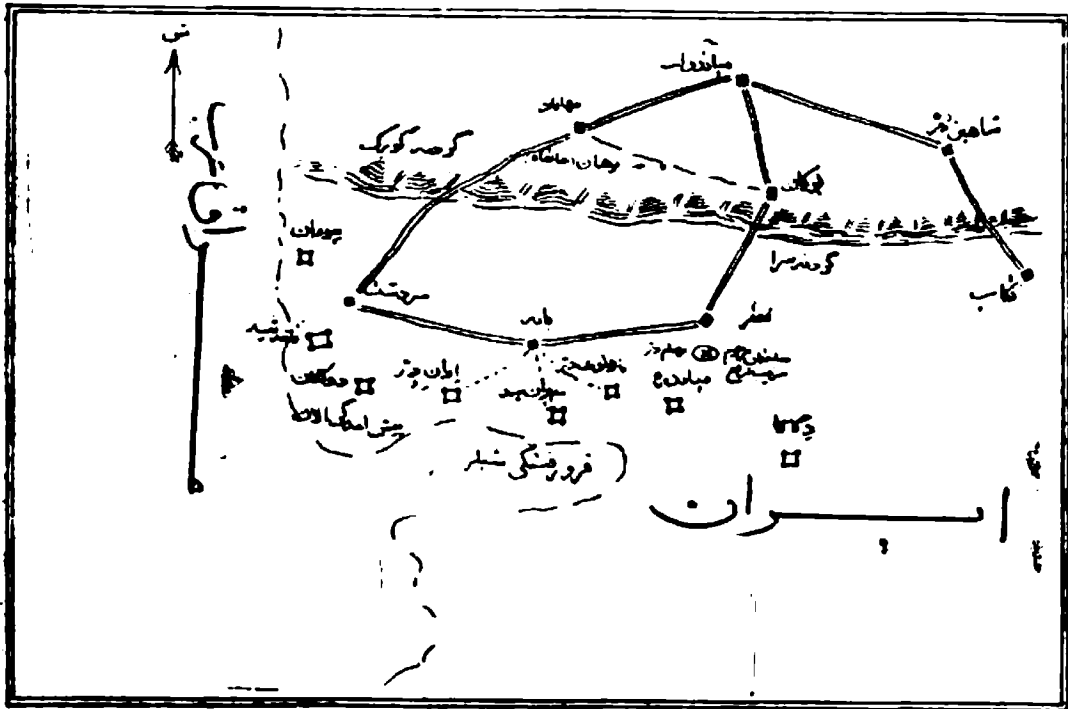
تین ازدواج طبق مراسم مذهب اسلام عمل میشود ولی مسئله طلاق بسیار سهل و آسان است گر فیما بین در نفر زن و شوهر اختلافی واقع گردید . و کار بطلاق کشید مرد هنگامیکه از زبانش این کلمه خارج شود . طلاق افتاد . زن بلافاصله از منزل خارج و بر آن مرد حرام میشود . ولی اگر مرد پشیمان شد رجوع با مقررات بسیار سختی که در درجه اول آن شرکت . محال میباشد عملی میگردد .



نقشه تفریحی شهر سفر مخصوص کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان



نقشه تفریحی فعلی ارجاک کردستان مخصوص کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان



وضع ساختمانی سقز از طرف جنوب محدود برودخانه بوده و ساختمان های شهر کلیه در منطقه شمالی و بر روی دو تپه میباشد .

شهر سقز ساختمانهای قدیمی بر روی تپه ای بنا شده که اکثر آ پشت بامهای عمارت با این محاذی کف حیاط بالا میباشد . دارای يك خیابان بنام پهلوی و دو بازار كوچك و یکی دو کاروان سرای میباشد .

مغازه داران بساط خود را روی زمین مغازه بهن کرده و در زمستان ها برای گرم شدن کرسی کوچکی در داخل مغازه میگذارند .

دارای چند مسجد کهنه قدیمی میباشد که معروفترین آنها مسجد دو مناره و مسجد جمعه میباشد . و علاوه بر این خانقاه کوچکی هم در آنجا وجود دارد .

عمارات جدید البنیاد آن فقط عمارت فرمانداری و درمانگاه سازمان شاهنشاهی و باشگاه افسران و يك دبستان میباشد .

مسیر رودخانه شرقی غربی بوده و در قسمت شرقی آن قبل از اینکه آبادی سقز تمام شود پل کوچکی و زیبای آهنی وجود دارد که مسافرین سنندج بایستی از روی آن عبور کنند .

ولسی بایستی گفته شود که راه بانه و سنندج در سراسر زمستان همیشه مسدود بوده و بهیچوجه نمیتوان موفق شد که از این راه سنندج رفت .

قسمت غربی سقز بر بازخانه منتهی میشود . فرماندار این شهر سیف الله اردلان است که رئیس طایفه اردلان میباشد .

یکی از روحانیون عالیقدر و طراز اول این شهر شیخ جلال الدین نقشبندی میباشد که مردی است بسیار وارسته و متنفذ .

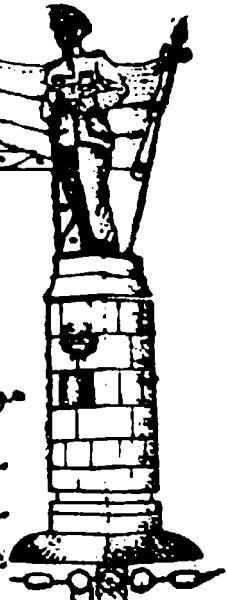
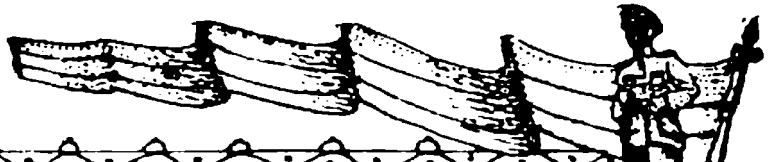
نقشبندی هر تازمواردی در نخستین روز ورود خود باین شهر و بامختصر بررسی بخوبی پی میرد که نبض کلیه مردم در دست این مرد میباشد .

با اینکه رئیس تیره صوفی ها میباشد ولی سایر طبقات هم باو علاقه مند هستند . از میان اهالی سقز و اطراف آن در حدود بیست هزار نفر مرید حقیقی دارد . که حاضر میباشدند دار و ندارشان را در طبق اخلاص گذارده و برای گان در اختیار این مرد قرار دهند .

در تهران با افتخار شرقیابی ملوکانه نائل گردیده و مورد لطف و عنایت خاص شاهنشاه واقع شد . این روحانی عالیقدر و در عین حال رجل سیاسی از میان سران ارتش ایران فقط بسبب رزم آرا علاقه دارد . و در تهران نیز چندین بار ملاقاتهایی فیما بین بعمل آمده است .

بیشتر از مریدهای شیخ جلال الدین در تکاب افشار هستند .

پس از شیخ جلال الدین و در درجه دوم بایستی نام امام جمعه سقز و شیخ مظهر برده شود که بسیار طرف اطمینان اهالی میباشد .



هنگ سقز و سرهنگ دوم بهبهانی

سقز از نظر نظامی شاهراهی است که استانهای آذربایجان خاوری و باختری
موقعیت نظامی را بدریای آزاد مربوط میکند .

سقز مخرج آذربایجان و مدخل کردستان و بلکه کلیه باختر ایران است .
سقز در پناه سلسله کوههای تیکه در شمال آن از مغرب بشرق کشیده شده است محفوظ بوده و در جنوب این
شهر بریدگی هائی بنام رود سرشیو و رود خورخوره وجود دارد که کوهستانها موازی با آن بوده
و مواضع متوالی مناسبی را برای يك سلسله نبردهای تاخیری تشکیل میدهد .

تا قبل از وقایع شهریور در سقز پادگان نظامی وجود نداشت ولی بعد آ ارتش تصمیم میگردد که
مرکز هنگ را از لحاظ موقعیت نظامی در سقز قرار دهد .

و بهمین مناسبت سقز فاقد سر بازخانه بود ولی از روزیکه سرتیپ هنجوچری فرماندهی تیپ مهاباد
منصوب میگردد باجدیتی هرچه تمامتر دستور شروع ساختمان آسایشگاههای مختلفی را برای
استراحت سربازان میدهد که در وضع حاضر برخی تمام و چند آسایشگاه نیمه تمام میباشد .

باشگاه افسران شما اگر در سقز با کسی آشنا نبوده و بشهر وارد شوید روزها بایستی در
فضای آزاد بسر برده و در کنار خیابان یا گوشه کوچکی بنشیند و شب

هم بداخل قهوه خانه یا حمام پناهنده شوید زیرا در سقز مهمانخانه یا مسافر خانه وجود
ندارد . سرهنگ بهبهانی فرمانده هنگ شب اول ورود بسقز چون شب بود و نیخواست مزاحم
کسی شود پس از اینکه چند ساعت در خیابان قدم زده و می بیند بیتوته تا صبح غیر مقدور است
بگوشه يك قهوه خانه كوچك و بسیار کثیف پناهنده میشود .

صبح که از قهوه خانه خارج میشود تصمیم میگردد ساختمان باشگاه افسران را قبل از هر چیز شروع
کند و در زمان حاضر باشگاه بر اثر همت و پشتکار سرهنگ بهبهانی ساخته گردیده و از يك سالن و
چند اطاق كوچك تشکیل شده است که دواطاق آن برای سکونت ما سه نفر تخصیص داده شده بود .

صبح روز چهارشنبه اول دیماه افسران هنگ سقز در باشگاه افسران بدیدن
معرفی افسران آمدند .

هنگ کانون بسیار دوستانه ای بود . افسران دور سالن نشسته و بخاری با آنکه
بشدت میسوخت ولی حرارتی پس نمیداد . ولی با این وجود حرارت افسران جوان و علاقه آنها
بانجام وظیفه و پشتکار آنها در این هوای سرد کانون گرم دوستانه ای را تشکیل داده بود .

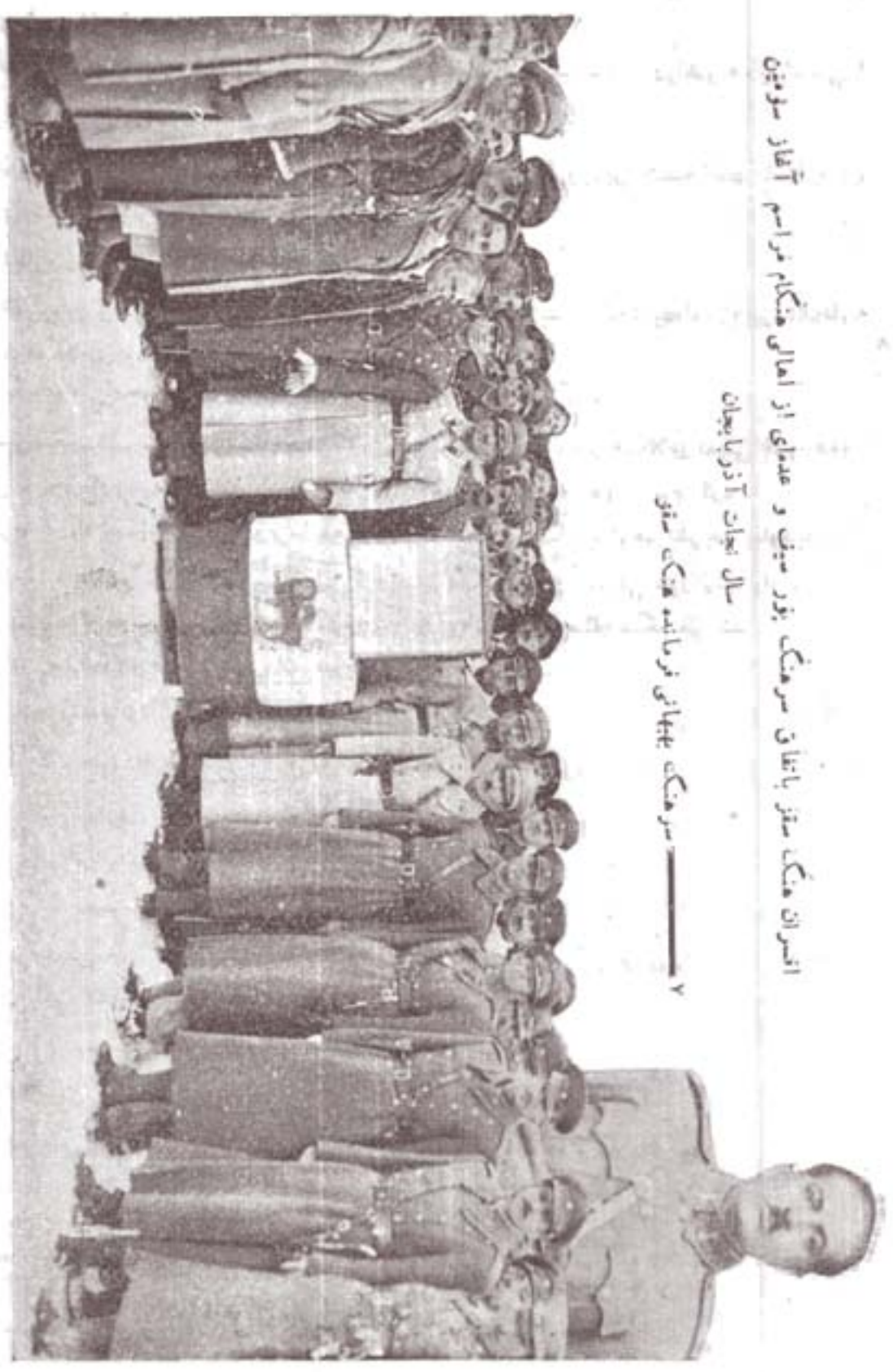
سرهنگ بهبهانی . افسران هنگ را بقرار زیر معرفی کرد .

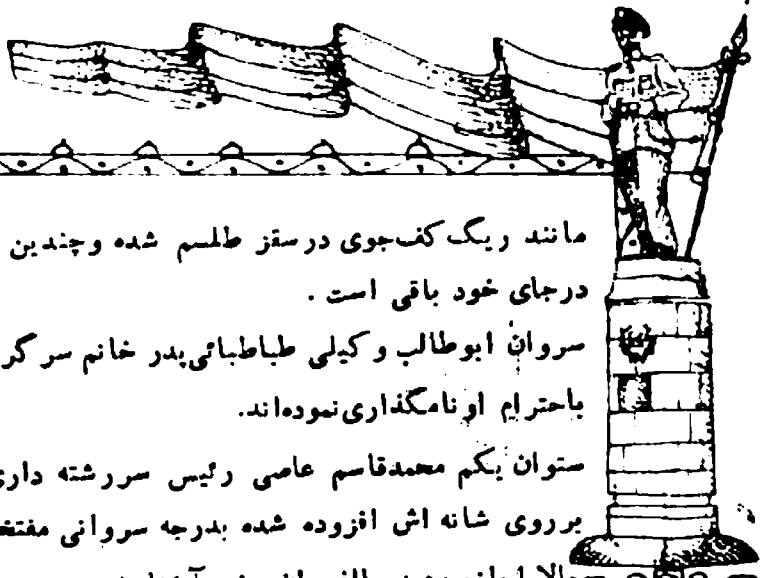
سرگرد عزت الله طایفه مهاجر رئیس ستاد هنگ . افسری است کارکن جدی و مورد رضایت .
سرگرد شاه آبادی رئیس دارائی چندین سال است در کردستان بوده و برخلاف برخی از افسران
مالی بدون حق و حساب کار را میکندراند و بهمین مناسبت اکثر افراد امور سررشته داری و امور
اداری با او مخالف هستند .

انصران هتک ستر با اتفاق سرهتک بوز سیف و عدلای از اعلای هتکام مراسم آغاز سویدین

سال نجات آذربایجان

سرهتک عیلهائی فرمانده هتک ستر





مانند ریگ کفجوی درستز طلسم شده و چندین فرمانده آمدند و رفتند ولی او بر اثر درستکاری در جای خود باقی است .

سروان ابوطالب و کیلی طباطبائی بدر خانم سرگرد شهید کلاشی میباشد که در اشنویه دبیرستانی را با احترام او نامگذاری نموده اند.

ستوان یکم محمد قاسم عاصی رئیس سر رشته داری و بانتظار فروردین نشسته است تا ستاره ای بر روی شانه اش افزوده شده بدرجه سروانی مفتخر گردد .

حالا اجازه دهید با افسران صف آشنا شوید :

سروان پرویز رکنی فرمانده گردان که جای خود دارد زیرا بطوریکه شنیده ام در دبیرستان هلمبه باشما همکلاس بود .

سرهنگ بهمانی صحبت خود را که باینجا رساند بقیه اش را من گفتم :

و بهمین مناسبت تصمیم گرفته است مجلس - وری هم بافتخار ورود رفیق همکلاس قدیمی خود بدهد . سخن باینجا که رسید سروان رکنی بعد از آمده و جمله را اینطور تمام کرد :

و بشرط آنکه تیسار منوچهری و فرماندهی هنگ و جناب سرهنگ پرتو هم تشریف بیاورند .

وقتی که پایه مجلس سور آینده مستحکم گردید سرهنگ بهمانی ب معرفی خود ادامه داد .

سروان اسداله طایفه مهاجر فرمانده گردان ۲ و برادر رئیس ستاد هنگ میباشد .

سروان رضا زنوزی فرمانده گردان سوم .

حالا با فرماندهان گروهانها آشنا شوید :

ستوان یکم حبیباله براندیش	فرمانده گروهان اول	گردان یک
نصیری	دوم	،
تراب ترکی	سوم	،
محمود شیرازی	مسلل ۱	،
سروان مؤیدی	گروهان چهارم گردان دوم	،
ستوان یکم افشار	پنجم	،
مدرسی	ششم	،
سروان خلیل کنجگاو	مسلل ۲	،
ستوان یکم رنجبر	گروهان هفتم گردان سوم	،
بدرئی لرستانی	هشتم	،
ناجی	نهم	،
ستوان یکم نهائی	خیمپاره	،
ستوان ۱ حسن واحدی	فنی	،

سخنرانی نویسنده
رفقای عزیز! برادران گرام. پذیرائی گرم و صمیمانه سرهنگ بهبهانی
فرمانده هنگ شما از حد فزون بوده و مرا برای همیشه رهین محبت خود
ساخته است. کانون دوستانه و معدود شما. صفا و مهربانیهای شما که

از قیافه فرد فرد نمایان است. شنیدن موفقیتهای درخشان ستوان یکم بدره تی لرستانی که قبلا اسم
او را شنیده و میدانستم سرتیپ منوچهری همیشه در مجالس مهمانی جام نخستین خود را بسلامتی او
می نوشد و همچنین موفقیتهای درخشان ستوان یکم رنجیر. و بالاتر از همه واقف شدن بر حسن
سلوك و طرز فرماندهی سرهنگ بهبهانی از عواملی هستند که امروز و در این لحظه که در
مقابل شما و بر روی این صندلی نشسته ام حرارت زیادی در من ایجاد کرده و شاید خلاقه من
با این مجلس دوستانه کوچک بیش از یک اجتماع هزار نفری باشد.

سرمای خارج در وضع حاضر بیست درجه زیر صفر است. صبح که سرمیز صبحانه میخوردم گره
و پتیر بصورت قطعات کوچک یخ درآمده بود. تخم مرغ خام را وقتیکه برای نیمرو میشکنند
بغیر از قطعه یخ منجمد شده سخت چیز دیگری نیست. در خارج بیش از یکم تبریز نشسته. دکا کین
بسته و سنگها بر اثر یخ بنندان برجای خود میخکوب گردیده اند ولی شما جوانان غیور شما
فرزندان وظیفه شناس ایران در این سرما بانجام وظیفه مشغول بوده حتی يك دقیقه در سر خدمت
دیر حاضر نمی شوید. شما بر عکس آنچه که در تهران و برای مامورین ادارات کشوری معمول
است با آنکه دیناری اضافه کار نمیگیرید، ولی سر بازخانه و پشت میز کار مانند خانه شما بوده
و حاضر نمی شوید جز برای خواب آنهم بر حسب اجبار آنرا ترك نمائید.

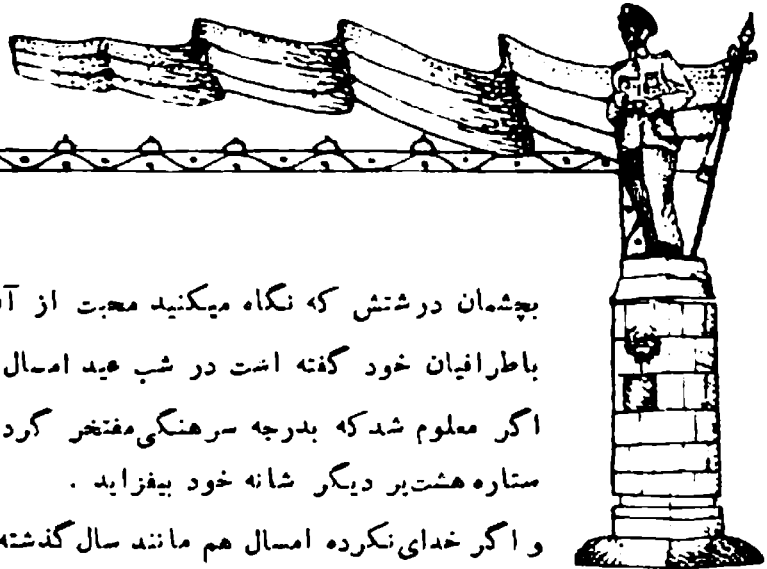
شنیدن موفقیتهای شما. وانف شدن بر این حسن خدمت و وظیفه شناسی مرا بر آن داشت تا در
این سرمای سخت از بیابان ها و کوهها گذشته برای بوسیدن روی شما باینجا آمده و این
کانون دوستانه را تشکیل دهیم.

از شناسائی شما برادران عزیز بسیار خوشوقت گردیدم ولی شادمانی من زمانی تکمیل میگردد
که با احترام شاهنشاه با عظمت خودمان قیام نموده و برای سلامتیش مردانه هورا بکشیم.

زنده باد ایران

پایدار باد پرچم مقدس و شاهنشاه با عظمت

هنگام عید یا ستاره
نمیدانم چرا یکی از شما خوانندگان اعتراض نهوده. نمیبوسد چرا در باره
فرمانده هنگ صحبتی نمیکنم.
هشت پریا طپانچه
علتش واضح است:
برای او بفرستید
از صاحبخانه بایستی آخر تشکر کرد.
سرهنگ بهبهانی برادر زاده آیت الله میر سید محمد بهبهانی است بسیار مردی خوش مشرب.
بذله گو و حراف است.



پچشان درشتش که نگاه میکنید محبت از آن میبارد .

باطرافیان خود گفته است در شب عید امسال از این دو هدیه یکی را برای او بفرستند .

اگر معلوم شد که بدرجه سرهنکی مفتخر گردیده است ستاره هشت بربرای او بفرستند تا بر دو ستاره هشت بر دیگر شانه خود بیفزاید .

و اگر خدای نکرده امسال هم مانند سال گذشته بغاظر اینکهمورد علاقه رزم آرا بوده و بر اثر وصلتی

که برادرش مهندس رضارزم آرافامیل آنها نموده است با یکدیگر منسوب شده اند درجه نگرقت طپانچه ای

برای او ارسال شود تا باتفاق سرهنک ۲ هادوی مرزبان بانه به گردنه خان رفته و بر روی برنفا

۲ گلوله نثار یکدیگر نموده و امام زاده ای در آنجا ایجاد کنند .

وقتی که زیاد ضرر بسر بهبهانی گذارده و میخواستیم طپانچه را قبلا برایش سوغات بفرستیم .

خنده ای نموده و میگفت بابا زیاد شهرت ندهید چون باین حرفها شاخ توی جیب من نرفته و من

لوطی گری استعمال اسلحه برای خودم ندارم .

ولی انصاف بدهید . که آیا اینهم دلیل میشود که رزم آرا میگوید من برای اشخاصیکه دوست و یا

منسوب من میباشد دیرتر پیشنهاد درجه میکنم .

ارثی که باو بهبهانی بسیار لوطی منش و در ویش مسلک است . بول در جیبش همیشه

زیادی میکند ولی فراموش نکنید باتمام خوش مشربی و حسن سلوک و مردم

داری هنگام انجام وظیفه گویا از یکی از دشمنان فامیلی خودش که

شمرین ذی الجوشن باشد مختصری ارث برده است .

علاوه بر اینکه دیناری از حقوق خود را برای خانم و فرزندان خود نمیفرستد . همراهه نیز حواله

بولی برای او از مرکز میرسد ولی با تمام این تفصیل از نیمه های برج بیعد قربان صدقه سبیل

چخماقی سرگرد شاه آبادی رفته و حقوق ماه آینده خود را مساعده میگیرد .

با اینهمه نظر بلندی که دارد باز هم سرتیپ هاشمی وقتیکه برای بازرسی میآید تصور میکند

که سرهنک بهبهانی نخود و لوبیای آبگوشت خانه خود را از هنک برده و بتصور اینکه

ممکن است نخود و لوبیا مارک داشته باشد داخل آشپزخانه خانه او رفته و در ب دیزی را بلند

میکند

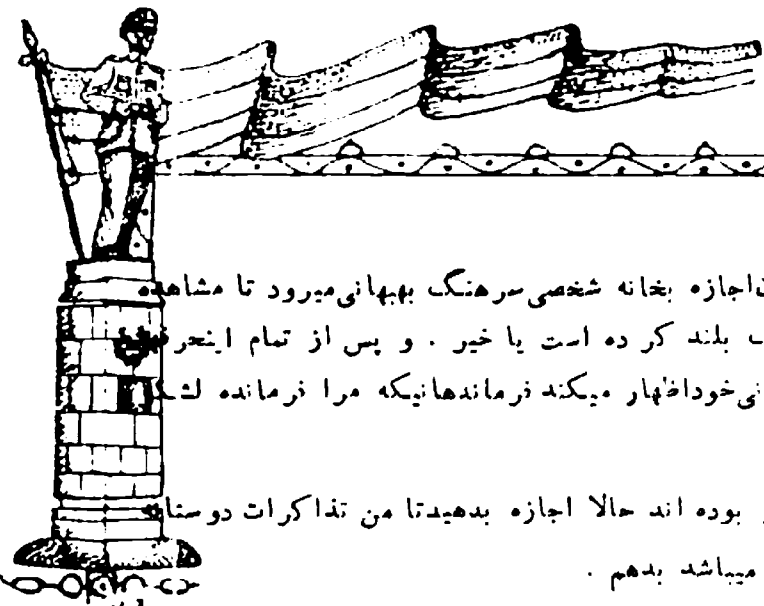
حالا که سر قلم با اینجا رسید پس بگذازید تا این قضیه را هم برای شما

سرتیپ هاشمی
تعریف کنم .

درستقر
سرتیپ هاشمی چند روز قبل از ورود من برای بازرسی بسقر آمده بود .

در پاسگاه ایراد مختصری از پاسدار گرفته و بلافاصله لوحه پاسداری را با شدتی هرچه تمامتر و

در نهایت عصبانیت بمنز او بطوری میکوبد که لوحه سوراخ شده و بگردن پاسدار میافتد .



وقتیکه میخواهد هنگ را بازدید کند بدون اجازه بخانه شخصی سرهنگ بهمانی میرود تا مشاهده کند که آیا فرمانده از خوار و بار هنگ بلند کرده است یا خیر . و پس از تمام اینجور فرمایشات افسران را دور خود جمع کرده و ضمن سخنرانی خود اظهار میکند فرماندهانیکه مرا فرمانده لشکر نمیکند مرتکب خیانت میشوند...

تمام افسران هنگ براین سه موضوع ناظر بوده اند حالا اجازه بدهید تا من تذاکرات دوستانه خود را باین بازرس که از امراء ارشد هم میباشد بدهم .

اولا هنگام انجام وظیفه پاسداری هیچ مقامی حق بی احترامی بیاسدار را ندارد . ثانیا بدون اجازه و بی حضور نماینده داستان هیچ مقامی حق ورود بخانه کسی را ندارد و از طرف دیگر اگر فرمانده هنگی دزد باشد هیچوقت گونی های خواربار را در منزل خود نکام نمیدارد . با انباردار دست بیکمی شده و همانجا بوجه احسن تبدیل میکند . و اگر دزد باشد و فقط باین قناعت کند که نخود و لوبیای آبگوشت خانه خود را از هنگ بدزد چه مانعی دارد که يك فرمانده هنگ بر اثر استیصال یا سوء نیت برای قوت لایموت خود يك یا چندجیره از خوار و بار هنگ را بمنزل خود ببرد . ؟

از این قسمت که بگذریم با افسران هنگ چه مربوط است که فرماندهان خیانت نموده شما را برای خرماندهی لشکر انتخاب نمیکند .



جریان فداکاری ستوان یکم عبدالولی بدرهئی لرستانی

برای این افسر مدال جنگی طلا درخواست شده است

نخستین جام
سلامتی آنها

شما وقتی که در صفحه ۱۹۸ ضمن اسامی افسران هنگ سقر بنامهای ستوان یکم بدرهئی لرستانی فرمانده گروهان هشتم گردان سوم و ستوان یکم رنجبر فرمانده گروهان هفتم گردان سوم برشورده بودید لابد بسر سری نگاه نموده



ز آن گذشتید ولی غافل از آنکه این دو جوان دوافسر عادی نیستند. اینها افسرانی هستند که در کردستان آنقدر شهامت و از خودگذشتگی نشان داده اند که سرتیپ منوچهری که بنوبه خود دلشیر و روش پلنگ و دارد در مجالس رسمی نظامی منطقه خود همیشه جام خود را سلامتی بدرهئی لرستانی و رنجبر مینوشد. من نیز بسیار خوشوقت هستم که امروز این دوافسر جوان را بشما معرفی میکنم

وقتی که جریان فداکاری ستوان یکم بدرهئی (عکس مقابل) گفته شود باالطبیعه جریان رنجبر هم ذکر خواهد شد. و اگر بخواهیم از فداکاری این دو نفر با خبر شویم بایستی کمی به عقب برگشته و از تصمیمات متخذه سرتیپ منوچهری با خبر شویم. حالا که چنین است پس گوش کنید تا برای شما جریان را شرح دهم.

آر به را بایستی در در ابتدای
کای هجله گشت فرماندهی
سیر تیپ

منوچهری عشار عراقی بنظور زهر چشم گرفتن از فرمانده جدید تیپ چند بار حملاتی میکنند. منوچهری هم تصمیم میگیرد در اولین فرصت نتیجه طرفیت بسا عقاب به آباد را بآنها نشان دهد.

چون بیشتر از این تجاوزات در منطقه بانه اتفاق افتاده بود منوچهری هم تصمیم می‌گیرد در همان مرز دستگیر بعشایر بزند و بنا پستل مشهور گربه در بای هجله کشته شود .

عشایر عراقی پس از اینکه تجاوزاتی در منطقه بانه نموده و خانه را خالی از اغیار می‌بینند بیشتر توجهشان بآنست جلب می‌گردد .

منوچهری نیز برای آنکه این ظن آنها را قویتر گرداند دستور میدهد در مناطق دیگر عکس‌العمل هائی نشان داده شود ولی در بانه کماکان بسکوت برگذار شود . اجرای همین نظریه سبب شد که عشایر عراقی کلیه قوای خود را در منطقه بانه جمع‌آوری کنند .

فرمانده تیپ و سرهنگ دوم بهبهانی فرمانده هنگ سقز و سرهنگ دوم هادی طرح نقشه فرمانده پادگان و مرزبان بانه و سایر فرماندهان گردان و افسران گروهان

را در دفتر پادگان جمع نموده و از روی نقشه طرح خود را برای آنها شرح داده و تصمیم می‌گیرد سه دستبند متقابل با فواصل کوتاه زده شود . پس از اینکه طرح نقشه پایان می‌پذیرد همه با برزقنه مستقر میشوند .

در همین ایام يك گله که دارای ۲۰ گوسفند بوده است در تحت حفاظت يك عمده عشایر مسلح وارد خاک ایران میشوند .



ستوان یکم عبدالعلی بدره‌ئی لرستانی با خون‌سردی کامل عشایر عراقی را اغفال و شخصاً در پشت نخه سنگی مخفی و چوپان را دستگیر نموده دهانش را میبندد .

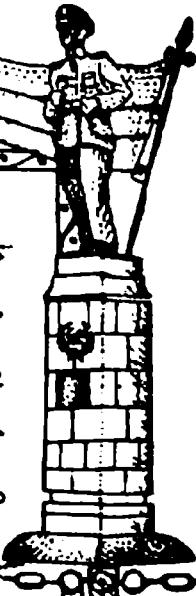
پس از بستن دهان چوپان آهسته او را بقیع برده و گله را کوچ میدهد .

عشایر عراقی موقفی متوجه میشوند که افراد گروهان این افسر با کمال اختفا مواضع مرتفع را اشغال و گله را برده بودند .

بلافاصله زدوخورد شدیدی شروع گردیده و ستوان یکم بدره‌ئی برای اینکه گله را سالم بیانه برساند موضع بی‌وضع خود را بطرف بانه کشانده و کایه گله را تحویل پادگان میدهد .

دو روز پس از این مقدمه ستوان یکم رنجبر (عکس مقابل) در يك گوشه از مرز موقت میشود که عمده منجاوز را سرکوبی و در نتیجه پنج قاطر عراقی را از بین ببرد .

لم يتجاوز
قامت‌مقام عراقی (فرماندار و مرزبان) هیچوقت در مقابل اعتراضات مرزبان ایران جواب نیداده است و پس از مدت‌ها معطلی و چندین نامه نوشتن جواب میداده (لم يتجاوز)



تا اینکه نوبت برتیب منوچهری رسیده و چندروز پس از قضیه ستوان یکم رنجبر ستوان بدرئی ضرب شصت جدیدی در منطقه بیان دره (جنوب سنز) بمشایر جاف عراقی نشان میدهد. مرزبان عراق یابلت متداول عراقی قائمقام داخل در مذاکره گردیده بازبان چرب و نرم نامه ای برای مرزبانی محل مینویسد. این بار جواب سربالادادن به مرزبان ایران رسیده بود بهمین مناسبت منوچهری دستور میدهد در پاسخ او بنویسند: لم يتجاوز ،

مخواسند از بدره ئی انتقام بگیرند
عشایر عراقی چون مشاهده میکنند که اغلب این حملات بوسیله ستوان یکم بدره ئی انجام میگردد تصمیم میگیرند که قوای خود را جمع آوری و بایک حمله بدره ئی را از بین ببرند .

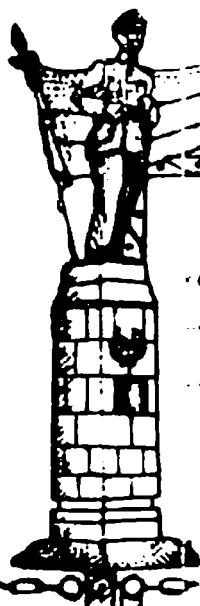
چون گله گوسفندی که بنیست پادگان ایرانی در آمد بود متعلق به رحمن آقای نورك عراقی بوده است مبلغ پنجاه هزار ریال خرج نموده و در حدود ۴۰۰ نفر از عشایر سواره و پیاده عراقی را مجهز نموده و بنظور دستبرد بفاک ایران خاصه حمله به ستوان بدره ئی که او را نقره داغ کرده بود بطرف مرز ایران حمله ورمیشوند

ستوان بدره ئی که موفق گردید يك شبکه قوی اطلاعاتی در مرز ایجاد کند از جریان مطلع گشته و يك دسته را برای حفاظت اراندز (قلمه مستحکمی بوده است که بدست خودش ساخته گردیده و در ضمن صفحات بعد شرح آن بتفصیل گفته خواهد شد) میگمارد. سپس با بقیه گروهان ارتفاعات مرزی را قبلا اشغال میکند .

چهارصد نفر و او را محاصره میکنند
عشایر عراقی از پنج آبادی که در حاشیه مرزهای ایران واقع بوده است بتدریج سواره و پیاده داخل خاک ایران گردیده و بطرف ارتفاعات حمله ور میشوند .

افراد گروهان بدره ئی که قبلا ارتفاعات را اشغال کرده بودند بسمت آنها شلیک نموده و عشایر چون پیشروی را غیر مقنور می بینند متوقف گردیده و تصمیم دور زدن ارتفاعات را میگیرند و بر حسب تصادف موفق میگردند گوهی را که بخط رجعت بدره ئی مشرف بوده است دور بزنند و بالنتیجه ستوان بدره ئی محاصره میگردد .

بدره ئی بعضی اینکه متوجه میشود که محاصره شده است تصمیمی را اتخاذ میکند که بهترین نمونه شهامت و از خود گذشتگی او بوده است پیش خود فکر میکند چون عشایر هنوز موفق با استقرار کامل در ارتفاعات متصرفی نگردیده اند و از طرفی بر اثر فعالیت زیاد خسته میباشند پس بهترین موقع برای ضربت زدن همین لحظه میباشد و بهمین جهت با وجود محاصره بودن افراد خود را جمع آوری و حمله شدیدی با کانه ای بارتفاعات مورد نظر میکند . عشایر که منتظر این حمله ناگهانی و اینچنین رشادتی نبوده اند دست و پای خود را گم نموده و عقب نشینی میکنند در نتیجه حمله بته ها با موفقیت کامل بدره ئی انجام گردیده و بدون کوچکترین تلفات با عده کم خود بچهارصد نفر غلبه نموده و هدف را اشغال میکند .



باران گلوله

عشایر عراقی که در میان آنها ۵ نفر پلیس عراقی هم دیده میشد از زوری تپه‌ها متواری گردیده و فرار اختیار میکنند ولی بدره‌ئی ول کن نبود. شخصاً پشت مسلسل نشسته و آنها را بگلوله می‌بردند در نتیجه سه نفر پلیس عراقی کشته گردیده و قائم‌مقام هم که دائماً لم یتجاوز میگفت مجروح و عده زیادی از عشایر عراقی مقتول و مجروح میشوند.

در نتیجه این زد و خوردنه تنها مرز امن گردید بلکه از آن تاریخ بیعد عشایر پنج آبادی نزدیک ببرز ایران را تخلیه نموده و اکنون خالی از سکنه میباشد.

قائم‌مقام عراقی سر تسلیم فرود آورده و از راه سلامت داخل و بی‌مقام میدهد که مایل بملاقات و مذاکره با بدره‌ئی لرستانی میباشد.

ستوان بدره‌ئی جواب میدهد هر کس بغاک شاهنشاهی تجاوز کند مذاکره من با او با گلوله مسلسل است شما اگر نقشه جدیدی برای از بین بردن من نچیده و سوء نیت ندارید بهتر است بروید با مرزبان ایران وارد صحبت شوید. زیرا من صلاحیت مذاکره با شما را ندارم.

از آن تاریخ بیعدستوان بدره‌ئی باندازه‌ای رعب در دل عشایر عراقی افکند که حالا هر وقت میخواهند بچه های خود را بترسانند میگویند.

لولو

بیری آمد.

بیری اسم خاصی است که عشایر عراقی برای بدره‌ئی گذارده‌اند.

این افسر جوان علاوه بر این خدمات نظامی و ساختن دژ که بدون دیناری اعتبار یک دبستان چهار کلاسه در آبادی بلکه که مقرر فرماندهی او بوده است ساخته و مردم از رفتار و حسن خلق این افسر جوان لاغر اندام و سیاه چهره که در عین حال خونسرد و معجوب میباشد راضی هستند.

حالا اجازه دهید تا شما را از تشویقی (؟) که لشکر ع در باره او نموده است با خبر کنم.

میخواست بر اثر

این توهین خود- کشی کند ۴۰ گوسفند را میدهند گویا در ضمن راه چهار گوسفند تلف میشوند.

پس از مدتی از طرف لشکر ستوان بدره‌ئی مورد استیضاح قرار گرفته و علت کسر بودن تعداد گوسفندان را میپرسند.

مکاتبات بطول انجامید و سر انجام بدارائی محل دستور داده میشود که قیمت چهار گوسفند کسری از حقوق ستوان بدره‌ئی کسر گردد.

وقتیکه خبر بگوش این افسر جوان میرسد بسیار عصبانی گردیده و بر اثر تاثیر حاصله از این تشویقی (؟) که لشکر باذاه فداکاری او کرده است تصمیم بفرود کشی میگیرد



پیشنهاد مدال

جنگی طلا

ولی در همین موقع سرتیپ منوچهری از جریان امر مستحضر شده و با عجله
ای هر چه تمامتر خود را بعجل میرساند .

سپس بدره‌ئی را بنزد خود خوانده از سوء تفاهم حاصله بنام لشکر معذرت
خواهی نموده و از طرف تیپ مستقیماً شرحی بستاد ارتش نوشته شده و بیاس شجاعت و از خود
گذشگی این افسر جوان وی بآب پیشنهاد مدال جنگی طلا برای او میکند .

شما در اولین برخورد که با ستوان بدره‌ئی رو برو میشوید آنقدر مهجوب . افتاده و آرام است
که هیچگاه نمیتوانید تصور نمائید این همان افسر باشاهامتی است که سرتیپ منوچهری همیشه نخستین
جام خود را در مجالس سلامتی او مینوشد .



قلعه‌ای است که بواسطه ستوان یکم بدره‌ئی بنام خود

ساخته شده است

بخش سیزدهم

قسمتی از مناطق مرزی ایران با عراق

مرز های ایران چگونه حفاظت میشود. نظری بیهانه و سردشت .

مرزهای ایران چگونه حفاظت میشود؟

سابقاً چگونه حفاظت میشد تا قبل از انتخاب سرتیپ منوچهری بفرماندهی تیپ مهاباد از مرزهای این مناطق باین طریق حفاظت میشد که برجهای کوچکی بنام پاسگاه با فواصل مختلف در نقاط مرزی وجود داشت که ظرفیت آن یکدسته سرباز بوده است .

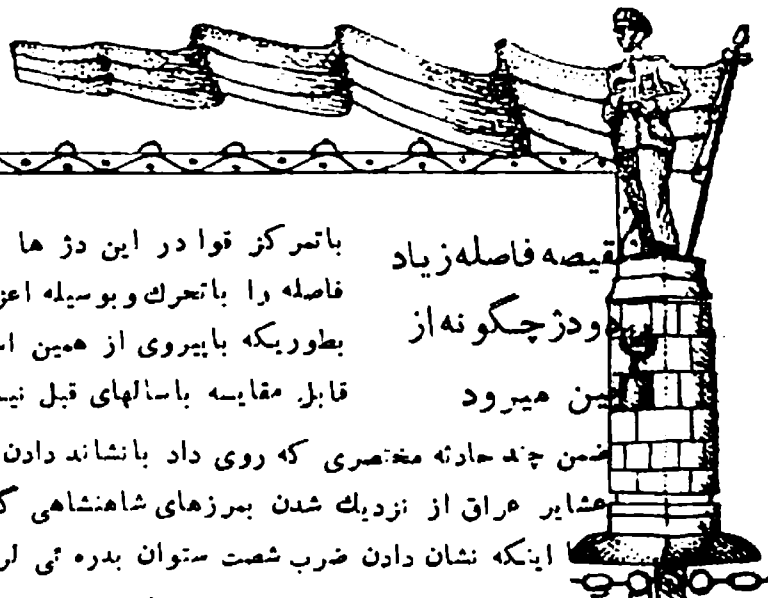
این برجها دور افتاده و اطرافش مستور از جنگل بود و در نتیجه شمع عمل آنها محدود بود و قاچاقچیان و عشایر مسلح عراقی برای دستبرد زدن بهیچوجه احتیاج عبور از پای برج را نداشتند و بلاوه چون در این برجها عده کمی وجود داشت قدرت عملیات خروجی آنها کم بود و برانرضف عده مجبور بودند به برجها بچسبند بنا بر این از فاصله برجها هر نوع تردد دستبرد سهولت میسر بود .

اصل تمرکز سرتیپ منوچهری بجای این پراکندگی و تقسیم قوا محافظت مرز را مبنی بر دو اصل میکند .
اصل تحرك اصل تمرکز قوا و اصل تحرك قوا .

باین معنی که در فواصل دورتر بجای برج دژ میسازد این دژها طوری ساخته شده که يك گروهان پیاده و يك دسته مسلسل سهولت میتوانند در آن زندگی کنند .

اراندژ در کلیه این دژها آسایشگاه برای افراد محلهای رزمی. مخزن آب . انبار هلیق . انبار خوار بار . اصطبل . آشپز خانه . دیدگاه . پاسگاه فرماندهی و محل مخابرات طوری پیش بینی شده که اگر دژ مورد تعرض واقع شود مدتها میتواند مقاومت کند علاوه بر این همیشه خوار بار يك ماهه و مهمات باندازه کافی در این دژها وجود دارد .

یکی از نمونه های خوب این دژها داراندژ می باشد که در قصبه دبلکه، واقع شده و بدست ستوان یکم بدره می لرستانی ساخته شده است که گراور آن در صفحه قبل دیده شد .
بناسبت موقعیت مستحکم و مشرف بودن بر مرز بابتکار سرتیپ منوچهری داراندژ ، نامیده شده است یعنی دژ ایران .



تیمه فاصله زیاد
 با تمرکز قوا در این دژها ناچار فاصله بین دو دژ زیاد میشود ولی این فاصله را با تحرک و بوسیله اعزام گشتی در شب و روز محافظت میکنند . بطوریکه بایروی از همین اسلوب وقایع مرزی امسال براتب کمتر و حتی قابل مقایسه با سالهای قبل نیست .

ضمن چند حادثه مختصری که روی داد بانشانند دادن عکس العمل های شدید طوری شد که دیگر عشایر عراق از نزدیک شدن بمرزهای شاهنشاهی گریزان بودند .

اینکه نشان دادن ضرب شصت ستوان بدره می لرستانی در اراندژ و بلکه ، باعث گردید که آبادیهای یک حاشیه وسیع مرزی از طرف عراقیها بکلی تخلیه گردد .

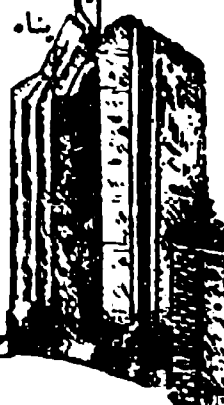
بایروی از همین اسلوب عشایر جاف عراقی پس از اینکه در قضیه تعلیف نخواستند طبق آئین نامه رفتار کنند و در نتیجه اجازه ورود بآنها داده نشد آنها وقتیکه باجبار در منطقه سرشیو وارد مرزهای ایران شدند بایک تودهنی محکم و دادن تلفات زیاد مراجعت میکنند و همچنین دو عکس- العمل شدیدیکه در مرزهای بانه واقع شد بر اثر اتخاذ همین رویه بود .

دژهای معروف در مرزهای مختلفه منطقه این تیب دژهای محکمی ساخته شده که معروفترین آنها بقرار زیر است .
 مرزی منطقه بانه .

- اراندژ در بلکه . دژسیراینشد . در پهلوی دژ .
- مرزهای سقر .
- در بیان دره . در دگاگا .
- مرزهای سردشت :

در بیوران . در قلعه رشه (در لهجه کردی رشه بمعنی سنگ میباشد) . در دولکان

فواید در این دژها علاوه بر آنکه نفقات در پناه آن همه گونه وسایل زیندگانی و استراحت برایشان آماده میباشد و از هر حیث تامین دارند . این دژها با عت صرفه جوئی در قواهم میشود باین معنی که بانگاه داشتن عده های کم در دژ میتوان بقیه بادگان را از دژ خارج ساخته و با تحرک و نشان دادن ضرب شصت امنیت را بنحو احسن در منطقه بر قرار نمود و بقرض آنکه عده ها بیکه از دژ خارج میشوند موقعیتی نیافته و حتی جراحی بآنها وارد شود این دژها که همیشه بوسیله عناصری نگاهداری میشوند برای آنها در حکم مبنی رجعت بوده و چنین عده های فرسوده ای را میتواند پناه دهد .



بانه از نظر وضع طبیعی و نظامی و اوضاع اجتماعی

این درویش جان عده زیادی را از مرگ حتمی نجات داده است

از سقز تا بانه بیش از ۸۴ کیلومتر مسافت نیست ولی راه بسیار بد و کوهستانی است مخصوصاً در گردنه خان بیچهای خطرناکی دارد و بعلت خرابی جاده تلفاتی بمسافرین رهگذر وارد میشود.

در سال جاری دونفر سرباز و چند نفر از مردم غیر نظامی بر اثر آواز گون شدن اتومبیل در بیچهای خطرناک آن جان دادند.

از سقز که بطرف بانه میرویم در بای گردنه خان درویشی که سنش در حدود هفتاد میباشد وجود دارد بنام رهه، این مرد لاغر اندام سیاه چهره و قوی تابستان و زمستان در بای گردنه قهوه خانه کوچکی را اداره میکند و در زمستانهای بیست سال اخیر شاید بدون اغراق جان بیش از پانصد نفر را از مرگ حتمی نجات داده است.

بعضی اینکه اولین برف بر زمین مینشیند گردنه مسدود گردیده و در سراسر زمستان عبور پیاده بستنی انجام گرفته و جاده اتومبیل رو بکلی مسدود میگردد.

مسافرین پیاده اغلب در این گردنه راه را کم نموده و بر اثر سرما تلف میشوند.

این پیر مرد درویش بتمام کوره راههای این گردنه آشنائی داشته و هنگامیکه راه مسدود و جاده در زیر برف کم میشود تنها این پیر مرد است که راهنمایی اشخاص را بعهده میگیرد.

پاداش قبول در شبانه روز چندین بار بگوشه و کنار گردنه میرود تا اشخاصی که راه را کم نموده و یا بر اثر فرورفتن در گودالهای برفی از حرکت باز مانده اند را راهنمایی کند.

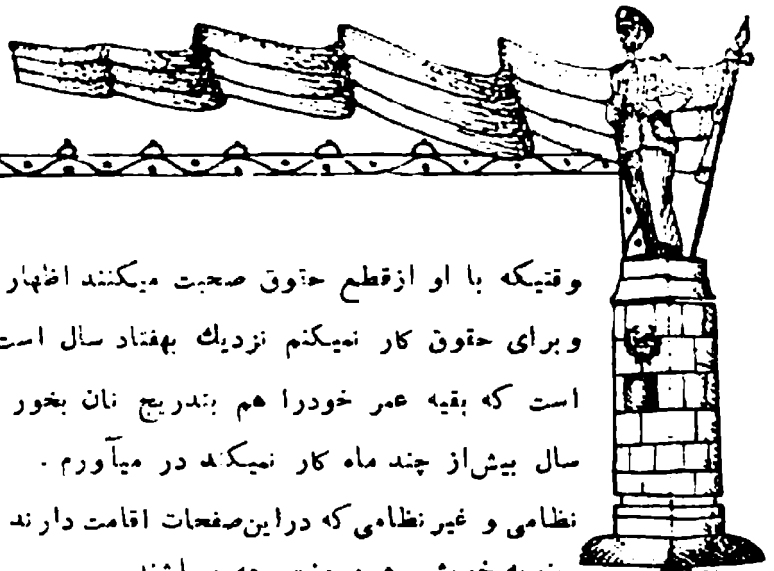
بازدیدهای شبانه او هر دو ساعت یکبار انجام گرفته و اکثر هنگام مراجعت مرد بینوائی را که از سرما در میان گردنه بیخس شده است بر روی دست گرفته و بس از طی چند صد متر بداخل قهوه خانه میآورد.

کسانی را که در این تبیل مواقع نجات میدهند مجاناً پذیرائی نموده و بابت حق الزحمه یا بخاطر کرایه محل غذا و چائی پول نمیگیرد.

بعضی اینکه آثار آمدن برف نمایان میشود او چوبهای بلندی را که قبلاً تهیه نموده است در خطالراسها میکوبد و پس از آمدن برف بر اثر این علامت گذاری کاروانها را عبور میدهد.

حقوق ناچیز او قطع گردید

در زمان سلطنت شاهنشاه فقید از طرف اداره طرق ماهیانه باو دو بیست ریال حقوق داده میشد ولی متأسفانه پس از وقایع شهریور این مبلغ ناچیز قطع گردید و امید وارم اداره طرق محل باسر تیب منوچهری از محل صرفه جوئیهای مختلف حقوقی برای این پیر مرد تخصیص دهند.



وقتیکه با او از قطع حقوق صحبت میکنند اظهار میکنند من خدمت بخلق را پیشه خود ساخته‌ام و برای حقوق کار نمیکنم نزدیک بهفتاد سال است که از گرسنگی نمرده‌ام و پیش چشم روشن است که بقیه عمر خود را هم بتدریج نان بخور و نمیری از قبل همین تهوه خانه کوچک که در سال پیش از چند ماه کار نمیکند در میآورم .

نظامی و غیر نظامی که در این صفعات اقامت دارند همه بسهم خود خاطره خوبی از این درویش داشتند و بنوبه خویش رهین منت رهه میباشند .

بعد از گردنه خان در منطقه ای کوهستانی جنگلی بسیار زیبا وجود دارد و وضع طبیعی پس از اینکه کوهستان تمام میشود نصیبه بانه نمودار میشود .

بانه دارای چهار هزار نفر جمعیت است آب و هوایش بسیار خوب . پشه مالاریا از این حدود حتی گذر نکرده و مردمش بسیار با هوش و با استعداد میباشند .

بطوریکه در نقشه (قسمتی از خاک کردستان) ملاحظه نموده اید بر اثر فرورفتگی بنام شیلر قسمتی از خاک عراق داخل خاک ایران شده و خطرات احتمالی از این راه با وجود بادگان نظامی بانه از بین میرود زیرا وضع طبیعی بانه که در شمال پیش آمدگی شیلر واقع شده طوری است که کاملاً مسلط بر این پیش آمدگی میباشند .

خط مرزی از جنوب بانه عبور نموده و بانه بر کلیه معا بر ممتده شیلر مشرف است . در زمستانها که مرزها از برف پوشیده و عبور و مرور غیر مقدور است از تعداد نفرات کاسته گردیده و بیک گردان تقلیل مییابد ولی در تابستان که مناطق مرزی باز میباشند بر این عده افزوده میگردد .

فرمانده بادگان و مرزبان بانه سرهنگ دوم هادوی است که افسری بسیار مؤدب و وظیفه شناس است .

فرماندهی گردان بانه هم بعهده سروان مهاجر میباشند که افسری است بسیار خوب و جدی و بنابر دستور منوچهری موفق گردیده است که چهار خانه برای سکونت افسران بسازد .

آتشبازی با احترام
ورود سرتیپ
منوچهری ببانه

اواخر بهار سال ۱۳۲۶ سرتیپ منوچهری برای دومین بار جهت بازدید و سرکشی ببانه مسافرتی مینماید . صبح از طرف عشایر پذیرائی گرمی میشود ولی شب تیر اندازی بسیار شدیدی بطرف بادگان شروع میگردد . بعضی اینکه تیر اندازی شروع گردید سرهنگ بهبهانی و سرهنگ هادوی

باتفاق سروان زنوزی که در آن موقع فرمانده گردان بوده است بطرف قلعه میدوند .

پس از چند دقیقه وقتیکه منوچهری بقلعه وارد میشود مشاهده میکند که افسران هر يك بطرفی فرمان داده و بیشتر شلوغ کرده اند یکی پیشنهاد میکند برجاها تقویت شود . دیگری میگوید گشتی بیخارج اعزام شود . سومی معتقد است بیشتر هده رادر وسط قلعه جمع نموده و حاضر برای حمله شوند . و نتیجه کلیه این پیشنهادها سبب گردیده که امر فرماندهی معطل گردد .

منوچهری در اولین لحظه ورود بدون اینکه گوش بحرف هیچکدام بدهد افسران را ساکت نموده و دستورات زیر را صادر میکند :

افراد پشت بام پائین . کسانی که داخل حیاط هستند استراحت . حفاظت داخل شهر بعهده شهربانی و ژاندارم . عده های برج در جای خود باقی و هر کس از عشایر که بطرف برج نزدیک شد . مورد پذیرائی گرم (!) واقع شود .

عده ای از سران عشایر که در حقیقت جاسوس بودند بمنظور کسب تکلیف بمنوچهری مراجعه میکردند ولی بجهت آنها دستور داده میشد که بسمت خانه های خود رفته استراحت کنند .

فرضیه فلاماریون منوچهری پس از اینکه دستورات لازم را صادر نموده خاطر پریشان افسران را آرام میکند در نهایت خونسردی اظهار میکند بچه ها جمع شوید .

آتشبازی بسیار خوبی است . چون شب ماهتاب و بسیار صاف بود در نهایت خونسردی و بدون آنکه بروی خود بیاورد از گوشه و کنار شلیک میشود مدتی راجع بفرضیه فلاماریون و لاپلاس برای افسران صحبت میکند .

پس از ساعتی شلیک از بین رفته و تا صبح آب از آب تکان نمیخورد .

صبح منوچهری سران عشایر را احضار میکند و چون قبلا کلیه پرونده های آنها را مطالعه و از روی عکس با قیافه آن ها آشنا شده بود بمحض ورود هر رئیس قبیله سابقه اش را برایش شرح داده و سستی های او را متذکر میگردد .

ستوان یکم مجتبائی آجودان منوچهری اظهار میکند در آن روز هر رئیس قبیله هنگام ورود باطاق منوچهری دها خوانده و بغود فوت میکرد و در موقع خروج از اطاق شرقهای خود را باک میکرد .

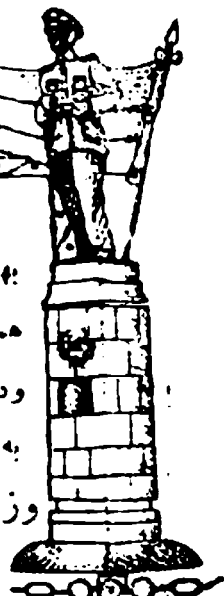
منوچهری تصمیم داشت که دو روز در بانه توقف کند ولی چون شایع شده بود که قصد کشتن او را دارند برای اینکه خونسردی و بی اعتنائی خود را نشان دهد بجای دو روز هشت روز در بانه توقف نموده و از آن بیعد امنیت کامل در منطقه ایجاد شده است .

چراغی که بخانه
رواست بمسجد
حرام است

شهر بانه فاقد برق میباشد . سرتیپ منوچهری بفکر چاره برای رفع این نقیصه میافتد . بر حسب تصادف روزیکه در بانه بوده است میشنود که عده ای از میان مردم مبلغ دو بیست و سی هزار ریال بنام اعانه برای مسلمین آسیب دیده فلسطین جمع آوری نموده و قصد ارسال پول را بفلسطین دارند .

سرتیپ منوچهری با سران قوم وارد مذاکره شده و یکی از روز ها پس از نماز جمعه سفیرانی مهیجی برای مردم ایراد کرده و میگوید چراغیکه بخانه رواست بمسجد حرام است .

برادران و همشهریهای شما در اینجا شبها در ظلمت بسر میبرند آن وقت میخواهید پول برای آسیب دیدگان فلسطین بفرستید .



بهتر این است همه موافقت کنید که این پول بمقصد فرستاده نشده و برای خرید موتور برق تخصیص داده شود .
 همه با پیشنهاد منوچهری موافقت نموده بفرخر خرید موتور برق میافتنند ولی چون مبلغ آن کم بوده
 و در حدود چهارصد هزار ریال پول لازم داشته است سرهنگ هادوی از طریق مرزبانی شرحی
 به پیشگاه شاهانه نوشته و استدعا مینماید که بقیه از جیب فتوت شاهنشاه پرداخت گردد .

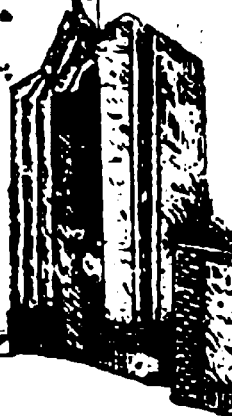
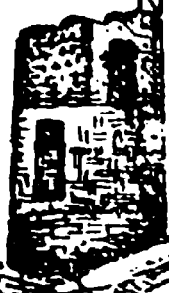
وزارت فرهنگ بانا تأسیس
 دبستان دربانان
 مخالف است
 بدستگاه شاهانه فاقد مدرسه بود و حتی دبستان کوچکی هم در آنجا وجود ندارد .
 منوچهری بازم پس از نماز جمعه در مسجد جمعه سقز بر روی منبر رفته و سخنرانی
 ایراد کرده و لزوم تأسیس يك دبستان را یاد آوری میکند ضمناً پیشنهاد مینماید
 که اشانه‌هایی از طرف مردم جمع آوری شده و تحت نظر چند نفر که از طرف
 خودشان انتخاب خواهند شد بمصرف تأسیس يك دبستان برسد در همان روز
 صندوق مهر و موم شده‌ای را که برای اینکار قبلاً فراهم شده بود بنزد منوچهری آورد و نخستین امانه
 را او بداخل صندوق میریزد .

از آنروز بعد قرار میشود همه هفته پس از نماز جمعه صندوق در مقابل مردم گرفته شده و هر کس
 بفرخور حال مبلغی در آن بریزد .
 خبر خواهد دیگری ساختمان کوچکی را برای محل آن واگذار و از طرف چند نفر میز و نیمکت و سوخت
 زمستان تهیه گردیده و نفر از ملاکین بانو هم تهیه میکنند که مخارج سالانه فراش دبستان را بپردازند
 سرتیپ منوچهری نیز متهمه میگردد که آموزگاری دبستان را افسران پادگان عهده‌دار شوند .
 در صندوق نیز مبلغ دوازده هزار ریال بتدریج جمع آوری گردیده و بدین طریق موجبات تأسیس
 دبستان از هر حیث فراهم میگردد .

فقط قسمتی که باقی مانده بود برسمیت شناختن آن از طرف وزارت فرهنگ بود .
 برای این منظور هم شرحی از طرف فرماندهی نیروی آذربایجان بوزارت فرهنگ نوشته شده
 و اعلام میگردد که پادگان محل در نظر گرفته است دبستانی دربانان تأسیس و بودجه آنرا از هر حیث
 اعالی بعهده گرفته و آموزگاران لازم نیز از میان افسران انتخاب میشوند تنها وزارت فرهنگ
 بایستی رسمیت آنرا اعلام کند .
 حالا خیال میکنید وزارت فرهنگ باتمام عرض و طولش در مقابل این پیشنهاد که حتی دیناری هم
 بر بودجه فرهنگ اضافه نمیکشت چه جواب داد ؟

هیچ !
 پس از مدتی مکاتبه و سردواندن بالاخره پاسخ داده میشود که وزارت فرهنگ بانا تأسیس این دبستان
 موافقت ندارد .

چهدستی در پشت پرده بوده و چرا نمیخواهند که دربانان دبستان وجود داشته باشد معمائی است
 که مفتاحش بدست وزیر فرهنگ است .
 لابد حکمت این کار را او بهتر از من و شما میدانند !



سردشت

دمو کراتها بر روی يك كوه بزرگ صفحه مسطحی ایجاد شده و تشکیل قصبه سردشت را داده است .

نتوانستند باین قصبه وارد شوند
در سردشت همیشه اردو کشی های بزرگی شده و ارتش تلفات زیادی داده است و چندین بار سردشت دچار حریق گردیده است .
در غائله دمو کراتها پادگان سردشت بر اثر مقاومت مردانه سرهنگ اسکندر

آبرم و سرهنگ ۲ کشاورز با کمال سرسختی پایداری نموده و از سردشت دفاع نمودند بر اثر همین فداکاری دمو کراتها موفق به ورود باین قصبه نگردیده و در تمام مدتیکه پادگانهای مختلف ارتش در آذر بایجان برچیده شده بود پادگان سردشت باقی و بانجام وظیفه مشغول بودند.
سردشت بواسطه نزدیک بودن بامرزم مخصوصاً تماس با عشایر پشت دری عراق اهمیت خاصی دارد .

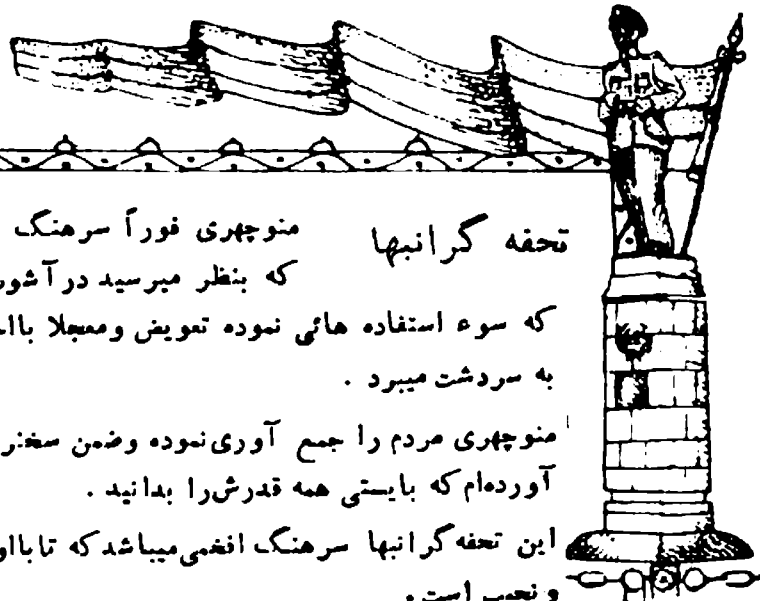
پشت دری این عشایر که قدمت اعظم در خاک عراق و برخی از اقوام آنها در خاک ایران هستند یکی از ایلات برجسته و جنگجو و مسلح عراقی میباشد ایل پشت دری برخلاف سایر عشایر کرد ایل متشکل است باین معنی که اگر شما بایکنفر پشت دری وارد جنگ شوید مانند آنست که با کلیه ایل پشت دری مقیم ایران و عراق عرب وارد زدو خورد شده اید.

در صورتیکه اگر بیکنفر جاف حمله ور شوید دیگران باشما کاری نداشته و ممکن است آن شخصی را از میان ببرید و کوچکترین تيامی از طرف دیگران نشود ولی این موضوع کاملاً در میان پشت دریهای عراق و ایران برعکس میباشد .

نقشه در مناطق مرزی مقرراتی وجود دارد بناء و آئین نامه تملیف باین معنی که عشایر مرزی هنگام بهار گله های خود را بمنظور چراندن در خاک پشت پرده همسایه میبرند.

برسرایین موضوع میان دولت ایران و عراق اختلافاتی موجود و سرانجام عناصر پشت دری عراق با مقررات دولت ایران موافقت نموده و قرار شده بود هنگام تملیف بین سه الی ه کیلو متر بیشتر در خاک ایران داخل نشوند

ولی پشت پرده دستهایی بمنظور آشفته نمودن اوضاع در کار بوده و میخواستند بار دیگر آتشی شعله ور نموده و بر اثر وقوع این عملیات بدون جهت تیب مهاباد بیشتر عناصر خود را بسردشت فرستاده و در آنجا درگیر شوند و بعضی اینکه نیروی پادگان مرکزی مهاباد تضعیف گردید آتش دیگری در آن منطقه شعله ور شود سرتیب منوچهری وقتیکه بفرماندهی تیب مهاباد منصوب میگردد بر اثر نقشههاییکه بطور خلاصه گفته شد وضعیت سردشت متشنج گردیده و نقشه بقراری طرح شده بود که خواهی نخواهی دست و بال پادگان با پشت دریها بند شود .



تحفه گرانبها منوچهری فوراً سرهنگ دوم لاجپن مرزبان و فرمانده پادگان سردشت را که بنظر مبرسید در آشوب کردن منطقه بی نظر نمیشد و همچنین شایع بود که سوء استفاده هائی نموده تعویض و ممجلا با اجازه لشکر سرهنگ افخمی افسر سوار را باخود به سردشت میبرد .

منوچهری مردم را جمع آوری نموده و ضمن سخنرانی مهیجی با آنها میگوید من تحفهای برای شما آوردهام که بایستی همه قدرش را بدانید .

این تحفه گرانبها سرهنگ افخمی میباشد که تا با او کار نکنید نخواهید فهمید چه اندازه دوست داشتنی و نجیب است .

سرهنگ یحیی با سرهنگ یحیی افخمی افسر سوار برای نخستین بار شبیکه در میان دو آب .
باتفاق منوچهری مهمان بخشدار بودیم آشنا شدم .

افخمی در حالیکه چهار ریال پول در جیب داشت از منطقه خود میآمد که برای بست جدید یعنی فرماندهی هنگ سوار مشکین شهر برود .

این افسر چهار فرزند دارد ولی بایستی بدانید که فقط محبت پدرانه با آنها ندارد . او عاشق فرزندانش خود میباشد .

تاکنون حتی يك لحظه اتفاق نیفتاده که عکس چهار فرزندش در جیب او و بروی قلبش نباشد . شما در اولین ساعت آشنائی نه تنها با او آشنا میشوید بلکه بلاشک عکس فرزندانش را در شما داده و باقیافه محبوب آنها هم آشنا میشوید .

بقراریکه سرتیپ منوچهری میگفت بسیار درستکار است . ولی آنچه را که شخصاً از نزدیک دیدم پای بندی او بذهب و ادای نماز در وقت همین بود .

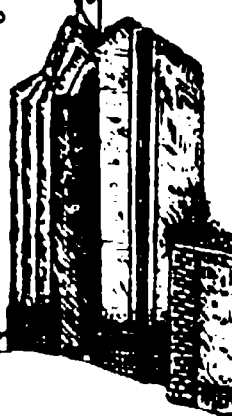
بسیار خوش مشرب بوده و در همان ساعت اول خود را جا کرده و محال است که گوشه ای از قلب شمارا برای خود تخصیص نداده باشد .

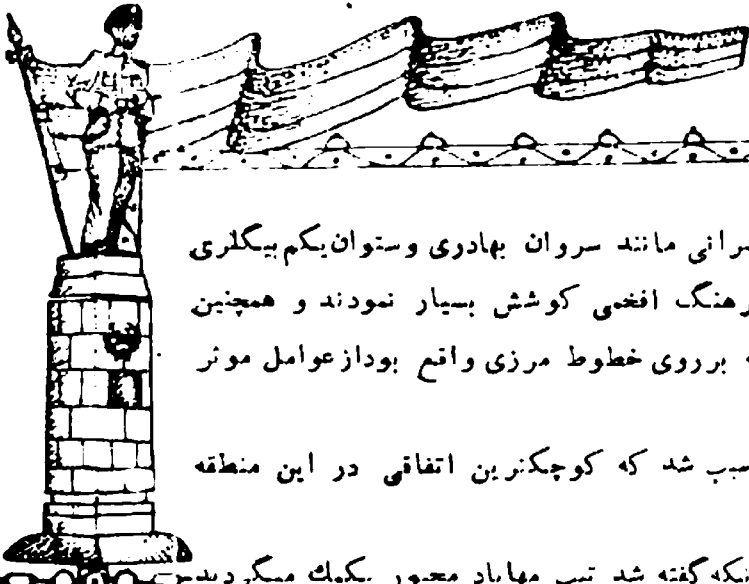
دربازی بوکر . بلت . رامی . شانهای عجیبی میآورد ولی اگر با او باختید مضطرب و پریشان حال نباشد .

صحیح است که باقیافه بسیار جدی بازی میکند ولی مطمئن باشید که در پایان بازی حتی حاضر نمیشود که پولهای شمارا با پول جیبش مخلوط کند .

در میان دو آب چون موجودی جیبش تمام شده بود متوقف گردیده بود تا منوچهری آمده و دستور دریافت حقوق موقوفه خود را بگیرد .

بدون آنکه سرهنگ افخمی بدون بکار بردن هیچ نیروی نظامی و بدون اینکه در چنین منطقه متشنج از دماغ کسی خون بچکد با کمال تدبیر و بشنکار هشایر پشت دری عراق را بجای خود نشانده و بدون کوچکترین تغلف از مقررات .
کسی بچکد آئین نامه تعلیف در سر موعده مراجعت میکنند .





بدیهی است سرهنگ افخمی دست‌خالی نبود و افسرانی مانند سروان بهادری و ستوان یکم بیگلری فرمانده پادگان قلمه رشه در اجرای منویات سرهنگ افخمی کوشش بسیار نمودند و همچنین وجود پادگان قوی سردشت و دژهای مستحکم که بر روی خطوط مرزی واقع بود از عوامل مؤثر این موفقیت بودند.

در هر حال حسن سلوک و سیاست این افسر سبب شد که کوچکترین اتفاقی در این منطقه رخ ندهد.

اگر آتش نهفته در سردشت شعله‌ور میگردد و چنانکه گفته شد تیپ مهاباد مجبور بکامک میگردد پادگان رضائیه بایستی عده ای برای تقویت مهاباد اعزام داشته و این فعل و انفعالات سبب میشد که پادگانهای مرزی ضعیف و در سایر نقاط هنگام بروز خطر موفق نمیشدند که عکس العملهای شدیدی نشان دهند و چه بسا اتفاق میافتاد که غلام‌بچین دیگری از سایر نقاط مرزهای شمالی وارد کشور شود.

حسن تدبیر این افسر و مخصوصاً بی‌طرفی او باعث صرفه‌جویی قوا شده و بطوری که سرتیپ منوچهری اظهار میکرد موفقیت‌های او در مرزهای دیگر مرهون زحمات این افسر است.

موقعیکه اهالی متوجه میشوند که سرهنگ افخمی تغییر ماموریت داده است با چشمان اشکبار به منوچهری مراجعه و تقاضا میکنند که مانع از تغییر ماموریت او شوند.

افخمی دائم پشت اسب بوده و همیشه در میان عشایر تردد داشت. و بشکار و حسن سیاست او سبب گردید که در مرز آلان که مرکز طوایف پشت‌دری میباشد و تاکنون علاوه بر اینکه پادگان در آنجا تشکیل نشده بود مردم آن نواحی حتی چشمه‌شان بسرباز نخورده بود ولی اکنون برای نخستین بار پادگان در آنجا تشکیل گردیده و قلمه محکمی در دولکان مرکز آلان ساخته شده است.

سرتیپ منوچهری بیاس این زحمات برای سرهنگ بهبهانی نشان درجه ۲ ایاققت پیشنهاد نموده است.

در مراکز طوایف

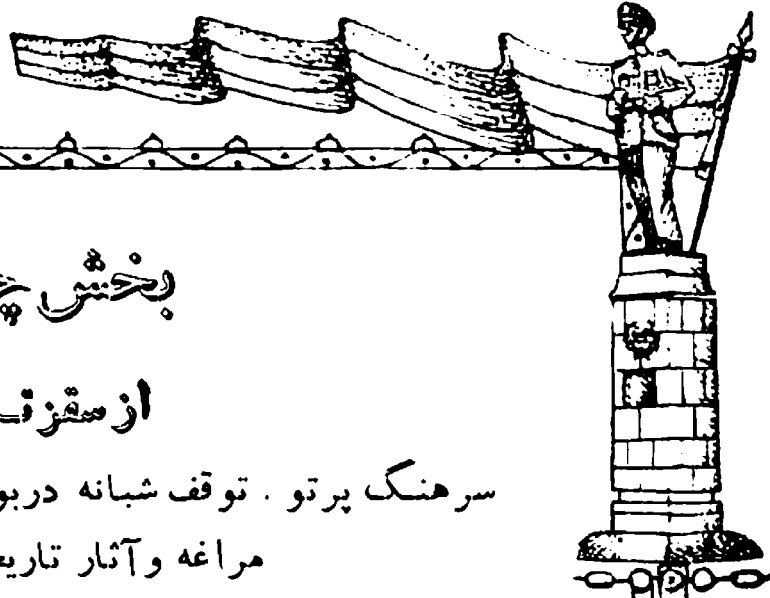
پشت‌دری برای

نخستین بار پادگان

نظامی برقرار

میشود





بخش چهاردهم

از سقز تا تبریز

سرهنگ پرتو . توقف شبانه در بوکان . جاده میان دو آب تا تبریز .
مراغه و آثار تاریخی آن . آذرشهر

حرکت از سقز

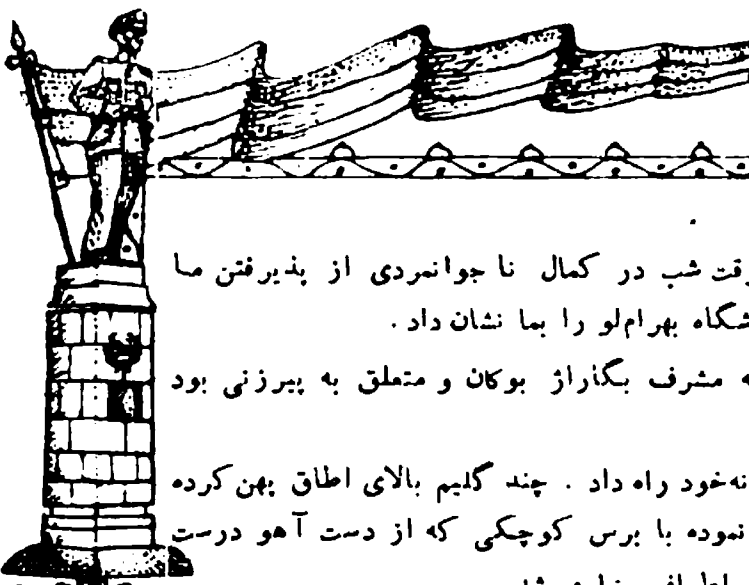
سرهنگ پرتو روز جمعه سوم دیماه با تفاق سرهنگ پرتو از سفر بطرف تبریز حرکت کردم . سرتیپ منوچهری بملت شکستن جیب و نا تمام ماندن سرکشی بمنطقه سقز درمحل باقی ماند .

چون تا تبریز با سرهنگ پرتو هستیم بد نیست شناسائی مختصری هم باحوال او داشته باشیم . سرهنگ از طرف اداره توپخانه برای بازرسی اسلحه باین مناطق آمده بود . مردی است بسیار وظیفه شناس و فوق العاده خوش سفر ولی بغاظر داشته باشید که در اتومبیل میل دارد همیشه جای خوب متعلق باو باشد البته لازم بتذکر نیست آنچه را که میگویم قضاوت از دریچه چشم خودم میباشد زیرا در اتومبیل وقتیکه جا نمیشد همیشه بمن میگفت يك پهلو بنشین و هیچوقت خودش با این طریق نمی نشست . با افسران مادون خود بسیار رسمی است . با آنکه در چند محل نهار مهمان افسران جراء بودیم ولی آرزو بدلم ماند که يك مرتبه آنها را سرکار ستوان خطاب کند و تنها بدکر کلمه ستوان قناعت میکرد .

ضمناً اینرا هم بدانید وقتیکه شنید راه سنج بسته شده و با اتومبیل قادر نیست حرکت کند حاضر شد پیاده از روی برنجا گذر نموده و وظیفه خود را انجام دهد تا اینکه از مرکز دستور رسید که از راه کرمانشاه برود .

از درخانه مرد اتومبیل باری که ما را از سقز حرکت داد شب در بوکان متوقف شد زیرا حرکت هم عملی نبود . پیش خود گفتم چون خانه ستوان احمد گزی فرمانده پادگان کوچک است اگر با آنجا برویم اسباب زحمت خانواده او را فراهم میکنیم . اهل محل گفتند در منزل ستوان یکم منیمی رئیس ژاندارمری اطاقی مخصوص مهمان وجود دارد .

ساعت نه شب در میان يك سوز عجیب و سرمای کشنده بخانه او رفتیم . کماشته گفت در منزل هستند . پیغام دادیم بر اثر اتصال تصد زحمت داریم پس از ربع ساعت کماشته مراجعت کرده و بر خلاف گفته اول خود اظهار کرده جناب سروان نیستند (!) در منزل هم عده ای مهمان وجود دارد .



چه درد سرتان بدهم ستوان یکم منیمی در آنوقت شب در کمال نا جوانمردی از پذیرفتن ما خود داری کرده و نمونه متضاد ژاندارمهای باشکاه بهرام‌لو را بما نشان داد .
ناچار بهدایت یکی از اهالی باطاق کوچکی که مشرف بگاراژ بوکان و متعلق به پیرزنی بود روی آور شدیم .

پیرزن با گشاده رومی محبت نموده وما را بغانه خود راه داد . چند گلیم بالای اطاق بهن کرده و نیم دیگر بدون فرش ماند . بخاری را آتش نموده با برس کوچکی که از دست آهو درست کرده بود مشغول جمع نمودن گرد و خاک های اطراف بخاری شد .

بقول نظامیها هنوز استقرار پیدا نکرده بودیم که در باز شده و ستوان احمد گزی داخل شد . معلوم گردید او بوسیله اهالی از ورود ما مطلع گردیده و در این وقت شب بیاری آمده بود اصرار کرد ما را بغانه خود ببرد ولی قبول نکردیم . سرانجام غذای مطبوهی از خانه خود آورده و پس از صرف غذا در خانه پیرزن شبی را بصبح رساندیم .

مسافر خانه منحصراً
بفرد بوکان
این اطاق در حقیقت مسافر خانه منحصر بفرد این آبادی است . صبح که هواروشن شد . یادگارهای گوناگون که بوسیله مسافرین مختلف بر درو دیوارش نوشته بود نظر شخص را جلب میکرد .

برای اینکه بر افکار مختلف صاحبان آن واقف شوید از میان آنها چند یادگار را انتخاب کرده و در زیر مینویسم :

جهان پیری است بی بنیاد از این فرهادکش فریاد

که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم

یاد بود سرباز وظیفه محمد حجازیان همدانی با یکدنیا غم و اندوه این چند کلمه را قلمی

نمودم ۲۵/۱۱/۱۶

سرم درد میکند تا بیخ دندان برای دختران قد بلندان

۲۵/۱۱/۱۰ محمد حسن اطوزن مأمور انتظامات .

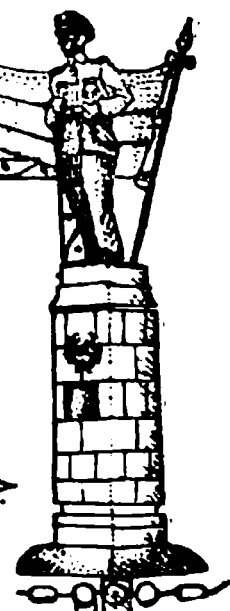
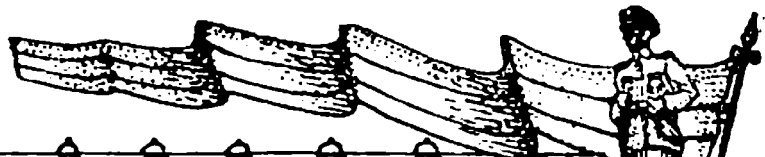
پیشو این قاضی والین بارزانی . زنده باد پیشوای معظم کردستان .

یکنفر کرد

ای خاتم نوشته‌ات را خواندم و در زیرش خطاب بایرانیان مینویسم :

یوسف گم گشته باز آید بکنمان غم مخور کابه احزان شود روزی گلستان غم مخور

سرباز وظیفه حسینقلی یکنفر کرد حقیقی .



کجا بودی که از غم ساختی آزرده جانی را بقدر روز محشر طول دادی هر زمانی را
 بادگار سلیمان ابوذر



جاده میاندوآب ساعت ۱۰ صبح روز شنبه چهارم دیماه از بوکان بطرف میاندوآب حرکت
 کردیم. نهار طبق معمول وباستناد مطالبی که قبلانوشتم در بخشداری مهمان
 سمید حاجری بخشدار میاندوآب بوده وساعت سه بمدازظهر با اتوبوس بطرف
 تاتبریز

راه میاندوآب تاتبریز ۱۶۳ کیلو متر است . جاده بالنسبه خوب است ولی آنچه را که قابل
 توجه است . قهوه خانه های تازه ساز و بسیار خوبی است که در نوع خود وبامقایسه با سایر قهوه
 خانه هائی که در بین جاده های ایران وجود دارد از لحاظ نظافت . و قشنگی بنا منحصر
 بفرد است .

از میاندوآب که خارج میشویم ابتدا بل زیبای فلزی است . پس از آن وسمت راست جاده ساختمان
 کارخانه قند دیده میشود . پس از کارخانه دست راست جاده صائین وجود دارد که بمرآغه منتهی
 میشود وبدیهی است بی میل نیستید سری با آنجا زده ونگاهی هم باین شهر تاریخی افکنیم .



هرافه و آثار تاریخی آن



نشان مخصوص شهر هرافه

هافه ای طلالی در وسط شاخه‌های سر فرار گرفته و نواری به هم ایران از داخل شاهه ها عبور میکند قسمت پائین آن رنگ و ستاره وسط فرهای میباشد زمینه قسمت بالا قرمز ای و سه ستاره آبی رنگ متن سه قاره آبر و مدنی دامن آنها شرفای

میباشد

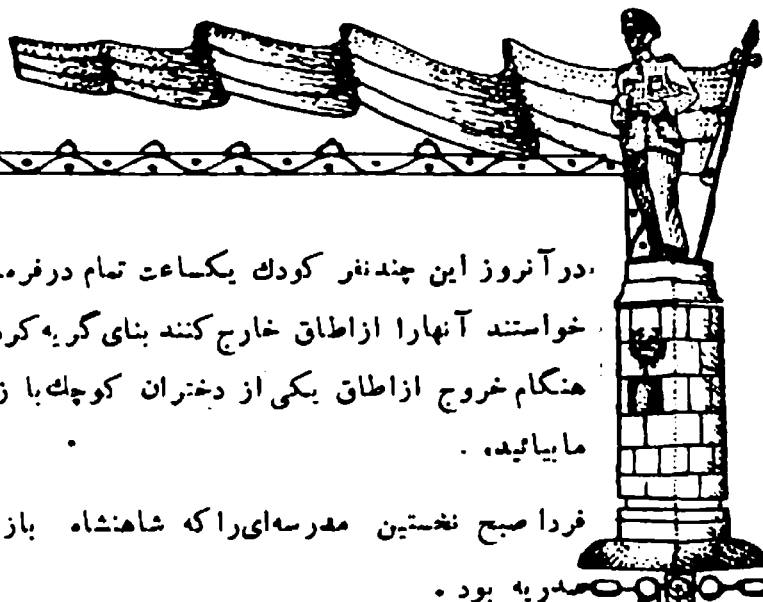
جمعیت نجات داده و در انومبیل پیش خود می‌نشانند .

کودکان وقتیکه خود را با شاهنشاه در یک انومبیل می‌بینند ابتدا مدتی مبهوت میشوند ولی پس از چند دقیقه در حالیکه انومبیل در خیابان حرکت میکند همون آنکه کسی با آنها حرفی زده باشد با اتفاق شروع به خواندن سرود آذربایجان نموده و پس از آن در حالیکه داخل انومبیل در اطراف شاهنشاه قیام میکنند سلام شاهنشاهی را می‌خوانند .

این منظره در آنروز باندازه مهیج بود که شاه گریان میشود .

وقتیکه انومبیل جلوی رمانداری مرانه می‌ایستد صدائی زیاد و بی‌سرهنگ اعلیحضرت آذربایجان پیش آمده و بخواهد دسته گل‌های بزرگی را که مردم ضمن راه داخل مدرسه‌ها بیایند انومبیل ریخته بودند جمع آوری کنونی شاهنشاه او را مانع شده در حالیکه یکی از

کودکانی را که در بغل داشت باو میدهند مبرمایند بی‌اول این دسته گل‌ها را بگیر .



در آنروز این چند نفر کودک یکساعت تمام در فرمانداری با شاهنشاه در يك اطاق بودند و قتیكه خواستند آنها را از اطاق خارج کنند بنای گریه کردن را میگذارند. هنگام خروج از اطاق یکی از دختران كوچك با زبانی بسیار ساده میگوید «اعلیحضرت میدرسه مایایید.»

فردا صبح نخستین مدرسه‌ای را که شاهنشاه باز دیده میفرمایند همان مدرسه یعنی دبستان مدرسه بود.

سر لشکر مقدم
مراغه شهری است قدیمی و دارای ۳۳۳۳۵ نفر جمعیت میباشد. متأسفانه در این او آخر تر يك و مشروب بعد و فور در آن شایع شده است.

سراشکر بازنشسته حسن مقدم از ملاکین بزرگ و متنفذین این شهر میباشد که مردی است بسیار وطن پرست و متأسفانه بر اثر خدمات صادقانه او هنگام فرماندهی لشکر ۵ در وقایع شهریور و مقاومت مردانه‌اش در برابر انگلیسها مورد بغض واقع گردیده و بتحریر دستهای پشت برده پرونده‌ای برایش درست نموده و مدتی بزندانش افکندند.

تخت سلیمان
کتر کسی است از میان ایرانیان باسواد که نام آتشکده آذرگشسب یا آذرگشسب را شنیده باشد. این آتشکده مشهور در تخت سلیمان واقع بوده است.

تخت سلیمان در جنوب شرقی مراغه و ۷۲ کیلومتری مشرق شاهین دژ واقع گردیده است. اصل آن مربوط بدوره اشکانی است. سلاطین ساسانی هنگام جلوس بتخت سلطنت در نهایت تواضع و فروتنی و با کمال احترام پیاده برای زیارت آن آنجا میرفتند.

بهرام گور تاجیکه از خاقان گرفت بضمیه جواهرات زیادی در آنجا نثار کرد. آتشکده خاموش آذرگشسب بظاهر خاموش است ولی نام آن هواره آتشی بزرگ را در دل ایرانیان برافروخته و ایرانی را ب فکر روزگار با عظمت باستانی خود میافکنند.

تخت سلیمان در تاریخ بنامهای دیگری هم اسم برده شده است.

در نوشته های پهلوی کجک خوانده شده جغرافی نویسان عرب آنرا شیز گفته اند. حمداله ستوفی بزبان مغول آنرا سنوریق نام برده است مورخین یونانی نام آنرا درومی گزگاه نوشته اند دولت مغول هم آنرا در آن ایجاد نموده اند. تخت سلیمان که اکنون بصورت خرابه‌ای میباشد

در وسط دریاچه کوچکی وجود دارد که عکس آن در صفحه بعد از نظر شما میگذرد

کوه بلقیس نیز در نیم فرسخی همین محل وجود دارد.



که چند شرح است یکی از بناهای تاریخی شهر مراغه. گنبد رخ میباشد. تاریخ این بنا متعلق
بسال ۵۴۲ هجری است. درجه های خارجی آن کتیبه های مختلفی وجود دارد که بر روی آن آیاتی چند از کلام الله مجید
بویان کوفی نوشته شده است.
گنبد رخ از ابنیه های تاریخی مهم دنیا بشمار میرود و در جلد اول رساله آثار باستانی ایران
که از طرف اداره کل باستان شناسی منتشر گردیده شرح لازم در باره آن نوشته شده است
که خوانندگان در صورت علاقه و خواستن اطلاعات زیاده تر ممکن است بآن کتاب مراجعه نمایند
گنبد عقاریه - این بنا در شهر مراغه واقع و در سال (۷۱۶ - ۷۳۶ هجری) بنا شده و متعلق
بزمان سلطان ابوسعید بهادر خان میباشد.



گنبد سرخ ←

گنبد غنایه ←

آثار باستانی مراغه

این بنا مقبره یکی از امرا مملوک موسوم بشمس الدین قره سنقر میباشد که بواسطه بناهای بسیاری که در مصر و شامات ساخته معروف است.

بقراریکه مورخین عرب میگویند شمس الدین از موطن خود بمرآغه تبعید گردیده و در ۲۷ شوال ۷۲۸ هجری در این شهر درگذشت و این بنا با احترام او بر سر مزارش بر پا گردیده است.

مقبره

مادر هلاکو

بنای برج مانندی است که در سال ۵۶۳ هجری

بنا شده و مطابق آنچه که از کتیبه های موجود در ساختمان مستفاد میگردد در ماه رجب سال ۵۶۳ هجری با تمام رسیده است.

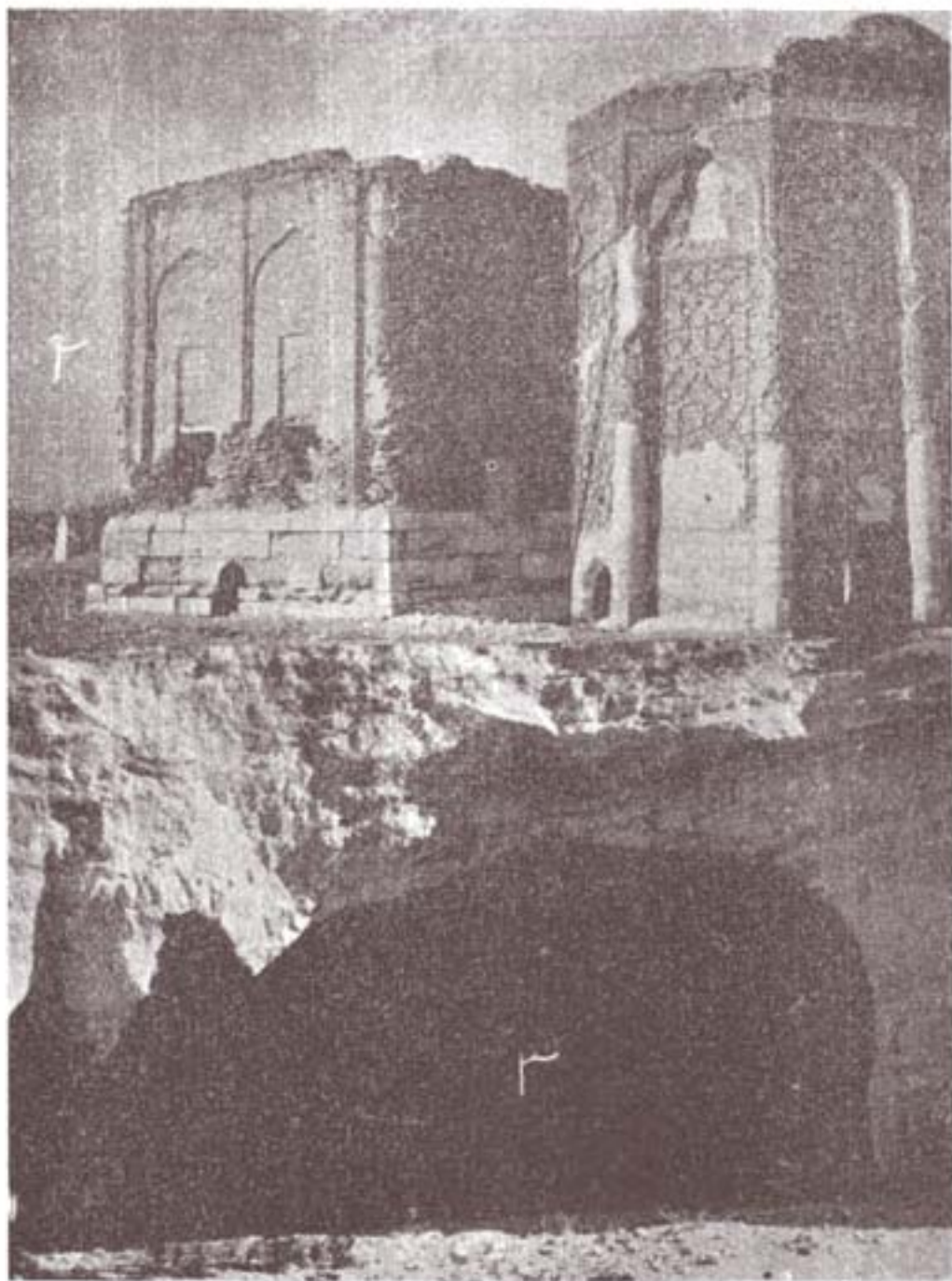
آذر شهر یا از میان دو آب که بطرف تبریز حرکت میکنند آذر شهر امروز و دهخوارقان دیروز روی جاده واقع و تا تبریز ۱۲۷ کیلومتر فاصله دارد.

دهخوارقان

کوچک. قشنگ و تمیز میباشد. در پنجاه کیلومتری از بخشهای آذر شهر میباشد قلعه قدیمی وجود دارد که میگویند در زمان مغول ساخته شده این قلعه بر فراز کوهی واقع بوده و آثار آن هنوز باقی است.

پس از آذر شهر تا تبریز جای قابل ملاحظه ای وجود ندارد. آنچه که در خاک کردستان برای شما بیان کردم خاطراتی بود از دومین مسافرت من: چون در تبریز گفتنی بسیار است.

و از طرفی اگر خاطرتان باشد شاه یعنی شی که میخواست از مهاجرت حرکت کند بیچاره علاقه داشت که بطرف خوی رفته و در سوغتلی و قره بلاغ آثار بوجود آمده از طرف سربازان را از نزدیک تماشا کنیم اجازه میخواهم قبل از ورود بتبریز راهی را که آمده ایم بپار دیگر مراجعت نموده پس از رسیدن بمها باد دنباله نخستین مسافرت خود را شروع کنیم.



از آثار تاریخی مراغه

- ۱ - مقبره مادره لاکو : تزئینات خارجی بر روی عکس پیدا است و آجری میباشد. در داخل نیز کتیبه‌ای کج بری وجود دارد که بر روی آن قسمتی از سوره تبارک الذی بیده الملك نوشته شده
- ۲ - يك منظره دیگر از کبید غفار به
- ۳ - مدخل رصدخانه خوانجه نصیر دزسه کیاومزری مغرب مراغه و داخل يك کوه از این مدخل که داخل میشود سه شاه نشین در سه طرف آن وجود دارد اطراف راهروها پیچاپیچ و سرازیری است که بزیر کوه میرود و متعلق بزمان قرن ششم هجری میباشد.

که زیر نظر مسقیم سر لشکر بهار مست چاپ شده است منتشر شده و بدیهی است که این عکس عین حجاری نبوده و نقاش بمنظور مجسم نمودن آن تصرفاتی کرده است .

مزیتی که
مخصوص
کارمندان این
شهر است
کارمندان کشوری و لشکری شهرستان شاهپور بک مزیت (!) بر سایر کارمندان دولت در آذربایجان دارند. در نقاط دیگر . ۰/۴ . بنام فوق العاده خارج از مرکز می دهند ولی نفهمیدم بر روی چه اصل در شاهپور بطور استثناء برای کارمندان این مزیت را قائل شده اند که بجای . ۰/۴ . فوق العاده خارج از مرکز . ۰/۳ . پرداخت مینمایند و برای افسران هنگ سوار شاهپور بیشتر محبت نموده چون مشتری همیشه هستند برای ابراز خلوص نیت (!) این فوق العاده را بصدی بیست تخفیف داده اند :

تصور میکنم این مزایای ویژه شاهپور با احترام پشه های زیاد و آب و هوای بدی است که در این شهر وجود دارد. همارت بخشنداری از بناهای خوب شهر بوده و بخشدار آنهم مردممهمان نوازی میباشد
هنگ سوار
شاهپور
اگر رختخوابهای کثیف بهداری هنگ و بوی عفونت مستراح که سراسر بهداری را گرفته بودند ندیده بگیریم آسایشگاه تمیز و مرتب. باشگاه افسران که تازه تشکیل شده است . صمیمیت افسران و روحیه خوب نفرات سبب گردیده که هنگ سوار شاهپور بدون انتقاد از زیر قلم من بگذرد .

روزی که من برای بازدید هنگ میرفتم سرهنگ زا کرس که چندماه پیش در بیمارستان پهلوی فوت کرد فرماندهی هنگ را عهده دار و برای معالجه بهتران رفته بود . معاونت هنگ را سرگرد صلحجو بعهده داشت قبل از سرهنگ زا کرس سرهنگ پرتوئی که بر اثر لفظ شائمی (!) تسلیم دادگاه شده بود فرماندهی هنگ را عهده دار بود و امروز هم سرهنگ دادجو که هنگام مسافرت اول من فرماندهی هنگ سوار مشکین را عهده دار بود بفرماندهی منصوب گردیده است . نزدیک ظهر سر بازان در گوشه ای جمع گردیده سخنرانی کوچکی برای آنها ایراد نمودم و سروان عباس صفائی با احساساتی قابل تمجید پاسخ داد سپس بسلامتی شاهنشاه جوانبخت ایران و سپهبد رزم آرا یعنی کسیکه آذربایجان را نجات داده است هورا کشیده و از سر باز خانه خارج شدیم

اگر بگویم که اسبهای این هنگ فوق العاده خوب نگاهداری شده و بسیار قوی بودند لابد میگوئید چون سرهنگ فکرت رفیق و همسفر من است و سرگرد یثربی میزبانم میباشد میخواهم حق دوستی و نان و نمک را ادا کنم

یثربی بانهار بسیار مطبوعی که تهیه دیده بود گرسنگی شب را جبران نموده و سر سفره جای دو نفر رفیق را که صبح خدا حافظی کرده و رفته بود خالی کردیم :
ساعت سه بعد از ظهر بپرداخت . ۷ ریال کرایه باتفاق فکرت شاهپور را ترک و با اتوبوس بسمت بسمت خوی رهسپار شدیم .



بخش شانزدهم

از خوی تا ماکو

تیپ خوی و سرهنگ عظیمی. اوضاع اجتماعی خوی. پادگان سوعتلی

تیپ خوی و سرهنگ عظیمی



بهترین نمونه

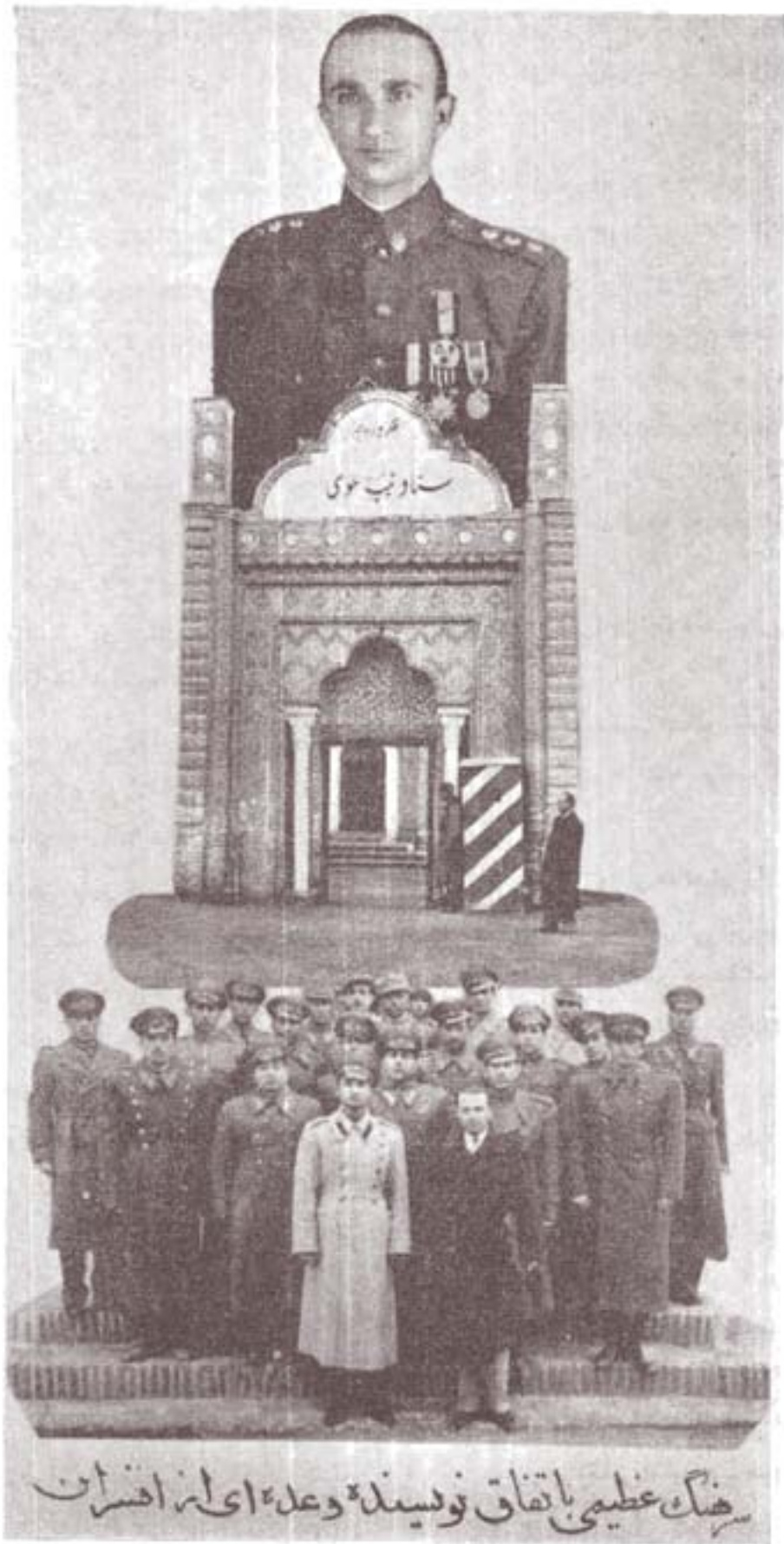
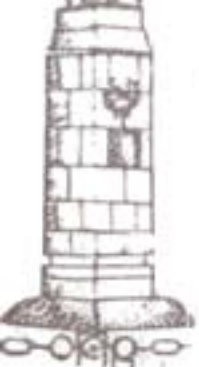
لیاقت

تا نروید و از نزدیک و جب بوجب منطقه فرماندهی تیپ خوی را نبینید تا یاد کارهای سربازان را که با کمک بیل و کلنگ خود در کوهستانها مانند فرهاد بیسنونی را بوجود آورده اند تماشا نکنید.

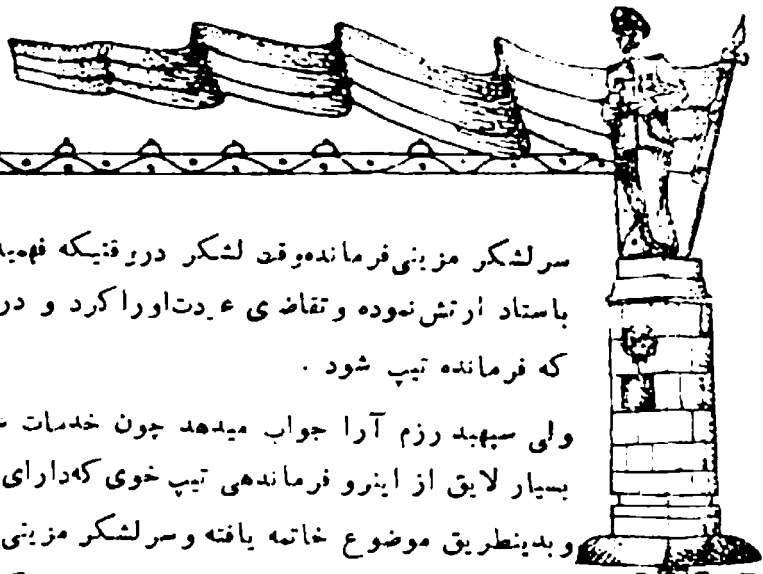
تا با سربازان و افسران تیپ خوی از نزدیک صحبت ننمائید و بالاخره تا چند روزی با این افسر جدی و لایق تماس نگرفته و بطرز فکر و چگونگی فعالیت شبانه روزی او واقف نشوید محققاً نمیتوانید بفهمید که سرهنگ

عظیمی فرمانده تیپ خوی تا چه حد جدی، لایق، درستکار، عجوب و دوست داشتنی است. در نخستین برخورد خیال میکنید از دماغ فیل افناده و بسیار منکبر است ولی پس از چند ساعت خواهید فهمید که بسیار فروتن و خوش معاشرت است.

سابقاً معاونت فرماندهی لشکر دوم را عهده دار بود. باسنونی از لشکر که هنگ رضابور هم جزو آن بوده است هامور این صفحات شد سرانجام پس از چند ماه مقتضیات نظامی ايجاب نمود که از پادگانهای شاهپور، سوعتلی، شط، ماکو یک تیپ بوجود آورده و مرکز آن در شهر خوی و فرماندهی تیپ بعهد سرهنگ عظیمی باشد.



سنگ عظیمی با اتفاق نویسند و عده ای از افسران



سرلشکر مزینی فرمانده وقت لشکر در وقتیکه فهمید معاون او را از دستش گرفته اند بی دویی مکاتباتی با ستاد ارتش نموده و تقاضای عیدت او را کرد و در لافاه میگوید برای معاون لشکر کسرشان است که فرمانده تیب شود .

ولی سپید رزم آرا جواب میدهد چون خدمات سرهنگ عظیمی مورد توجه بوده و افسری است بسیار لایق از اینرو فرماندهی تیب خوی که دارای اهمیت نظامی خاصی است بعهده او واگذار شده و بدین طریق موضوع خاتمه یافته و سرلشکر مزینی بفکر معاون دیگری می افتد .

تقدیر هائیکه در خوی وقتیکه با سرهنگ عظیمی راجع باین موضوع صحبت کرده و گفتم از او شده است . آیا مایل هستید بطهران برگردید عظیمی جواب داد من سپید رزم آرا را مردی لایق . جدی و کاردان میدانم و معتقدم هیچکس بخوبی او نتوانسته

است ستاد ارتش را اداره کند . وقتیکه برایم ثابت شد که رزم آرا مرا افسری وظیفه شناس دانسته و بر اثر اعتماد بلیاقت من اداره این تیب را بن سپرده است اینجا که هیچ در مکران هم حاضریم با صمیمیت انجام وظیفه کنیم .

برای فرماندهی تیب نباشد حاضریم گردان و یا واحد کوچکتر از آنرا هم اداره کنم مشروط بر آنکه بفهمم که آنها بدانند در چه شرایطی انجام وظیفه میکنم .

نامه های تقدیر آمیزی که ضمن این چند ماهه برای سرهنگ عظیمی صادر نموده اند حقیقتاً خواندنی و بهترین معرف لیاقت و کاردانی او میباشد که چند نمونه آن به ترتیب تاریخ صدور از نظر شما خواهد گذشت .

وقتیکه شخص طرز انجام وظیفه و دقت و شکافی عظیمی را در کار و علاقه او را بحفظ حقوق زیردستان مشاهده نموده و بادیگران تطبیق میکند میخواهد معتقد شود که ایرانی نبوده و مانند یک نفر افسر آلمانی است . والا در میان آن عده از اولادان داربوش که افسر میباشد بغیر از چند نفر که من در رأس آنها سپید رزم آرا را قرار میدهم مردمان جدی و وظیفه شناس و خدمتگزار حقیقی کمتر وجود دارد .

تصور میرود که در فروردین ۲۸ بدرجه سرتیپی مفاخر گردد و امیدوارم روزیکه این کتاب منتشر میشود تاج و ستاره سرتیپی بر روی شانه او افزوده شده باشد .

شماره ۱۵۵۸۹-۲۸/۱۰/۲۶

سپید شاه بختی
سر هنگ عظیمی فرمانده ستون اعزامی از لشکر ۲ مرکز
بازدیدیکه از مواضع حمزیه و واحدهای آنستون بعمل آوردم از پیشرفت
تقدیر میکند آرایشات موضع و منظم بودن واحدها و روحیه افسران و درجه داران و
افراد نهایت درجه خوشوقت شدم بدین وسیله رضایت خاطر خود را بخود شما و عوم افسران و افراد
آنستون اظهار میدارم .
بازرس نظامی ناحیه ۲ - سپید شاه بختی

باخذنشان لیاقت

سرهنگ عظیمی

خدمات جنابمالی در ظرف مدت خدمت از هر لحاظ خوب و قابل تقدیر بوده است و ستاد ارتش با علاقه‌مندی کامل نگاه و توجه نموده و بیهین مناسبت

مفتخر میگردد

بموجب تقاضای فرمانده لشکر ۲ خدمات جنابمالی مورد تقدیر ذات اقدس ملوکانه واقع و شما به يك قطعه نشان لیاقت درجه ۲ از نوع یکم مفتخر شده اید لذا این موفقیت بجنابمالی تبریک گفته میشود .

شماره ۳۶۶-۲۷/۱/۸۰ سپهبد رزم آرا

بخشنامه

سرلشکر مزیننی

شماره ۴۸۰-۲۷/۱/۸۰

موقعیکه گردان ۳ هنگ ۴ رضابور از مأموریت آذربایجان مراجعت نموده طبق معمول افراد آن گردان تحت نظر کمیسیونی متشکله از نمایندگان

تقدیر میکند

ارکان لشکر مورد بازدید قرار گرفته و بطوریکه کمیسیون مذکور گزارش میدهد وضعیت این گردان در طول مدت مأموریت از تمام واحدهائیکه تا کنون بمأموریت اعزام گردیده‌اند بهتر بوده وضع آنها از حیث لباس و غیره کاملاً رضایتبخش و مخصوصاً عموم افراد دارای روحیه بسیار خوبی بوده و با اینکه افراد مزبور در این مأموریت وظایف سنگینی را انجام داده و با مشکلات روبرو شده بودند مهرباناً هیچکدام شکایتی نداشته و از فرماندهان مربوطه مخصوصاً فرمانده ستون که مانند پدری مهربان برایش آنها رسیدگی نموده اظهار سپاسگزاری مینمودند با ابلاغ مراتب بالا چون فرمانده ستون (سرهنگ ستاد عظیمی) بوظایف فرماندهی خود بنحو احسن عمل نموده بدینوسیله از عملیات مشارالیه تقدیر و مجدداً افسران را متوجه مینمایم اینکه در مواقع اعزام واحد ها بخارج مرکز تذکر میدهم افسران بایستی ضمن انجام وظایف سربازی نسبت بافرادممی خود مانند پدری مهربان بوده و حقوق آنها را بدون کوچکترین تصرفی تحویل نموده و هملا برای افراد خود نمونه شجاعت و فداکاری و صحت عمل باشند برای آنست که عموماً مانند این واحد در منطقه عملیاتی خود ضمن انجام وظیفه روح ایوان بارتش را در ساکنین مناطق مزبور تحریک نموده و در مراجعت از مأموریت نیز از هر حیث علاقه‌مندی بارتش باشند و انتظار دارم در آتیه کلیه واحدهای لشکر عمل این ستون و فرماندهان آنها سر مشق خود قرار دهند .

فرمانده لشکر ۲ مرکز - سرلشکر مزیننی

سرهنگ عظیمی فرمانده تیپ - مراتب خدمتگذاری و لیاقت شما و افسران و افراد تابعه آن ستون بوسیله ناخدا دومرسانی بازرسان اعزامی ستاد ارتش اطلاع داده شد .

سپهبد رزم آرا

تقدیر میکند



ستاد ارتش ضمن ابراز خوشنودی از زحمات و ایفای وظیفه افسران و افراد آن ستون انتظار دارد این رویه کماکان ادامه یابد قدغن فرمائید افسران ستون را در دستور قسمتی تشویق و جهت ثبت در پرونده کارگزینی آنان مراتب و نام افسران را بلسکر مربوطه گزارش نمایند .
شماره ۱۶۵۹۵ رکن ۱ شعبه قضائی ۲۷/۷/۳۰ سپهبد رزم آرا

سرهنگ آرین نیا

ضمن همه شانسها این سعادت هم نصیب عظیمی شده است که افسری وظیفه شناس و درستکار مانند سرهنگ دوم آرین نیا بر رأس ستاد تیپ باشد .
بر عکس لشکر ۴ که میان سرتیپ زنگنه و سرهنگ دادور رئیس ستاد لشکر اختلافاتی وجود داشت . در این جا صمیمیت تیماین سرهنگ عظیمی و رئیس ستادش سرهنگ ۲ آرین نیا بسیاری از مشکلات را حل نموده و سبب شده است که اطرافیان و افسران و سربازان مناطق خارج از خوی را بمرکز فرماندهی خوشبین سازد .



این دو نفر رئیس و مرئوس در امور جاری مانند دو برادر خوب کمک یکدیگر هستند . سرهنگ عظیمی برای بازرسی باطراف می رود او مواظب است عظیمی که آمد آرین نیا بساطت مختلفه تیپ سرگشی میکند . شما وقتیکه از نزدیک برطرز همکاری این دو نفر واقف میشوید آنوقت میفهمید که عظیمی چقدر خوب بوده که توانسته است افسری را بدین طریق بطرف خود جلب کند .

اوضاع اجتماعی خوی

نصرت‌اله اکبر
فرماندار خوی

روزیکه برای مرتبه دوم باین شهر وارد گردیدم (۱۳۲۷/۹/۲۳) در منزل سرهنگ عظیمی شنیدم که فرماندار عوض گردیده و فرماندار جدید جوانی بسیار محبوب و متدین میباشد . وقتیکه با چند نفر دیگر صحبت کردم آنها نیز همین گفته را تکرار میکردند . از اسم فرماندار جويا گردیدم گفتند نصرت‌اله اکبر میباشد . فوراً بغاطرم آمد که از همکلاسه‌های دبستانی من بوده و در روی نیمکت‌های کلاس اول تا ششم ابتدایی مدرسه علیه سابق با هم دوست شده‌ایم . خاطرات طفولیت مرا تحریک نموده و میخواستم برای دیدن او حرکت کنم که سرهنگ آرین نیا رئیس ستاد داخل شده و گفت نهار منزل اکبر بودم تا از ورود شما آگاه گردید . بسیار خوشحال گردیده و امروز عصر بدیدن می‌آید .

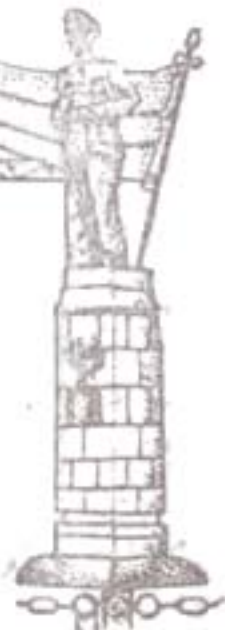
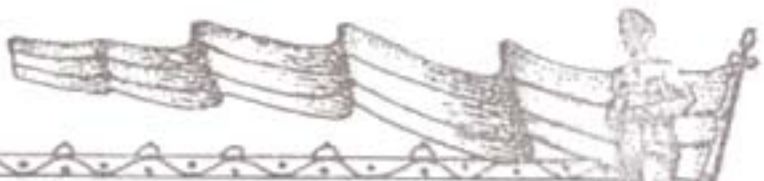
وقتیکه فهمیدم او نیز بیاد همکلاس دبستانی خود میباشد . باتفاق سرهنگ آرین نیا که برای شرکت در کمیسیون غله بفرمانداری دعوت داشت بطرف آنجا حرکت کردم . باصطلاح اهل محل جناب آقای فرماندار و بنا بر گفته خودم نصرت بعض اینکه مرا دید بشت میز فرمانداری را فراموش نموده در جلسه رسمی کمیسیون یکدیگر را بوسیدیم . در نتیجه ملاقات يك ساعته با او و آشنا شدن با سرگرد سرهنگ پور رئیس شهربانی و ولی مؤید ما کوئی شهردار و چند نفر از روحانیون حاضر در مجلس از اوضاع اجتماعی شهرستان خوی اطلاعاتی بدست آوردم که ذیلا مینگارم :

دارالمؤمنین

در میان شهر های آذربایجان اردبیل و خوی از مراکز روحانی نشین میباشد . چنانچه شهر خوی در قدیم بنام دارالمؤمنین مشهور بوده است . خوی دارای ۵۰ مسجد میباشد که در اول شب داخل تمام آن ها مردم زیادی نماز میکنند . نفوذ روحانیت در این شهر بی اندازه زیاد است و همین نفوذ سبب گردیده که هنگام اشغال آذربایجان بوسیله نیروی ارتش سرخ روس ها آنطور که باید و شاید نتوانستند در این شهر سوخ کنند . سادات مقبره مهمترین دسته روحانیون این شهر میباشد و عده ای از طلاب علوم دینی از محضر آنها کسب فیض میکنند . در زمان قدیم نیز بیشتر از روحانیون خوی تحت سرپرستی اجداد سادات مقبره فعلی بوده اند . قبر جد سادات مقبره اکنون در خانه ای کنار خیابان شهبور میباشد . که مناره آجری مرتفعی بر فراز آن ساخته گردیده و زیارتگاه مردم شهر میباشد .

فقط در امور مذهبی
مداخله میکنند

عده ای میگفتند که روحانیون در تمام کارها دخالت نموده و امور شهرا فلج میکنند ولی سرهنگ عظیمی فرمانده تیپ خوی اظهار میکرد با اینکه روحانیون بسیار متنفذ میباشند ولی فقط در کارهای مذهبی مداخله داشته و از امور سیاسی برکنار هستند ولی بطوریکه دیده شده است عنداللزوم بفتح میهن و شاه زیاد تبلیغ میکنند .



رئیس شهرداری
فرمانده ارخوی
رئیس شهرداری
رئیس شهرداری
رئیس شهرداری



عظیمی میگفت در شهر خوی سینمای کوچکی وجود داشت که در زمان دموکراتها تعطیل گردید. عده‌ای میخواستند شرکتی تشکیل داده و سینما را مجدداً دایر نمایند ولی چون در شهر شایع بود که روحانیون مخالف هستند قدرت تأسیس شرکت را نداشتند. سرهنگ عظیمی شخصاً بنزد چند نفر از آنها مراجعه نموده و جریان امر را میپرسد آنها اظهار میکنند ما کوچکترین مخالفتی نداریم و بلافاصله نیز شرکت مورد بحث بمنظور تأسیس سینما تشکیل میگردد.

خوی چون در میان چند جاده مهم قرار گرفته است موقعیت حساسی داشته و در حکم بندر میباشد و بهمین مناسبت بازار خوی از بازارهای پر جنس آذربایجان میباشد.

سرهنگ بایندر که امروز فرمانده هنگ ۷ تبریز میباشد برایم تعریف میکرد وقتیکه پس از رفع غافله دموکراتها با ستون نیرو با تفاق سرهنگ مظهري وارد خوی میشوند. رئیس دبیرستان خوی با بها مراجعه نموده و میگوید یکی از شاگردان کلاس هشتم برای شما امانتی بدفتر مدرسه سپرده است.

این بسته را باولین

افسری که بخوی

وارد میشود

تحویل دهید

بایندر با نهایت تعجب بدفتر مدرسه مراجعه نموده و بسته‌ای را دریافت میکند.

سرهنگ میپرسد از کجا میدانید که این بسته متعلق بمن است. رئیس دبیرستان اظهار میکند دانش آموزی که فعلاً در کلاس هشتم همین مدرسه میباشد. چندی قبل بمن مراجعه و این بسته را تحویل دفتر داده و سپرده است باولین افسری که بخوی وارد میشود این بسته تحویل شود.

بایندر تقاضای دیدن دانش آموز را میکند. پس از چند دقیقه جوانی بسن ۱۵ سال بدفتر وارد میشود.

بایندر محتویات بسته را از او جویا میشود. جوان اظهار میکند دو روز پس از اینکه افسران و سربازان ما از خوی خارج گردیدند در خیابان دونفر سرباز روسی را دیدم که اسبابی دردست داشته و میروند.

من نمونه آن اسباب را دردست چند نفر از سربازان خود مان دیده بودم وقتیکه نزدیک رفته و تماشا کردم از مارک شیر و خورشیدی که بر روی آن بود فهمیدم متعلق بسربازان ایرانی میباشد که جاگذارده اند. با سرباز وارد گفتگو شده تقاضای خرید آنرا کردم. آنها پس از صحبت زیاد حاضر شدند در مقابل مبلغ یکصد ریال بمن بفروشد.

ذخیره من از پول روزانه ای که پدرم میداد و در ظرف چندماه جمع کرده بودم همین مبلغ بود آنها را بخانه خود برده و پول را با آنها دادم.

من نمیدانم این اسباب چیست ولی میدانم متعلق به ارتش ایران است. همانروز داخل جیبه گذارده بدفتر دبیرستان دادم تا باولین افسر یا سرباز ایرانی که از این شهر میگردد تحویل شود حالا خدا را شکر میکنم که شما آمدید و توانستم این امانت را بدست صاحبش بسپارم.



سرهنگ بایبر در حالیکه بر اثر این گلوله اشک از چشمش جاری شده بود درپ جبهه را باز نموده مشاهده میکند که داخل آن یکمدد غربال ضد طیاره متعلق بدسنگاه نشانه روی مسلسل های ایران است .

ضمن صفحات نیل کتاب شرح دادم که چگونه هنگام ورود ارتش باین شهرستان مردم جمع گردیده و منصور پاسبان شهربانی دموکراتها را که نجایبی مرتکب شده بود درمقابل ستون نیرو سر بریدند .

سلاخیکه در آنروز یادست خود منصور پاسبان را خوا بانده و آگوش ناگوش سرش را بریده بود هم اکنون درخوی بوده و اظهار میکند من اگر گناهی در درگاه خدا مرتکب شده بودم روزیکه منصور را درمقابل نیروی ارتش ایران سر بریدم مطمئن هستم که گناهانم پاک گردیده است .

قبل از رسیدن به عمارت ستاد فرماندهی دست راست عمارت بسیار فشنکی جلب توجه شما را میکند که در جلوی آن نابلوی بزرگی نصب گردیده و بررویش نوشته است .

(این دبیرستان از محل عطایای ملوکانه ساخته شده است)
بنای دبیرستان بسیار زیبا و عمارت آنهم محکم ساخته شده که عکس آن درمقابل دیده میشود و امیدوارم از این دبیرستان جوانان مین پرست

و فعالی خارج گردیده و یکشور عزیزمان ایران بنوبه خود خدمات قابل توجهی نموده و بدین طریق مراحم ملوکانه را درباره خود پاداش گویند .

موقعیت حساسی که این شهر دارد و وجود اشخاصیکه در گذشته در میدان همومی بازوی پشته وری را بوسپده و اکنون ماسک دیگر زده و بطریقی دل را در دست گرفته سبب میشود که مشکل تر شود ولی با این وجود شهربانی خوبی

بمنحو قابل توجهی توانسته است امنیت شهر را حفظ نماید و زحمات سر کرد سرهنگ پور رئیس شهربانی آن از هر حیث قابل تقدیر است .

این سلاح هنگام ورود نیروی یک نفر

پاسبان را سر برید

این دبیرستان از محل عطایای

ملوکانه ساخته شده است

هداحان دیروز پیشه وری امروز در لباس دیگرند



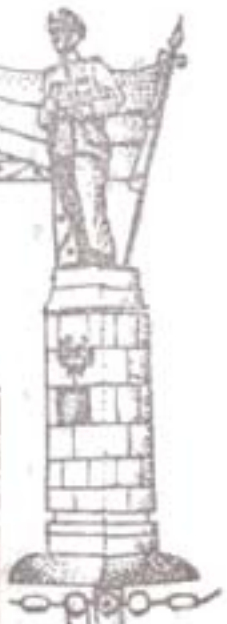


لوله کشی شهر شهرخوی که دارای ۳۵۴۷۰ نفر جمعیت میباشد برخلاف تمام شهرهای ایران قسمت بزرگتر لوله کشی بوده و آب مشروب اهالی را از منبعی که در خارج شهر درست نموده و از آب قنات بزرگی مشروب میشود بوسیله لوله های بتنی بداخل شهر میآورند. برای این منظور در زمان اعتصاب فرماندار سابق با قرضه اهالی مبلغ هفتاد هزار ریال جمع آوری و طبق نقشه ای که از طرف شهرداری کشیده میشود این موضوع عملی میگردد ولی ضمن عمل کسر محل داشته و دوبار مرتبه اول ۲۵۰۰۰۰ و مرتبه دوم ۱۰۰۰۰۰۰ ریال از محل عطایه ملوکانه برای این منظور تخصیص داده میشود.

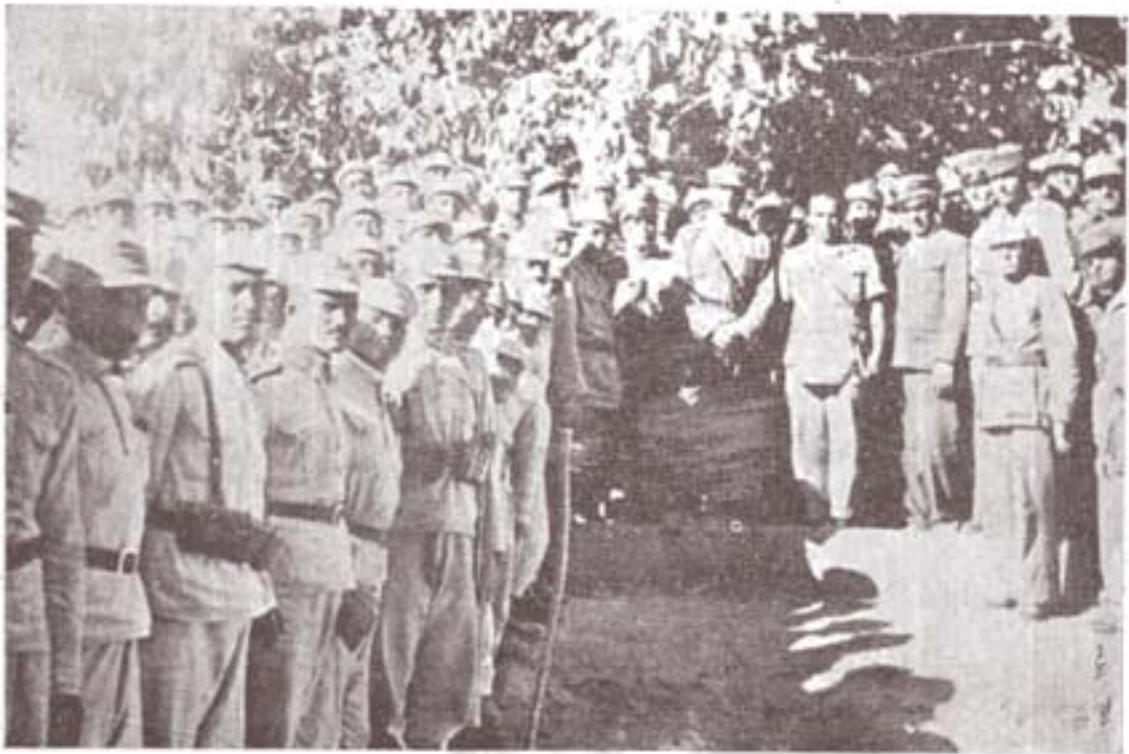
شهرداری هم مجموعاً ۳۰۰۰۰۰ ریال از بودجه خود را برای اینکار تخصیص میدهد. در وضع حاضر قسمت مشرق شهر تمام شده و شهرداری خوی با شرکت لوله کشی تهران و خاورمیانه بنظور خرید لوله های آهنی داخل مذاکره شده تا با اسلوب صحیح لوله کشی شهرخوی قبل از پابخت پایان پذیرد. اسفالت خیابانهای شهرخوی را نیز بنحو خوبی شروع نموده و زیرسازی آن برخلاف خیابانهای تهران بسیار محکم تهیه شده است.



سرتیپ زنگنه با عده ای از سران عشایر مناطق مختلف لشکر



بادگان سوعنلی



سرهنک معیني فرمانده بادگان سوعنلی با عده‌ای از افسران و سربازان باتفاق نویسنده
جاده نظامی سرهنک عظیمی علاوه بر اینکه جیب خود را در اختیار ما قرار داد موافقت
نمود که رئیس سنادش در مسیر راه همراه باشد.

ساعت ۱۰ صبح روز چهارشنبه ۲۷ مرداد بجاده خوی و ماکو وارد شدیم. پس از ۲۴ کیلومتر سست
راست جاده‌ای دیده میشود که تا یکسال قبل وجود نداشته است.

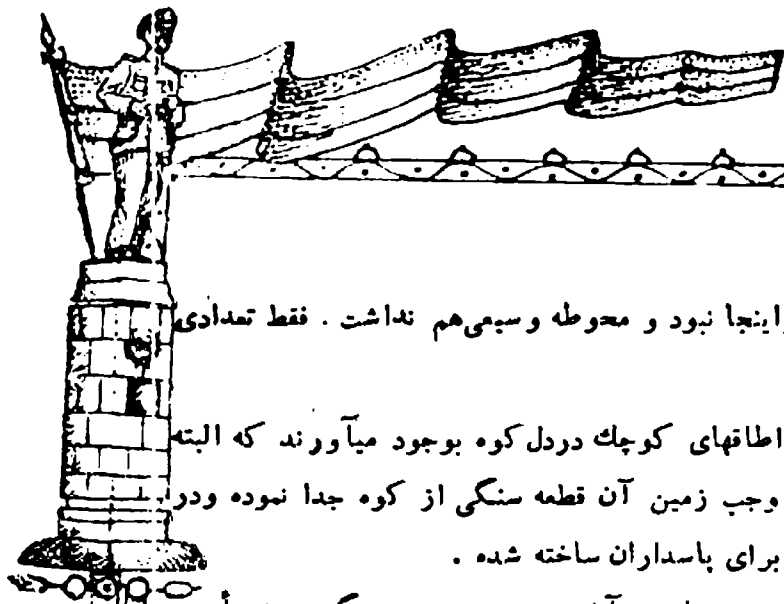
این راه نظامی بود و کلیه آن بدست سربازان بوجود آمده است. چون حرکت ما قبلاً اطلاع داده
شده بود نگهبان جاده مزاحمتی نکرده وارد معبر نظامی شدیم.

طول این جاده چهار کیلومتر و در عرض آن دو کامیون قادر به حرکت میباشد. شب آن زیاد و بیشتر
جاده از نقاط کوهستانی گذشته و برای ایجاد آن مجبور به خرد کردن سنگهای بزرگ بوده‌اند.

در کیلومتر ۲ محوطه کوچکی ایجاد و برای جایگاه اتومبیل‌هایی که مخصوص بردن تانک است
تخصیص داده‌اند. پاسگاه‌ها با تلفن صحرائی مجهز و قدم بقدم نگهبان مربوطه ورود و خروج را

به دست فرماندهی اطلاع میدهند بعضی اینکه آخرین گردنه جاده پایان یافت محوطه نسبتاً وسیعی
نمایان و سوعنلی دیده شد.

هنک رضایپور یکسال قبل هنگ رضایپور از لشکر دوم باتفاق سرهنک عظیمی مأمور
آذربایجان گردید و این آبادی دور افتاده را برای بادگان خود تخصیص میدهد.



روزیکه سر بازان وارد میشوند هیچ چیز در اینجا نبود و محوطه و سبمی هم نداشت . فقط تعدادی درختان کهنسال وجود داشت .

سر بازان آشپزخانه . چند اصطبل و تعدادی اطاقهای کوچک در دل کوه بوجود میآوردند که البته خیال نکیندکار آسانی بوده است زیرا در هر وجب زمین آن قطعه سنگی از کوه جدا نموده و در دل کوه پیش رفته اند و اخیراً نیز جایگاهی برای پاسداران ساخته شده .

پس از آنکه تپ خوی تشکیل و سرهنگ عظیمی بفرماندهی آن منصوب میشود سرهنگ معینی مأمور این هنگ میگردد .

پاسدار بیرون وقتیکه بسوغتلی وارد شدیم پاسداران که برای احترام از پاسدارخانه خارج شده بودند بر تعجب ما افزود .

جبرای کیست ؟ میدانید چرا ؟

سرهنگ فکرت و سرهنگ آرین نیا سرهنگ دوم بوده و سرهنگ معینی فرمانده پادگان بر آنها ارشدیت دارد و بنا بر این طبق مقررات نظامی نبایستی پاسدار بیرون بشود . بدیهی است منم نه سر پیاز بودم نه ته پیاز و بطریق اولی برایم پاسداری برون نمیشد . سمت بازرسی هم نداشتم که بگویم خواستند شاخ در جیب بگذارند .

بالاخره اینطور نتیجه گرفتم که سرهنگ معینی پیش خود گفته است چون مهمان اوهستیم دور از محوطه ایستاده و برای اینکه دل تازه واردین خوش شود پاسداران بیرون بشود .

آرین نیا بفکرت نگاه کرد و او هم بمن سر انجام هر سه نفر باتفاق فرمان آزاد داده پاسداران مرخص شدند .

سرهنگ معینی از دور نمایان شد ولی در محل خود ایستاده و قدمی جلو نمی آمد هر چه ما بیشتر میرفتیم او بحالت گذشته باقی بوده و نزدیک نمیشد .
با آنکه سرهنگ معینی بچه پامنار بوده و بایستی جوانمرد باشد تعجب

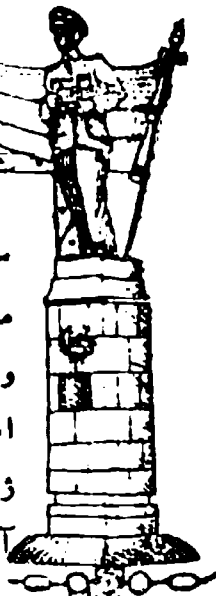
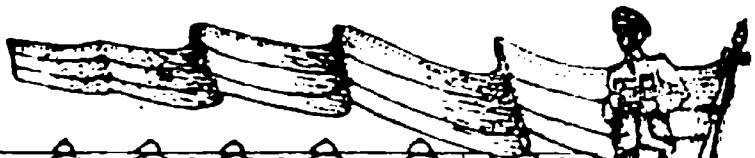
(!)

میکردیم چرا تا این حد از آئین مهمان نوازی دور میباشد .

بروی خودمان نیاورده جلوتر رفتیم تقریباً در ۲۰ قدمی سرهنگ فریاد زد به ؛ عجب اشتباهی این خلیلی میباشد ؛ چه کسی گفت ژنرال آمریکائی است ؛ پس از دو دقیقه معمای پاسدار بیرون باین طریق حل شد :

بطوریکه قبلاً شرح دادم لباس سفر من زرد رنگ و باعث شده بود در بین راه تهران به تبریز با افسران اشتباه شود ولی در این راه قضیه طورد دیگری شده بود .

نخستین نگهبان جاده بعضی اینکه مرا می بیند تصور میکند که ژنرال آمریکائی هستم بهمین جهت با تلفن به پست فرماندهی اطلاع میدهد که رئیس ستاد تیپ باتفاق یکنفر ژنرال آمریکائی (؟) وارد منطقه شد .



سرهنگ معینی برای اینکه حاضر نبود خوددا تحت فرمان یکنفر افسر آمریکائی قرار دهد از محوطه خارج و بگروهبان پاسدار گفته بود بافرمان پیشفک احترامات نظامی را بجای بیاورد. وقتیکه از دور ما را دید بازم بر گ غیرتش بر خورده حاضر نبود از یکنفر افسر آمریکائی استقبال کند و میخواست او بنزدش برود ولی پس از نزدیک شدن فهمید که همه احتیاط بوده و این ژنرال آمریکائی قلابی و از بچه‌های دروازه شمیران است .

آوین نیا و فکرت هم فهمیدند که پاسدار بیرون برای آنها نبوده و بااحترام ورود ژنرال آمریکائی وطنی بآن منطقه بوده است .

خدا رخم کرد که نزدیک مرز نبود و الا دولت شوروی یادداشتی بدولت ایران داده و رادیو مسکو شروع بفحاشی نموده و میگفت ایرانیها با آمریکائیها وارد مذاکره شده و یکنفر ژنرال آمریکائی برای بازدید استحضامات مرزی آمده است .

حقه مشغول بازدید محوطه داخلی پادگان شدیم .

چادر سربازان در یک ردیف و زیر درختان انبوهی زده شده و اطاقهای ساخته شده را برای انبار تخصیص داده بودند .

پامنار خوار بار چند ماه در محل موجود و برنامه غذایی با بهترین وجهی هلی میگردید .

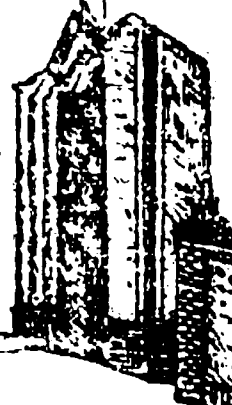
دیدن پیمانهای کوچک تقسیم غذا که با آن چربی و نمود لوبیا هنگام تقسیم آبگوشت سربازان به آنها داده میشود بسیار خوب بود .

رنگ و روی سرخ سربازان و روحیه بسیار خوب افسران بهترین گواه بر خوب اداره کردن سرهنگ معینی بود .

معینی اینطور وانمود میکرد که از ورود ما اطلاع ندارد و متاسف بود که بایستی غذای سربازی ساده بهممانان خود بدهد ولی میز آبرومند نهار نشان میداد که بچه پامنار با این فوت کاسه گری خواسته است میز را پیش ما بهتر جلوه گر سازد .

مانیز بروی خود نیاورده و بی در پی میگفتیم به : به : عجب غذای خوبی ! چطور باین زودی تهیه گردید ؟ .

بازدید
استحضامات
حضرت سفیرانی برای سربازان ایراد و برای بازدید استحضامات رفتیم . در این منطقه تعدادی جایگاه برای توت ۷۵ و مسلسل سنگین ساخته شده است . جایگاه مزبور بدون هیچگونه اعتبار اضافی و تنها با بیل و کلنگ و نیروی ایمان سربازان بوجود آمده است که مهمترین آنها جایگاه بزرگی است برای یکی از توپهای ۷۵ که هکس مدخل آن در صفحه بعد دیده میشود .

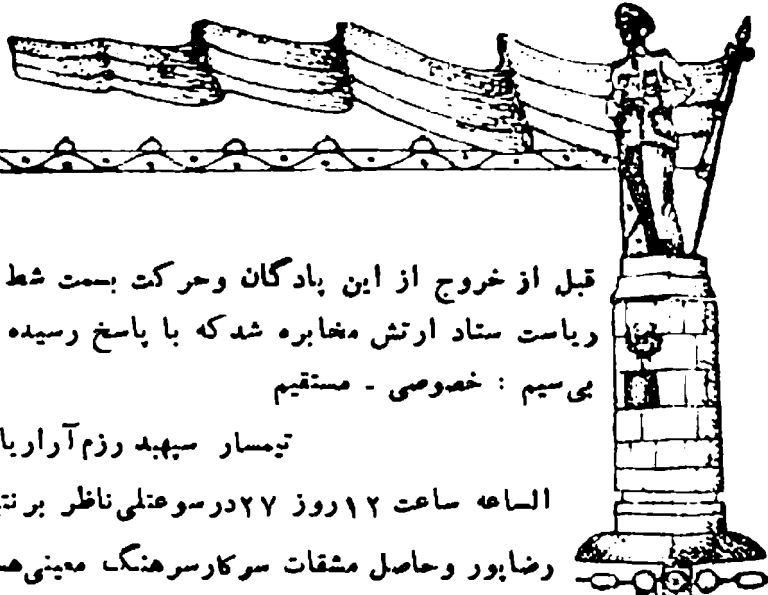




سرهنگ معینی با عده‌ای از افسران باتفاق نویسنده در مدخل جایگاه توپ ترفیقی



یکی از مواضع زمینی کم عمق توپ ۷۵ در سوختلی



قبل از خروج از این پادگان و حرکت بسمت شط با استفاده از بی سیم پادگان تلگراف زیر برای ریاست ستاد ارتش مخابره شد که با پاسخ رسیده آن در زیر درج میگردد .

بی سیم : خصوصی - مستقیم

تیمسار سپید رزم آرا ریاست کل ستاد ارتش

الساعه ساعت ۱۲ روز ۲۷ در سوعلی ناظر بر نتیجه زحمات و شب زنده داریهای یکساله هنگ رضاپور و حاصل مشقات سرکار سرهنگ معینی هستم . برای این سربازان که فائده هر گونه وسائل تفریح هستند رادیو باطری بابلند گو در درجه یکم اهمیت و از لحاظ تقویت روحی یک مسئله حیاتی است . تقاضا دارد دستور فرمایند نسبت باین موضوع توجه فوری مبذول گردد . چون میل دارم که قبولی این تقاضا را شخصاً بسربازان اعلام نمایم درخواست مینمایم پاسخ را بهمین پادگان اعلام تا هنگام مراجعت از ما کو مطلع گردم .

۲۷/۵/۲۷ - محمد رضا خلیلی عراقی ..

پاسخ :

سوعلی : آقای محمد رضا خلیلی عراقی

پاسخ تلگراف مورخه ۲۷/۵/۲۷ برای انجام نظریات جنابعالی که کاملاً صحیح و بجا است اقدام خواهد شد . ساعت ۲۴ ۸۲۶۸ - ۲۷/۵/۲۷ سپید رزم آرا

مین گذاری

جاده ها

عصر از سوعلی بطرف شط حرکت نمودیم بین راه در چند موضع حساس در طرفین جاده دو چاه بمق چهار الی نه متر حفر و بوسیله مجرائی بهم اتصال داده اند تا در روز مبادا مین گذاری نموده و جاده را منفجر سازند . وقتیکه بشط رسیدیم شب بود . سروان مجید رزم آرا فرمانده گردان شط راه را بر ما گرفته و شب در آنجا توقف نمودیم . سه نفر از هم دوره های دانشکده افسری من در این گردان خدمت میکنند ولی چون مأموریت رفته بودند قرار شد باز دید این پادگان هنگام مراجعت از ما کو انجام گیرد .

صبح سروان رزم آرا بر تعداد ما افزوده شده باتفاق بسمت ما کور هسپار شدیم .

ساعت ۱۰ صبح کاروان چهار نفری ما بشهر ما کو وارد شد .

دوماه بدم چون واحد سرهنگ معینی خدمت منقضی بود بتهران حرکت و در زمان حاضر عدم ای دیگر آنجا هستند .



بخش هفدهم

ماگو . بافچه جو . بازرگان

ماگو و موقعیت نظامی آن

شهر ماگوتا ۱۵ سال دیگر منهدم خواهد شد

دو رشته کوه بهم نزدیک گردیده و تشکیل تنگه‌ای را داده‌اند در این میان شهر ماگو بوجود آمده است . در دامنه يك سنگ معلق بسیار عظیم و داخل فرورفتگی به‌عق تقریبی سیصد متر بیشتر از خانه‌های ماگوساخته شده است که در حقیقت قسمت

فوقانی و معلق این سنگ بزرگ سایه‌بانی برای کلیه خانه‌ها میباشد . صبح که شما از خیابان کوچک ماگو عبور میکنید هیچ متوجه نمیشوید که میان کوه درچندین ردیف خانه‌هایی وجود دارد ولی بعضی اینکه هوا تاریک شد و از میان این خانه‌های کوچک کوهستانی نور چراغ نمایان گردیده منظره خانه‌ها که چند ردیف خط زنجیر را بر روی هم تشکیل داده‌اند تازه وارد متوجه میشود که حقیقتاً چقدر زیبا و شاعرانه است . قطعه سنگی که شرح آن داده شد در ده سال اخیر از يك قسمت سراسری بعرض دو سانتیمتر برداشته که کبوترها از میان آن عبور میکنند .

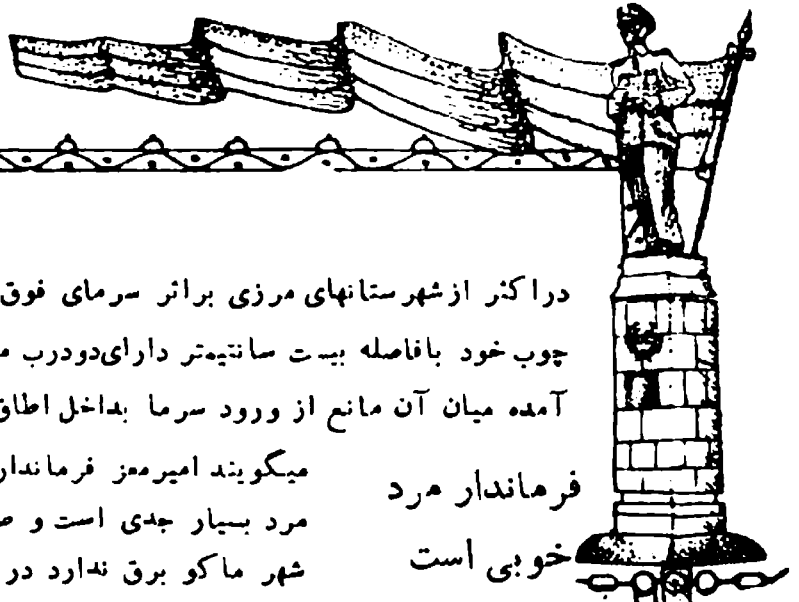
بقراریکه در محل شایع بود یکی از علمای معرفت‌الارضی شوروی هنگام اشغال ایران باوسائل مخصوصی بالای سنگ رفته مطالعات عینی در باره این شکاف نموده و نظر داده است که بین ضد الی ۱۵۰ سال دیگر این تنگه سنگ معلق واژگون و قسمت اعظم و شاید هم تمام شهر ماگو را از بین خواهد برد .

اینجا ما من اینجا ما من اینجا ما من

قسمتی از شهر که در دامنه این قطعه سنگ معلق بناشده است بجاده قدیمی منتهی میشود .

دزدان است تا قبل از صفویه این شهر مرکز و مأمن دزدان بوده و با مسدود نمودن جاده کوهستانی عبور و مرور قطع و هیچکس نمیتوانسته است بردزدان مسلط شود تا اینکه شاه عباس دزدان را متواری و جاده کوهستانی را خراب نموده راه را در قسمت باین و از میان شهر عبور میدهد . شهر ماگو دو قسمت است . قسمت اول همان خانه‌هایی است که در زیر سنگ معلق بنا گردیده و

قسمت دوم منازل میباشد که باین و در طرفین خیابان ساخته شده و ماگوی جدید را بوجود آورده‌اند . عمارتهای ماگو قدیمی و زیبا میباشد و بیشتر از اثاثیه و مبلمان عمارت و درهای اطاق متعلق بزمان تزاری است . شمادرا کثر نقاط مرزی آذربایجان با اینگونه خانه‌ها که در واثاثیه و نقاشیهای مخصوص دیوار و چوبهای سقف اطاق را ساخته شده از روسیه آورده‌اند و برو خواهید شد .



دراكثر از شهرستانهای مرزی بر اثر سرمای فوق العاده شدید درهای خروجی و پنجره ها در چهار چوب خود بافاصله بیست سانتیمتر دارای دودرب میباشد و قعیکه این درها بسته میشود فضای بوجود آمده میان آن مانع از ورود سرما بداخل اطاق میگردد

فرماندار مرد
خوبی است

میگویند امیرمزم فرماندار شهر ما کو که هنگام ورودم برخصی رفته بود مرد بسیار جدی است و صمیمانه با پادگان ما کو همکاری میکند. چون شهر ما کو برق ندارد در این اواخر فرماندار از محل درآمد شهرداری موفق گردید تا چند چراغ زنبوری خریداری و در میدان کوچک منحصر بفرد ما کو و خیابانهای اطراف آن نصب نماید و بدین طریق کمی از تاریکی شب ما کو کاسته گردیده است.

شاهبختی در سفر اخیر خود بسرهنک عادلای فرمانده ستون ما کو گفته بوده میل دارم در سفر آینده که میایم ما کو دارای برق باشد. این دستور تاچه جد عملی شود خدا عالم است. طرفین خیابان که بطول ۵۰۰ متر میباشد دکابین مختلفه این شهر قرار گرفته که رنگ و روی مغازهها و اجناس داخل آن معرف میکند اهالی ما کو بوده و معلوم میشود که اکثریت این شهر کوچک را بولداران تشکیل میدهند. سران عشاير ما کو هم اخیراً تمهید گردیده اند که ۱۵۰۰۰۰ ریال برای ساختن يك دارالتربیه عشايري پرداخت نمایند

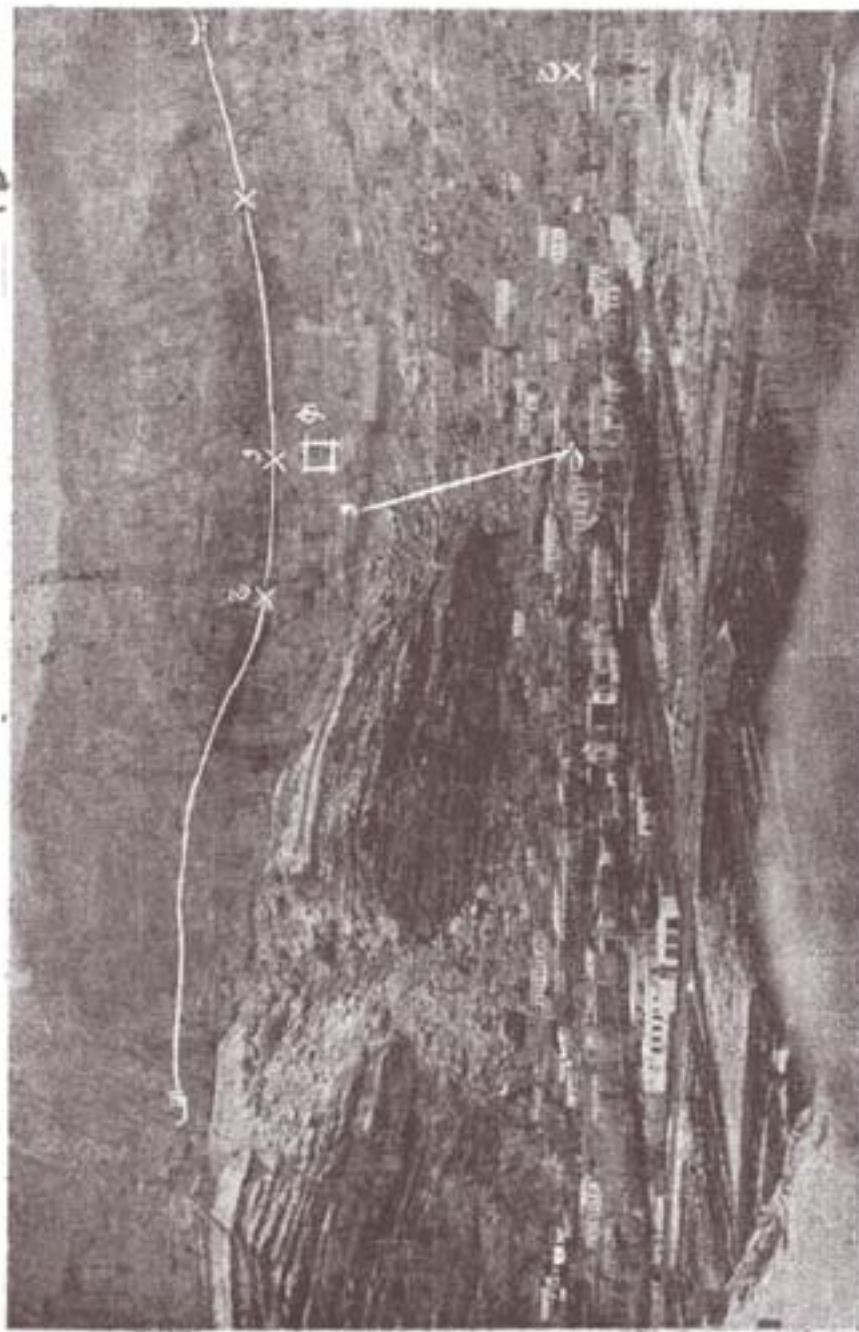
عطیه ملوکانه را
چگونه بجیب زدند؟

شاهنشاه در سفر اخیر آذربایجان وقتیکه باین شهرستان تشریف فرما شدند یکمیلیون ریال جهت ایجاد بیمارستان در این شهر مرزی کوچک اعطا میفرمایند.

پس از تشریف فرمائی روسای ادارات جمع گردیده و اینطور اظهار عقیده میکنند که بجای ساختن بیمارستان باششصد هزار ریال عمارت مجلل قدیمی که متعلق بیکى از اهالی است خریداری. یکصد هزار ریال خرج تعمیرات. یکصد هزار ریال جهت خریدار موتور برق برای روشنائی شهر و یکصد هزار ریال جهت لوله کشی آب تخصیص داده شود و بدین طریق ما کو هم دارای بیمارستان با اثاثیه میشود و لوله کشی و برق آن تکمیل میگردد. ولی منصور استاندار وقت موافقت نکرده و شروع بساختن بیمارستان میکنند کاش میرفتید و این بیمارستان را تماشا میکردید. چند هفته قبل ازمن امیر نصرت اسکندری و سپهبد شاهبختی از نزدیک این بنا را دیده بودند. دالان باریک و بدون نور آن شخص را بیاد کریسورهای زندان موقت شهربانی سابق میافکنند.

مقاطعه کار شاهکار دیگری در این بنا بکار برده است که شایان همه گونه تقدیر است (!): برای صرفه جویی در های اطاق را باندازه ای کوچک گرفته که برانکار بیمار را نمیتوان از آن درها عبور داد.

غلا نیز بودجه تمام و ساختمان نیمه کاره میباشد



دورنمای شهر ماکو. (الف ب) جاده کوهستانی قدیمی. (ج - و) نقاطی است که شاه عباس خراب نموده. (ه) قلعه شاه عباسی. که در زمان قاجاریه زندان سیاسی بوده است (و) نقطه است از سنگ معلق که تانقطه (ز) چهارصد متر میباشد. (ح) عمارت فرمانداری است.

مقابل صفحه ۲۱۸

ضمیمه کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان

قونسول شوروی در این شهر مرد بسیار زرنک و پرروئی است . بعد از دموکراتها مردم با این اشخاص نمیخواهند سر و کار داشته باشند و مخصوصاً روسای ادارات و افسران متنفر میباشند .

قونسول شوروی که یکنفر جوان میباشد دائم در مراوده با اشخاص بوده و بی دربی از آنها دعوت میکند ولی هیچکس دعوت او را قبول نمیکند .

موقعیکه شاه بختی بیاکو میآید قونسول شکایت نموده و میگوید باخانم خود در خیابان میگذاشتم از افسری آدرس منزلی را پرسیدم ولی او بی اعتنائی نموده و بدون جواب گذشت .

سپید شاه بختی چون از لحاظ سیاست روز نمیخواست باو بگوید که اینها از شما متنفر هستند باو میگوید چون ما دستور داریم که در کار شهربانی هیچگاه مداخله نکنیم و نشان دادن منزل اشخاص از وظائف پلیس است افسر بنظر آنکه در کار پاسبان مداخله نکند پاسخ شمارا نداده و قصد بی اعتنائی نداشته است .

سپید شاه بختی با این شاهکار ماهرانه رنجش قونسول را مرتفع میکند .

قونسول میگوید شما دستور داده اید که افسران از معاشرت با ما خودداری کنند و بهمین مناسبت هر کس را دعوت میکنم بغانه من نیآید . با آنها بگوئید که بغانه من رفت و آمد کنند . شاه بختی میگوید چنین دستوری داده نشده و افسران در زندگانی خصوصی خود آزاد میباشند . با هر کس که میل داشته باشند مراوده خواهند کرد . ولی من همانطور که در غیر ساحت خدمت نمیتوانم با افسران بگویم فلانجا نروید آنها را نیز نمیتوانم مجبور کنم که بجائی که خودشان ما میل نیستند بروند

سرانجام همه ای از روسای شهر ما کو تصمیم میگیرند که در شب میلاد مسیح دعوت قونسول را قبول نموده بمنزل او بروند .

قونسول مشروب مفصلی تهیه دیده و پذیرائی را شروع میکند . ولی اولادان دار بوش حقه را زده و قونسول را قبل از خودشان مست نموده در حالیکه او را روی زمین میخواهوانند درب خانه را باز کرده و خارج میشوند .

صبح که قونسول بوش میآید شرمسار گردیده و تا چند روز از خانه خود خارج نمیشده است .

رئیس دارائی این شهرستان بمن میگفت قونسول از من تقاضا کرد که او را بیکی از روسای ادارات معرفی کنم و برای این منظور از من خواست که کارت دوستانه ای برای او بنویسم من چون میدانستم که باین شیوه میخواهد کارت مرا پیش خود داشته و در موقع لزوم برای اثبات رابطه قیمائین من و خود مدرک قرار دهد بهانه آورده و گفتم کارت ندارم . فردا صبح که قونسول بدیدن رئیس دارائی میرود يك جعبه کارت چاپ شده اسم او را هم همراه خود برده بود



هنگ پیاده ماکو

روزیکه من برای دیدن ماکو رفتم

فرمانده هنگ

دیروز و امروز

روز یکه من در مسافرت اول خود بماکو رسیدم پادگان نظامی آن از ستونی تشکیل شده بود که واحد های هنگ پیاده ماکو و گردان مقیم شوط اجزاء آن بودند فرماندهی آنها همده سرهنگ عادل بود ولی در

این مدت گردان شوط که در حقیقت گردان هنگ آهن لشکر بود بتهران مراجعت نموده و سرهنگ عادل هم چنانکه درهما باد ملاقاتش کردیم بهما باد منتقل شده است .

در زمان حاضر سرهنگ پیر زاده فرماندهی هنگ ماکورا عهده دار است .

پادگان

پس از اینکه آبادی شهر ماکو تمام میشود فاصله دورشته کوه کمی وسیعتر گردیده و محوطه نسبتاً بزرگی را بوجود میاورند

ماکو

این محوطه برای پادگان نظامی شهرماکو تخصیص داده شده است . ساختمان

های متعددی در آنجا ایجاد که متاسفانه قسمتی از آن بدست دموکرات ها خراب گردیده و هنوز موفق بمرمت کلیه آنها نشده اند .

وسط پادگان و برفراز تپه ای وسیع عمارتی زیبا ساخته شده که چشم اندازهای بسیار خوبی دارد این عمارت فعلاً برای بهداری هنگ ماکو تخصیص داده شده و اگر هیچ خاصیتی نداشته باشد لااقل این نفع را دارد که بالا رفتن صد پله تکلیف بیماران را بکسره میکند .

اگر بیمار آنقدر بنیه داشت که خود را بالای تپه یعنی در آستانه عمارت برساند محققاً از بیماری جان سلامت بدر خواهد برد و اگر ضعیف باشد بالا آمدن از پله تکلیفش را روشن نموده در وسط راه دعوت حق را لبیک میگوید و بدین طریق هم خود را از مصیبت این دنیا خلاص و هم پزشکان و پرستاران بهداری را از شر خویش راحت میسازد .

بهداری از لحاظ وسائل بسیار ناقص تا آنجا که عده ای از بیماران را بواسطه نداشتن تخت خواب روی زمین بدون فرش خوابانده بودند .

سخنرانی

هنگام ورود من بماکو سرهنگ عادل برای بازدید پادگان سیه چشمه رفته بود و افسر ارشد پادگان که بجای معاون هنگ انجام وظیفه میکرد سرگرد سهراب پور بود . او برای اینکه من برای سر بازان صحبت کنم دستور اجتماع

نویسنده

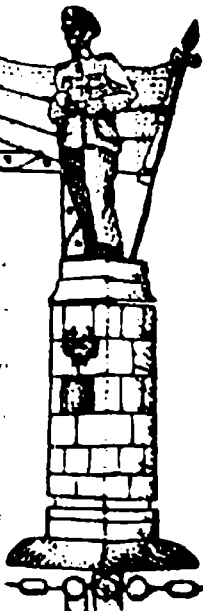
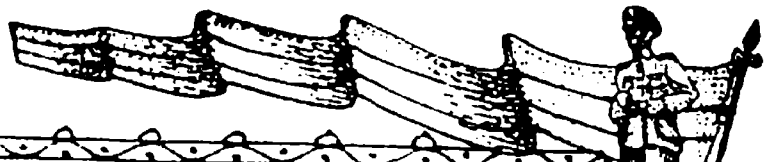
واحدهارا صادر نمود .



وسط یادگان و بر فراز تپه‌ای وسیع عمارت بهداری هنگ ماکو واقع می‌باشد



نویسنده بر روی صندلی ایستاده و برای سر بازار تپکه در محیط یک مربع مستطیل ایستاده‌اند سخنرانی میکند



سربازان در جلوی پاسدارخانه محیط يك مربع مستطیل را اشغال نموده و من بالباس سرفبر روی
سندلی ایستاده برای آنها سخنرانی مختصری ایراد نمودم .
در ضمن جریان شهادت یکی از زاندارمها را که در وقایع شهرپور در ما کو پس از جان بازی
زیاد شهید شده بود از تاریخ وقایع شهرپور خود خواندم .
بدیهی است اگر بخواهم متن تمام سخنرانیهائی را که در مسیر مسافرت خود ایراد نمودم در این
صفحات منعکس نمایم مشوی هفتاد من کاغذ شود .

با مارهای سیاه آشنا شوید
وضع متضاد آب و هوای این منطقه سبب گردیده است که سرهنگ عادل
برای انجام يك بازدید لباس تابستانی و زمستانی را همراه خود بردارد :
بلدشت یکی از پاسگاههای مرزی ایران در کنار رودارس بوده و بی اندازه
گرم و دارای بدترین آب و هوا میباشد .

مارهای ضیاء عجیبی دارد که بکلفتی و کوتاهی چوب قانون پاسبانها میباشد . اگر کسی بفن مارگیری
آشنائی نداشته باشد محققاً در این صفحات زود از بین میرود .

بنیر از سربازدیروح دیگری در این منطقه سکونت ندارد و روزی نیست که چند مار کشته نشود
و هفته ای نیکگذرد که سربازی رامار نزند ولی متأسفانه سرمضد مارزدگی در محل وجود نداشته و
تنها مانع آن تزریق محلول ۱۰-۱۰۰ پرمکنات میباشد که آنهم در صورتیکه تا ۲ ساعت پس از وقوع
تزریق شود مؤثر میباشد .

سربازان هرگز در چنین مناطق بد آب و هوا و شب و روز بغاطر تهاجم احتمالی همسایه شمالی
در انتظار و هم از حمله رفقای داخلی یعنی مارهای ضیاء رنگ بیمناک میباشد ولی با تمام این
تفصیل و قتیکه با سربازی وارد گفتگو میشوید مشاهده خواهید کرد که سری پر شور داشته و
صاحب روحیه بسیار قوی است تا آنجا که قتیکه سپید شاه بخفتی برای سرکشی یکی از همین
پاسگاه ها میرود یکی از سربازان مار سیاه بزرگی را که صبح در سنگر کشته بود پیش پای
شاه بخفتی افکنده و میکوبد اینهم قربانی من برای راه شما .

چند ماه قبل از ورود من با کو گروهانی که فرماندهی آن با سروان علی مرادیان بوده است
استحکامات مختصری در بلدشت بوجود آورده که حکایت از علاقمندی و پشتکار افسر فرمانده آن میکند .

قرینه متضاد بلدشت پاسگاه پیر احمد کندی میباشد که دوازده فرسخ آن
طرف تر است .

اگر در بلدشت سربازان در آن گرمای طاقت فرسا زندگانی میکنند اینجا
شب و روز بر روی برف هستند و در ماه مرداد پالتوهای زمستانی بین آنها
تقسیم شده بود .

لا بد شما هم مانند من تعجب خواهید کرد که اگر بگویم در جدول حقوقی

وزارت دارائی این نقاط جزو مناطق خوش آب و هوا میباشد (؛)

یکی از رفقا از من پرسید علت چیست که فوق‌العاده بدی آب و هوا باین نقاط تعلق نمی‌گیرد ؟
گفتم از آنجهت که تاکنون پای یکی از آن آقایان باینجا نرسیده تا مشاهده کنند فقط در نتیجه
۲۴ ساعت زندگانی در این مناطق چه بروز کارشان می‌آید ؟

اگر یکی از وکلای مجلس یا وزیرای کشور روزی عبورشان باین نقاط افتاده و فرضاً کلفت‌خانه
آنها از دیدن مارت رسیده و یا اینکه طفل کوچکشان روی برف زکام گردد ۲۴ ساعت بمدتصو بینامه‌ای
میگذرانند و یا اینکه تبصره‌ای بقانون یکدوازدهم بودجه اضافه و این مناطق را جزو نقاط بد
آب و هوا محسوب مینمایند .

راه آهن ماکو قبل از این که وارد شهر ماکو شوید ساختمان خرابه‌ای جلب نظر شما را
خواهد کرد این ساختمان آثار راه آهن مخصوص ماکو بوده است . در موقع
خود بسیار بااهمیت و از راه آهنهای مدرن بوده که در پائیز سال ۱۹۱۵ میلادی بدست روسها
احداث میگردد .

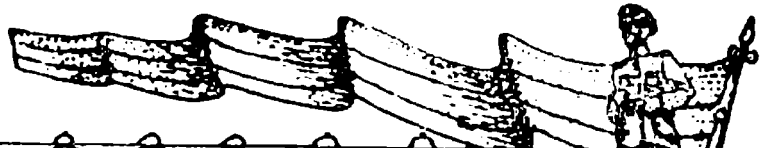
این خط از ایستگاه شاه‌تختی که متعلق براه آهن سرتاسری قفقاز و نزدیک رود ارس میباشد
شروع گردیده و پس از اینکه ۱۵۳ کیلومتر وارد خاک ارمنستان میشود از پل چوبی رودخانه
ارس در جلفا گذشته پس از طی ۲۰۷ کیلومتر وارد خاک ایران میگردد . در کیلومتر ۵۶ از
ایالت ماکو بشهر ماکو وارد و در کیلومتر ۸۰ نزدیک بازرگان از مرز ایران خارج و داخل
خاک ترکیه گردیده اذدشت بایزید و آلاشکرت گذشته در کیلومتر ۲۱۷/۶۳ در قره کلیساکنار
رود فرات منتهی میشود .

راه آهن ماکو دارای دوخط فرعی که یکی بطول ۱۶۸/۵۵ کیلومتر از شهر بایزید شروع و به
آرنیس (کناردریاچه وان) ختم میگردد .
راه آهن ماکو دارای دوخط فرعی دیگر بوده است :

اولی بطول ۱۶۸/۵۵ کیلومتر و از شهر بایزید شروع و به آرنیس ختم میگردد .
و دومی بطول ۳۳/۵۷ کیلومتر از قره کلیسا شروع و نزدیک ده ملاسلیمان (اطراف آلاشکرت)
منتهی میشود .

با توجه بخطوط اصلی و فرعی طول راه آهن ماکو ۱۹۹/۲۵ کیلومتر میباشد .
درارمنستان ۱۵۳ درخاک ایران ۱۴۹۶۳۵ و درخاک ترکیه ۲۶۹/۵۷ کیلومتر





باغچه جو

بيك خانم باشخصيت
از ماكو كه بسمت بازرگان يعنى مرزايران و شوروي رهسپار ميشويد پس
از طي چند كيلومتر دست چپ در دامنه كوه آبادي سبز و خرمي نظر شما
را جلب خواهد كرد .
ايراني

اطراف اين آبادي چند خانه كوچك دهقاني و در وسط آن قصري بسيار مجلل ديده ميشود .
نام اين قصر باغچه جو و صاحب اوليه آن اقبال السلطنه ماكومي است كه در زمان مظفرالدینشاه
ساخته شده است .

پس از مرگ او همسر او آنالي خانم تصررا اداره ميكند ولي ملكيت آن متعلق بموم وراث
اقبال السلطنه ميباشد .

من در سفر دوم خود وقتي كه در خوي بودم نصرت الله اكبر فرماندار شب منزل ولي مؤيد ماکومي
شهردار خوي مهمان بود مرا هم بي وعده با نجا برد . آنالي خانم آنشب در آن منزل بود و من
از نزديك اين خانم با شخصيت ايراني را ديدم .

شاهنشاه فقيد سرهنگ نصرت الله مفضي كه سابقاً در ارتش و در زمان حاضر از كارمندان
هاليرتبه وزارت دارائي ميباشد براي من تعريف ميكرد روزي كه شاهنشاه فقيد
در باغچه جو قصد مسافرت بتركيه را داشت چند ساعتی در باغچه جو استراحت ميكند .

مفضي در آن موقع رئيس كيسيون تعيين حدود ايران با تركيه بود و در موقع گفت و شنود
حضور داشته است .

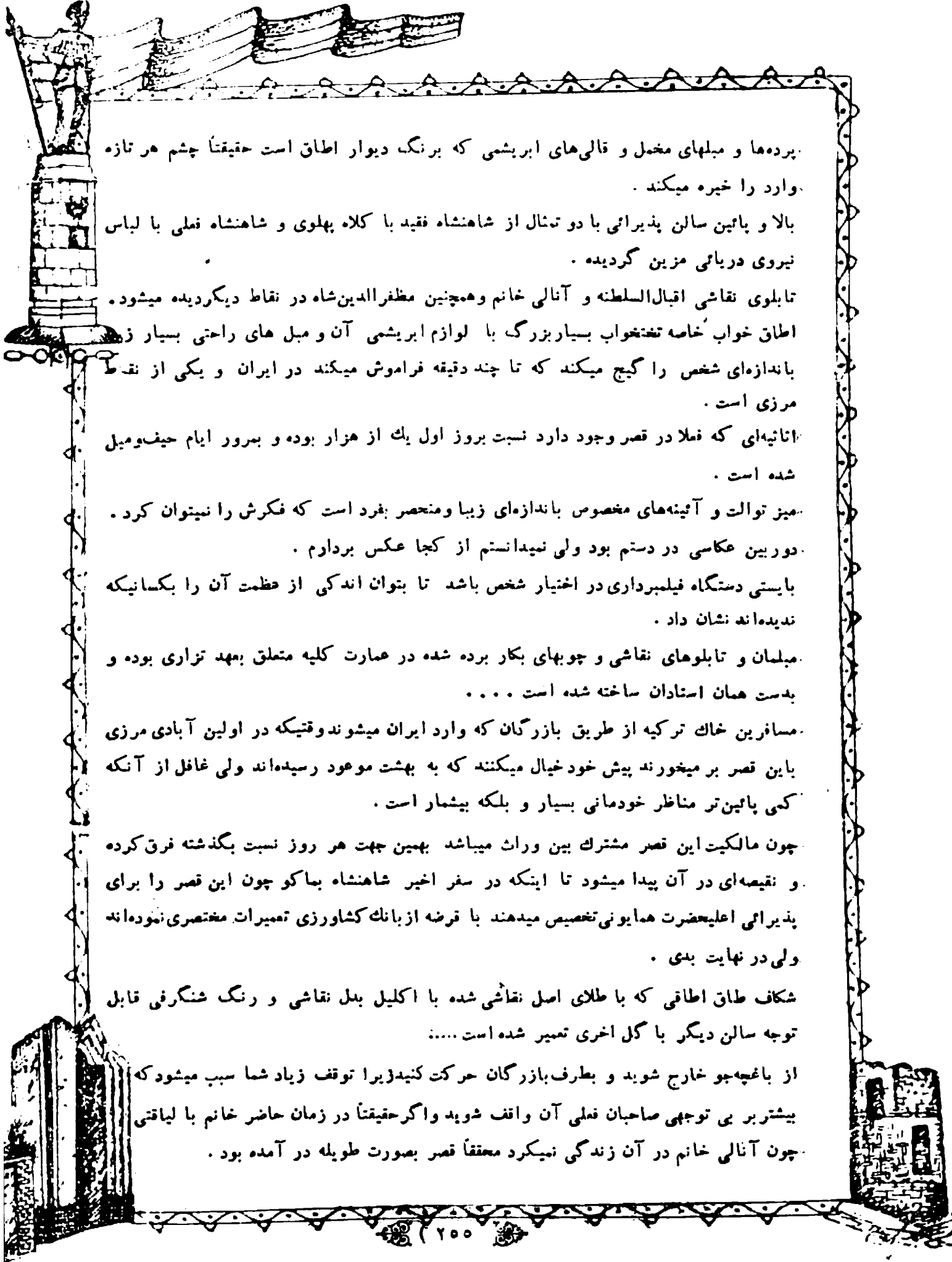
هنگامي كه رضا شاه ميخواست از باغچه جو خارج شود روي خود را به آنالي خانم نموده و ميگويد
تقاضائي نداری ؟

آنالي خانم جواب ميدهد فقير نيستم ولي بول هم براي اداره املاك شوهرم ندارم . شاهنشاه
روي خود را به سپهد شاه بختي كه در آن روز سر لشكر و فرمانده لشكر رضاييه بود نموده
و اظهار ميكند بيآنك بگو دوست هزار تومان باينها قرض بدهد ولي خودت مواظب هستي كه
پسران اقبال السلطنه اتومبيل نخريده و مشغول عياشي شوند .

مختصري از شرح
سناخمتان
وسط قصر حوض بسيار زيباي چيني است كه در مركز يك كنير الاخلاص
قرار گرفته . كف حوضخانه از آجرهاي مفروش است كه جنس آن چيني
و نقش از گل سرخي است

اطراف اين حوضخانه دزسه طبقه سالن هاي متعدد و بسيار مجللي است كه هر سالن و مبلمان
داخل آن برنگ مخصوصي ميباشد .

اگر سالن نهار خوري باشد تابلو هاي نقاشي كه بدرود يوار آن نصب است و همچنين مبلمانيكه
داخل آن ديده ميشود تمام متناسب با سالن نهار خوري است و همچنين سالن خواب .



پرده‌ها و مبلمهای مخمل و قالی‌های ابریشمی که برنگ دیوار اطاق است حقیقتاً چشم هر تازه‌وارد را خیره می‌کند.

بالا و پایین سالن پذیرائی با دو تئال از شاهنشاه فقید با کلاه پهلوی و شاهنشاه فعلی با لباس نیروی دریائی مزین گردیده.

تابلوی نقاشی اقبال‌السلطنه و آنالی خانم و همچنین مظفرالدین‌شاه در نقاط دیگر دیده می‌شود. اطاق خواب خاصه تختخواب بسیار بزرگ با لوازم ابریشمی آن و مبل‌های راحتی بسیار زیاده‌اندازه‌ای شخص را گیج می‌کند که تا چند دقیقه فراموش می‌کند در ایران و یکی از نقاط مرزی است.

اثاثیه‌ای که فعلاً در قصر وجود دارد نسبت بروز اول يك از هزار بوده و برور ایام حیف و میل شده است.

میز توالت و آئینه‌های مخصوص باندهای زیبا و منحصر بفرد است که فکرش را نمیتوان کرد. دوربین عکاسی در دستم بود ولی نمیدانستم از کجا عکس بردارم.

بایستی دستگاه فیلمبرداری در اختیار شخص باشد تا بتوان اندکی از عظمت آن را بکسانیکه ندیده‌اند نشان داد.

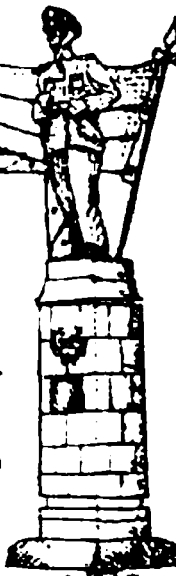
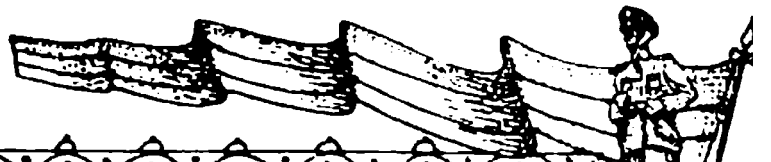
مبلمان و تابلوهای نقاشی و چوبهای بکار برده شده در عمارت کلیه متعلق به مهد تزاری بوده و بدست همان استادان ساخته شده است

مسافرین خاک ترکیه از طریق بازرگان که وارد ایران میشوند و قتیکه در اولین آبادی مرزی باین قصر بر می‌خورند پیش خود خیال میکنند که به بهشت موعود رسیده‌اند ولی غافل از آنکه کمی پایین‌تر مناظر خودمانی بسیار و بلکه بیشمار است.

چون مالکیت این قصر مشترک بین وراثت میباشد بهمین جهت هر روز نسبت بگذشته فرق کرده و نقیصه‌ای در آن پیدا میشود تا اینکه در سفر اخیر شاهنشاه بما کو چون این قصر را برای پذیرائی اعلیحضرت همایونی تخصیص میدهند با قرضه از بانک کشاورزی تمیرات مختصری نموده‌اند ولی در نهایت بدی.

شکاف طاق اطاقی که با طلای اصل نقاشی شده با اکلیل بدل نقاشی و رنگ شنگرفی قابل توجه سالن دیگر با گل اخری تعمیر شده است

از باغچه‌جو خارج شوید و بطرف بازرگان حرکت کنید زیرا توقف زیاد شما سبب میشود که بیشتر بر بی توجهی صاحبان فعلی آن واقف شوید و اگر حقیقتاً در زمان حاضر خانم با لیاقتی چون آنالی خانم در آن زندگی نمیکرد محققاً قصر بصورت طویل در آمده بود.



بازرگان مرز ایران و ترکیه

بازرگان مرز ایران و ترکیه است . با احترام دوستی فیما بین از طرف ایران هیچ پاسکاه نظامی وجود ندارد ولی برعکس در یکی از قلل کوچک مرزی واقع در خاک ترکیه چند مسلسل حاضر بکار رو بایران بوده و شبانه روز نگهبانی میدهند .

آرارات باچشمان
اشکبار بایران
مینگرد

قله آرارات بزرگ و کوچک که پوشیده از برف است ایرانیانی را که از ماکو بطرف بازرگان میابند متأثر ساخته و لعنت بر کسانی میفرستند که این منطقه سوق الجیشی مهم را که مسلط بر قسمتی از ایران میباشد بنام کمیسیون حل اختلافات مرزی از ایران جدا ساخته و برایگان در کف ترکها قرار دادند .

آرارات با عظمتی هر چه نامتر در حالیکه ریشهایش سفید شده از دور بام قدیمی خود ایران نگر بسته و میگوید افسوس که فرزندان نالایق تو مرا بهیچ و بوج بدیگران بخشیده و با چند قطعه زمین بی آب و علف و بدون اهمیت که در مناطق مختلف واقع است تمویض نمودند .

سید مهدی نسودی دبیر اسبق دبیرستان فردوسی تبریز که در سال ۱۳۱۱ در سن ۲۵ سالگی بمرض سل در گذشته است قصیده شیوایی درباره کوه آرارات گفته است .

قصیده کوه
آرارات

دوست من فائق اصغر زاده اظهار میگرد هنگامیکه دانش آموز دبیرستان فردوسی تبریز بود این شخص که معلم ادبیات او بوده است اشعار مربوط بکوه آرارات را در سر کلاس خواند و اصغر زاده در دفترچه زمان تحصیلی خویش یادداشت کرده بود .

از او خواستم که نسخه ای از آنرا در اختیارم بگذارد . تا هم او سهم خود با ذکر خیری از معلم سابق خویش که اکنون در آغوش خاک خفته است وظیفه شاگردی را انجام داده باشد و هم من سبب شده باشم تا با چاپ این قصیده طلب مغفرتی برای او بشود .

در قسمت اول این قصیده افسانه کشتی نوح و کوه آرارات و شعبه (آغری داغ) که در کنار شهر ماکو واقع شده است بشکل تابلوی زیبایی تصویر شده و بخصوص درباره وضع دورشته بودن آنها و اینکه قله یکی از این دو کوه

خصوصیات
این قصیده

اغلب مستور از برف میباشد و تبدیل این برف به آب و سبز شدن دشت و دمن از آن اشعاری سروده و ضمناً شه ای از بیوفایی دنیا بیان کرده است . سپس منظره هولناک آتشفشانی این کوه را مجسم میکند .

در آخرین قسمت از اشعار خود اظهار انزجار و ناراحتی از زندگی میکند که بلاشک عکس العمل
مرض و ضعف جسمانی فقید میباشد .

بطوریکه ملاحظه خواهید کرد شاعر علاوه بر آنکه قافیه بسیار سختی را انتخاب نموده سعی کرده
است تا کلمات فارسی سره را بکار برد و بهیچجهت بتاثر مثل مشهور در تنگی قافیه، گیر کرده
و تعداد زیادی واژه های نامأنوس استعمال کرده است .

این قصیده تا کنون به چاپ نرسیده و برای نخستین بار منتشر میشود :

سه سال پیش بدیدم ز نسل عوج (۱) دورود (۲)
در آنزمین که بدی مر کزدان فرود (۳)
عقاب نیز با سودگی بسری نکشود
به تیغ کوه نشست و زد یو و دد آسود (۴)
دو سال ماندم و از درد و غم تنم فرسود
ز صنمهای شکر ف خدای بود و نبود
دود یو هیکل بالوده (۵) و دوزال قنود (۶)
در نشان همه پردود و اخگر و بارود (۷)
یکی بخاک دو انده است ریشه چون سالود (۸)
به بستاند زمانست لب ز گفت و شنود
ز سیم ساو (۹) یکی بر نهاده بر سر خود
عجب که از سر این دیودل کله نر بود
تو گوئی این یک مردیست رادو با تنود (۱۰)
چنین نبود و نیم اندرین سخن فر بود (۱۱)
بگلبنان بهاری کلاه خود بخشود
چو سیم ساو و روان شده شب کوه فرود
همان کلاه کزان موبه (۱۲) مینماید درود
درست آنچه بدل داشتم بیان نمود
فراز کوه بدست طبیعتش انبود
همان بخار که گوه برد بقمر گرود (۱۳)

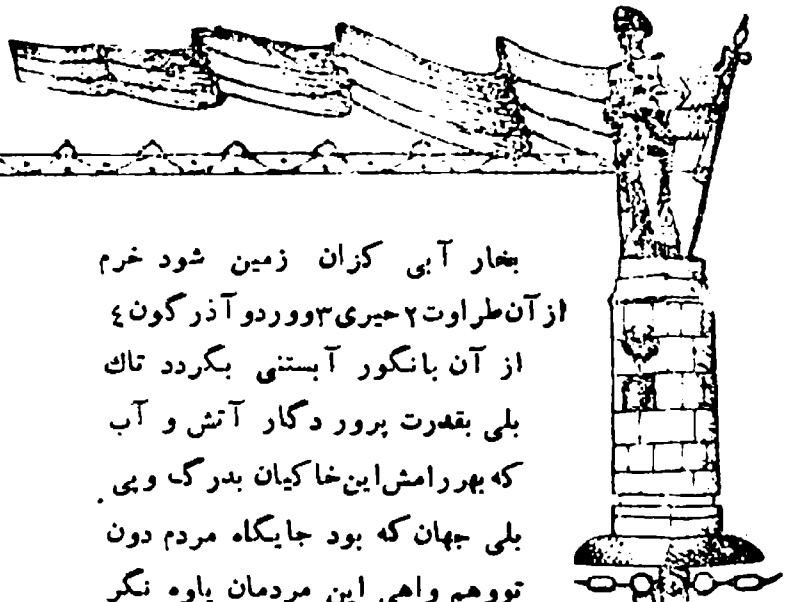
میان دشت فراخی بزیر چرخ کبود
در آنزمین که بدی مر کزدان وجدال
در آنزمین که ز بیم ددان مردم خوار
در آنزمین که با مر خدای کشتی نوح
در آنزمین که ز تقدیر چرخ دون من نیز
بدیدم آری دو رود عوج نژاد
دو تیره گنبد بالا چو قبه مینا
برون شان همه برسیم صندل و کافور
یکی بخاک فرو برده چنگ چون بوالهول
دو زور مند قوی بال ساکت و مبهوت
یکی برهنه سر اندر تموز چون زنگی
فلک که دایم کارش کلاه بردار بست
تو گوئی آن یک نا آزموده کار جهان
یکفتم آن یک نا آزموده کار جهان
همان برهنه سراسر است آن که درمه خرداد
همان کله که ز گرمای آفتاب گداخت
همان کلاه کزان خنده میکند گلزار
کلاه گفتم و نبی طبع من در این معنی
کله نه بلکه بخاریکه ایزد یکتا
همان بخار که که سر کشد فراز فلک

۱ - منظور عوج بن عنق است ۲ - رود در اینجا و بیت ششم بمعنی فرزند آمده است ۳ - فریبنده

۴ - اشاره بایشانست که کشتی نوح در قلم آرات بخاک نشسته است ۵ - بالا رفته ۶ - باوقار ۷ - باروت

۸ - عجمه و بیچک ۹ - خالمن - فلز ساینده شده ۱۰ - استوار بی نقص ۱۱ - راست و درست

۱۲ - گریه ۱۳ - چاه آب



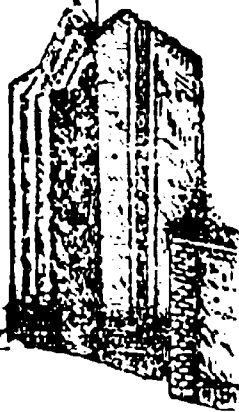
بخار آبی کزان زمین شود خرم
 از آن طراوت ۲ حیرت ۳ وورد و آذر گون
 از آن بانگور آبستنی بگردد تا
 بلی بقدرت پرور دگار آتش و آب
 که بهرامش این خاکیان بدرگ و بی
 بلی جهان که بود جایگاه مردم دون
 توهم واهی این مردمان یاوه نگر
 بخلتی که خدای این قرار گاه ترا
 وفا مجوی ز گیتی وفا کی دید از آن
 مرا بین که ز جور جهان دون پرور
 و گر بختم بودم ز خواب خود بیزار
 چه فکر ها که بکردم ولی نفهمیدم
 کسی که امروز از جاه و فرهمی باله
 خورد زدست شهان شاهباز سینه کبک
 نه آن ز زحمت شاهان و بندگی دلگیر
 هزار (۱۶) بیخبر از کار روزگار و دورنگ
 اگر چه هستم خیره ز کار هر خ و لیک
 هماره مردم دانا از این جهان دورند

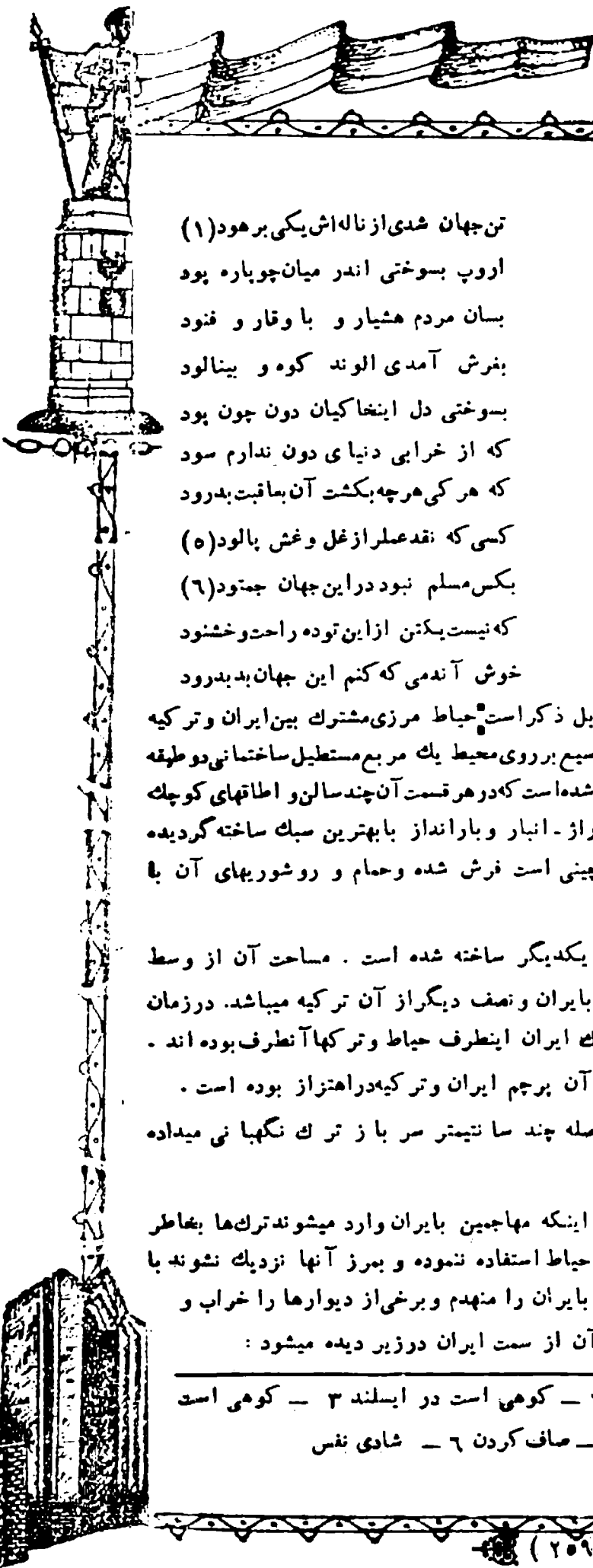
بخار آبی کزان قوی شود برمود (۱)
 وزان لطافت نارو (۵) بیرزد (۶) و امرود (۷)
 وزان بیزر گران بهره میدهد فلخود (۸)
 جز این نباشد در دهر بهترین فرجود (۹)
 نیسج گیتی با تار و بود گاز تنود (۱۰)
 بود نیسجی از آب تار و آتش بود
 گمان برند که گیتی است یاوه فرتود (۱۱)
 بنام گیتی از آب و آتشی آمود (۱۲)
 ز آتش آب بچستن توهم است و سنود (۱۳)
 براحت اندر یک لحظه دیده ام نشود
 بخواب در همه مریبده بوده ام چون رود
 کز آفرینش و هستی ما چه بد فرنود (۱۴)
 عجب که فردا گردد بخاک نامیه کود
 خورد بدشت و بدر یک سنگریزه سفود (۱۵)
 نه این ز راحت و آزادگی بود خشنود
 بشاخ گل بسرا بد ز دل هزار سرود
 نه نادم ز نکو هش نه ما یلم بستود
 چرا که بهره نبرد آنکه بر جهان تیسود (۱۷)

من آن زمان که رسیدم بیای آفری گوه
 که گر بیارد آتش هم از دهانه این
 جهانیان ز چه دل بسته اند بر گیتی ؟
 امان زناله اینت گوره صمیر انگیز
 مگر ندیدی کز دود قلب این بل ذال
 اگر کشیدی فریادی این که از سردرد
 بجوش آمدی از نمره هاش بحر محیط

نگاه کردم و گفتم اعوذ شم اهوذ
 جهان و هر چه در او هست میشود تا بود
 که سر بر همه کوه است و آب و آتش و دود
 حذر ز خنده این توده سنگ گاز آلود
 بلرزه آمد سلساس (۲۸) و سوخت همچون چو (۱۹)
 دل چو سنگ جهان ز آتش همی بپشتود (۲۰)
 خروش کردی از تاله هاش آب گبود (۲۱)

- ۱ - نهال - ۲ - ۳ - ۴ - نام گلهاست - ۵ - انار - ۶ - میوه ایست - ۷ - گلای - ۸ - پنبه دانه
 ۹ - معجزه - ۱۰ - تنیده - ۱۱ - فرتوت - ۱۲ - آمیخت - ۱۳ - ابا طیل - ۱۴ - علت - ۱۵ - مرغ
 سنگ خوار - ۱۶ - بلبل - ۱۷ - تنایل نشان داد - ۱۸ - اشاره به زلزله در سال ۱۳۰۹
 سلساس یا شاهپور فعلی - ۱۹ - بود یعنی کهنه یا پنبه آتشگیر است برای سنگ چسماق - ۲۰ - پخش
 میشود. پهن میشود - ۲۱ - منظور بحر اصراف است





بناله آمدی البرز که ز ناله جفت
دهان گشودی هکلا (۲) بیاری اتنا (۳)
به بند مردم دنیا دهان گشودی آند (۴)
ز کام خو یش دماوند بر گشادی بند
فنان رسیدی از گیتی آفرمان بفلک
من این بگفتم و اما خدا چنین نکند
و لیک کیفر اعمال خاکیان اینست
جهانیان همه آلوده اند و پیدا نیست
همه بمصیان اندر همه بکفران در
ز راه راست چنان این جهانیان دورند
ز درد خسته شدم اندر این جهان ایوای

تن جهان شدی از ناله اش یکی برهود (۱)
اروپ بسوختی اندر میان چوباره بود
بسان مردم هشیار و با وقار و فنود
بفرش آمدی الوند کوه و بینالود
بسوختی دل اینغاکیان دون چون بود
که از خرابی دنیای دون ندارم سود
که هر کی هر چه بکشت آن بقابقت بدرود
کسی که نقد عمل را ز غل و غش بالود (۵)
بکس مسلم نبود در این جهان جتود (۶)
که نیست بکتن از این توده راحت و خشنود
خوش آندمی که کنم این جهان بد بدرود

این حیاط مشترک
بین ایران و
ترکیه میباشد

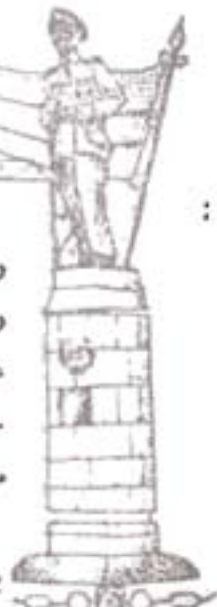
آنچه که در بازرگان قابل ذکر است حیاط مرزی مشترک بین ایران و ترکیه میباشد. در قطعه زمینی وسیع بر روی محیط یک مربع مستطیل ساختمانی دو طبقه بسیار مجلل و آبرومند بنا شده است که در هر قسمت آن چند سالن و اطاقهای کوچک - آشپزخانه - حمام - گاراژ - انبار و بارانداز با بهترین سبک ساخته گردیده کف تمام اطاقها با کاشیهای فرنگی که شبیه چینی است فرش شده و حمام و روشوریهای آن با بهترین وسایل مجهز میباشد.

این ساختمان از روی یک نقشه و کاملاً قرینه یکدیگر ساخته شده است. مساحت آن از وسط بدو قسمت متساوی تقسیم نمیشود از حیاط متعلق بایران و نصف دیگر از آن ترکیه میباشد. در زمان شاهنشاه فقید مامورین مرزی و کارمندان گمرک ایران اینطرف حیاط و ترکها آنطرف بوده اند. در وسط حیاط خط سفیدی کشیده و بر روی آن پرچم ایران و ترکیه در اهتزاز بوده است. اینطرف خط سرباز ایران و آنطرف با فاصله چند سانتیمتر سر باز ترک نگهبانی میداده است.

شلیک بطرف
ایران

در واقعه شهریور پس از اینکه مهاجمین بایران وارد میشوند ترکها بمخاطر آنکه روسها از این حیاط استفاده نموده و بمبرز آنها نزدیک نشوند با توپ سقف بنای متعلق بایران را منهدم و برخی از دیوارها را خراب و غیر قابل سکونت میکنند که منظره خارجی آن از سمت ایران در زیر دیده میشود:

- ۱ - چیز سوخته و زرد شده و قر گرفته ۲ - کوهی است در ایسلند ۳ - کوهی است در سیسیل ۴ - کوهی است در آمریکا ۵ - صاف کردن ۶ - شادی نفس



روسها و تیکه بیازرگان
رسیده و مشاهده میکنند
عمارت خراب شده است داخل
حیاط مرزی نشده چند کیلو
متر یا بیشتر از عمارت کوچک
یکری استفاده میکنند و
بدین طریق ترکها در اجرای
نقشه خود موفق میشوند .
پس از تخلیه ایران و اشغال
نقاط مرزی بوسیله سربازان
ارتش ایران یا ژاندارم از

طرف دولت ایران بدولت ترکیه اطلاع داده میشود که ساختمان را تعمیر و از عهد خسارات وارده برآیند:
دولت ترکیه چون میدید اگر تعمیر عمارت را قبول کند ضمناً تجاوز بخاک ایران را تأیید نموده
است از تعمیر خود داری و منکر خرابیهای وارده میشود . این موضوع قریب دو سال است بین
ایران و ترکیه مورد اختلاف میباشد
پس منظور جلوگیری از خرابی بیشتر گویا گمرک در این اواخر مبلغ دو میلیون ریال اعتبار برای
ساختن آن تعیین نموده است

در هرز از پرچم در زمان حاضر در کنار خط سفید مرزی فقط پرچم ترکیه در اهتزاز بوده
و سرباز ترک بنگهبانی مشغول است . زیرا بواسطه خرابی ژاندارم
و مامورین گمرک ایران چند کیلومتر پایین تر تشریفات مرزی را انجام و در حیاط
مرزی پاسگاهی ندارند .

ایران خبری
نیست

دیدن این منظره مرابانندهای متأسر ساخت که بلافاصله تلگراف زیر را برای ریاست ستاد ارتش
مخابره نمودم :

فوری ، بی سیم ، خصوصی و مستقیم :

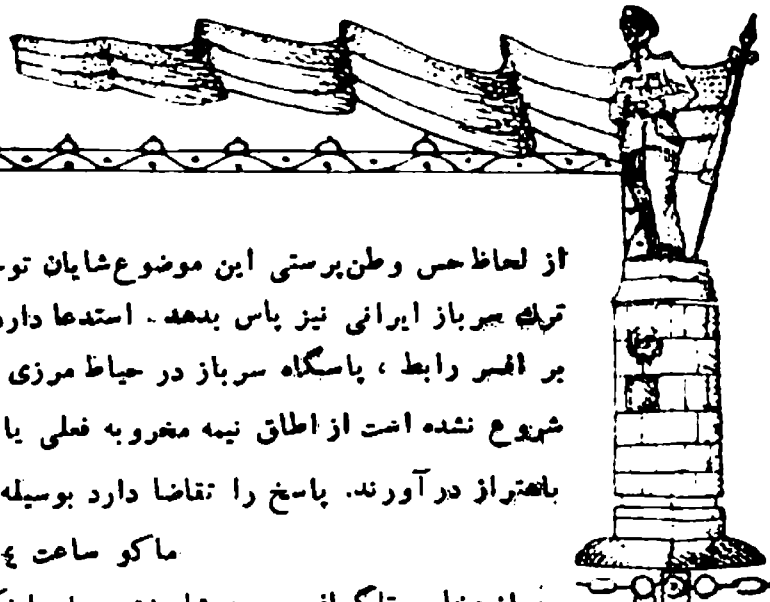
تیمسار سپهبد رزم آرا ریاست ستاد ارتش
و نوشت فرماندهی بازرسی تیمسار سپهبد شاه بخئی . و نوشت فرماندهی لشکر ۴ . تیمسار سر تیپ
زنگنه . و نوشت فرماندهی تیپ خوی سرکار سرهنگ عظیمی . امروز ۲۹ ساعت ۲۰ صبح
بازرگان را مشاهده نمودم . بطور قطع اگر تیمسار تشریف داشتند مانند بنده میگریستند در
حیاط اشتراکی مرزی پرچم ترکیه در اهتزاز ولی از ایران پرچمی دیده نشد .
از سرهنگ عادل علی برسدیم گفتند چون عمارت مرزی خراب و فاقد پاسگاه مرزی میباشد
فقط در دو کیلومتری مرز چند نفر ژاندارم و افسر رابط گمارده شده اند و بدین لحاظ پرچم در
اینجا نصب نشده و موکول بساختن عمارت است .



آرارات و ساختمان مرزی ترکیه نمایان است . پرچم نماینده خط مرزی است



از راست بچپ کبیر امنیت مرز ترکیه، ستوان لطفی ، سرهنگ آدین نیا ، خلیلی ، سرگرد
سهراب پور ، سرهنگ عادل ، سرهنگ فکرت ، ستوان بکم عزیز پور ، یانیاں مأمور گارد
سرحدی ترکیه بادو فرزند کوچکش



از لحاظ حس وطن پرستی این موضوع شایان توجه مخصوص است که در حیاط مرزی برابر سرباز
ترك سرباز ایرانی نیز پاس بدهد. استدعا دارد در صورت صلاح فوراً دستور بفرمایند علاوه
بر انصر رابط، پاسگاه سرباز در حیاط مرزی مستقر و برای محل تا پایان تعمیرات که هنوز
شروع نشده است از اطاق نیمه مغروبه فعلی یا چادر استفاده و پرچم مقدس ملی ایران را فوراً
باهتراز در آورند. پاسخ را تقاضا دارد بوسیله تیپ خوی مرحمت فرمایید.

ماکو ساعت ۱۴ خدمتگزار اورتش : محمدرضا خلیلی عراقی

پس از مغایره تلگراف سپهبد شاه بختی برای اینکه بی تعمیر خود را ثابت کند پاسخ زیر را
برای اینجانب مغایره نمود :

بی سیم - از تبریز توسط تیپ خوی :

آقای محمد رضا خلیلی عراقی

گزارش شما که راجع به رزم بازرگان مغایره شده بود ملاحظه یکسال و نیم است اینجانب برای
تعمیر عمارت دولتی در مرز اقدام نموده و تأکیدات زیاد کرده ام. متأسفانه تا بحال نتیجه قطعی
بدست نیامده. تمرکز پاسگاه با وضعیت کنونی در خرابه شایسته عظمت حیثیت کشور شاهنشاهی
نیست امید است دولت توجه عاجل در تعمیر آن ساختمان بنماید و بنا رخ آبرومند گارد مرزی در
گمرک تمرکز داده شود.

۲۰۰/۴۲۰۰ د - ۳۰/۵/۳۷ سپهبد شاه بختی

ولی سپهبد رزم آرا چون یکی از خصائص بزرگش که قابل احترام میباشد عنداللزوم اقرار بر خطا
یا عدم توجه میباشد در برابر پیشنهاد من سر تسلیم فرود آورده پاسخ زیر را مغایره نمود :
بی سیم - وسیله تیپ خوی :

آقای محمد رضا خلیلی عراقی

از تلگراف سرابا احساسات و علاقتی جنابمائی بی نهایت مشغوف و برای انجام تقاضای شما
اقدام خواهد شد.

۸۳۶۸ - ۳۷/۵/۳۱ سپهبد رزم آرا

چندی بعد از مغایره این تلگراف پیشنهاد نویسنده عملی گردیده و در زمان حاضر در حیاط مرزی
پرچم ایران و ترکیه هر دو در اهتزاز میباشند.

و در خیال ترکیه برهنک عادلی گفتم علاقه دارم با نظرف مرزی رفته و چند قدمی در خاک
ترکیه پیش بروم.

مرزداران ترك بوسیله تلفن از مرکز خود گسب تکلیف نمودند پس از موافقت چند دقیقه ای در
خاک ترکیه توقف نمودیم.

سرهنك عادلې برسيد چرا براي اينكار اصرار داري گفتم اگر در مرز شوروي بوديم علاوه بر آنكه اصرار نميكردم آرزوي آنرا هم نداشتم ولي ورود بخاك كشور دوست همسايه و سلام بر مردم آنجا از وظايف دوستي است

مرزداران تركيه نيز معامله بسنل نموده و بلافاصله ديدن مارا با بازديد پاسخ گفته و براي يادگار عكسي برداشته شد كه در صفحه ۲۶۱ گراور شده است .

ضمناً در دفتر خاطرات من كه همراه بود مطالب زير را نوشته و همه امضاء نموديم :

در تاريخ جمعه ۲۷/۵/۲۹ ساعت ۱۱ كه آقاي محمدرضا خليلي عراقي براي مشاهده زحمت افسران و سربازان مناطق تشریف آورده بودند با اتفاق امضاء كنندگان زير بيازركان آخرين نقطه مرزي ايران آمده در كنار پرچم ملي دولتين ايران و تركيه كه هر دو در اين لحظه در اهتزاز بوده و اميدوارم ضمن حفظ برادري هميشه در اهتزاز باشد اين چند سطر بعنوان يادگار نوشته شد .

زنده باد ايران

پاينده باد شاهنشاه

برقرار باد دوستي دولتين ايران و تركيه

سرهنك عادلې

خبري نوريسال

محمد رضا خليلي عراقي

سرهنك دوم آرين نيا

نير دور

سرهنك دكتور فكريت

سرگرد سهراب پور

سروان مجيد رزم آرا

ستوان يكم لطفی

ستوان يكم عزيز پور

فرمانده ستون ماكو

كبير امنيت مرز تركيه

رئيس ستاد تيب خوي

مأمور گارد سرحدی تركيه

رئيس دامپزشكي لشكر

فرمانده گردان مرزي

فرمانده گردان يكم هنگ آهن مقيم شط

افسر ارتباط بازرگان

معاونت مرزبان درجه ۲ ماكو

بالاجا يا سگ

قابل توجه نميباشد ولي بد نيست اين داستان را هم بدانيد :

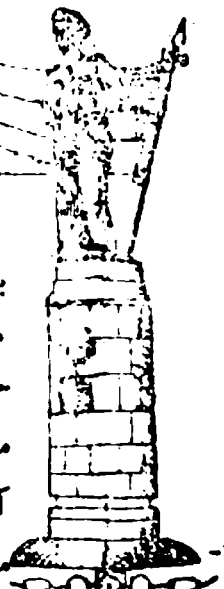
مأمورين گمرک ايراني صاحب سگ بسيار بزرگ خرمائي رنگي هستند

بنام (بالاجا) اين سگ خصائص زيادي دارد كه از آن جمله علاقه او

با ايرانيان ميباشد .

با هر كس ولو ناشناس كه در خاك ايران باشد مأنوس است ولي كسيكه از آنطرف مرز وارد

شود مورد حمله قرار ميگيرد .



بعیاط مرزی ایران وارد میشود ولی از خط سفید مرزی آن طرف تر نمیرود . اگر مأمورین مرز ایران بفخاک ترکیه وارد شوند او هم وارد میشود ولی با مراجعت آنها حتی لعظه ای حاضر بتوقف نیست .

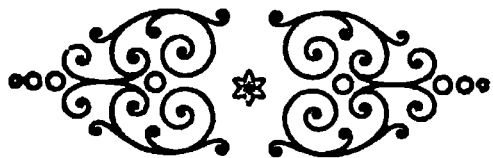
مرزداران ترکیه برای آنکه بالاجا را دوستانه (؛) اذیت کنند یکی از روزها چند سگ بزرگ آورده و بجان او میاندازند ولی بالاجا بر تمام حریفها غالب میشود .

مرزداران ترکیه چند بار از رفقای ایرانی خود درخواست کرده اند که این سگ را بآنها بدهند و هر چه در برابر او بخواهند حاضر به تقدیم هستند .

وقتیکه میخواستیم عکس برداریم چند بار بالاجا را جلو آوردیم تا در عکس نمایان باشیم ولی از شرکت در عکس خودداری و از میدان دور بین خارج شد .

گویا او قاتش تلخ شده بود که چرا با دیگران عکس بر میداریم .

رئیس گمرک در اطاق خود داستان این سگ را برای ما تعریف کرد . باو گفتیم بمرز داران ترک بگویند اگر حاضر هستند کوه آرارات را بما بر گردانند ما نیز حاضر خواهیم شد بالاجا را به آن ها ببخشیم ولی معلوم نیست که آیا بالاجا با این پیشنهاد موافقت خواهد کرد ؟



شط

گردان ۱ هنك آهن

لو بازارگان مراجعت و نهار را مهمان سرهنك عادلې بوده بمداز ظهر باتفاق رئیس دارائی . رئیس شهربانی و سرهنك عادلې بطرف شط حرکت نموده و ساعت شش بعد از ظهر روز جمعه ۲۳ مرداد به شطه وارد شدیم .

گردان ۱ هنك آهن از لشکر اول در این محل میباشد . فرماندهی گردان چنانچه گذشت بمعهده سروان مجید رزم آرا و فرماندهان گروهان سروان علی مرادیان - سروان فرورقی - سروان حسین رزم آرا میباشد که این سه نفر اخیر از هم دوره های دانشکده افسری من بوده و بخاطر علاقه بآنها تصمیم گرفتم شب را میهمان آنها باشم .

شطه آبادی کوچکی میباشد و از لحاظ نظامی رده احتیاط شتون ماکواست و بنابراین سربازان داخل پادگان بانتظار روز مبدا حاضر برای دستور بوده وظیفه دیگری ندارند مگر مهذا سربازان این گردان پادگان موقتی خود را که داخل باغ بود بنحو قابل توجهی نظافت و با جدا نمودن منطقه کوچکی بوسیله خشت و گل باشکاه تابستانی خوبی ایجاد نموده بودند .

نزدیک غروب سخنرانی برای سربازان ایراد و در پایان سربازان سلامتی شاهنشاه هورای مردانه ای کشیده و برای تشویق چند دقیقه مرا سر دست بلند نمودند که تصور نمی کنم ابراز این همه احساسات نسبت بسختران کوچکی چون من زاده فکر و عقل خودشان باشد و بعید نیست که رفقای هم دوره من برای ابراز علاقه به همدره قدیمی خود چنین درسی را قبل از ورودم بسربازان داده بودند .

سلام سربازان در پایان سخنرانی من استوار رحیمی نژاد ریاستی بسخترانم داد که ابراز احساسات او مرا مجبور نمود تا تلگراف زیر را برای ریاست ستاد ارتش بمسپهد رزم آرا
مخابره نمایم :
بی سیم - مستقیم - خصوصی .

تیمسار سپهد رزم آرا ریاست ستاد ارتش

امروز ۲۹ ساعت ۱۸ بنطقه گردان يك هنك آهن در شط وارد و سخنرانی ایراد . با آنکه بسربازان گفتم که هیچگونه سمت رسمی نداشته و نویسنده کوچکی هستم که برای دیدن زحمات و مشقات سربازان آمده ام مهذا پس از پایان سخنرانی استوار رحیمی نژاد فقط بخاطر آنکه فهمیده بود در ردیف ارادتمندان تیمسار میباشد بنام سربازان ازینده درخواست که در این ساعت آخر روز جمعه سلام سربازی آنها را از این نقطه دور افتاده مرزی بحضور تیمسار برسانم . احساسات سربازان نسبت باجرای این موضوع باندازه ای شدید بود که مرا مجبور ساخت این سلام بی آرایش سربازی را بحضور تیمسار برسانم . آنچه نیابستی ناگفته بماند زحمات فراموش نشدنی است که سرهنك عظیمی در این مناطق متحمل گردیده است .



پس از سربازان سرهنگ عادل فرمانده ستون ماکو که حضور دارند . سروان رزم آرا فرمانده این گردان که هم اکنون ناظر بر احساسات زنده سربازی آنها هستیم سروان مرادیان . سروان فرورقی . سروان حسین رزم آرا . سروان رادمهر و دیگر افسران حاضر از من خواسته اند که سلام بی آرایش سربازی آنها را بحضور تیمسار سپید رزم آرا تقدیم نمایم .

اگر تیمسار خواستند که پاسخ پدران را من بآنها ابلاغ نمایم تا ساعت ۱۰ صبح فردا دو شط هشتم . شط ساعت ۲/۵ خدمت گزار ارتش : محمدرضا خلیلی عراقی

پاسخ :
از تهران - وسیله تیب خوی

آقای محمد رضا خلیلی عراقی

سلام همقطاران نظامی من که در آن مناطق مرزی مشغول فداکاری میباشند باعث افتخار و مباهات من میباشد . ساعت ۷ صبح

۸۴۱۴ - ۲۷/۵/۳۰ سپید رزم آرا

شام در منزل با سرهنگ معینی فرمانده هنگ رضاپور در سوعتلی قرار گذاشته بودیم چون نهار اول بقول خودش غذای سربازی بود نهار دیگری دو مراجعت سرهنگ عظیمی مهمان او باشم . بوسیله تلگراف از سرهنگ عظیمی خواهش شد که موافقت نماید افسران ما کو و شط از منطقه خود خارج و باهم به سوعتلی برویم .

ایشان نیز موافقت نموده صبح روز شنبه در حالیکه رفیق فدایی من سروان مرادیان هم* بر جمع ما افزوده گردید بسوقت سرهنگ معینی رفته و جای شما خالی نهار خوبی صرف شد بعد از نهار هنگام حرکت این عکس را برداشته و بسمت خوی حرکت نمودیم . . .



شام بسیار مطبوعی را که سرهنگ عظیمی در خوی تهیه دیده بود در محیط صمیمانه ای صرف و ساعت ۱۰ صبح روز یکشنبه ۳۱ مرداد پس از ابراز تشکر از مهمان نوازی و محبت های برادرانه سرهنگ عظیمی با اتومبیلی که سرهنگ کوشی فرمانده ستون قره بلاغ برای بردن ما بخوی فرستاده بود با اتفاق سرهنگ فکرت و سرهنگ آرتین نیا بطرف قره بلاغ حرکت نمودیم . . .



بخش ششم

از قره بلاغ تا تبریز

قره بلاغ. جلفا. جریان. فرار ملامصطفی بارزانی. دره دیز. مرند.

قره بلاغ

این جاده بسیار خوب روس های تزاری به منظور استفاده نظامی از سوی تا جلفا جاده بسیار خوبی ساخته اند که هنوز پس از گذشتن سالها محکم بوده و بر بسیاری از جاده های فعلی آذربایجان برتری دارد.

در میان جاده قلطک یکی از جاده صاف کن ها و در قسمتی دیگر بقایای يك توب که بخاک نشسته است نمایان بوده و عابرین آنرا می بینند.

چون عبور و مرور در این راه کم بوده و مسافرین جلفا مستقیماً بوسیله ترن تبریز می روند بدینجهت این جاده در زمان شاهنشاه فقید تقریباً متروک بوده ولی در وضع حاضر یکی از جاده های مهم نظامی است و بطور کلی عبور و مرور برای اشخاص غیر نظامی ممنوع میباشد.

در طول جاده خوی قره بلاغ در چندین موضع پاسکاه بر قرار و عابرین را بازرسی مینمایند. نیمساعت بعد از ظهر روز یکشنبه ۳۱ مرداد بمقصد رسیدیم.

دیروز من باو احترام میگذارم عده ای از افسران باتفاق سرگرد بهجت محبت نموده مسافتی خارج از یادگان باستقبال آمده برنامه تنظیمی بازدید ستون قره بلاغ را که بر روی صفحه ای نوشته بود بدستم داد.

و امروز با استقبال هیأتی از این برنامه بایستی سه روز یعنی تا قبل از ظهر روز سه شنبه در این منطقه اقامت نموده و از نزدیک ناظر بر جریان زندگی سر بازان باشم.



سرگرد بهجت که امروز باستقبال من آمده و محبت میکرد از اهواز با من آشنائی داشت در آن موقع یعنی ونایح شهریور ۱۳۲۰ او فرماندهی گروهانی را داشت که من فرمانده دسته اولش بودم. در آن روز من خبردار برای او میگردم و امروز او بچهران گذشته مهمان نوازی نموده و باستقبال آمده بود.



سرهنك

فریدون

كوشی

هنوز نخستین پاسگاه را که قبل از یادگان قرار گرفته بود بازدید نکرده بودم که سرهنك فریدون كوشی فرمانده ستون قره بلاغ پدیدارم آمد .
 عینك مشکی بر چشم دارد ولی دنیا را سفید می بیند . دلیل آنهم پشتکار و فعالیت شبانه روزی او برای ایجاد استحکامات منحصر بفرد قره بلاغ که معروف بموضع قارداش است میباشد .

قبل از آنکه به قره بلاغ بیایم عده ای میگفتند كوشی جزو بانندی است که بر علیه سپهدرزم آرا فعالیت میکنند ولی وقتی که از نزدیک با او آشنا شدم معلوم شد مطلقاً اهل باند نبوده و هر کس طالب کار و انجام وظیفه میباشد با او هم باند است .

دقیبیاں او برای آنکه بر لیاقت او حسد میبرند میخواهند بطریقی لکه دارش سازند . ولی آنکس که خیره است در قدم اول بر شخصیت سرهنك كوشی واقف میشود .

پیام ستون

قره بلاغ

برای هلت

ایران

وقتی که از او خواستم در دفتر خاطرات من چند سطر برای یادگار بنویسد خواهش مرا قبول و صحنه ای بشود تخصیص داد که من در زیر نقل مینمایم:
 قره بلاغ - مرکز ستون ما مورد دفاع محور (جلفا - خوی) .

۴۸ ساعت است که در میان افسران و افراد خود آقای خلیلی هراقی نویسنده متعصبی را می بینم اولین سوبیل است (البته فعلاً زیرا که آقای خلیلی از افسران قدیمی بود و جز بخوردی محسوب میشود)



که از موضع معروف بقارداش و سایر یادگان های مربوطه بازدید مینماید . تعیین حدود خوشوقتی افراد و افسران که حتی فرماندهان خود را ۴۸ ساعت در مواضع نزد تیرانداز توپها یا پهلوی قراول رو خیمه نده اند مقهور نبوده و همچنین قادر بنویسند نتیجه روحی که از این قبیل بازدیدها بوسیله چنین اشخاصی بعمل میاید نمیباشم .

از یادداشت های ژنرال ژوفر گوشه ای بادم افتاد که مینویسد : هر موقع که سرو کله نویسنده روزنامه در کار تبه ژنرال پیدا میشود عزامی گرفتارم و همان اندازه زحمت میکشیدم که برای رد کردن و کلاهی مجلس اعزامی بستادم رو بخرج میدادم ولی از خلیلی گرم پذیرائی شد .

احساسات افسران کادرو افراد در مقابل سخنرانی های این جوان لبریز شده و هورای مبتد که بر زحمت بقطع آن موفق میشدم هنوز در فضای

سرهنك كوشی و سرگر بهجت

مواضع چنین اندازم میباشد .

با استفاده از موقیعت بدینوسیله پیام افسران و افراد ستون قره بلاغ را از طریق دفتر یادبود خلیلی هراتی بسم ملت ایران میرسانم :

(از طرف ستون قره بلاغ که در این مرز برای انجام مأموریت حیاتی معوله آماده میباشد اطمینان میدهم که در این محور برخلاف گذشته عملیات شوم شهریور ماه یعنی ترك موضع - فرار - عقب نشینی مشاهده نخواهد شد. حریف از هر جانب عفریته خود را نشان دهد بالاخره سر نیزه تکلیف این سرزمین را معین خواهد نمود. ارس ممکن است امواج گلگون را نظاره کند ولی
۲۷/۶/۲ - فرمانده ستون قره بلاغ
را نخواهد دید .

سرهنگ فریدون کوشی

دیدن قیافه مردانه . سینه و بازوان قوی ورزشکاران و رنگ قهوه‌ای سوخته بدن آنها که بر اثر تابیدن نور آفتاب باین رنگ در آمده بود برای من لذت خاصی را ایجاد کرد .

رقص های چوبی جوانان آسوری که برای انجام خدمت زیر پرچم باین صفحات آمده بودند نشان میداد که آسوریهای مقیم ایران تاجه حد زنده دل میباشدند .

کوه چون
جگر زلیخا
سوراخ
شده است

مسابقات تیراندازی با فشنگ حقیقی از بالای سر افراد بینهایت جذاب توجه و بهترین گواه بر ورزشدگی سربازان بود

مسابقات ورزش تمام و با اتومبیلی که راننده آن سرهنگ کوشی بود بوضع وقتیم .
وقتیکه به قره بلاغ وارد شدیم هیچ تصور نمیکردم با اینهمه عملیات قابل تحسین و تقدیر و پرو میشوم : ازدور وقتیکه دامنه کوه را مشاهده میکنید بچشم خود می بینید که تمام منطقه چون لانه زنبور مشبک و همچون جگر زلیخا سوراخ شده است .

این موضع در ۱۱ کیلومتری مرز جلفا و در حقیقت رده مقاومت اصلی است .
سربازان در ظرف یکسال بکمک بیل و کلنگ خود در زیر کوه منطقه وسیعی را بوجود آورده اند که عمیقترین نقاط آن چهارده متر زیر سنگ میباشد .

چندین کیلومتر خطوط رابط در دامنه کوهستان ایجاد گردیده و عمق آن طوری است که بکنفر شخص ایستاده براحتمی و دوز اذید مهاجمین میتواند عبور نماید .

در زیر کوه آسایشگاههایی ایجاد که در هر اطاق آن بین ۱۰ الی ۲۵ نفر سرباز میتواند استراحت نموده و بخوابد و بخوابد .

این آسایشگاهها تا حدی بزمین فرورفته اند که اگر گلوله توپ بر روی آن منفجر شود به آسایشگاه صدمه ای وارد نخواهد ساخت .



جایگاه توپ ترفیعی و توپ ۱۰۵ در بهترین مواضع ایجاد و با بهترین وجه استتار گردیده است .
 برای تغییر موضع توپها در داخل مواضع چاههایی به عمق ۶ الی ۱۰ متر حفر و عنداللزوم لوله توپ را با
 عبور از این چاهها میتوان به محل دیگر انتقال داد .
 بازرسین در یکی از سنگرهای زیرزمینی در ظلمت محض شروع بر آمدن نمود و پس از
 چگونگی ۲۵ دقیقه راه پیمائی از این مخرج مخفی خارج شدم .
 بازرسی در حال خروج سرهنگ کوششی بادوربین عکاسی این عکس را از من گرفت که
 میکند در زیر از نظر خوانندگان بگذرد :



وقتی که بالباس بر از گردو خاک از مخرج مخفی خارج شدم سرهنگ کوششی گفت خوشوقت از این
 هستم که لااقل از میان اشخاصی که برای بازرسی با ما شا آمده بودند بکنفر مانند تو پیدا شد که از
 کلیه مواضع بازدید و حاضر شود برای دلخوشی من و سر یازانم از این معابر مخفی بگذرد .
 همه وقتی که می آیند میگویند به ؛ به ؛ عجب زحمت کشیدید ؛ ولی حاضر نمیشوند که لباسشان گردو
 خاکی شده از این تونل ها بگذرند . چنانچه در اینروز هم سرهنگ فکرت خود را بدل درد زده و
 آربن نیانیز با یکی دیگر مشغول صحبت بود من بسیار متأسف هستم که بتایر پاره ای جهات نمیتوانم
 آنطور که باید و شاید برده برداشته و این استحکامات را توصیف نمایم .
 ولی فراموش نفرمائید آنچه را که گفتم نمونه ای از استحکامات زیگفرید یا ماژینو نیست و خیال نکنید
 ما با این استحکامات قادر بمقاومت هستیم .

اگر من فعالیت شبانه روزی سربازان را تقدیر نموده و با چشم تحسین این عملیات را مینگرم فقط از آنجهت میباشد که میبینیم سربازان ما با عدم وسیله و نامساعدترین شرایط اینطور از خودلیاقت نشان میدهند.

بریش حقوق شما در پشت دروازه تهران قادر نیستید براحتی يك خانه خشت و گلی بسازید
بگیران از آنوقت افسران و سربازان عزیز ما با تمام محرومیت ها و بدون دیناری فوق العاده
و با اضافه کار که در تمام ادارات کشور مامور است شب و روز جان کنده و چنین
سفارت آناری بوجود آورده اند.

میخندند شما اگر بقره بلاغ رفتید و باشگاه افسران کوچک و بسیار نظیف قشنگی را که
دردل کوه بوجود آورده اند تماشا نمودید آنوقت میفهمید چه میگویم.

کنار میز بار باشگاه کوهستانی که خود بوجود آورده اند نشسته و بجای هرق بطری پر از آب یا
گاه گاهی لیموناد را از متصدی بار میگیرند. لیوانی نوشیده و مستانه قهقهه ای زده و بریش خائبنی
که از سفارتخانه ها پول گرفته و بمنظور تضعیف ارتش بانیش قلم خیانتکار خود در صفحات تنگین
پاره ای از روزنامه ها قلب برادران هم میهن خود را جریحه دار میسازند میخندند.

چم میخان خود میگویند: بگذارید آنها از بیگانگان پول گرفته و شمشیر بر روی ما بکشند ولی ما
چون ایرانی هستیم و در برابر پرچم مقدس ایران سوگند یاد نموده ایم که خیانت نکنیم زخم زبان
و امیثنویم و دست از خدمتگزاری برنیمداریم.

تأتر در از باشگاه زیبای کوهستانی خارج و چند قدم آنطرف تر در گوشه ای از زمین
موضع کوهستان نشسته و تأتر ساده سربازی را تماشا میکردم که الحق و الانصاف بازی
کنندگانش بخوبی از عهده رلهای محوله برآمده و افسر و سرباز بر روی يك سن در نهایت سادگی
رلهای محوله را انجام میدادند.

پس از تماشای برنامه تأتر در زیر انوار نقره فام ماهتاب من چند کلامی دوستانه برای سربازان
عزیز ایران که دور از خانواده در این منطقه کوهستانی در سخت ترین شرایط بانجام و وظیفه مشغول
هستند سخنانی گفته و سرهنگ کوشی بزبان ترکی ترجمه کرد. . . .

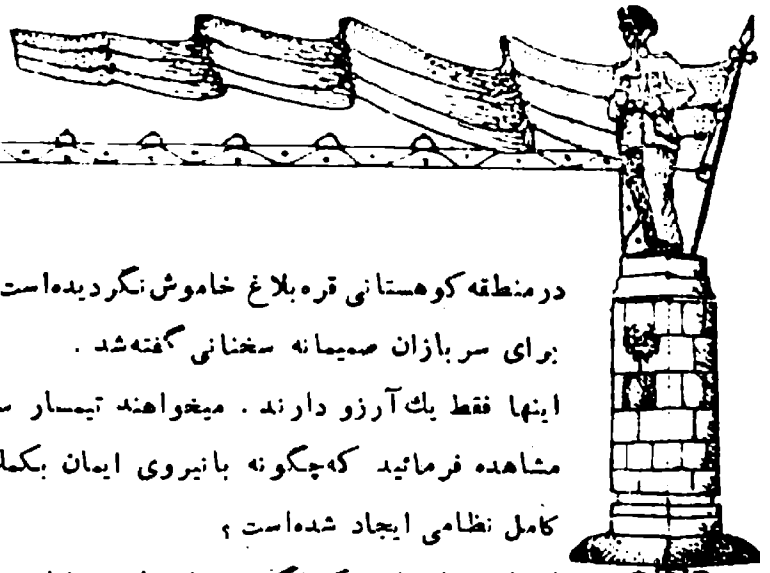
سپهبد دیدن زندگی سربازی و مناظر کوهستانی باندازه ای مرا مفتون ساخت که قلم

رزم آرا در دست گرفته و شبانه این تلگراف را برای ریاست ستاد ارتش مخابره نمود:

تقدیر میکند غوری - بی سیم - طهران - خصوصی - مستقیم

تیمسار سپهبد رزم آرا ریاست ستاد ارتش

هنوز که ساعت ۲۲ روز ۳۱ میباشد طنین هورای مردانه سربازان که بسلامتی شاهنشاه کشیده شده



در منطقه کوهستانی قره بلاغ خاموش نگردیده است . پس از شش ساعت بازدید مداوم در ۳ بر ماهتاب برای سربازان صمیمانه سخنانی گفته شد .

اینها فقط يك آرزو دارند . میخواهند تيمسار ساعتی بدون اطلاع باهوايما باین صفحات آمده مشاهده فرمائید که چگونه با نیروی ایمان بكمك بیل و كلنگ در ۱۴ متری زیر زمین يك منطقه کامل نظامی ایجاد شده است ؟

اینها اعتماد دارند که اگر تيمسار باین مناطق تشریف بیاورند قطعاً سبب خواهد شد که شاهنشاه با عظمت خانه کوهستانی سربازی آنها را منور فرمایند .

زحمات سرهنگ کوشی و دیگر افسران حقیقتاً شایان تحسین است . فرمانده ستون از بنده خواسته است که احساسات افسران و سربازان را نسبت به تيمسار که خود ناظر بوده ام بسمع شما برسانم . ابراز احساسات حقیقی آنها سبب شد که در اینوقت شب از این نقطه مرزی اطلاع داده شود چون تا صبح سه شنبه در این منطقه هستم تقاضا دارم مرا مامور فرمائید که پاسخ تيمسار را بسربازان رشید این منطقه ابلاغ نمایم . قره بلاغ ساعت ۲۲ .

خدمتگزار ارتش : محمد رضا خلیلی عراقی

صبح روز بعد این پاسخ از طرف سپهبد رزم آرا بدستم رسید :
وسیله بی سیم . از تهران : خلیلی فوری .

قره بلاغ - آقای محمد رضا خلیلی عراقی از وصول تلگراف سراپا احساسات شما متشکر بوسیله فرمانده مربوطه ابلاغ برای آنها شده است .
۲۷/۶/۱ - ۸۵۶۴ سپهبد رزم آرا
تلگراف وسیله بی سیم از تهران - خلیلی فوری است .

قره بلاغ - سرهنگ کوشی

آقای خلیلی عراقی نتیجه مشاهدات خود را از عشق و فداکاری افسران و درجه داران و افراد تشریح کرده اند شنیدن این اخبار خوش و دیدن این احساسات برجسته باعث افتخار است . سلام مرا به يكايك افسران و درجه داران و افراد ابلاغ و از احساسات برجسته و بی شائبه آنها تقدیر و تحسین کنید . کشور بوجود شما افسران و درجه داران و افراد برپا و باقی است - موفقیت و سعادت شما را خواهانم .
۲۷/۶/۲ - ۸۵۶۴ سپهبد رزم آرا

يكديگر را ستاد فرماندهی در وسط آبادی قره بلاغ که دارای دو بست خانواده جمعیت است قرار گرفته .

دوست میدارند مردم با سربازان زیاد همکاری میکنند . بیل ، كلنگ ، غر بال ، سطل و هرچه در اختیار دارند برایگان بسربازان میدهند .

حلبی بیهوش خود را بکارگاه ستون آورده و سربازان مجاناً برای آنها طشت ، آفتابه ، سینی و هر چیز دیگر که بخواهند درست میکنند .

بیماران خود را ببهرداری آورده مجاناً معالجه میکنند .

سربازان از هر گونه محبت باهالی غیر نظامی کوتاهی نمیکنند . آنها نیز در اذاه آخر برج که میشود هر چه سرهنگ کوشی اصرار میکند که اجاره چند اطباق که برای بیسیم و ستاد فرماندهی یا بهرداری تخصیص داده شده است بگیرند از گرفتن آن خودداری مینمایند .

بازدید مواضع قره بلاغ نه تنها در من اثر قابل توجهی نموده و تمام سربازان این ستون را با چشم احترام نگاه نمودم بلکه ناخدا فرج الله رسائی بازرسی اعزامی سناد ارتش که چند روز پس از من این مواضع را بازدید میکند باندازه ای توجهش را جلب میکند که ضمن سخنرانی پرهیجانی پنج نشان جنگی و غیر جنگی خود را بسربازان این ستون تقدیم میکند .

و اکنون خلاصه سخنرانی او را برای اطلاع خوانندگان در زیر مینویسیم :

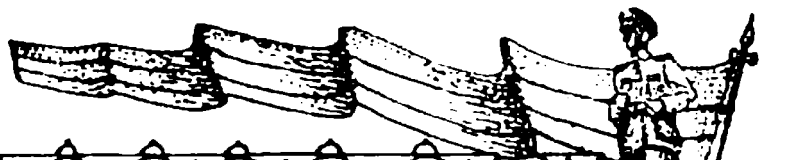
من در مقابل شاه دوستی و میهن پرستی شما همقطاران عزیز سر تعظیم فرود آورده و از صمیم قلب میگویم بقدری مشاهده جان بازی و فداکاری شما در من موثر واقع شده که قلباً در کمال خضوع و خشوع حاضرم کلیه نشان نظامی خود را که در طی یک عمر خدمت سربازی کسب نموده ام با تمام افتخارات آن بکوچکترین درجه دار شما تقدیم کنم تا چه رسد بشما افسران فداکار من در عزم مناظر هیجان انگیز شاه دوستی و میهن پرستی بسیار دیده ام ولی این مناظر اینکه امروز دیدم نه فقط تاکنون ندیده ام بلکه شاهکاری از عظمت فداکاری همقطاران عزیزم بوده و بکلمه مرا مسحور بزرگی نژاد ایرانی نموده است و سپس شرحی از شاه دوستی و علاتمندی این میهن پرستان ایراد و در حالیکه اشک در چشمانش جاری بود اظهار میگرداگر من در نتیجه شدت احساسات قادر بنکلم نیستم ولی مطمئن باشید آنچه را دیده ام بعرض مقامات مربوطه رسانیده و آنچه مقدور باشد در مورد شما انجام خواهم داد .

سرهنگ فکرت چون دیده قره بلاغ آخرین قسمت منطقه لشکر ۴ بوده و از فردا صبح بمنطقه لشکر ۳ وارد میشویم صبح روز دوشنبه خدا حافظی نموده باتفاق سرهنگ آربین نیا قره بلاغ را ترک و بسمت خوی مراجعت نمودند من نیز قبل از ظهر ساختمان هائی را که جهت آشپزخانه و اسامه خانه در آق بلاغ

و آق داغ ساخته اند بازدید و بعد از ظهر باتفاق سرهنگ کوشی و عده ای از افسران برای دیدن نمایش بیادگان مرا کن ، حرکت نمودیم .

قره بلاغ تا مرا کن دوازده کیلومتر فاصله دارد .

بیادگان مرا کن از یک گردان بفرماندهی سرگرد بهجت تشکیل شده است .



اهالی قطعه زمین بدون دیواری را که در تابستان برای مسجد خود اختصاص داده اند با اختیار سر بازان قرارداد و بدین طریق خواسته اند بگویند همانطور که در صدر اسلام تمام مسائل سیاسی و تصمیمات نظامی در مسجد و پس از نماز اتخاذ میگردد اینجانب نیز مسجد سر بازخانه نکهبانان ایران است.

سر بازان در مراکن هفته ای یک بار شب های جمعه برای مردم غیر نظامی زنده پوش مرز

تثا ترمیدهند . نشین درباره ارتش صحبت

بیست و یکمین برنامه خود را بخاطر ورود ما بجای شب جمعه امشب عملی ساخته بودند

زن و مرد و کودک دهاتی هر کدام بایست حلبی که بجای صندلی بکار میرفت

در جایگاه تثا تر آمده و باعلاقه و افری نمایش راتماشا میکنند .

در فاصله یکی از برده ها با مردم غیر نظامی مراکن وارد صحبت شده و سخنرانی کوچکی برای آنها ایراد نمود . که سرهنگ کوشی ترجمه آنرا برای اهالی بزبان ترکی بیان میکرد .

خسرو کیانی که از اهل آبادی بود در پاسخ من بزبان فارسی مطالبی گفت و معتقد بود چون زبان ایرانی فارسی است نیاستی بترکی ترجمه شود . با احساساتی هر چه بیشتر از سر بازان تمجید و

بیا مورین غیر نظامی دولت حملاتی نموده و گفته خود را با این جمله خاتمه داد :

(اگر ارتش اینست که مامی بینیم ای کاش کلیه ادارات دولتی از اینجا برچیده شده و سرنوشت ما را

پدبست ارتش بسپارند) .

گفته های برهیجان خسرو کیانی و دیدن احساسات اهالی مرا مجبور نمود

که تلگراف زیر را برای ریاست ستاد ارتش مغایره نمایم :

فوری . بی سیم . تهران . خصوصی . مستقیم .

تیمسار سپهبد رزم آرا ریاست ستاد ارتش

بازگان مراکن شب گذشته از نزدیک مشاهده شد . این واحد کوچک توانسته

است صد و پنجاه خانوار آبادی را کاملا مجذوب نماید .

دیشب بیست و یکمین برنامه تثا تر هفتگی خود را در محلی که مردم بطیب خاطر

برای اینکار تخصیص داده اند شروع نمود زن و مرد بزرگ و کوچک برای تماشا شرکت میکنند .

باز موقع استفاده و ضمن سخنرانی کوچکی در ساعت ۲۱ مراسم اهالی شاهانه و علاقه ملت ایران

خاصه تیمسار را برز نشینان اعلام نمود . خسرو کیانی که از اهل آبادی است بدون هیچگونه

تقدمه قبلی پاسخ ایزاد و با احساسات شایان تحسین گفت . اگر ارتش اینست که مامی بینیم آبکاش

کلیه ادوات دولتی از اینجا برچیده و سرنوشت ما را بدست ارتش بسپارند .

نسبت بشاهنشاه با عظمت او و دیگر اهالی زیاده ابراز احساسات نمودند :

مشاهده احساسات اهالی و نطق بی آلاش او بر آن داشت تا از حضور تیمسار تقاضا کنم در

صورت صلاح بوسیله فرمانده ستون قره بلاغ مراسم عالی نسبت با اهالی خاصه جوان ناطق ابلاغ گردد .

قره بلاغ ساعت ۸ - ۲۷/۶/۲ خدمتگزار ارتش : محمد رضا خلیلی عراقی

چند ساعت بعد پاسخ زیر از طهران دریافت گردید :

تلگراف . وسیله بی سیم . از تهران . خیلی فوری .

فرماندهی ستون فرقه بلاغ از عواطف و احساسات برجسته آقای خسرو کیانی تشکر و تقدیر نموده
یاو بگویند هم مین عزیز اگر شما در نقطه مرزی زندگانی مینداید باعث افتخار و مباهات ما
سربازان مین بوده و بوجود شما مرزنشینان باعاطفه ارتش و کشور مفتخر میباشد .

۸۳۰۲ - ۲۷/۶/۲ سپید رزم آرا

صبح روز سه شنبه سربازان ستون فرقه بلاغ برای خدا حافظی اجتمع نموده ابتدا من تلگرافی
را که برای سپید رزم آرا مخابره نمودم قرائت و سپس سرهنگ کوشی پاسخ رسیده یعنی
پیام ریاست ستاد ارتش را با افراد ابلاغ نمود

سربازان برای سلامتی شاهنشاه هورا کشیده و موزیک بصدا درآمد

سرهنگ کوشی در پشت دل نشسته و با اتفاق همه ای از افسران بسمت جلفا حرکت نمودیم .



جلفا



ساعتده صبح بود که بجلفا رسیدیم. با سرگرد گورگین سوسنبری کلانتر مرز جلفا که برای نخستین بار میدیدمش آشنا گردیده مراسم

سرگرد
سوسنبری

مهرتی بعمل آمد.

شیرینی هائیکه روی میز در اطاق دفترش چیده شده بود نشان میداد که از حرکت ما باخبر بوده و سناختی است در انتظار میباشد. سوسنبری از آسوز پهای ایرانی است و من راجع باو با هر کس که وارد صحبت بشدم اظهار میکردم مرد وطن پرستی است.

سوسنبری میگفت پس از ماجرای دموکراتها تمام فراری و روز ورود من پنجاه نفر سکنه داشت ولی فعلا دویست و پنجاه نفر دارد:

جلفا مرز ایران و شوروی است و در کنار رود ارس واقع است. در این منطقه ایران بوسیله دو پل باروسیه مربوط میشود. پل اول چوبی و برای عبور پیاده و اتومبیل و پل دوم فلزی و برای عبور راه آهن میباشد. در وسط پل چوبی دری آهنی وجود دارد که بالای دو ستون آن علامت داس و چکش بطور برجسته دیده میشود. از خاک روسیه که با ایران داخل شوید

کلانتر مرزان
چگونه با
یکدیگر ملاقات
میکنند؟

یعنی طرف دیگر ستونها نیز بهمین طریق علامت شیر و خورشید نصب شده است پیشه وری و اتباهش از روی همین پل فرار نموده و بیخاک شوروی وارد شدند.

در آهنی با قفل بزرگ از طرفین مقلد گردیده است که کلید قفل ایران نزد کلانتر مرز ایران و دیگری نزد کلانتر مرز شوروی میباشد.

وقتی که یکی از طرفین نامه یا مطلبی برای دیگری داشته باشد در ابتدای پل بر چینی نصب میکنند. پاسدار طرف وقتیکه بر چرم را دید بکلانتر مرز اطلاع داده و طرف مقابل نیز در جواب طرف بر چرم خود را باهتزاز در میآورد و این علامت آنستکه برای گفتگو با گرفتن نامه حاضر میباشد.

ماموری از طرفین آمده و پس از باز شدن قفل نامه را بطرف میدهد. معمولا هر چند هفته یک بار که بستگی باوقایمی دارد که در مرز اتفاق میافتد کلانتر مرزهای طرفین بمنظور گفتگو و حل مسأله با یکدیگر ملاقات میکنند. گاهی کلانتر مرز ایران بیخاک روسیه رفته و باطابق آنها میرود و گاهی نیز آنها باینطرف میآیند.

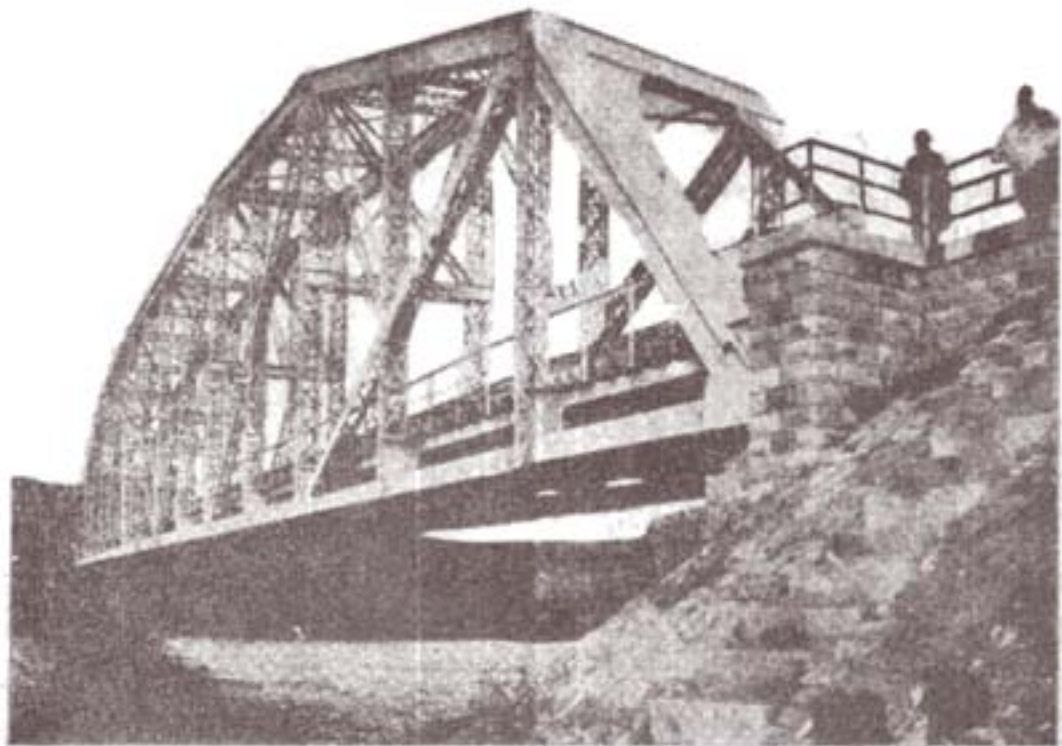
وقتی که کلانتر مرز شوروی برای گفتگو میآید معمولا بانفاق هیئت چند نفری که از مشاورین نظامی سیاسی قضائی و مالی تشکیل شده است شروع بصحبت میکنند ولی کلانتر مرز ایران

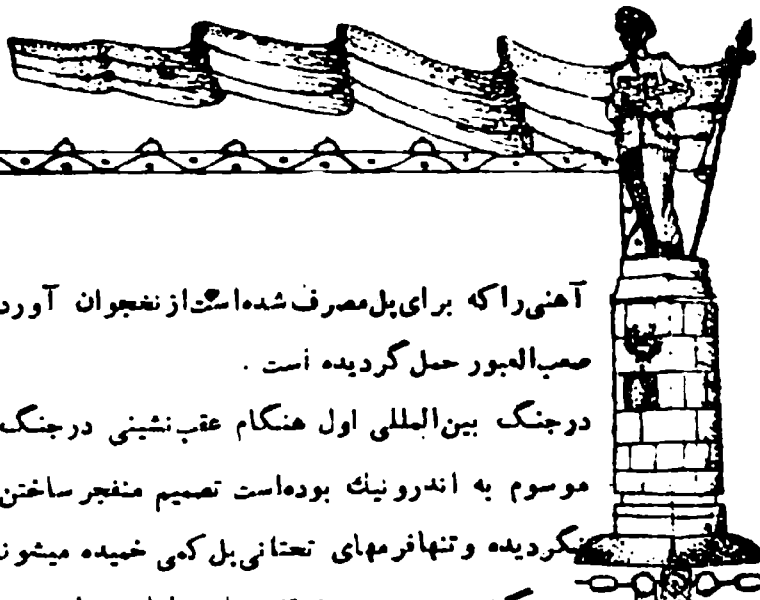
همیشه بتهائی صحبت نموده و مشاوری همراه ندارد اگر مسافری بخواهد بخاک طرف وارد شود بهین طریق با پرچم بدیگری اطلاع میدهد ولی معمولاً روپه ورود مسافرین در ایام هفته مواقع خاصی میباشد که البته رجال سیاسی استثناء بوده و هر وقت بیایند وارد خواهند شد .

تلفن بین ایران و روسیه
 بین ایستگاه راه آهن جلفای ایران و جلفای روسیه تلفنی وجود دارد که همیشه پلمپ میباشد و فقط در مواقع ورود راه آهن که حامل بار با نفت است ایستگاه شوروی زنگ زده و کلانتر مرز شخصاً با ایستگاه آمده پلمپ را برداشته و شروع بصحبت میکند و بلافاصله پس از ختم صحبت و ورود راه آهن بخاک ایران تلفن مجدداً پلمپ گردیده و انبر پلمپ در اختیار کلانتر مرز میباشد .

پس از وقایع شهریور تا قبل از سرگرد سوسنبری این مقررات اجرا نمیکردید و تلفن همیشه باز بود تا اینکه سوسنبری موجبات اجرای امر را از هر حیث فراهم نموده و سبب شده است برخلاف گذشته مرز ایران و روسیه بطور کلی بسته و تحت نظم در آید .

پل فلزی رودخانه ارس
 چنانچه در بالا اشاره شد پل فلزی مخصوص عبور راه آهن میباشد که عرض آن شش متر و طولش $109\frac{1}{2}$ متر میباشد . خیر طاق پل به بلندی $16\frac{1}{2}$ متر و وزن پل 591850 تن میباشد و هزینه تمام شده طبق اسنادیکه راه آهن ایران متکی بدارک روسها منتشر نموده است در حدود $316305\frac{1}{77}$ روبل طلا میباشد . پل چون بسیار سنگین بوده است روی صندوق فلزی ساخته شده که جمعاً قیمت ساخته شدن صندوق $67\frac{1}{5}$. مجموع کلیه هزینه پل میباشد .





آهنی را که برای بل مصرف شده است از نخبوان آورده اند. برای رساندن بجلفا از بیراهه و کوهستانهای صعب العبور حمل گردیده است .

در جنگ بین المللی اول هنگام عقب نشینی در جنگ با ترکها فرماندهی دستجات از امانه که مردی موسوم به اندرونیک بوده است تصمیم منفجر ساختن بل را میگیرد ولی خوشبختانه خطر زیادی متوجه نگردیده و تنها فرمهای تختانی بل کمی خمیده میشوند .

یادگار در توقف مادر جلفا بیش از دو ساعت بطول نیا نجامید . لحظه ای که برای دیدن دفتر خاطرات بل چوبی رفتیم در کنار در آهنی بل دفتر خاطرات را باز نموده و این سطور را بیادگار نوشته و همه امضا نمودیم که متن آن در زیر نقل میگردد :

ساعت یازدهم ده دقیقه روز سه شنبه دوم شهر یورماه ۱۳۲۷ پس از ترک کردن منطقه قره بلاغ از جاده شوسه خوی بجلفا استفاده ناحیه مرزی جلفا را بازدید اکتون هر بل شوسه هستیم - بیاد بود چنین دقیقه گرانها این چند سطر تحریر گردید :

- | | |
|---------------------------------------|-----------------------------|
| فرمانده ستون قره بلاغ | سر هنگ کوشی |
| | محمد رضا خلیلی هراتی |
| فرمانده گردان یکم هنگ ۹ | سر گرد بهجت |
| مرزبان درجه ۱ جلفا | سر گرد سوسنبری |
| فرمانده گروهان مسلسل دوم هنگ ۹ رضاییه | سروان پیاده علی جبارزاده |
| فرمانده گروهان ۲ هنگ ۹ پیاده | سروان پیاده و کینی |
| فرمانده گروهان توپ ۳۷ هنگ پیاده بهادر | سروان خاکپور |
| فرمانده گروهان مرزی جلفا | ستوان یکم علی اصغر بایداز |
| فرمانده دسته ۱ آتشبار ۷۵ هنگ ۹ رضاییه | ستوان ۱ توپخانه علی افروزان |
| فرمانده دسته آتشبار ۷۵ | ستوان یکم یاوری |
| فرمانده دسته ارکان گردان ۱ | ستوان ۳ وظیفه عبادی |



چگونگی مراجعت ملا مصطفی بارزانی

چون دو لتین
ترکیه و عراق اورا
تعقیب میکردند
بایران وارد شد

ملا مصطفی بارزانی پس از اینکه بوسیله ارتش سرکوب گردیده و شکست میخورد از راه دره بنادر وارد خاک عراق گردیده و مخفیانه در مرزهای عراق و ترکیه بسر میبرد است. ولی چون از طرف دولتین عراق و ترکیه تحت تعقیب بوده است از روی ناچاری با استفاده از ارتفاعات مرزی در شب ۲۶/۳/۵ بخاک ایران وارد گردیده در نخستین قدم در آبادی جرمی چند راس کوسفند را سرت نوده و بطرف آبادی خشکی که یکی از نقاط مرزی است رهسپار میشود. از طرف لشکر ع در همین موانع جریان ورود ملا مصطفی بارزانی بستاد ارتش گزارش گردیده و دستورات جدیدی برای قلع و قمع آنها صادر میگردد.

همراهان ملا مصطفی در حدود ۴۰۰ نفر بوده اند و بعضی رسیدن دستورات ستاد ارتش از طرف لشکر چهار مورد تعقیب شدید قرار میگیرند. ملا مصطفی با استفاده از نقاط صعب العبور کوهستانی مرتباً حرکت خود را بسمت شمال ادامه میدهد در مسیر راه خود هر وقت قوای دولتی را نزدیک خود میدید نوراً تغییر جهت داده بخاک ترکیه وارد میشد ولی بغاطر آنکه اقامت در خاک ترکیه برایش مشکل بود مجدداً هنگام شب باراهنمائیهای مخفیانه بخاک ایران وارد میگردد ولی همینکه قوای دولتی او را تعقیب میکرد قطع تماس نوده و پنهان میشد.

ملا مصطفی بدین طریق موفق میشود که خود را بماکو برساند. سرانجام در ارتفاعات معروف به کوه سوسوز و سکار که منطقه صعب العبور و کوهستانی است نیروی دولتی موفق میگردد که با دسته ملا مصطفی روبرو

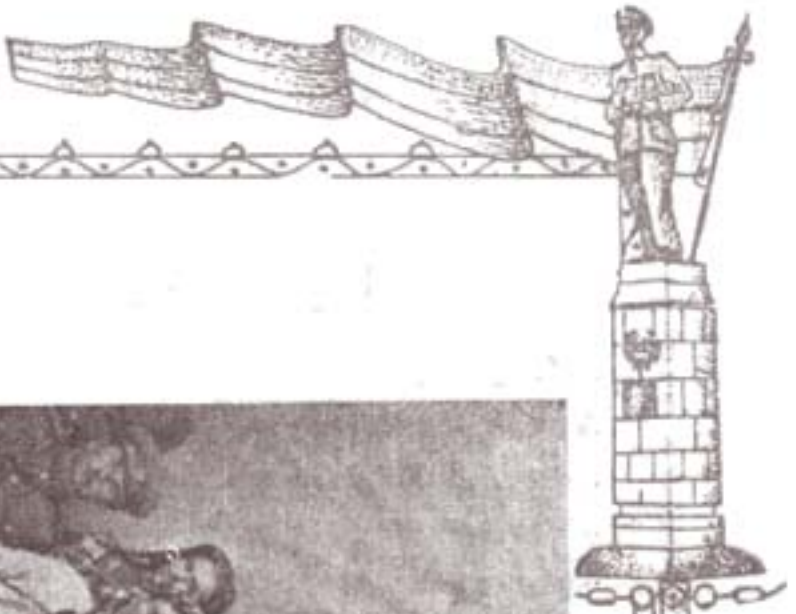
جنگ
تن پتن

شوند این برخورد هنگام شب و در قسمتی از ارتفاعات داش نسل، بوده است. شبانه جنگ سختی بین بارزانیها و قسمت کوچکی از ارتش واقع گردیده و سرانجام بجنگ خونین تن پتن منتهی میگردد. در این زد و خورد ۱۹ نفر از بارزانیها مقتول و شش نفر مجروح و یک قبضه آفتومات و یک قبضه تفنگ برنو و یک قبضه پارابلوم و مقدار زیادی مهمات و وسایل بدست ارتش میآید.

ملا مصطفی و قتیکه وضعیت را وخیم میبیند با استفاده از تخته سنگهای بزرگ و تاریکی شب شروع به عقب نشینی نوده و در حالیکه عده کمی را بمنظور مشغول کردن در مقابل سربازان باقی میگذارد شخصاً فاصله گرفته و بار

بخاک شوروی
پناهنده میگردد

دیگر بسمت شمال متواری میشود. ولی سربازان مامور دست از تعقیب آنها برنداشته و در پی اشرار رهسپار میشوند. تا اینکه در ناحیه ای از خط مرزی بین ایران و شوروی که در مقابل پاسگاه شوروی موسوم به (مراچلی) بوده است اشرار از رودخانه ارس عبور نموده و بخاک شوروی پناهنده میشوند. هنگام فرار از خاک ایران در کنار رودخانه ارس اتباع ملا مصطفی تعداد زیادی اسلحه و مهمات و دواب و لوازم خود را جا گذاشته و مطابق صورتیکه در مراکز رسمی منعکس است بقرار زیر بوده است: تفنگ برنو ۲۰۴ قبضه. تفنگ سیستم مختلف ۱۵ قبضه اسلحه کمبری ۱۶ قبضه: نارنجک دستی ۶. عدد فشنگ ۲۵۰۵۰ تیر و تعدادی اسب و قاطر و الاغ و چند گونی ملبوس.



ملاصطفی بارزانی در وسط و عمده‌ای از اتباعش در اطراف دیده میشوند



دوه دیز



عالمترین منطقه اگر جلغا را درگشاد قیف فرض کنیم دوه دیز انتهای آن میباشد که دودو فرسخی جلغا دفاعی واقع و برانروضه جغرافیائی يك منطقه بسیار عالی دفاعی را تشکیل داده است .

دو رشته کوه از جلغا امتداد یافته و بتدریج بهم نزدیک میشوند . وقتیکه بدوه دیز میرسید این دو کوه تشکیل تنگه ای میدهند که از لحاظ نظامی بسیار خوب و چنانچه واحدی از آنجا دفاع کند مهاجم بیچوجه قادر بمبور نیست . ستونیکه در اینمکان مستقر شده از لشکر ۳ و بفرماندهی سرهنگ حسینعلی پهلوان میباشد .

کولاکو سرمای زمستان این منطقه بسیار شدید و غیر قابل تحمل میباشد .

روزهای تابستان هوایش بالنسبه گرم ولی شبهای دوه دیز بسیار خنک میباشد .

آب گرم معدنی در اینمحل وجود دارد که گوگرد آن کم و بهمت سرهنگ پهلوان در فضای سر پوشیده خزانه تمیزی برای آن درست شده و حمام خوبی را جهت سربازان بوجود آورده اند که حتی افسران قره بلاغ و جلغا از آن استفاده میکنند .

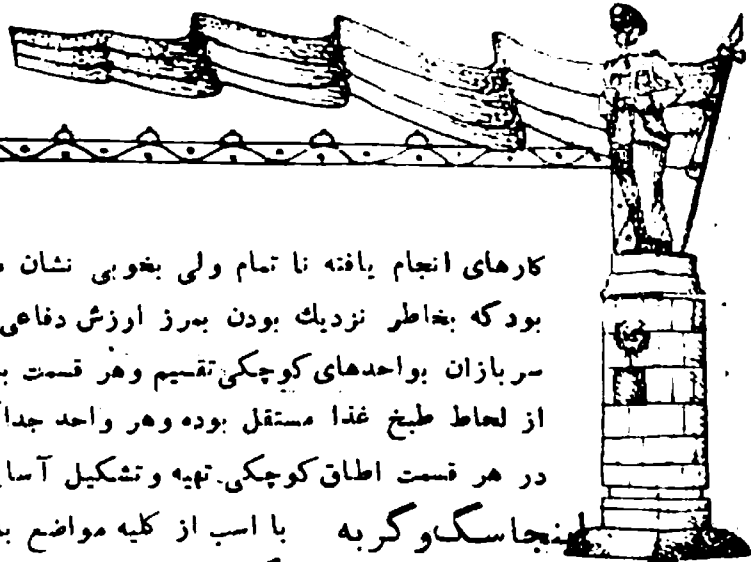
راه آهن جلغا تبریز از کنار همین محل میگردد و اطاقهای ساخته شده ایستگاه راه آهن کمک بزرگی برای زندگی افسران مقیم منطقه نموده و هر يك در اختیار یکی از آنها میباشد .

استحکامات سرهنگ کوشی ساعتی بس از صرف نهار بقول خودش مراجیح و سالم دست سرهنگ پهلوان سپرده باتفاق افسرانش مراجعت نمود . سرگرد سوسنبری بیهانه اینکه بنزین ندارم يك حلب از سرهنگ پهلوان گرفته و بسمت جلغا حرکت کرد . و بقراریکه سرهنگ پهلوان میگفت هر چند وقت یکبار که بهمانی میاید يك حلب بنزین برای برگشتن بعنوان ناز شصت دریافت مینماید .

من نیز تصمیم حرکت بطرف تبریز را داشتم ولی اصرار سرگرد اسدالله دقتری رفیق و همسایه تهرانی که جزو افسران ستون بود و همچنین دیدن آب گرم تمیز حمام و محبت زیاد سرهنگ پهلوان مرا مجبور بتوقف نمود .

چون در این ناحیه دورشته کوه روبروی هم وجود دارد . مواضع دفاعی تهیه شده نیز بروی دوه محور و هر کدام در دامنه یکی از رشته کوهها ایجاد شده است .

سنگ این ناحیه از قره بلاغ بیشتر بوده و بالتبئیجه ایجاد مواضع مختلف را با اشکالات بیشتری مواجه ساخته است



کارهای انجام یافته تا تمام ولی بخواهی نشان میدهد که در آتیه از مواضع قابل توجهی خواهد بود که بخاطر نزدیک بودن بروز ارزش دفاعی آن بر مراتب پیش از قره بلاغ میباشد .
 سربازان بواحدهای کوچکی تقسیم و هر قسمت با افسری در یک منطقه شبانه روز مشغول کار هستند .
 از لحاظ طبخ غذا مستقل بوده و هر واحد جداگانه غذای خود را طبخ میکنند .
 در هر قسمت اطاق کوچکی تهیه و تشکیل آسایشگاه را داده اند .

با هم رفیق میباشند
 گوشه ای چند دقیقه صحبت و درد دل میگردم .
 یکی بدیگ آبگوشت که سر بار بود تعارف میکرد . دیگری بجای حاضر

وسومی به پلومی که تازه مشغول آبکش کردن آن بود .
 در یکی از این اطاقهای کوهستانی دیدن سگ و گربه که با هم رفیق شده و مشغول بازی بودند .
 بسیار جالب و سرگرمی خوبی را برای سربازان تشکیل داده بود .

این سگ و گربه گویا فهمیده بودند که نزدیک مرز بوده و جز با اتحاد و یگانگی کاری از پیش نخواهند برد .

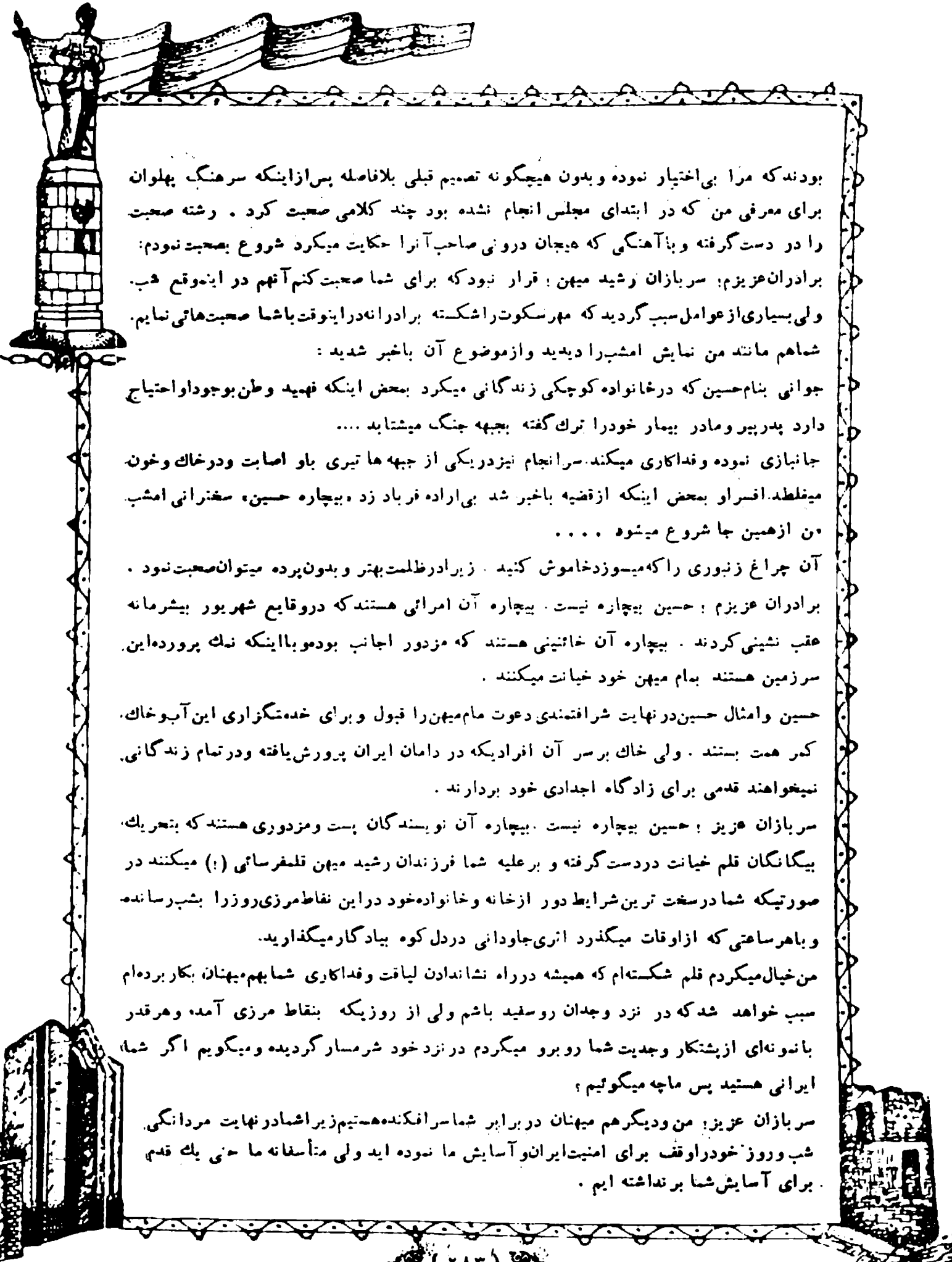
در همین قسمت گاهی از سربازی دور از گروهیان وزمانی از گروهیانی دور از افسر راجع بوضع زندگانی آنها پرسش میکردم همه راضی بودند .

پرسیدم اگر بخواهید چند روزی برخصی بروید حق و حساب چقدر میدهید ؟ یکی از آنها پاسخ داد در این گوشه کوهستان باندازه ای بیکدیگر مانوس شده ایم که طاعت جدائی نداشته و مایل برفتن مرخصی نیستیم تا چه رسد باینکه حق و حساب هم بدهیم و از طرف دیگر تا نیابند و ماهی زندگانی نکنید نخواهید فهمید که در این مناطق رئیس و مرئوس معنی نداشته و همه با هم رفیق میباشند .

سرباز دیگری خندیده و گفت آیا شما تصور میکنید که ما از این سگ و گربه هم کمتر هستیم اینها در عالم حیوانیت خود پی برده اند که اگر بخواهند بخوبی و خوشی در این اطاق که خانه آنها میباشد زندگانی کنند بایستی نفاق و دو روئی را کنار گذاشته با یکدیگر رفیق بوده و بهم خیانت نکنند . پس چگونه متوقع هستید که لا اقل در این مدت ما از این سگ و گربه هم عبرت نگرفته باشیم .

سخنرانی نویسنده سرهنگ بهلوان پشت دل نشسته و باتفاق او و سایر افسران بوضع توبه ۶۰ رفیق

مناسبت شب سوم سربازان توبخانه برای اینکه از مهمان خود پذیرائی کنند در ظرف یکساعت خود را برای نمایش چند پرده تئاتر آماده نمودند تئاتر بخوبی انجام و نمایش پایان پذیرفت . مشاهده صمیمیت افسران . علاقه سربازان . نزدیک بودن بروز . ماهتاب و از همه بالاتر تصادف رسیدن من باین موضع در این تاریخ یعنی شب سوم شهر یوراز هولملی



بودند که مرا بی اختیار نموده و بدون هیچگونه تصمیم قبلی بلافاصله پس از اینکه سرهنگ پهلوان برای معرفی من که در ابتدای مجلس انجام نشده بود چند کلامی صحبت کرد. رشته صحبت را در دست گرفته و با آهنگی که هیچان درونی صاحب آنرا حکایت میکرد شروع بصحبت نمودم:

برادران عزیزم؛ سربازان رشید میهن؛ قرار نبود که برای شما صحبت کنم آنهم در اینموقع شب. ولی بسیاری از عوامل سبب گردید که مهر سکوت را شکسته برادران در اینوقت باشما صحبت هائی نمایم. شاهم مانند من نمایش امشب را دیدید و از موضوع آن باخبر شدید:

جوانی بنام حسین که در خانواده کوچکی زندگانی میکرد. بعضی اینکه فهمید وطن بوجود او احتیاج دارد پدر پیر و مادر بیمار خود را ترك گفته بجهه جنگ میشتابد....

جانبازی نموده وفداکاری میکند. سرانجام نیز در یکی از جبهه ها تیری باو اصابت و در خاک و خون میفلطد. افسر او بعضی اینکه از قضیه باخبر شد بی اراده فریاد زد: بیچاره حسین، سخنرانی امشب من از همین جا شروع میشود....

آن چراغ زنبوری را که میوزد خاموش کنید. زیرا در ظلمت بهتر و بدون پرده میتوان صحبت نمود.

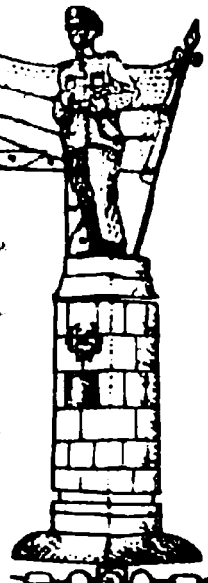
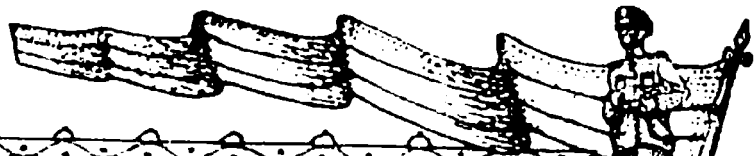
برادران عزیزم؛ حسین بیچاره نیست. بیچاره آن امرائی هستند که در وقایع شهریور بیشرمانه عقب نشینی کردند. بیچاره آن خائنینی هستند که مزدور اجانب بودند و با اینکه نك پرورده این سرزمین هستند بام میهن خود خیانت میکنند.

حسین و امثال حسین در نهایت شرافتمندی دعوت مام میهن را قبول و برای خده تگزاری این آب و خاک کمر همت بستند. ولی خاک بر سر آن افرادیکه در دامان ایران پرورش یافته و در تمام زندگانی نیخواستند قدمی برای زادگاه اجدادی خود بردارند.

سربازان عزیز؛ حسین بیچاره نیست. بیچاره آن نویسندگان پست و مزدوری هستند که بتحریر، بیگانگان قلم خیانت دردست گرفته و بر علیه شما فرزندان رشید میهن قلمفرسائی (!) میکنند در صورتیکه شما در سخت ترین شرایط دور از خانه و خانواده خود در این نقاط مرزی روز را بشپرسانده و با هر ساعتی که از اوقات میگذرد اثری جاودانی در دل کوه بیادگار میگذارید.

من خیال میکردم قلم شکسته ام که همیشه در راه نشان دادن لیاقت و فداکاری شما بیهنا، بکار برده ام سبب خواهد شد که در نزد وجدان روسفید باشم ولی از روزیکه بنقاط مرزی آمده و هر قدر بانوتهای از پیشکار وجدیت شما روبرو میگردم در نزد خود شرمسار گردیده و میگویم اگر شما ایرانی هستید پس ما چه میگوئیم؟

سربازان عزیز؛ من و دیگر هم میهنان در برابر شما سرفرازانده هستیم زیرا شما در نهایت مردانگی شب و روز خود را وقف برای امنیت ایران و آسایش ما نموده اید ولی متأسفانه ما حتی يك قدم برای آسایش شما برداشته ایم.



افسران عزیز ؛ برادران گرامی ؛ سربازان باشرف ؛ امشب شب سوم شهریور ۱۳۲۷ است درست هفت سال قبل در چنین شبی ما گرفتار خیانت همسایگان گردیدیم - با احترام بیطرفی و با نگاه آنکه کلیه اصول بیطرفی را در زمان جنگ رعایت کرده بودیم در خانه خود خوابیده و سراسر مرزهای ما بروی همسایگان باز بود آنها که تا روز قبل با ما کوس برادری نواخته و خود را حامی مظلومین میدانستند در نهایت نا جوانمردی شبانگاه بدون هیچ اطلاع قبلی بکشور ما وارد گردیده و لژیومه های شب تا صبح بدون سروصدا براه پیمائی خود ادامه و در سفیده صبح نامردانه جوانان ما را در خواب بچاک و خون غلطاندند

روح شهدای شهر بورد در این نقطه مرزی حاضر و بوی خون آنها به مشام میرسد . آنها میگویند ما دستمان از دنیا کوتاه بوده و اکنون حراست میهن و حفظ ناموسمان را بشما سپرده ایم .
دوستان عزیزم ؛ امروز ظهر وقتیکه با فرمانده شما سرهنگ پهلوان که هم اکنون در مجلس حاضر بوده و در این تاریکی صدای مرا میشوند در سر میز مشغول صرف غذا بودم محمدزاده آوازه خوان رادیو با کوا این شعر را در رادیو خواند :

یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مغرور
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مغرور
من در این وقت شب در کنار توت ۱۰۵ که متعلق به تیب مکانیزه میباشد فریاد زده و به محمدزاده میگویم آنکس را که تو میگوئی یوسف است اشتباه میکنی او شهر است و این بار اگر قصد مراجعت داشته باشد با گلوله توپ پاسخش را خواهیم داد .

مادر گذشته گول دوستی را خوردیم ولی بایستی مطمئن باشید دیگر آن صحنه تکرار نخواهد شد .
رفقا ؛ من از سرهنگ پهلوان فرمانده شما تقاضا دارم که اجازه دهد تا سرگرد دفتری با فرمان خبر دار برای یک دقیقه با احترام شهدای شهر بورد اعلام سکوت نماید

سکوت را شکسته و اکنون برای استقلال ایران برای سلامتی شاهنشاه و بالاخره برای آنکه آنها که در آن طرف مرز هستند بدانند که فرزندان ایران در این منطقه کوهستانی برای حفظ میهن شب زنده دار میباشد هورا بکشید

اکثریت باسواد
شب گذشته بر اثر تاریکی موفق بیازدید مواضع توپ ۱۰۵ نشهه بودم
صبح مجدداً بمحل رفته و نتیجه زحمات افسران و افراد آتشبار را از نزدیک مشاهده نمودم .
شده اند

موفقیت دیگری که نصیب فرمانده این آتشبار شده است این میباشد که ضمن مدت ما موریت و اجد خود در این محل تیرانته است عده زیادی از افراد را بخواندن و نوشتن آشنا سازد .
روزیکه از تهران حرکت نمودند سواد نداشتند ولی حالا برای خانواده خود کافیه مینویسند .

پس از پایان بازدید تلگراف زیر را برای ریاست ستاد ارتش مخابره نمود :

فوری - بی سیم تهران - خصوصی - مستقیم :

تیمسار شهید رزم آرا ریاست ستاد ارتش

دیروز ساعت ۱۲ به دره دیز وارد و در میان سربازان هنگ ۲۶ قرار گرفتم . بعد از ظهر مواضع بازدید ، تا چند ماه دیگر اگر بهین طریق ادامه و اعتبار داده شود یکی از خطوط بسیار عالی دفاعی خواهد بود .

ضمن سخنانی دوستانه از سربازیکه هنگام مسافرت پدر شده بود پرسیدم میل داری مرخصی رفته و نوزاد خود را به بینی ، پاسخ داد اگر بروم چه کسی اینجا باشد ؟

روحیه بسیار خوب . فقط دیدن رنگ زرد عده ای مبتلا به مالاریا شخص را متأثر میسازد و قتیکه با آنها گفتم آیا تقاضای از تیمسار دارید سرباز نامه برده و عده ای دیگر در نهایت سادگی اظهار نمودند سلام ما را به تیمسار که بدرمان می باشد برسانید .

شب تئاتر سربازی داده شد که معرف خوبی از روحیه سربازان بود . ساعت ۲۲ نزدیک موضع ۱۰۵ در تاریکی مطلق بناسبت شب سوم شهریور سخنرانی ایراد و سربازان برای آنکه در آن طرف مرز بدانند که بر عکس سالهای پیش فرزندان ایران در مواضع بیدار و هر لحظه برای خدمتگزاری بیهن و شاهنشاه آماده میباشند هورای مردانه ای کشیده و با احترام شهدای شهریور . ۳ ثانیه سکوت گردید . قیافه جوان مردانه سربازان مرزی در زیر انوار ماهتاب منظره خاصی داشت که بلاشک دیدن آن زحمات شبانه روزی تیمسار را جبران میکند . سرهنگ بهلوان در پاسخ بنده مطالبی ایراد و اظهار کرد خستگی ما موقمی رفع میشود که بدانیم ریاست ستاد ارتش بر ارزش کار ما پی برده باشند . تقاضا دارد از لحاظ تقویت روحیه افسران و افراد مراحم عالی را ابلاغ فرمایند .

ضمناً بناسبت شب سوم شهریور مراتب تسلیم خود را بحضور تیمسار و افسران دلیر ایران تقدیم میدارد .

دره دیز ساعت ۸ روز سوم شهریور خدمت گزار ارتش : محمدرضا خلیلی عراقی .

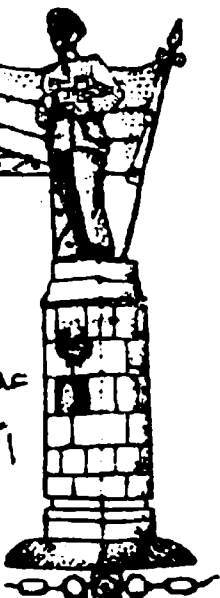
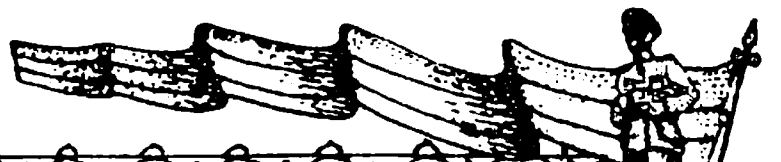
پاسخ :

دره دیز - سرهنگ بهلوان

احساسات برجسته و عالی افسران و درجه داران و افراد آن ستون را آقای خلیلی عراقی اطلاع دادند .

هقطاران عزیز این روحیه برجسته و همت بلند شما بزرگترین ضامن استقلال کشور و اورث افتخار هقطاران است .

۸۷۱۴ - ۲۷/۶/۵ - شهید رزم آرا



هرنگ

عدو شود سبب خیر
اگر خدا خواهد
ساعت یازده صبح باترن بسمت تبریز حرکت نمودم ولی ترن در مرند معیوب
گردید و پس از ساعتی معطلی چمدان را از داخل ترن برداشته و تصمیم حرکت
با اتوبوس را گرفتم.

دعو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، خراب شدن ترن باعث گردید که شهر مرند را هم از
نزدیک ببینم.

مرند دارای ۱۵ هزار جمعیت بوده و محصولات عمده آن سیب، زنبق، کشمش، برگه، جو، گندم
و خربوزه میباشد.

ساختمان جدید دبستان که از محل عطایای ملوکانه میسازند جلب توجه تازه واردان را نموده و
درختان انبوه و سبز و خرم کنار خیابان نشان میدهد که شهر مرند از شهرهای بسیار آباد میباشد
بیمارستان نظامی ستون دره دیز در این شهر بوده و همه روزه با اتومبیل بیماران را بیمارستان
میاورند.

این شهر در گذشته فوق العاده کثیف و روزیکه سرهنگ بهلوان باین شهر وارد میشود کوچههایش
از شدت کثافت بوی گند میداد.

مردم نیز در آن زمان بارتش فوق العاده بدبین بودند ولی سرهنگ بهلوان بروی خود نیاورده
و در نهایت خونسردی با مردم مامشات نموده رفته رفته قدر و منزلتی خاص در میان مردم مرند
پیدا میکند.

چندی قبل مردم را جمع نموده و ضمن سخنرانی و وظائف آنها را متذکر گردیده و در ضمن از
آنها تقاضا میکند که برای نظافت شهر هر کس بنوبه خود اقدام مؤثری بنماید. سخنان آنروز
بهلوان در آنروز باندازه ای حسن اثر بخشیده و مردم بعدی در نظافت و عمران شهر کوشیده اند
که در زمان حاضر شهرداری موفق گردیده لوله کشی آب شهر مرند را پایان رساند.

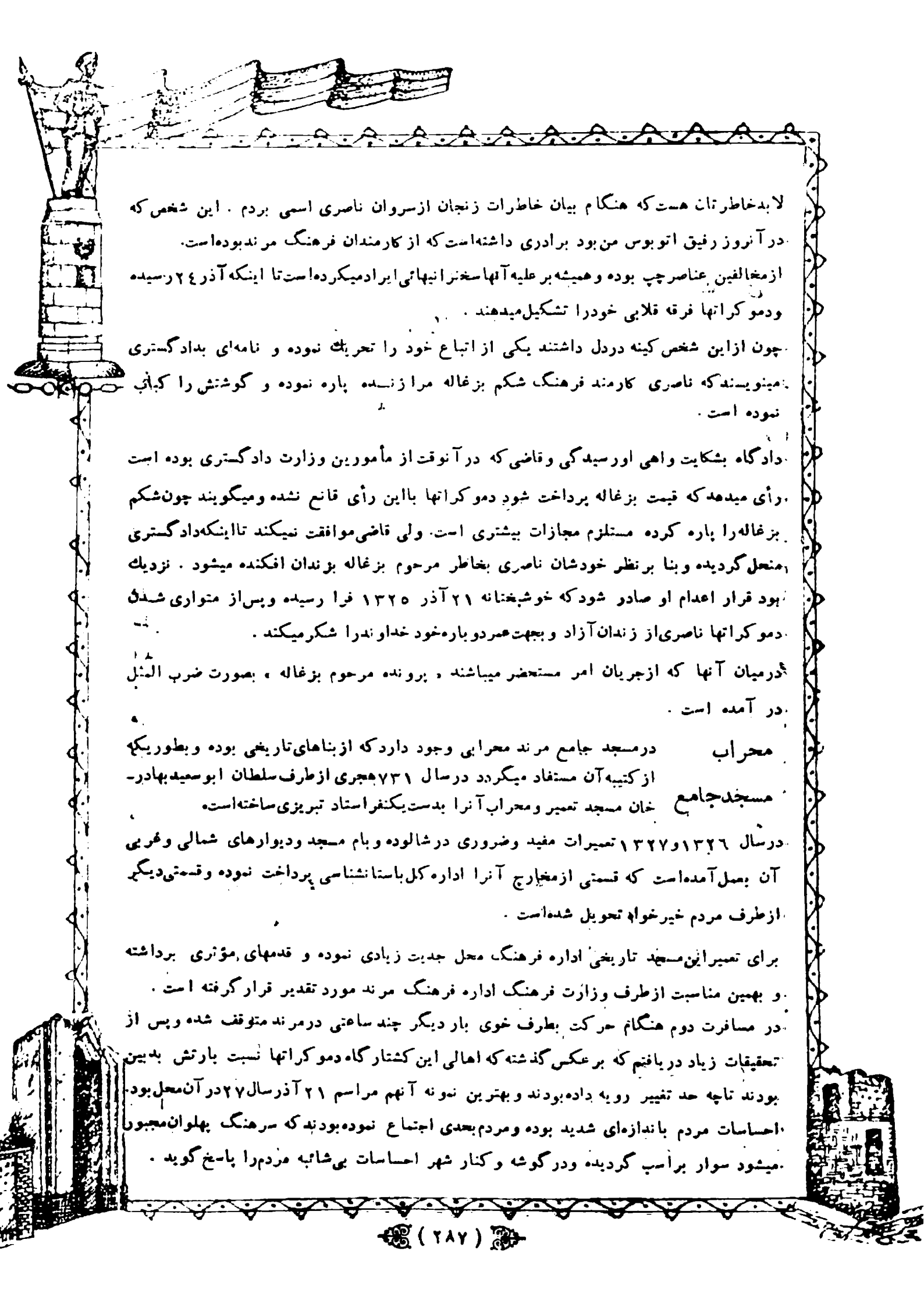
پرونده مرحوم
بزغاله
شهر مرند در گذشته کشتارگاه دموکراتها بوده است. بیشتر از اشخاصی را که
قرار بود تیرباران کنند از تبریز و سایر نقاط باین محل میآوردند.
در میان پرونده هائیکه در دادگستری باقی مانده است پرونده ای بیش از سایر
مدارک جلب توجه میکند. بر روی پرونده بترکی نوشته شده است

پرونده مرحوم بزغاله

لا بد خیال میکنید شوخی میکنم ولی باور کنید حقیقت است.

بلی. در دادگستری مرند مرحوم بزغاله پرونده ای دارد.

کوش کنید تاجریان آنرا برای شما شرح دهم.

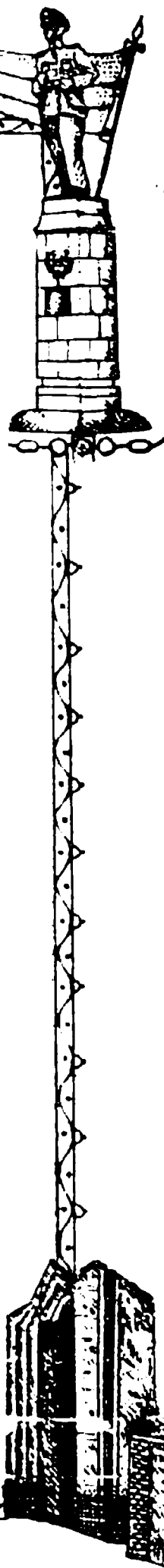


لابد خاطرات آن هست که هنگام بیان خاطرات زنجان از سروان ناصری اسمی بردم. این شخص که در آن روز رفیق اتوبوس من بود برادری داشته است که از کارمندان فرهنگ مرند بوده است. از مخالفین عناصر چپ بوده و همیشه بر علیه آنها سخنرانیهای ایراد میکرد. است تا اینکه آذر ۲۴ رسیده و دموکراتها فرقه قلابی خود را تشکیل میدهند. چون از این شخص کینه در دل داشتند یکی از اتباع خود را تحریک نموده و نامه ای بداد گستری مینویسند که ناصری کارمند فرهنگ شکم بزغاله مرا زنده بپاره نموده و گوشتش را کباب نموده است.

دادگاه شکایت واهی اورسیدگی و قاضی که در آنوقت از مأمورین وزارت دادگستری بوده است رأی میدهد که قیمت بزغاله پرداخت شود دموکراتها با این رأی قانع نشده و میگویند چون شکم بزغاله را بپاره کرده مستلزم مجازات بیشتری است. ولی قاضی موافقت نمیکند تا اینکه دادگستری منحل گردیده و بنا بر نظر خودشان ناصری بخاطر مرحوم بزغاله بزدان افکنده میشود. نزدیک بود قرار اعدام او صادر شود که خوشبختانه ۲۱ آذر ۱۳۲۵ فرا رسیده و پس از متواری شدن دموکراتها ناصری از زندان آزاد و بجهت همردوباره خود خداوند را شکر میکند. در میان آنها که از جریان امر مستحضر میباشند برونده مرحوم بزغاله بصورت ضرب الدبیل در آمده است.

محراب در مسجد جامع مرند معرایی وجود دارد که از بناهای تاریخی بوده و بطوریکه از کتیبه آن مستفاد میگردد در سال ۷۳۱ هجری از طرف سلطان ابوسعید بهادر- مسجد جامع خان مسجد تعمیر و محراب آنرا بدست یکنفر استاد تبریزی ساخته است. در سال ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ تعمیرات مفید و ضروری در شالوده و بام مسجد و دیوارهای شمالی و غربی آن بعمل آمده است که قسمتی از مخارج آنرا اداره کل باستانشناسی پرداخت نموده و قسمتی دیگر از طرف مردم خیرخواه تحویل شده است.

برای تعمیر این مسجد تاریخی اداره فرهنگ محل جدیت زیادی نموده و قدمهای مؤثری برداشته و بهمین مناسبت از طرف وزارت فرهنگ اداره فرهنگ مرند مورد تقدیر قرار گرفته است. در مسافرت دوم هنگام حرکت بطرف خوی بار دیگر چند ساعتی در مرند متوقف شده و پس از تحقیقات زیاد دریافته ام که برعکس گذشته که اهالی این کشتارگاه دموکراتها نسبت بارتش بدین بودند تاچه حد تغییر رویه داده بودند و بهترین نمونه آنها مراسم ۲۱ آذر سال ۲۷ در آن محل بود. احساسات مردم باندازه ای شدید بوده و مردم بعدی اجتماع نموده بودند که سرهنگ پهلوان مجبور میشود سوار بر اسب گردیده و در گوشه و کنار شهر احساسات بی شائبه مردم را پاسخ گوید.



بخش نوزدهم

زارع و مالك . زراعت توتون در آذربایجان و چند پیشنهاد مفید برای
اصلاح آن . مسئله برق در آذربایجان

زارع و مالك
اگر با مالك و مزارع حاصلخیز آذربایجان توجه شود استان ۳ و ۴ پنهانی قادر
است که نود درصد غله کشور ایران را تامین نماید .
در زمان دموکراتها علاوه بر اینکه مالکین ضررهای فوق العاده دیدند رعایا
نیز بنگاه سیاه نشستند .

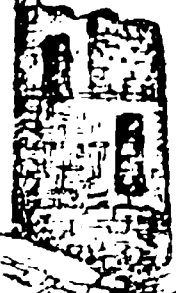
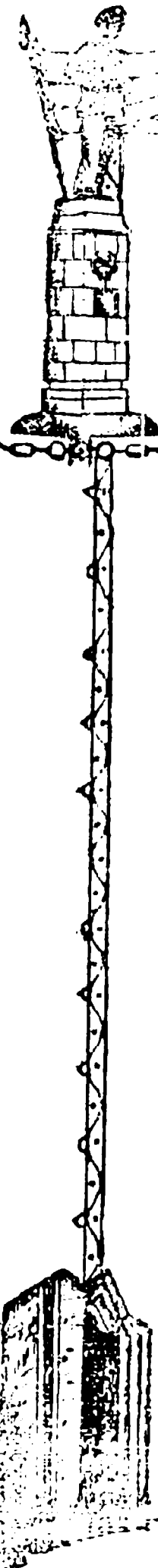
رعایای آذربایجانی عدهای از همان روزهای اول حاضر بتسلیم نگردیده و نسبت بمالکین خود خوا
دار ماندند ولی عدهای هم که بر علیه مالکین قیام نموده و بطرف دموکراتها جلب شدند پس از
برداشت اولین محصول که بچشم خود دیدند دموکراتها حتی سهم او را هم برایگان بدولت شوروی
داده و در اداء آن تعدادی اسلحه و فشنگ گرفته اند بدین گردیده و اعتقادشان از دموکراتها
سلب گردید .

اقدامات ماجرا جویانه دموکراتها سبب گردید که عدهای از مالکین بگوشه و کنار کشور رفته و
محصولات املاک آنها کسر و بلکه هیچ گردد .

در یکی دو سال اخیر عده بسیار کمی از آنها مراجعت نمودند ولی هنوز اکثریت از مالکین آذربایجان
در تهران بدادوستند مشغول میباشند و همین اثر سبب نقصان فوق العاده محصول آذربایجان نسبت
بسنوات گذشته گردیده است که امیدوارم دولت طریقی اتخاذ نموده و راهی بیاندیشد که موجبات
دلگرمی مالکین فراهم شده و بار دیگر با آذربایجان مراجعت نموده بکار خود مشغول گردند .
مالکین عده نبریز و اطراف آن ضمن تحقیقاتی که در آذربایجان نمودم اشخاص زیر میباشند

- | | |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| سهام السلطنه (جهانگیر امیر کبیریان) | صمد امامی |
| صدیق السلطنه مستوفی | تقی الاسلام (محمد) |
| عبداله مسکوچی | مقتدرالدوله ضیائی (محمد) |
| اردبیلی ها | بهودی ها |
| حاج علی آقا کهبانی | خانواده فتح اله زاده |
| عبدالعزیز مجتهدی | بزرگ ابراهیمی |
| بصیر نظام منیمی | ظفرالدوله (سرلشکر حسن مقدم) |
| عضدالمالك مولوی (مصطفی) | صدقیانی ها |
| ساعد السلطان افشار (فتحعلی) | ورات هاشم کلاتری (منصور و فریدون) |

صفحه	سطر	فصل	صحیح
۳۶۳	۲۱	صت	است
۳۶۴	۲۶	ذکریا	ذکریا
۳۶۴	۲۸	هل اشتهارد	اهن اشتهارد
۳۶۵	۱۳	فقید	فتید
۳۶۵	۲۴	ر	را
۳۶۶	۲۳	ابومبیل	اتومبیل
۳۷۰	۱۰	گردید	گردیده
۳۷۸	۲۶	بیریز	بتیریز
۳۸۵	۶	اجتماعی	اجته.الی
۳۸۵	۱۴	ونوده	ننوده
۳۹۲	۳	ساری	سامزی
۳۹۵	۶	مباحات	مباحات
۴۰۲	۱۲	هکس زیر	زاجعاست
۴۰۲	۱۳	ارومچی	(ارومچی) عکس زیر
۴۱۹	۱	—	بیش بیست و ششم
۴۱۶	۱۹	وانه راه	وطنخواه
۴۲۱	۱	بیست و ششم	بیست و هفتم
۴۸۱	۱	نار	آنار



از تالیفات دیگر چاپ شده نویسنده این کتاب که فعلاً نایاب است

شماره ردیف	نام کتاب	موضوع	تعداد		قطع	ناشر	چاپخانه	سال	ملاحظات
			صفحه	جلد					
۱	شراره های عشق میهن	نمونه‌هایی از احسان‌ات وطن پرستی	۱۰۴	۱	فرم ۱۶ صفحه‌ای	اشاری	عالی	۱۳۱۸	با مقدمه بقلم حاج سید نصر الله تقوی دکتر شفق و سعید نفیسی
۲	بانوی زندانی	فتح لیدیه بدست کوروش کبیر	۸۸	۱	•	•	بانر زاده	۱۳۱۹	
۳	چهارده سال عاشقی	عاشق شدن به مقوب تا آشنائی با زلیخا	۱۴۲	۱	•	•	"	۱۳۲۰	جلد اول یوسف و زلیخا
۴	هفت سال در زندان	جریان زندان یوسف تا وصال با زلیخا	۱۷۶	۱	•	•	•	۱۳۲۰	جلد دوم یوسف و زلیخا
۵	وقایع شهر یور	ارضاع شهر یور ۱۳۲۰ از روی مدارک رسمی	۱۰۰۰	۵۳ جزوه	فرم ۸ صفحه‌ای	زربخش	شرکت - همامی چاپ	۱۳۲۲	هر هفته روزهای یکشنبه بطور جزوه منتشر میشد
۶	جوانمرگ	داستان عشق حقیقی	۱۶۰	۱	•	افشاری	آزردگان	۱۳۲۴	با اشاره بخلاصه‌ای از وقایع شهر یور
۷	حقایق شهر یور	اوضاع شهر یور ۱۳۲۰	۴۸۰	۲۰ جزوه	•	•	تابان	۱۳۲۴	پس از توقیف وقایع شهر یور از طرف - فارت شوروی بقیه مطلب با این نام منتشر گردید
۸	خلاصه شرح زندگانی آیت الله آقای آقا شیخ رضا خلیلی عراقی پدر نویسنده		۳۸	۱	•	بخرج شخصی	قیام ایران	۱۳۲۶	بمناسبت چهلمین روز در گذشت مجاناً منتشر گردید
۹	شرح کامل زندگانی آیت الله آقای آقا شیخ رضا خلیلی عراقی		۷۶	۱	•	•	ارتش	۱۳۲۷	بمناسبت یکمین سال در گذشت مجاناً منتشر گردید

امضاء های مستعار و غیر مستعار نویسنده که تا کنون در روزنامه های مختلف بکار برده شده شده است
 رضا خلیلی - محمدرضا خلیلی عراقی - ر. خ. - فرهاد مسکین - مخزن الموم - ر. خ. - بیابانی
 فرخداد - جهانگرد گمنام و یک امضاء مستعار دیگر که فعلاً بنا بر جهاتی افشا نمیشود



در راه حفظ پرچم

برای آزادی و استقلال ایران

یازد ایران را و شر دشمنان محروس دار ؛ ملک خسرو را از زمین حشمه سیروس دار
هر که با چشم طبع بیند در او مایوس دار ؛ پارش اندر شادی و آفتابش در افسوس دار

پرچمش پاینده دار و لشکرش پیروز کن

شهرت ایران به شورشید جهان افروز کن

